شیعه و اهل بیت

مؤلف:

علامه احسان الهی ظهیر رحمه الله

رئیس هیأت تحریر مجله‌ی ترجمان الحدیث لاهور- پاکستان

فهرست مطالب

مقدمه ۵

کتاب «شیعه و سنت» ما: ۶

جواب او: ۷

این کتاب: ۱۰

مخالفت شیعه با امامان خودشان: ۱۲

برادران و دوستانم! ۱۳

مقدمه‌ی چاپ پنجم ۱۵

باب اول: شیعه و اهل بیت ۱۶

تحقیق کلمه‌ی اهل بیت: ۱۶

معنای حقیقی کلمه‌ی اهل بیت: ۲۰

دانشمندان و مفسران شیعه این معنا را تأیید می‌نمایند: ۲۱

موضع گیری شیعه در قبال این مسأله: ۲۵

تحقیق لفظ شیعه: ۲۵

زیاده‌روی شیعیان درباره‌ی امامان شان: ۲۹

ائمه از پیامبران برترند: ۳۱

باب دوم: شیعه و مخالفت آنها با اهل بیت ۳۵

صحابه در قرآن: ۳۵

موضع‌گیری علی ﷺ در برابر صحابه: ۴۲

تمجید مهاجرین و انصار از جانب حضرت علی: ۴۴

اهل شورا: ۴۶

حکم مخالفت با صحابه: ۴۷

موضع گیری شیعه درباره‌ی صحابه: ۵۳

موضع گیری اهل بیت در برابر ابوبکر صدیق: ۵۷

دیدگاه اهل بیت پیامبر ﷺ درباره‌ی ابوبکر صدیق ﷺ: ۶۳

خلافت ابوبکر صدیق ﷺ: ۷۲
اقتدای علی ﷺ در نماز به ابوبکر ﷺ و قبول کردن هدیه از وی: ۸۱
همکاری ابوبکر صدیق در ازدواج علی با فاطمه: ۸۵
خویشاوندی‌های سببی میان ابوبکر و اهل بیت: ۹۱
قضیه‌ی فدک: ۹۷
دیدگاه اهل بیت درباره‌ی عمر فاروق ﷺ: ۱۰۷
تمجید عمر فاروق توسط اهل بیت: ۱۲۱
علی ام کلثوم را به همسری عمر فاروق ﷺ در می‌آورد: ۱۲۲
احترام عمر فاروق به اهل بیت و احترام آنها به ایشان: ۱۲۷
عشق و علاقه‌ی اهل بیت به حضرت عمر و بیعت آنها با وی: ۱۳۱
دیدگاه اهل بیت درباره‌ی عثمان ذی‌النورین: ۱۵۳
بیعت حضرت علی با حضرت عثمان: ۱۶۵
عثمان ذی النورین و رابطه اش با اهل بیت: ۱۶۹
دیدگاه شیعه درباره‌ی سه خلیفه‌ی راشد: ۱۷۴
شجاعت حضرت علی ﷺ: ۱۷۷
محدثین و فقهای شیعه: ۱۸۹
بدترین شما، فدیه‌ی بهترین شماست: ۲۲۷
دیدگاه اهل بیت درباره‌ی دشمنان خلفای راشدین: ۲۳۱

باب سوم: شیعه و دروغ‌هایی که به اهل بیت نسبت داده‌اند ۲۳۸

متعه (ازدواج موقت): ۲۴۱
متعه چیست؟ ۲۴۶
کیفیت متعه: ۲۴۶
متعه با چه کسانی جایز است؟ ۲۴۶
آیا متعه با زن هاشمی جایز است؟ ۲۴۷

ازدواج موقت با دختر بچه: ۲۴۸
ازدواج موقت با دختر باکره بدون اذن ولی: ۲۴۸
متعه با چند زن جایز است؟ ۲۴۹
اجرت آن چقدر است؟ ۲۴۹
متعه برای چه مدت است؟ ۲۴۹
عاریه گرفتن فرج: ۲۵۳
اجاره کردن فرج: ۲۵۳
لواط با زنان: ۲۵۳
شریعت: ۲۵۵
ائمه: ۲۶۶
ظهور مهدی قائم: ۲۷۰
مسائل شگفت انگیز: ۲۷۱
چیزهای عجیب و غریب: ۲۷۴
چیزهای خنده آور و گریه آور: ۲۷۸

باب چهارم: شیعه و اهانت آنها به اهل بیت ۲۸۳

گستاخی شیعه نسبت به خاتم الأنبیاء: ۲۸۴
گستاخی نسبت به پیامبران: ۲۸۹
اهانت به اهل بیت: ۲۹۲
اهانت به پسر پیامبر ﷺ: ۲۹۴
توهین به دختران پیامبر ﷺ: ۲۹۴
توهین به خود علی ﷺ: ۲۹۵
اهانت به فاطمه ﷺ، دختر پیامبر ﷺ: ۳۰۱
اهانت به حسن بن علی: ۳۰۳
توهین به حسین بن علی: ۳۰۶

توهین به سایر اهل بیت: ۳۰۹
توهین به علی بن حسین: ۳۱۱
توهین به محمد باقر و پسرش: ۳۱۳
اهانت به موسی بن جعفر: ۳۱۵
اهانت به علی بن موسی: ۳۱۷
توهین به امام نهم: ۳۱۹
توهین به امام دهم: ۳۲۰
توهین به امام یازدهم: ۳۲۱
توهین به امام دوازدهم: ۳۲۲

اهل بیت و شیعه ۳۲۵

مصادر و منابع کتاب ۳۳٦

منابع شیعه/ روافض: ۳۳۶
منابع اهل سنت و جماعت: ۳۴۲

مقدمه

الحمد لله الذي هدانا للإسلام وما كنا لنهتدي لو لا أن هدانا الله والصلاة والسلام على نبيه محمد المصطفى، الذي تركنا على المحجّة البيضاء، ليلها كنهارها، لا يضلّ سالكها، ولا يهتدي تاركها، وعلى آله وأصحابه نجوم الهدى، وزين الورى، ومن أحبّهم إلى يوم الفناء وزوال الأرض والسماء.

بنده، نُه سال قبل کتابی دربارەی عقاید شیعه نوشتم. این کتاب در رد کسانی کـه بـا نـام تقریب؛ یعنی، نزدیک کردن سنی و شیعه، در کشورها و شهرهای سنی نشین، اهـل سـنت را فریب می‌دهند و در آن تقیه که ملازم مذهب شان است و دروغ‌هایی که بزرگترین آلت دست شیعه است، به کار می‌برند، نوشتم.

سپاس خدای را که به وسیله‌ی این کتاب به همـه، نزدیـک و دور، دوسـتان و بیگانگـان فایده رساند به گونه‌ای که اصلاً تصورش نمی‌کردم، و آن را مرجع و منبعی برای وفـاداران و مخلصانِ اصحاب پیامبر ﷺ و سرچشمه‌ی شادی مؤمنان و پیروانِ گذشتگان و بزرگـان ایـن امت قرار داد؛ همان کسانی که پرچمداران دین خداوند در سـرزمین‌هـای مختلـف بودنـد و شوکت و قدرت دشمنان خداوند و جابران و ستمکاران را در هم شکستند و موجب شادمانی کوچک و بزرگ شدند.

اکنون همه، ماهیت شیعه را که مدت‌های مدید پنهان مانده بود، می‌شناسند؛ همان گروهی که با حرفهای باطل و بیهوده و با شعارهای دوستی آل بیت و دعوت به سوی پیروی از آنها، مردم را فریب می‌دهند.

همه می‌دانند که شیعه از دینی پیروی می‌کنند که غیر از دین خداوند اسـت، کـه حضـرت محمدﷺ پیامبر و برگزیده‌ی خدا آن را آورده، و به کتابی ایمان دارند که غیر از قـرآن نـازل شده از طرف خداوند بر قلب پیامبرﷺ توسط جبرئیل است و دارای عقاید و باورهایی هستند که ربطی به اسلام ندارد و اسلام از آنها مبرا و بیزار است.

همچنین همه بغض و کینه توزی و دشنام شیعه نسبت به اصحاب پیامبرﷺ را می دانند.

شاید این اولین کتابی باشد که به ذکر منابع و کتابهای معتبر شیعه و بـا عبـارات و اقـوال خودشان همراه با ذکر صفحه و جلد و چاپ، اهتمام ورزیده باشد.

همچنین همه تقیّه‌ی شیعه و عقایدشان را دربـاره ی ائمـه و ایـن کـه ائمـه را بـالاتر از پیامبران و رسولان و حتی نزدیک به خدای یگانه و بی‌همتا قرار می‌دهند، می‌دانند.

همه‌ی اینها را می‌دانند و خطر و مکرشان و آنچه که در پس پرده‌ی دعوت اهل سنت بـه تقریب و وحدت پنهان می‌کنند را، درک کرده اند.

کتاب «شیعه و سنت» ما:

این کتاب درد بزرگی را در میان شیعیان ایجاد کرد، چون آنان را رسـوا و رازهایشـان را برملا کرد تا جایی که یکی از مؤلفان شان که تلاش کرده ردی را بر آن بنویسـد، فریـاد زده است: صفحه ای از کتاب «الشیعة و السنة» را ورق بزن و بخوان و بنگر که چه چیزی در آن نوشته شده است، آنگاه در می‌یابی که سخن من حق است و شـبهه‌ای در آن وجـود نـدارد. می‌بینی که مؤلف کتاب سعی می‌کند نظر همگان را علیه شیعه تحریـک کنـد- تـا آنجـا کـه می‌گوید-: در این سال موفق شدم که حج عمـره را بـه جـای آورم و دیـدم کـه عبـارات و سخنان این شخص بر زبان برخی از علمای اهل سنت بیشتر از سالهای قبـل جـاری اسـت. آنان سخنان این شخص را تکرار می‌کردند دقیقاً به همان صورت که طـوطی کلمـات حفـظ شده را تکرار می‌کند، آنگاه فهمیدم که این سخنان متأثر از آن کتاب است.[1]

همچنین یکی از ائمه‌ی شیعه در کاظمیه نامه‌ای به من نوشت و مـرا سـرزنش کـرد: «در یکی از جمعه‌ها یکی از دوستان مخلص و صمیمی بغدادی خود را دیدم که طبق معمـول بـه خطبه‌های من گوش داد اما این بار قبل از اقامه‌ی نماز، آنجا را ترک کرد. بعدها وقتـی او را

۱- الشیعة والسنة فی المیزان، صفحه‌ی: ۲۵و۲۶ متعلق به صاحب لقب‌های س-خ. در صفحات بعدی گاهی از این کتاب سخن به میان می‌آید.

دیدم علت انصرافش را قبل از نماز پرسیدم. گفت: من نماز خواندن پشت سر شما را جایز نمی‌دانم. حیرتم بیشتر شد و گفتم: چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: من کتاب «الشیعة والسنة» را خواندم که یکی از علمای پاکستان آن را نوشته و در آن اعتقادات شما را خواندم که در گذشته نمی‌دانستم. من به خاطر علاقه به شما و سخنان و خطبه‌هایتان آمدم تا به آنها گوش دهم، اما برای نماز خواندن نیامده بودم».[1]

جواب او:

من همان روز جوابش را دادم: آقای س- خ اگر آنچه نوشته ام، دروغ و نادرست است، روشن کنید و اگر راست است، به راه حق باز گردید و عقایدی را که در دنیا برای شما ننگ است و در آخرت نیز، ننگ بیشتری دارد، رها کنید. اگر این کار را کنید اجر و پاداش این کار نزد خدای متعال است.

در سال ۸۰ میلادی در مراسم حج و در مکه‌ی مکرمه بعضی از علمای بزرگ شیعه پیش من آمدند و درباره‌ی کتابم گفتند: درچنین زمان و شرایطی نوشتن امثال این کتاب‌ها شایسته نیست. گفتم: آری، حق با شماست، اما به من بگویید آیا آنچه در این کتاب آورده ام، غیر از چیزی است که در کتاب‌های خود شما وجود دارد؟

گفتند: آری، تمامی این مطالب در کتاب‌های ما وجود دارد اما پخش چنین کتاب‌هایی شایسته نیست. گفتم: نظرتان چیست؟ چکار کنم؟

در حالی که به خاطر گوش کردن من به سخنانشان، پر در آورده بودند،گفتند: این کتاب را توقیف کن و بسوزان و دوباره چاپ نکن.

گفتم: موافقم اما به یک شرط.

در حالی که هنوز از فرط خوشحالی، سخن مرا تأیید نکرده بودند، گفتند: پیش از آنکه

---

۱ - خطبه‌ی شیخ، خطیب جمعه کاظمیه - بغداد.

شروطت را بگویی باید شروط مقبولی باشد. گفتم باید آن را بگـویم و آن فقـط یـک شـرط است.

گفتند: خوب، شرطت را بگو.

گفتم: همه‌ی کتابهایی که این خرافات و چرند و پرندها را از آنها نقل کرده‌ام جمـع آوری کنید و همه را بسوزانید تا پس از آن دیگر هیچ اختلافی میان ما نماند و دیگران از آنها نقـل نکنند. باید ریشه را بکَنیم تا دیگر درختی از آن سر بر نیاورد. به خود آمدنـد و گفتنـد: تـو می‌دانی که این مطالب در کتاب‌های مختلف پراکنده است و در دسترس هر کسی نیست، امـا تو همه‌ی آنها را در یک کتاب جمع آوری کرده‌ای تـا بـا آن، وحـدت مسـلمانان را از هـم بپاشی.

آری، من این عقاید را جمع‌آوری کرده‌ام تا در دسترس همگان قرار گیرد پس از آنکه نزد این گروه معروف و شناخته شده است و دیگران از آن بی خبر و ناآگاهنـد. تـا هـر یـک از طرفین، بر اساس دلیل و آگاهی کافی با هم روبرو شوند و هیچ یک از طرفین فریب نخورند و تقریب دو طرفه و حقیقی ایجاد شود نه یک طرفه. همچنان که فضل بن عباس می گوید:

لا تطمعوا أن تهینونا ونکرمکم — وأن نکف الأذی عنکم و تؤذونا

الله یعلم أنا لا نحبکـــــم — و لا نلومکـــــم إن لا تحبونا

«انتظار نداشته باشید که شما به ما توهین کنید و ما شما را اکرام کنیم و دسـت از آزار و اذیت شما برداریم، در حالی که شما ما را اذیت می‌کنید. خداوند آگاه اسـت کـه اگـر مـا را دوست نداشته باشید، ما نیز شما را دوست نداریم و شما را (بر این کار) سرزنش نمی‌کنیم.»

اما این که ما شما و بزرگان شما و افراد برجسته و سران شما را اکرام کنیم و شما نسـبت به ما و گذشتگان و پیشینیان و نیکوکاران این امت و بانیـان عظمـت و شـکوه ایـن امـت و فاتحان جنگ‌ها و مبارزان پیروز، بغض و کینه‌توزی داشته باشید؛ ما سخنان شما را تأییـد و آنچه در قلب و درون خود داریم، آشکار کنیم ولی شما تقیه را به کار برید و خلاف آنچه که

در درون دارید، آشکار کنید، اصلاً منصفانه نیست و نزدیکی و تقارب ممکن نبوده و هرگز نخواهد بود.

آری، اگر در کتاب من مطالبی باشد که در کتاب‌های شما وجود ندارد و چیزی را که عقیده‌ی شما نیست، به شما نسبت داده ام؛ آن وقت مدیون شما خواهم بود. آیا در میان شما یا غیر شما کسی هست که بتواند آن را اثبات کند؟

پس سپاس خدای را که کسی غیر از او قابل ستودن نیست و من نمی‌توانم او را چنان که شایسته‌ی مقام و عظمت اوست، ستایش کنم، هیچ کس (نه عرب و نه عجم) جرأت نکرده که به چنین کاری اقدام کند، هر چند که ردهای زیادی بر کتاب من نوشته شده است.

حتی آقای س– خ وقتی از چنین کاری درمانده شد، نامه‌ها و خطبه‌های زیادی در رد این کتاب نوشت.[1] شاعر از قدیم گفته است:

کتب القتل والقتال علینا وعلی الغانیات جر الذیول

«قتل و پیکار بر ما فرض شده ولی بر زنان آوازه خوان فرض شده که دامن هایشان را بکَشند».

عجیب این است که این نامه ها –به قول خودش– به پاکستان فرستاده شده ولی در لبنان به دست من رسید.

به فرموده‌ی قرآن: آنان دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند.

نمی‌توانم چیزی بگویم جز این که: ای جناب س– خ، با این ردّیه نوشتن ها، کار بیهوده‌ای انجام می‌دهی که خودت را خسته می‌کنی و در حقیقت علیه خودت ردیه می‌نویسی و امثال تو مثل خودت هستند.[2]

دع المکارم لا ترحل لبغیتها واقعد فإنک أنت الطاعم الکاسی

---

۱ – نگاه کنید به کتاب «الشیعة و السنة فی المیزان» ص۱۴۵و۱۴۶.

۲ – و کتاب‌های دیگری که رد کرده ای با این کتاب فرقی ندارد.

«مکارم و ارزش‌های اخلاقی را کنار بگذار و از دایره‌ی بحث آن خارج شو و سر جـای خود بنشین و به خوردن خود مشغول باش.»

به هر حال این کتاب با وجود حجم کم، فوایـد و نتـایج بسـیاری دارد و اسـتقبال از آن شگفت انگیز بوده است، تا جایی که در خلال چند سال اخیر، بیش از صد هزار نسخه از آن به طور قانونی و با اجازه‌ی بنده چاپ شده، اما بدون اجازه‌ی من، خدا مـی‌دانـد کـه چقـدر چاپ شده است.[۱] تازه این نسخه‌ها فقط به زبان عربی است و به زبان‌های دیگری از جملـه فارسی و غیر فارسی که قابل شمارش نیست.

این کتاب:

این کتاب، کتابی جداگانه از کتاب «الشیعة و السنة» است و هدفم از نوشتن آن، تعریف و شناساندن شیعه و روشن شدن حقـایق و امـور پوشـیده‌ی آن و بررسـی شـیعه و مسـایل و عقایدی که ابداع کرده اند، می‌باشد.

چون ما درک کرده ایم که شیعه –به ویژه مردم عوام– مذهب حقیقی و عقاید واقعی شـان را نمی‌شناسند.[۲] پس آنها نسبت به حقیقت مذهبی که به آن معتقدند و آن را به ارث برده اند، در جهل کامل و غفلت عمیق به سر می‌برند و با نام دوستی اهل بیت پیامبرﷺ فریب خـورده اند. آنان حتی اهل بیت را نمی‌شناسند؛ چون شیعیان، منظورشان از اهل بیت، اهل بیت پیامبر نیست بلکه در پس این کلمات، اهل بیت علی را در نظر دارند نه اهل بیت پیـامبر را. حتـی تمام فرزندان علی را جزو اهل بیت نمی‌دانند با این که فاطمه، دختر پیامبر آنهـا را بـه دنیـا

---

۱ – مثل آنچه در کشورهای عربی چاپ شده است.

۲ – آری، اعتقادات واقعی اما اعتقاداتی که بعضی از آنان در مقابل اهل سنت اظهارش مـی‌دارنـد از جملـه: انکار تحریف قرآن و ... که از روی تقیه اظهار می‌دارند، هدفی جز فریب اهل سنت ندارند.

آورده است. پس در واقع منظورشان از اهل بیت، کسانی است که تعدادشان کمتر از انگشتان یک دست است؛ همچنان که خواننده در این کتاب خواهد دید.

در اصل این کتاب را برای این فریب خوردگان نوشته ام؛ همان کسانی که حقیقت شیعه و اصل عقاید آنها را نمی‌شناسند؛ تا شاید خداوند آنها را توفیق دهد و به راه راست باز گردنـد و بفهمند که اهل بیت پیامبر ﷺ و حتی اهل بیت علی رضي الله عنه موافق شیعه و عقاید آنها نیستند. بلکه آنها درست در مقابل هم قرار دارند. همه‌ی این مطالب از کتاب های‌شیعه و سخنان خودشان است. این در حالی است که ادعا می‌کنند، مطیع و دوستدار اهل بیت هستند.

همچنین این کتاب دلیل قاطع و برهان بُرنده‌ای در دست اهل سنت و پیروان قرآن و سنت پیامبر ﷺ و پیروان و دوستداران اصحاب و پیروان سلف صالح این امت و سالکان راه آنـان و پیروانشان می‌باشد؛ همان گونه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ﴾ التوبـة: ۱۰۰: «و کسانی که با نیکوکاری راه ایشان را به خوبی پیمودند.»

و تا مصداق این کـلام خداونـد قـرار گیرنـد: ﴿رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ وَأَعَدَّ لَهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي تَحۡتَهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٠٠﴾ التوبـة: ۱۰۰: «خداونـد از آنـان خشنود است و آنان از خداوند خشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده کرده که در زیر (درختان و کاخهای) آن، رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آن جا می‌ماننـد. ایـن اسـت پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ».

از جمله کارهای عجیب شیعه این است که از شدت بغض و کینه‌ای که نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ دارند، حتی تعلیمات ائمه‌ی خود را که آنها را معصوم می‌دانند که هـیچ خطـا و گناهی از آنان سر نمی‌زند، و در کتابهای خودشان آمده نه در کتابهای مخالفان و دشمنانشان، رها کرده اند.

همان طور که روابط و رفتار ائمه با اصحاب دیگر از جمله ابوبکر صدیق، عمر فـاروق، عثمان ذی النورین، معاویه (دایی/ مامای مؤمنان) و سایر اصحاب بزرگوار و یاران و وزیران

و مشاوران و شاگردان و مریدان پیامبر ﷺ که همگی در کتاب هایشان آمده است، را فراموش کرده اند.

خواننده‌ی این کتاب، شگفتی‌های بسیاری را مشاهده خواهد کرد که در نوع خود منحصر به فرد است. پس از مشاهده‌ی درستی دلایل، غبار کینه و حسدهای قدیمی و به ارث رسیده و جهل را می‌بیند که با نام اهل‌بیت از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است در حالی که اهل بیت، مخلص ترینِ مخلصان و پاک‌ترین دوستانِ رسول خدا ﷺ و اصحاب ایشان بودند که و به صحابه‌ی کرام زن می‌دادند و از آنان زن می‌گرفتند.

مخالفت شیعه با امامان خودشان:

خواننده در می‌یابد که چطور این نکات را از زوایای پنهان کتاب‌هایشان بیرون می‌آوریم؛ همان زوایایی که با غلاف‌های بسیار آن را پوشانده اند و از ترس رسوایی، آن را از مردم عوام مخفی کرده اند. خدا را شکر می‌کنم که ما برای اثبات حقیقت و ابطال امور باطل و برداشتن نقاب از چهره‌ی حقیقت به یک کتاب و یک روایت تاریخی غیر از روایات و کتابهای خود شیعه استناد نکرده ایم تا اینکه حجت، محکم تر باشد و الزامی برای شیعه ایجاد کند و دیگر مجالی برای فرار و تأویل و تزویر نداشته باشند. پس کتاب‌های خود شیعه علیه آنان گواهی می‌دهد و روایت‌هایشان بر ضد آنان سخن می گوید: ﴿يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ٢٤﴾ النور: ۲۴: «در آن روزی که علیه آنان زبان و دست و پایشان بر کارهایی که کرده اند، گواهی می‌دهند.»

امامان شیعه گواهی می‌دهند که شیعیان در حیات آنان مخالف ائمه بوده اند و پس از وفاتشان نیز، مخالف آنها بودند، و شیعیان با رفتار و اعمال خود ثابت کرده اند که اکنون نیز مخالف ائمه بوده و پیوسته مخالف‌شان هستند و خلاف آنچه ائمه امر کرده اند، انجام می‌دهند و چیزی می‌گویند که ائمه بدان امر نکرده اند و با کسانی که ائمه دوست شان داشته، دشمنی

می‌ورزند و به دامادهای آنان دشنام می‌دهند و به کسانی که ائمه مشاور و وزیرشـان بودنـد، فحش و ناسزا می‌گویند. تازه به اینها اکتفا نکرده اند بلکه به اهل بیت خودشان هـم، اهانـت کرده و آنها را مورد طعن و نقد و جرح قرار داده و تحقیر کـرده انـد. و در ایـن بـی‌ادبـی و دشنام‌گویی به حدی رسیده اند که به پیامبران و رسولان الهی نیز، گستاخی کرده و به بهترین مخلوق خدا و سرور بشر، حضرت محمدﷺ نیز اهانت کرده اند. بـه آنهـا دروغ مـی‌بندنـد و مسائلی را به آنان نسبت می‌دهند، که عقل آنها را نمی‌پـذیرد و اندیشـه آن را رد مـی‌کنـد و فطرت سالم از آن سرباز می‌زند و ذوق نیز، آن را انکار می‌کند. تمامی این‌ها در کتـاب‌هـای معتبر شیعیان وجود دارد که خودشان چاپ کرده اند و مراجع و منابع آن را با ذکر صـفحه و جلد و چاپ و ... آورده ایم.

گمان نمی‌کنم کسی از شیعیان جرأت داشته باشد، گفته‌ها و اظهارات ما را تکذیب کنـد و آنچه که اثبات کرده‌ایم، انکار نماید.

بر این باوریم که خداوند با این کتاب به مردم نفع می‌رساند و کسانی که هـدایت الهـی را بطلبند، با آن راه می‌یابند.

برادران و دوستانم!

به این ترتیب، کتابی که در کتاب اول مان وعده داده بودیم که به دنبال این کتاب خواهیم نوشت، به خوانندگان تقدیم می‌کنیم. این همان کتابی است که اکنون در دست خوانندگان قرار دارد. از خوانندگان گرامی خواهش‌مندیم که نظرات و انتقادات خود را پیرامـون ایـن کتـاب بنویسند و برای ما بفرستند. آیا پس از این نیازی به کتاب مختصر دیگر هست تـا بـه آنـان وعده دهیم و تقدیم شان کنیم؟ چون ما، در اثنای مطالعه‌ی کتاب‌های شیعه، مـوارد گنـگ و مبهمی یافتیم. از خداوند متعال می‌خواهیم که اسباب رفع این ابهامات و آشـکار کـردن آنهـا برای مردم فراهم کند.

در پایان باید خاطرنشان سازم که اساتید و بزرگـان و بـرادران زیـادی کـه در تـألیف و

انتشار این کتاب، دست داشتند، از من اصرار کردند تا در این باره کتابی تألیف کنم؛ موضوعی که امروزه نیاز مردم به آن زیاد شده؛ چون نسبت به عقاید حقیقی شیعه و موضع‌گیری شان در قبال گذشتگان و نیکان این امت شناخت واقعی ندارند و چون نویسندگان و مؤلفان شیعه به نوشتن کتابهایی علیه اهل سنت و گذشتگان و عقایدشان که مبتنی بر قرآن و سنت می‌باشد، زیاد مشغولند. اکثر این کتابها پر از نسبت دادن عیب و نقص به یاران پیامبرﷺ و در رأس آنان، سه خلیفه‌ی راشد و مادران مؤمنان و همسران پاک آن حضرتﷺ و نفرین و دشنام دادن به آنان و کسانی که آنان را دوست دارند و از آنان پیروی می کنند، می‌باشد.

همچنین به خاطر بی‌خبری اغلب اهل سنت از تهمت‌ها و دروغ‌هایی که برادران یوسف‌ؑ سر هم کردند و بی‌خبری شان از توطئه‌ها و دسیسه‌هایی که درباره‌ی اهل سنت و علیه آنان انجام می‌گیرد، نوشتن این کتاب ضروری می‌نماید.

درود و سلام خدا بر پیامبرﷺ و بر یاران و خاندان پاک آن حضرت و پیروانشان تا روز قیامت باد! والله حسبی وهو ولی التوفیق، ونعم الوکیل.

إحسان إلهی ظهیر

ابتسام کاتیج- لاهور

۸ شوال ۱٤۰۲ هـ

مقدمه‌ی چاپ پنجم

هیچ روزی اصلاً تصور نمی‌کردیم که این کتاب تا این حد مورد قبـول و اسـتقبال مـردم قرار بگیرد، به گونه‌ای که به محض اینکه از زیر چاپ بیرون می‌آمد، تمام نسخه‌هـای کتـاب در یک ماه تمام می‌شد و مجبور بودیم دوباره و با نسخه‌های بیشتری فقط برای مـاه بعـدی چاپ کنیم. همچنین تصور نمی‌کردیم که ماه دیگری سپری شود و به چاپ مجدد آن با تعداد نسخه‌های بیشتری از ماه اول و دوم نیاز پیدا کنیم. برآوردهای ما دوباره به خطا رفـت و بـه چاپ چهارم نیاز پیدا کردیم. اینک این چاپ پنجم است که هنوز نه ماه از انتشار آن نگذشته است. شکر و سپاس مخصوص خداست. اوست که ما را برای این کار که جـز بـرای کسـب رضای خدا و به خاطر حب و دوستی اصحاب پیامبرﷺانجام ندادیم، توفیق داد.

شایان ذکر است که در طی این مدت کتابی دیگر از ما درباره‌ی شیعه بـه نـام «الشـیعة و القرآن» منتشر شده که به لطف خدا مورد قبول همگان قرار گرفته است.

همچنین کتابی دیگر به نام «البریلویة» از ما چاپ و منتشر شده است.

پروردگارا! به خاطر نعمت‌های بیشمارت و کرم و لطف نامحدودت تو را سپاس می‌گوییم و از تو می‌خواهیم که توفیق بیشتری جهت بالا بردن شأن و جایگاه دینت و دفاع از حوزه‌ی آن به ما بدهی. بار الها! بر فرستاده و پیامبرت، حضرت محمـدﷺ و کسـانی کـه از سـنت و روش وی پیروی می‌کنند، درود و سلام بفرست.

إحسان إلهي ظهير

۲۴/ سپتامبر / ۱۹۸۳

باب اول
شیعه و اهل بیت

شیعه گمان می‌کند که پیرو اهل بیت پیامبر ﷺ و دوستدار آنها است و مذهبشان برگرفته از اقوال و افعال آنها و مبنی بر آراء و روایت‌های آنها می‌باشد.

تحقیق کلمه‌ی اهل بیت:

قبل از این که بحث را آغاز کنیم و راست یا دروغ بودن این گفته‌ها را دریابیم، می‌خواهیم در ابتدا بگوییم که اهل بیت چه کسانی اند و منظور شیعه از اهل بیت چه کسانی است؟ معنای شیعه چیست و منظور آنان از شیعه چه کسانی است؟

اهل بیت مرکب از دو کلمه‌ی: اهل و بیت است. صاحب قاموس می‌گوید: اهل الأمر؛ متولیان آن امر هستند. اهل البیت: ساکنان خانه و اهل المذهب: معتقدان به آن مذهب هستند. برای مرد، همسرش اهل وی است و برای پیامبر، همسران و دختران وی و دامادش، علی رضي الله عنه اهل وی هستند.[1] و برای هر پیامبری، امت وی اهل و آل وی می‌باشند.[2]

زبیدی می‌گوید: اهل المذهب؛ یعنی،کسانی که به آن مذهب معتقد و پایبندند. و اهل الرجل؛ یعنی، همسر آن مرد و فرزندان وی، و آیه‌ی: ﴿وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ﴾ القصص: ٢٩ را به زن و فرزندانش تفسیر کرده است. اهل النبی؛ زنان و دختران و داماد پیامبر ﷺ، علی رضي الله عنه، یا زنانش می‌باشد. بعضی گفته اند که اهل پیامبر ﷺ همان خاندان وی است که شامل نوه‌ها و نتیجه‌های

---

١ - نمی‌دانم که این اهل چرا فقط از میان دامادهای پیامبر ﷺ به علی رضي الله عنه تخصیص داده شده و به سایر دامادهای پیامبر ﷺ از جمله: عثمان رضي الله عنه، شوهر دختر پیامبر و ابوالعاص بن ربیع، پدر امامه و همسر زینب دختر پیامبر ﷺ تعلق نمی‌گیرد. اگر بگوئیم به خاطر اینکه علی پسر عموی پیامبر ﷺ می‌باشد، خوب چرا فقط علی اهل بیت است، چرا برادران وی جعفر و عقیل اهل بیت به حساب نمی‌آیند؟ آیا کسی پاسخگو هست؟

٢ - القاموس، مصر، بابی حلبی،١٩٥٢م، ج٣، ص٣٢.

او نیز، می‌شود. این آیات نیز، بیانگر آن است: ﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَا﴾ طه: ۱۳۲: «خانواده‌ی خود را به گزاردن نماز دستور بده و خود نیز، بر آن ثابت قدم بمان.»، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ الأحزاب: ۳۳ «خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیامبر) دور کند.»، ﴿رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِۚ إِنَّهُۥ حَمِيدٞ مَّجِيدٞ ٧٣﴾ هود: ۷۳: «ای اهل بیت، رحمت و برکات خدا شامل شما می‌شود. بی گمان خدا ستوده‌ی بزرگوار است». اهل هر پیامبری، امت وی می‌باشد. همچنین خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَانَ يَأۡمُرُ أَهۡلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ﴾ مریم: ۵۵«و اهل خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد».

راغب و به تبع وی مناوی گفته اند: اهل الرجل: کسانی هستند که نسب یا دین یا حرفه‌ی آنها در یک خانه و یک شهر، مشترک باشد. و اهل الرجل کسانی اند که در یک خانه با هم هستند. اهل بیت فقط درباره‌ی خانواده‌ی پیامبر ﷺ به کار رفته است. آل خدا و رسولش، اولیاء و یاران وی هستند. این شعر عبدالمطلب در داستان فیل نیز، مؤید آن است:

وانصر علي آل الصليب وعابديه اليوم آلك[1]

«خاندان صلیب را یاری کن و پرستش کنندگان صلیب امروز خاندان تو هستند».

ابن منظور افریقی گوید: اهل مذهب کسانی اند که پایبند به آن مذهب اند، و اهل امر، متولیان و سرپرستان آن امر هستند. اهل مرد، نزدیک‌ترین و صمیمی‌ترین افراد به او هستند و اهل بیت پیامبرﷺ، همسران و دختران و داماد وی، یعنی علیس می‌باشند. بعضی گفته اند که اهل پیامبرﷺ، همسران وی هستند. اهل هر پیامبری، امت وی می‌باشد. - تا آنجا که گوید:- اهل مرد، زن وی می‌باشد. وأهل الرجل يأهل أهلاً وأهولاً وأهل؛ یعنی ازدواج کرد. وأهل فلان امرأة يأهل؛ هرگاه با آن زن ازدواج کند، پس زن اهل آن مرد می‌باشد. تأهُّل به معنای ازدواج می‌باشد. در دعا آمده است: «آهلک الله فی الجنة إیهالاً»: یعنی خدا در بهشت به تو

---

۱ - زبیدی، تاج العروس.

زن بدهد و تو را داخل بهشت گرداند! در سنت آمده که پیامبرﷺ بـه متأهـل، دو سـهم و بـه مجرد، یک سهم می‌داد. متأهل کسی است که زن دارد و مجرد کسی است کـه زن نـدارد. آل مرد، همان خانواده‌ی وی هستند و آل خدا و پیامبرﷺ، دوستان خدا می‌باشند. اصل آل، اهل می‌باشد سپس هاء به همزه تبدیل شده و بعد چون دو تا همزه کنار هم قرار گرفته اند، همزه ی اول در همزه ی دوم ادغام شده و آن وقت به الف تبدیل می شود.[1]

جوهری گوید: «أهل فلان» یعنی ازدواج کرد.

ابوزید گوید: «آهلک الله فی الجنة» یعنی خدا تو را داخل بهشت گرداند و در بهشـت بـه تو زن بدهد![2]

زمخشری در کتاب «الأساس» گوید: «تأهَّلَ» یعنی ازدواج کرد، و «آهلک الله فی الجنـة إیهالاً» یعنی خدا در بهشت به تو زن بدهد![3]

خلیل گوید: اهل مرد، زن وی می‌باشد، و تأهُّل به معنای ازدواج است. اهل مرد، نزدیـک ترین افراد به آن مرد می‌باشند. و اهل بیت، ساکنان خانه و اهل اسلام، کسانی اند که پایبند به دین اسلام می‌باشند.[4]

راغب اصفهانی گوید: اهل مرد کسانی اند که به خاطر نسب یا دین یـا چیزهـایی از ایـن قبیل مثل شغل و خانه و شهر آنان را گرد هم آورد. پس اهل مرد کسـانی انـد کـه در یـک مسکن جای می‌گیرند. سپس از روی مجازی اهل بیت بر کسانی که نسب، آنـان را دور هـم جمع کند اطلاق می‌شود، و هرگاه کلمه‌ی اهل بیت گفته شود، فقط منظور خانواده‌ی پیامبرﷺ است؛ چون خدای عزّ وجـل مـی‌فرمایـد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾

---

۱ – ابن منظور افریقی، لسان العرب، بیروت، ج۱۱، ص۳۰– ۲۸.

۲ – جوهری، الصحاح، دارالکتاب العربی، مصر، ج۴، ص۱۶۲۹.

۳ – أساس البلاغة، مصر، ۱۹۵۳ م، ص۱۱.

۴ – ابوالحسین احمد بن فارس زکریا، مقاییس اللغة، بیروت، ج۱، ص۱۵۰.

الأحزاب: ۳۳ و از اهل مرد به زن او و اهل اسلام به کسانی که پایبند اسلامند، تعبیر می‌شود -تا آنجا که می گوید:- تأهَّلَ یعنی ازدواج کرد و از همین کلمه گرفته شده که: آهلک الله فی الجنة؛ یعنی خدا در بهشت به تو زن عطا کند![1]

راغب اصفهانی زیر لفظ آل می‌گوید: «آل» مقلوب أهل است – تا آنجا که می‌گوید:- اهل درباره‌ی کسانی که ذاتاً به یک انسان اختصاص دارند حالا یا از طریق فامیلی نزدیک و یا از طریق موالات و دوستی، به کار برده می‌شود. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ آل عمران: ۳۳در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿أَدۡخِلُوٓاْ ءَالَ فِرۡعَوۡنَ أَشَدَّ ٱلۡعَذَابِ﴾ غافر: ۴۶ «آل فرعون را در شدیدترین عذاب داخل کنید».

بعضی گفته اند: آل پیامبر، نزدیکان و بستگان آن حضرتﷺ هستند، و بعضی دیگر گفته اند: کسانی اند که از لحاظ علم دینی به آن حضرتﷺ اختصاص دارند؛ چون اهل دین دو دسته اند: دسته‌ای علم ریشه‌دار و عمیق و عمل محکم دارند که به آنان آل پیامبرﷺ و امتش گفته می‌شود، و دسته‌ای دیگر از روی تقلید علم دارند که به آنان امت حضرت محمدﷺ گفته می‌شود، ولی آل حضرت محمدﷺ گفته نمی‌شود. پس هر آل پیامبرﷺ امت وی است اما هر امت پیامبر، آل پیامبرﷺ نیست. به جعفر صادق گفته شد: مردم می‌گویند که مسلمانان همه شان آل پیامبرﷺ هستند، گفت: هم دروغ می‌گویند و هم راست می‌گویند. گفتند: این به چه معناست؟ گفت: دروغ می‌گویند از این جهت که همه‌ی امت آل پیامبرﷺ می‌باشد و راست می‌گویند از این جهت که هرگاه شریعت پیامبرﷺ را کاملاً اجرا کنند، آل پیامبرﷺ محسوب می‌شوند.[2]

---

۱ – المفردات فی غرائب القرآن، کراچی (پاکستان)، ص۲۸.

۲ – راغب اصفهانی، مفردات، ص۲۹ و ۳۰.

معنای حقیقی کلمه‌ی اهل بیت:

محمد جواد مغنیه، شیعی معاصر می‌گوید: اهل خانه در لغت به ساکنان خانه گفته می‌شود، و آل مرد همان خانواده‌ی مرد می‌باشد. و لفظ آل تنها برای افراد خانواده‌ی مرد که در آن خانه جایگاهی دارد، به کار برده می‌شود. کلمه‌ی اهل بیت در دو آیه‌ی قرآن آمده است: یکی آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی هود؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ هود: ۷۳: «رحمت و برکات خدا بر شما باد ای اهل بیت»، و دیگری آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ الأحزاب: ۳۳«ای اهل بیت پیامبر! همانا خدا می‌خواهد پلیدی را از شما دور گرداند و شما را خوب پاکیزه گرداند». مفسران اتفاق نظر دارند بر اینکه منظور از اهل بیت در آیه‌ی اولی، اهل خانه‌ی

ابراهیم علیه السلام و منظور از اهل بیت در آیه‌ی دومی اهل خانه‌ی حضرت محمد بن عبدالله ﷺ می‌باشد. به تبع قرآن، مسلمانان لفظ اهل بیت و آل بیت را فقط برای اهل بیت پیامبر ﷺ به کار می‌برند تا جایی که این لفظ علامت و مشخصه‌ی خانواده‌ی پیامبر ﷺ شده است؛ به گونه‌ای که غیر از اهل خانه‌ی پیامبر ﷺ از این کلمه فهم نمی‌شود مگر اینکه قرینه‌ای باشد؛ همان طور که لفظ مدینه برای یثرب، شهر پیامبر ﷺ مشهور گشته است.

مسلمان راجع به تعداد همسران پیامبر ﷺ اختلاف نظر دارند؛ عده‌ای معتقدند که آن حضرت هیجده زن داشته و عده‌ی دیگری بر این باورند که تعدادشان یازده زن بوده است. به هر حال پیامبر ﷺ سی و هفت سال با همسرانش زیسته و در طی این مدت، پسران و دخترانی داشته که همگی در حیات مبارک آن حضرت ﷺ فوت کردند و تنها دخترش، فاطمه پس از حیات ایشان زیسته است. همچنین مسلمانان متفق القول اند که علی بن ابی‌طالب و فاطمه و حسن و حسین، آل بیت پیامبر ﷺ هستند.[1]

---

۱ – الشیعة فی المیزان، بیروت، دار الشروق، ص۴۴۷.

از همه‌ی اینها چنین بر می‌آید که کلمه‌ی اهل بیت در اصل به طور خاص بر زنان اطلاق می‌شود، سپس از روی مجاز برای فرزندان و خویشاوندان به کار برده می‌شود. این چیزی است که در قرآن کریم ثابت شده؛ همان طور که در ذکر داستان حضرت ابراهیم﷼ موقعی که فرستادگان خدا مژده‌ی فرزند را به او دادند، آمده است؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱمۡرَأَتُهُۥ قَآئِمَةٞ فَضَحِكَتۡ فَبَشَّرۡنَٰهَا بِإِسۡحَٰقَ وَمِن وَرَآءِ إِسۡحَٰقَ يَعۡقُوبَ ۝٧١ قَالَتۡ يَٰوَيۡلَتَىٰٓ ءَأَلِدُ وَأَنَا۠ عَجُوزٞ وَهَٰذَا بَعۡلِي شَيۡخًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عَجِيبٞ ۝٧٢ قَالُوٓاْ أَتَعۡجَبِينَ مِنۡ أَمۡرِ ٱللَّهِۖ رَحۡمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَٰتُهُۥ عَلَيۡكُمۡ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ﴾ هود: ۷۱ – ۷۳ «همسر ابراهیم (ساره که در آنجا) ایستاده بود (از این خبر که آنان فرشتگان خدایند و برای نجات برادرزاده‌ی شوهرش لوط و سایر مؤمنان از دست کفّار آمده‌اند شادمان شد و) خندید، ما (توسّط همان فرشتگان) بدو مژده (تولّد) اسحاق (از او)، و به دنبال وی (تولّد) یعقوب (از فرزندش اسحاق) را دادیم. گفت: ای وای! آیا من که پیرزنی هستم و این هم (ابراهیم) شوهرم که پیرمردی می‌باشد، فرزندی می‌زایم! این چیز شگفتی (و محالی) است (مگر ممکن است از ما دو نفر انسان فرتوت و فرسوده، بچّه‌ای پدید آید؟!). گفتند: آیا از کار خدا شگفت می‌کنی؟ ای اهل بیت (نبوّت)! رحمت و برکات خدا شامل شما است (پس جای تعجّب نیست اگر به شما چیزی عطاء کند که به دیگران عطاء نفرموده باشد).»

پس خدا این لفظ را بر زبان فرشتگانش درباره‌ی همسر ابراهیم﷼ به کار برده و لاغیر.

دانشمندان و مفسران شیعه این معنا را تأیید می‌نمایند:

علماء و مفسران شیعه همچون طبرسی[1] در مجمع البیان[2] و کاشانی[1] در منهج الصادقین[2] به این امر اذعان نموده اند هر چند بعد از آن به تأویلات و توجیهات نادرستی روی آورده اند.

---

۱ – او ابوعلی فضل بن حسن، طبرسی از بزرگان علمای شیعه در قرن ششم است.

۲ – بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج۳، ص۱۸۰.

همچنین خداوند در قرآن در داستان موسی عليه السلام می‌فرماید: ﴿ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلۡأَجَلَ وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارٗا قَالَ لِأَهۡلِهِ ٱمۡكُثُوٓاْ إِنِّيٓ ءَانَسۡتُ نَارٗا ﴾ القصص: ۲۹ «هنگامی که موسی مدّت را به پایان رسانید و همراه خانواده‌اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد، در جانب کوه طور آتشی را دید به خانواده‌اش گفت: بایستید من آتشی می‌بینم.»

پس منظور از اهل در آیه‌ی فوق، همسر موسی عليه السلام می‌باشد همان گونه که همه‌ی مفسران شیعه اجماع دارند که منظور از اهل در این آیه زن حضرت موسی عليه السلام می‌باشد؛ چون غیر از او کسی دیگر همراه موسی عليه السلام نبود. طبرسی در تفسیر اهل موسی در آیه‌ی: ﴿ إِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهۡلِهِۦٓ ﴾ النمل: ۷می‌گوید: یعنی زن موسی عليه السلام که همان دختر شعیب عليه السلام می‌باشد.[۳]

همچنین زیر آیه‌ی: ﴿وَسَارَ بِأَهۡلِهِۦٓ ﴾ القصص: ۲۹ می‌گوید: یعنی زنش را برد.[۴]

همچنین قمی[۵]در تفسیرش چنین گفته است.[۶]

عروسی حویزی[۷]در تفسیرش، نور الثقلین[۱] و کاشانی در تفسیرش، منهج الصادقین[۲]و دیگران نیز چنین اظهار داشته اند.

---

۱ - او ملا فتح الله کاشانی از دانشمندان متعصب شیعه است و کتابش را فقط در رد کتاب «منهج الصادقین فی إلزام المخالفین» نوشته است.

۲ - تهران، ج۴، ص۴۹۳ .

۳ - تفسیر مجمع البیان (سوره‌ی نمل)، ج۴، ص۲۱۱ .

۴ - همان (سوره‌ی قصص)، ج۴، ص۲۵۰.

۵- ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، پیشوا و قدیمی ترین مفسران شیعه و از بزرگان شیعه در قرن سوم هجری می‌باشد.

۶ - نجف، ۱۳۸۶ هـ ، ص۱۳۹.

۷ - عبدالله علی بن جمعه از شیعیان متعصب است که به سال ۱۱۱۲ هجری وفات یافت.

لفظ اهل بیت در قرآن مجید در آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی احزاب به همین معنا وارد شده است؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ﴾ الأحزاب: ۳۳و این لفظ فقط در سیاق داستان زنان پیامبرﷺ به طور خاص وارد شده است:﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰۖ وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلْحِكْمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾﴾ الأحزاب: ۳۳ – ۳۴ «و همچون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.»

بدیهی است کسی که در نگاه اول این آیات را قرائت می‌کند، به نظرش می‌رسد این لفظ، فقط درباره‌ی زنان پیامبر ﷺ آمده است؛ چون ابتدای این آیه و آیه‌ی قبل نیز، فقط زنان پیامبر ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد. همچنین در آیه‌ی بعدی نیز از غیر همسران پیامبرﷺ یاد نمی‌کند.

بر این اساس ابن ابی‌حاتم و ابن عساکر با روایت عکرمه و ابن مردویه با روایت سعید بن جبیر از ابن عباس آورده اند که این آیه فقط درباره‌ی همسران پیامبر ﷺ نازل شده است.[۳]

شوکانی در تفسیر خود بیان کرده است: ابن عباس و عکرمه و عطاء و کلبی و مقاتل و سعید بن جبیر گفته اند: اهل بیت مذکور در آیه‌ی فوق فقط زنان پیامبر ﷺ هستند. آنان اظهار

---

۱ – قم، ج۲، ص۱۲۶.

۲ – سوره‌ی قصص، ج۷، ص۹۵.

۳ – نگاه کنید به دائرة المعارف الإسلامية، اردو، مقالة المستشرق، A.S.THRITION، لاهور – پاکستان، ج۳، ص۵۷۶.

داشته اند که مراد از بیت، خانه‌ی پیـامبر ﷺ و مسـکن همسـران وی اسـت؛ چـون خداونـد می‌فرماید: ﴿وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ (احزاب: ۳۴) یعنی: و آنچـه از آیـات خـدا و حکمت در خانه‌های شما خوانده می‌شود، یاد کنید.

همچنین سیاق آیه به همسران پیامبرﷺ بر می‌گردد:﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزۡوَٰجِكَ ﴾ الأحزاب: ۲۸ یعنی:ای پیامبر، به همسرانت بگو...

تا آخر این آیه که می‌فرماید: ﴿ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤ ﴾ الأحزاب: ۳۴

همچنین در حدیث آمده که پیامبرﷺ وارد حجره‌ی عایشه رضی الله عنها شد و فرمود: السلام علیک اهل البیت و رحمة الله و عایشه جواب داد: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته.[۲]

پس منظور از بیت النبی ﷺ، خانـه‌ی اسـت کـه پیـامبرﷺ بـا همسـرانش در آن زنـدگی می‌کردند.

در نتیجه مراد از اهل بیت پیامبرﷺ در حقیقت و در اصل، همسران پیـامبرﷺ اسـت کـه اولاد و عموها و پسر عموها نیز، از روی مجاز مشمول اهل بیت قرار می‌گیرند؛ همچنان کـه در حدیث آمده که پیامبرﷺ فاطمه و حسن و حسین و علـی را داخـل عبـایش قـرار داد و فرمود: «**اللهم هؤلاء أهل بيتي**»: «خدایا، اینان را نیز، جزو اهل بیت من اند» تا شامل این آیه بشـوند:﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرًا ٣٣ ﴾ الأحـزاب: ۳۳ یعنی: خدا می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

همان طور که عمویش، عباس و فرزندان وی را زیر عبایش گرفت تا مشـمول ایـن آیـه شوند.

---

۱ - شوکانی، تفسیر فتح القدیر، مصر، چ مصطفی البابی الحلبی،۱۳۴۹هـ ،ج۴، ص۲۷۰.

۲ - بخاری، التفسیر.

در بعضی از روایت‌ها آمده که تمام بنی‌هاشم جزو اهل بیت پیامبر ﷺ هستند.

اما شیعه برخلاف این نظر، اهل بیت پیامبر را به این چهار نفر منحصر می‌کنند: علی، فاطمه، حسن و حسین. و بقیه‌ی افراد را از دایره‌ی شمول این آیه خارج می‌کنند. سپس روش دیگری را ابداع نموده اند و فرزندان علی غیر از حسن و حسین رضی الله عنهما را از اهل بیت خارج کرده و بقیه‌ی فرزندانش از جمله: محمد بن حنفیه، ابوبکر، عمر، عثمان، عباس، جعفر، عبدالله، عبیدالله و یحیی را از اهل بیت به حساب نمی‌آورند. همچنین دوازده پسر آنان و هیجده یا نوزده دختر آنان- با توجه به اختلاف روایات- را از اهل بیت به حساب نمی‌آورند. همان طور که فاطمه رضی الله عنها را از اهل بیت دانسته و بقیه‌ی دختران آن حضرت ﷺ؛ زینب و ام کلثوم و فرزندان آنان را اهل بیت به شمار نمی‌آورند. همین طور اولاد حسن بن علی را داخل اهل بیت قرار نمی‌دهند و همچنین تمامی فرزندان حسین که روش آنها را نداشته اند، جزء اهل بیت محسوب نکرده اند. این عجیب تر از اولی است.

به همین خاطر بسیاری از فرزندان حسین را به دروغگویی و ظلم و ستم و حتی کفر و ارتداد متهم کرده اند. همچنان که پسر عموها و پسر عمه‌های پیامبر ﷺ و فرزندان آنها را و حتی فرزندان ابوطالب غیر از علی رضی الله عنه را دشنام داده و تکفیر می‌کنند.

موضع گیری شیعه در قبال این مسأله:

شایان ذکر است که شیعیان سه دختر پیامبر ﷺ غیر از فاطمه، و شوهران و فرزندان آنها را از همان ابتدا جزو اهل بیت به حساب نمی‌آورند. ما نمی‌دانیم که این تقسیم بندی را چگونه و بر چه اساس و مبنایی انتخاب کرده اند؟

این، حقیقتِ مفهوم اهل بیت از نظر شیعه بود. اگر بخواهیم این مطلب را باز کنیم، کلام به درازا می‌کشد؛ فعلاً به این مقدار بسنده می‌کنیم.

تحقیق لفظ شیعه:

راجع به کلمه‌ی شیعه، زبیدی می‌گوید: هر گروهی که بر امری جمع شوند و اجتماع داشته باشند، شیعه نام دارند. و هر کس انسانی را یاری و جانبداری کند، شیعه نام دارد. اصل شیعه از مشایعت گرفته شده که به معنای دنباله روی و مطاوعت می‌باشد.[۱]

ابن منظور افریقی می‌گوید: شیعه گروهی هستند که بر کاری جمع می‌شوند و هر گروهی که بر امری گرد هم آیند، شیعه نامیده می‌شوند. و این اسم غالباً برای دوستداران ح علیﷺ و اهل بیتش به کار می‌رود.[۲]

نوبختی[۳]، امام شیعیان، در کتاب «الفرق» می‌گوید: شیعه طرفداران حضرت علی بن ابی طالب هستند که در زمان پیامبرﷺ و بعد از آن به شیعه و پیروان علی معروف شدند و قائل به امامت حضرت علی می‌باشند. شیعه سه فرقه است: فرقه‌ای از آنها معتقدند که اطاعت از امام علی پس از پیامبر ﷺ واجب بوده[۴]و امامت در نسل وی جاری است. فرقه‌ی دیگری می‌گویند: حضرت علی از همه‌ی صحابه نسبت به جانشینی پیامبرﷺ مستحق‌تر است و پس از او خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر را قبول دارند و آن دو را اهلیت خلافت می‌دانند، و اظهار می‌دارند که حضرت علی خلافت را به آنان واگذار کرده و به این کار راضی بوده و به دلخواه خود و بدون هیچ اجباری با آنان بیعت کرد.[۵]

یکی از شیعیان معروف، سید محسن امین، در کتابش به نقل از ازهری می‌گوید:

---

۱ – زبیدی، تاج العروس، ج۵، ص۴۰۵.

۲ – لسان العرب، ج۸، ص۱۸۸ .

۳ – ابومحمد حسن بن موسی نوبختی از علمای بزرگ شیعه و مورد اعتماد آنهاست که در قرن سوم هجری می‌زیست.

۴ – حسن بن موسی نوبختی، حیدریه،۱۹۵۹م، ص۳۹-۴۲ (به طور خلاصه).

۵ – فرق الشیعة، اثر ابومحمد حسن بن موسی نوبختی (ص۳۹ إلی ۴۲) با اختصار، چاپ مطبعة الحیدریة ۱۹۵۹م.

شیعه، دوستداران عترت پیامبر ﷺ و پیروان آنها هستند.[۱]

همچنین از تاج الدین حسینی، رهبر حلب، این گونه نقل می‌کند:

شیعه‌ی کسی شدن، به معنای پیرو و یاور شدن اوست. گفته می‌شود: شـایَعَهُ؛ یعنـی او را پیروی کرد؛ همان طور که گفته می‌شود: والاه یعنی او را دوست داشت. گویی چون شـیعه از این امامان پیروی کردند و به اعتقادات آنها معتقد شدند به این اسم معروف شدند؛ چون آنان یاوران و یاران و پیروان ائمه بودند.

وقتی خلافت از بنی‌هاشم به بنی‌امیه منتقل شد و معاویه بن صخر آن را از حسن بن علی گرفت و هر یک از حکام بنی‌امیه، یکی پس از دیگری خلافت را به دست گرفتند، بسـیاری از مهاجرین و انصار از بنی‌امیه دل‌سرد شده و به بنی‌هاشم روی آوردند. بنی‌هاشم آن زمان به دو گروه پسران علی و پسران عباس تقسیم می‌شدند. وقتی این مسلمانان به بنی‌هاشم ملحق شدند و معتقد بودند که از بنی‌امیه به خلافت شایسته ترنـد و آنهـا را یـاری و جانبـداری و حمایت کردند، به شیعه‌ی آل محمد معروف شدند. در این هنگام میان بنی‌عباس و بنـی‌علـی اختلاف نظری وجود نداشت. اما هنگامی که بنی‌عباس بـر سـر کـار آمدنـد و قـدرت را از بنی‌امیه گرفتند، شیطان میان عباسیان و علویان جدایی افکند. عباسیان نسبت به حق علویان کوتاهی کردند. از این رو گروهی از شیعیان از عباسیان اعلام بیزاری کردند چون از عملکرد آنها راضی نبودند؛ سپس به علویان پیوستند و معتقد بودند که علویان به ولایت شایسته‌تـر و عادل‌ترند. پس اسم تشیع از آن وقت تا به امروز همراه آنهایی است که معتقد به امامت ائمـه از میان نوادگان حضرت علی تا مهدی (محمد بن حسن) هستند.[۲]

---

۱ – أعیان الشیعه، بیروت، ۱۹۶۰م، ج۱، ص۱۱.

۲ – أعیان الشیعه، به نقل از غایة الاختصار فی اخبار البیوتات العلیة المحفوظة من الغبار، صفحة ۱۳-۱۴.

شیعه‌ای دیگر از معاصران می‌گوید: شیعه در اصل معنای لغوی اش، بـه معنـای پیـروی کردن و یاری کردن کسی است، و این اسم غالباً برای دوستداران حضرت علی و اهـل بیـت وی به کار می‌رود.

با توجه به این امور معلوم شد که شیعه، پیرو آل بیت پیامبر ﷺ نیستند، بلکـه پیـروان آل علی هستند. و فرق این دو بسیار روشن و اضح است.[۱]

قبلاً اثبات کردیم جز اندکی از شیعیان، بقیه تابع اهل بیت علی نیستند و با آنهـا و تعـالیم حقیقی آنها مخالفت می‌ورزند. همچنان که بعداً به آن می‌پردازیم.

مغنیه می‌گوید: شیعه کسانی هسـتند کـه دوسـتدار حضـرت علـی بـوده و دنبالـه رو او می‌باشند.[۲]

محمد حسین کاشف الغطاء می‌نویسد: این اسم (یعنی شیعه) غالباً برای پیـروان حضـرت علی و فرزندانش[۳] و دوستداران آنان به کار می‌رود به گونه‌ای که ایـن اسـم مخصـوص آنهـا گشته است.[۴]

پس معنای شیعه و اهل بیت و مصداق آنها روشن شد.

---

۱ – سید امیر محمد کاظمی قزوینی، الشیعة فی عقایدهم وأحکامهم، کویت ،ص۱۶.

۲ – الشیعة فی المیزان، ص۱۷و۱۹ .

۳ – این قول، با آنچه سید محسن امین از ازهری نقل کرده بود، در تناقض است؛ آنجا که مـی‌گفـت: شـیعه دوستداران و پیروان عترت پیامبرﷺ هستند. جای بسی تعجب است که چنین سخنان متضاد و متناقض از معنای شیعه در کتاب‌های خودشان یافت می‌شود و هیچ کدام از این نویسندگان به صـراحت و آشـکارا معنای تشیع را به طور جامع و مانع بیان نکرده اند. مگر نه این که همگی آنهـا در هـر زمینـه‌ای گـیج و سرگردان اند و اگر این امر ما را از موضوع دور نمی‌کرد، مطالب عجیبی را درباره‌ی امور متناقض میـان خود شیعیان بیان می‌کردیم.

۴ – أصل الشیعة وأصولها، بیروت ،۱۹۶۰م .

زیاده‌روی شیعیان درباره‌ی امامان شان:

شیعیان در پیروی و دوستداری و تمجید حضرت علی و فرزندانش بیش از حد مبالغه کرده اند به طوری که دین و مذهب خود را بر اساس همین دوستداری و تمجید آنها بنا نهاده و مذهبی مستقل و دینی جداگانه از آنچه حضرت محمد ﷺ آورده، ایجاد کرده اند و روایات دروغین و احادیث جعلی ساخته اند و گفته اند: دین جز پیروی از علی و آل وی و دوستدارانش و محبان وی و اظهار عشق و علاقه و محبت و احترام به آنها نیست؛ همچنان که در حدیثی از اصول کافی این مطلب را آورده اند.[1]

از ابوجعفرعليه السلام روایت شده که گفت: آیا دین چیزی جز حب و دوست داشتن است... و مردی نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: من نمازگزاران را دوست دارم اما نماز نمی‌خوانم و روزه داران را دوست دارم اما روزه نمی‌گیرم. پیامبرﷺ به او گفت: تو همراه کسی هستی که دوستش داری و عملکرد خودت به خودت بر می‌گردد. آنگاه ابوجعفر گفت: دیگر چی می خواهید و دنبال چی هستید؟ اگر بلایی از آسمان نازل شود همه به پناهگاهی پناه می‌برند و ما به پیامبر خود پناه می‌بریم و شما به ما پناه می‌آورید.[2]

همچنین در کتاب اصول کافی آمده که ابوجعفرعليه السلام-امام پنجم شیعیان- گفت: دوست داشتن ما نشانه‌ی ایمان و بغض و کینه نسبت به ما، نشانه‌ی کفر است.[3]

همچنین آمده است: «کسی که حب ما را در دل داشته باشد، خدا قلبش را پاک می‌گرداند و خداوند قلب بنده‌ای را پاک نمی‌کند تا زمانی که بر ما سلام بفرستد. وقتی که بر

---

۱ - الکافی، الکلینی، از مهمترین منابع حدیثی شیعه و یکی از صحاح چهارگانه آنهاست که ارزش آن نزد روافض در حد صحیح بخاری در میان اهل سنت می‌باشد.

۲ - ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، الروضة من الکافی (وصیت پیامبر به امیر المؤمنین)، تهران، دار الکتب اسلامیة، ج۸، ص۸۰.

۳ - الأصول من الکافی (کتاب الحجة)، ج۱، ص۱۸۸.

ما سلام بفرستد، خداوند او را از حساب سخت روز قیامت، سالم نگه مـی‌دارد و از تـرس و وحشت قیامت، حفظش می‌کند.[۱]

همچنین در کتاب کافی، به نقل از امام غائب شان نقل کرده اند که: ما برای شیعیان کافی هستیم.[۲]

از ابوحمزه نقل کرده اند که او گفت: ابـوجعفرعليه السلام بـه مـن گفـت: تنهـا کسـی خـدا را می‌پرستد که او را می‌شناسد و کسی که خدا را نمی‌شناسد با حالت گمراهی او را می‌پرسـتد. گفتم: فدایت شوم، معرفت خداوند چیسـت؟ گفـت: تصـدیق خـدا و پیـامبرﷺ و پیـروی از حضرت علیعليه السلام و اعتقاد به امامت وی و سایر ائمه‌ی هدی و برائـت از دشمنانشـان. ایـن چنین است معرفت و شناخت خدا.[۳]

امامان آنها مقام و منصبی دارند که پایین‌تر از نبوت و رسالت نیست همچنان که خمینـی رهبر ایران در کتاب «ولایت فقیه یا حکومت اسلامی» خود آورده است:

«از جمله ضروریات مذهب ما این است که هیچ مقام معنوی و روحانی حتی فرشـتگان مقرّب و پیامبران به مقام معنوی ائمه نمی‌رسند. همچنین روایت شده که ائمـه قبـل از ایجـاد هستی به صورت نورهایی در زیر عرش بودند و آنها (ائمه) می‌گویند که ما احوالی بـا خـدا داریم که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبری مرسل این احوال را ندارد، و این عقاید از اصـول و مبانی‌ای است که مذهب ما بر آن استوار است».[۴]

---

۱ - همان، ص۱۹۴.

۲ - منتهی الآمال، ص۲۹۸. الصـافی، ج۱، ص۴. مسـتدرک الوسـایل، ج۳، ص۵۳۲و۵۳۳. نهایـة الدرایـة، ص۲۱۹. روضات الجنات، ص۵۵۳ (به نقل از معاشر الاصول، ص۳۱).

۳ - الأصول من الكافی (كتاب الحجة، باب معرفة الإمام والرد عليه)، ج۱، ص۱۸۰.

۴ - خمینی، ولایت فقیه در خصوص حکومت اسلامی (باب ولایت تکوینی از اصل فارسی)، تهران، ص۵۸.

آنچه خمینی گفته، مطلب جدید و عجیبی نیست بلکه عقیده‌ی شیعه درباره‌ی امامانشان است. همچنان که ابن بابویه قمی ملقب به صدوق در کتاب خود که یکی از صحاح اربعه‌ی شیعه می‌باشد، روایتی را به پیامبرﷺ نسبت داده که جابر بن عبدالله انصاری روزی از پیامبرﷺ پرسید: ای رسول خداﷺ، وضعیت ما این گونه است، وضعیت شما و جانشیان پس از شما چگونه است؟ پیامبرﷺ اندکی ساکت شد و سپس فرمود: ای جابر، از امر بسیار عظیمی پرسیدی که جز انسان‌های خوشبخت تاب آن را نمی‌آورند. انبیاء و اوصیاء از نوری خلق شده اند که خداوند متعال نور آنها را به شکل دیوارهای محکم در آنها به امانت گذاشته است و توسط ملائکه حفظ می‌شوند و خداوند با حکمت خود آنها را پرورش می‌دهد ... و به عنوان خلیفه‌ی بندگانش و نور سرزمین‌هایش قرار می‌دهد و آنها را حجت و برهانی قاطع برای مردم قرار داده است. ای جابر، اینها از اسرار پوشیده‌ی علم است پس آن را پوشیده نگه دار و جز برای اهلش باز مگو.[1]

ائمه از پیامبران برترند:

کلینی اظهار داشته که امامت بالاتر از نبوت و رسالت و خلیل بودن است. همچنان که شیعه بر زبان جعفر بن محمد باقر –امام ششم شیعیان– دروغ بسته اند که گویا او گفت: «خداوند متعال قبل از این که ابراهیم را پیامبر کند وی را بنده‌ی خود قرار داد و قبل از آن که او را رسول گرداند، او را پیامبر کرد و قبل از آنکه خلیل و دوست صمیمی خود قرارش دهد، او را رسول قرار داد و قبل از آنکه امام باشد، خلیل بوده است».[2]

حر عاملی[3] باب مستقلی را به عنوان «ائمه‌ی دوازده‌گانه که از سایر مخلوقات و انبیاء و

---

۱ – من لا یحضره الفقیه (باب النوادر فی احوال الانبیاء والأوصیاء فی الولادة)، ج۴، ص۴۱۴و۴۱۵.

۲ – اصول کافی (کتاب الحجة)، ج۱، ص۱۷۵ و مثل آن را از پدرش نقل کرده است.

۳ – محمد بن الحسن المشغری، عاملی، متولد ۱۰۳۲هـ در روستای مشغر از روستاهای جبل عامل به دنیا آمد. او از جمله بزرگترین علمای شیعه محسوب شده که کتابهای متعددی تألیف کرده است؛ از جمله‌ی

اوصیای گذشته و فرشتگان برترند و پیامبران از فرشتگان برترنـد» همـراه بـا روایـت‌هـای بسیاری آورده است؛ از جمله از جعفر روایت کرده که گفت: «خداوند پیـامبران اولـوالعزم را آفریده و آنها را با علم برتری بخشیده و علمشان را به ما رسانده و ما را در علمشان بر آنان برتری داده، و به رسول خداﷺ چیزهایی یاد داده که به آنان یاد نداده و علم رسـول اللهﷺ و علم آنان را به ما یاد داده است».[۱]

کلینی از ابوعبدالله، نقل کرده که گفت: «آنچه علی آورده، به آن عمل می‌کـنم و از آنچـه که نهی کرده، دست می‌کشم. علی فضل و برتری‌ای همچون فضل و برتـری پیـامبرﷺ دارد و حضرت محمد بر تمام مخلوقات خداوند برتری دارد. پس کسی که از علی پیروی کند مانند این است که از خدا و رسولش پیروی کرده باشد و کسی که در امر کوچک یـا بـزرگ از او پیروی نکند، در حد شرک به خداست. امیر المؤمنین دروازه‌ی رسیدن به خداسـت و جـز از طریق او نمی‌توان به خدا رسید و کسی که از راهی غیر از این راه وارد شود، نابود می‌شـود. همین جریان برای هر کدام از ائمه نیز، ادامه دارد. خداوند آنها را سـتون زمـین و حجـت و برهان برای تمامی موجودات روی زمین قرار داده است. این امیر المؤمنین بود که مـی‌گفـت: من تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم و فاروق اکبر و صاحب عصا هسـتم. تمـامی فرشـتگان و پیامبران به مانند آنچه برای محمد ﷺ اقرار کرده اند، بـرای مـن نیـز اقـرار کردنـد و ماننـد پیامبرﷺ به من وحی می‌شود و پیامبرﷺ ادعای نزول وحی کرد و خود را پوشاند و من نیـز، ادعا کردم و خود را پوشاندم. از او خواسته شد سخن بگوید؛ از من نیز خواسته شد که سخن بگویم. به من ویژگی‌هایی بخشید که هیچ کس قبل از من آنها را نداشته است. من آرزوهـا و

آنها، کتاب «وسائل الشیعة إلی تحصیل مسایل الشریعة» است که احادیث شیعه در احکام شـرعی را در هفتاد کتاب جمع آوری کرده است. او در رمضان سال ۱۱۰۴ در خراسان از دنیا رفت).

۱ – حر عاملی، الفصول المهمة، ص۱۵۲.

دردها و نسب‌ها و فصل الخطاب ها را می‌دانم و کسی قبل از مـن اینهـا را نداشـته اسـت و چیزی از من پنهان نیست».[۱]

ابراهیم قمی –امام مفسران شیعه، کسی که درباره‌ی تفسیرش گفته شده کـه ایـن تفسـیر اصل و اساس تفاسیر زیادی است و در حقیقت تفسیر دو امام صادق (یعنـی جعفـر و بـاقر) است که مؤلف آن در زمان امام عسکری بوده، و پدرش که این اخبار را برای پسرش روایت کرده، یکی از اصحاب امام رضا عليه السلام بوده است[۲]– زیـر آیـه‌ی: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ﴾ آل عمران: ۸۱ می‌گوید: خداوند عهد پیامبرش، حضرت محمد صلى الله عليه وسلم را از پیامبران گرفـت –تـا آن جا که می‌گوید:– خداوند از زمان آدم تا به حال هیچ پیامبری را نفرستاده مگـر ایـن کـه علی را یاری داده باشد، و این همان فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید: ﴿لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ﴾ آل عمـران: ۸۱ یعنـی بـه رسـول الله ایمـان بیاوریـد و ﴿وَلَتَنصُرُنَّهُۥ﴾آل عمـران: ۸۱منظـور امیرالمؤمنین است.[۳]

عیاشی[۴]در تفسیر خود زیر این آیه آورده که خداوند هیچ پیـامبر و رسـولی را نفرسـتاده مگر این که نزد امیرالمؤمنین عليه السلام جنگیده باشد.[۱]

---

۱ – الأصول من الکافی، ج۱، ص۱۹۶و۱۹۷.

۲ – سید طیب موسوی جزایری شیعی، تفسیر قمی، ص۱۵.

۳ – تفسیر قمی، نجف، ۱۳۸۶ هـ ، ج۱، ص۱۰۶.

۴ – ابوالنضر محمد بن مسعود عیاشی سلمی سمرقندی، معروف به عیاشی از علمـای بـزرگ شـیعه کـه در اواخر قرن سوم هجری زیسته است. نجاشی درباره اش گفته است: او راستگو و مـورد اطمینـان بـود و یکی از چشمه‌های بزرگ شیعه می‌باشد. (رجال النجاشی ص۲۴۷، چاپ قم، إیران). ابن ندیم گفته است: او از فقهای شیعه‌ی امامیه و یگانه‌ی روزگار خود بود. (أعیان الشیعة ج۱ ص۵۷). تفسیر وی طبق اخبار و روایت‌های اهل بیت و ارتباط و شأن نزول آنها با اهل بیت، تا حدودی شبیه تفسیر علـی بـن ابـراهیم است. (روضات الجنات ج۶ ص۱۱۹). مفسران و عالمان تفسیر از هزار سال قبل تا به امروز–که نزدیک

تفصیل این نظریه را در کتاب «الشیعة والسنة» بنگرید.[۲]

پس اینها امامان شیعه و آنان شیعیان و پیروانشان هستند؛ کسانی که می‌پندارند که محبّان و دوستداران ائمه هستند و خود را به آنان منسوب می‌کنند و دیگر مسلمانان به خاطر دوستی شیعیان با آنان و تبعیت از آراء و افکارشان و تمسک جستن به گفتار و کردارشان و پیروی از اوامر و فتواهایشان، با شیعیان دشمنی می‌ورزند.

این مطالب گزیده‌ای از گفته‌ها و روایات و ادعاهایی بود که از عبارات و کتاب‌های خود شیعیان برداشت شده است.

به طور خلاصه، شیعه قومی هستند که ادعا می‌کنند از یازده نفر از فرزندان علی‌ﷺ و خود او پیروی می‌کنند و آنها را مانند پیامبران و فرستادگان الهی معصوم می‌دانند. و حتی آنها را از پیامبران و فرشتگان مقرب خداوند برتر می‌دانند و ادعا می‌کنند که مذهب آنها بر اساس آراء و افکار آنان ایجاد شده است. البته در این پژوهش معلوم شد که گفته‌ی کسی که می‌گوید منظور از اهل بیت، اهل بیت پیامبرﷺ است، صحت ندارد؛ چون خود شیعیان آن را انکار می‌کنند.

اما ادعای اطاعت و پیروی شیعیان از اهل بیت علی را هم، در مباحث بعدی خواهیم دید تا خداوند حقیقت را پایدار و باطل را نابود کند هر چند که خوشایند مجرمان نباشد.

یازده قرن است- این تفسیر را بدون ایراد و اغماض پذیرفته اند. (مقدمة التفسیر، اثر محمد حسین طباطبائی).

۱ - تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۸۱. البرهان، ج۱، ص۲۹۵. الصافی، ج۱، ص۲۷۴.

۲ - نگاه کنید به کتاب الشیعة و السنة، چاپ ادارة ترجمان السنة، لاهور، ص۶۵ إلی ۷۶.

باب دوم:
شیعه و مخالفت آنها با اهل بیت

شیعیان سعی می‌کنند که مردم را این گونه فریب دهند که آنها پیروان و دوستداران اهل بیت پیامبر ﷺ هستند و از میان سایر گروه‌ها و مذاهب، نزدیک‌ترین شان به صحت و صواب و برترین آنها و راه یافته‌ترین شان می‌باشند، و می‌پندارند که به اقوال اهل بیت تمسّک جسته و سخت پایبندند و به سنت و روش آنان عمل می‌کنند و بر راه و روش آنها بوده و تنها آنان پیرو اهل بیت پیامبرﷺ و تعالیم شان هستند.

قبلاً به تفصیل بیان کردیم که منظور شیعه از اهل بیت، اهل بیت پیامبرﷺ نیست بلکه منظور آنها علیؓ و عده‌ای معدود از فرزندان وی می‌باشد.

صحابه در قرآن:

در این باب می‌خواهیم اثبات کنیم که شیعه در ادعایشان مبنی بر اطاعت و پیروی از اهل بیت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیؓ راست نمی‌گویند؛ چون آنها از سنت و روش اهل بیت تبعیت نکرده و به رأی و نظر آنان اقتدا نکرده و از منهج آنان پیروی نکرده و از اوامر و تعلیمات آنها اطاعت نمی‌کنند بلکه آشکارا در قول و عمل، مخالف آنها عمل می‌کنند و با آراء آنها به خصوص آرایشان درباره‌ی خلفای راشدین پیامبرﷺ و همسران پاک و اصحاب مخلص و پارسای ایشان که حاملان و ناشران دین و اعلام کنندگان رسالت آن جناب به تمام دنیا و علَم‌داران دین الهی و اعلام کنندگان کلام الله و مبارزان راه وی و جان نثاران و بخشندگان اموال در راه رضای خدا و امیدواران به رحمت خدا و بیم دهنده‌گان از عذاب وی و شب زنده‌داران و روزه‌داران بودند، صریحاً مخالفت می‌ورزند. کسانی که خداوند در قرآن کریم درباره‌ی شان می‌فرماید: ﴿لَّا يَأۡتِيهِ ٱلۡبَٰطِلُ مِنۢ بَيۡنِ يَدَيۡهِ وَلَا مِنۡ خَلۡفِهِۦۖ تَنزِيلٞ مِّنۡ حَكِيمٍ حَمِيدٖ ٤٢﴾ فصلت: ۴۲«هیچ گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری متوجه قرآن نمی‌شود، قرآن فرو فرستاده‌ی یزدان است که با حکمت ستوده است.»

دربارهٔ ایـن اصـحاب مـی‌فرمایـد: ﴿ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾ ﴾ السجدة: ۱۶ «پهلوهایشان از بسترها دور می‌شود، پروردگار خـود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند و از چیزهایی که به ایشان داده ایم، می‌بخشند.»

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿ ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٩١﴾ ﴾ آل عمران: ۱۹۱ «کسانی کـه خدا را ایستاده و نشسته و افتاده بر پهلوهایشان، یاد می‌کنند و دربارهٔ آفرینش آسـمانها و زمین می‌اندیشند (می‌گویند:) پروردگارا، این (دسـتگاه شـگفت کائنـات) را بیهـوده و عبـث نیافریده‌ای؟ تو منزه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار.»

اصحاب رسول خدا ﷺ را توصیف می‌کند و مـی‌فرمایـد: ﴿ مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي ٱلتَّوْرَىٰةِ وَمَثَلُهُمْ فِي ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسْتَغْلَظَ فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًۢا ﴿٢٩﴾ ﴾ الفـــــتح: ۲۹ «محمد فرستادهٔ خداست، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همـواره فضـل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانهٔ ایشان بر اثر سجده در پیشانی هایشـان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، اما توصیف ایشان در انجیل چنین است کـه همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده اند به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورند یا کافران به سبب آن خشمگین می‌گردند. خداوند به کسانی از ایشـان کـه ایمـان بیاورنـد و کارهـای شایسته انجام دهند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.»

دربـارهی شـرکت کننـدگان در غـزوهی تبـوک مـیفرمایـد: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧﴾ التوبة: ۱۱۷ «خداوند توبهی پیغمبر و توبهی مهاجرین و انصار را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی از پیغمبـر پیـروی کردند. بعد از آن که دلهای دستهای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود. باز هم خداونـد توبهی آنان را پذیرفت چرا که او بسیار رئوف و مهربان است.»

همچنین دربارهی شرکت کنندگان در غـزوهی حدیبیـه مـیفرمایـد: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةٗ يَأۡخُذُونَهَاۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا ١٩﴾ الفتح: ۱۸ - ۱۹ «خداونـد از مؤمنـان راضـی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند، خدا میدانست آنچه در دلهایشان نهفتـه بود، لذا اطمینان خاطری بـه دلهایشـان داد، و فـتح نزدیکـی را پاداششـان کـرد. همـراه بـا غنیمتهای بسیاری که آن را به دست خواهنـد آورد. خداونـد چیـرهی شکسـت ناپـذیر و فرزانهای است که کارهایش بر اساس حکمت است.»

همچنین میفرماید: ﴿فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّـَٔاتِهِمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ ثَوَابٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلثَّوَابِ ١٩٥﴾ آل عمران: ۱۹۵ «آنان که هجرت کردند و از خانههای خـود رانـده شـدند، و در راه مـن، اذیت شدند و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را مـیبخشـم و بـه بهشتشـان در میآورم که رودها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خداست، و پاداش نیکـو تنهـا نزد خداست.»

به ایمان حقیقی و ثابت آنها گواهی داده و میفرمایـد: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤﴾ الأنفـال: ۷۴ «بـی

گمان کسانی که ایمان آورده اند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهـاد نمودنـد، و همچنـین کسانی که پناه داده اند و یاری کرده اند، آنان حقیقتاً مؤمن و با ایمانند و برای آنان آمرزش و روزی شایسته است.»

دربارهی اصحاب مهاجر و انصار میفرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحْسَٰنٍ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا۟ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۚ ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾﴾ التوبـة: ۱۰۰«پیشگامان نخستین مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفته اند و راه ایشان را به خوبی پیموده اند، خداونـد از آنـان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر آن رودخانهها جاری است و جاودانه در آنجا میمانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.»

همچنان که مهاجرین و انصار را به طور عام ذکر کرده و رستگاری و نجات را برای آنهـا تضمین کرده و میفرمایـد: ﴿لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا۟ مِن دِيَٰرِهِمْ وَأَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴿٨﴾ وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلْإِيمَٰنَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُوا۟ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۚ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِۦ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾﴾ الحشر: ۸ – ۹ «همچنین غنائم از آنِ فقـرای مهـاجری است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده انـد؛ آن کسـانی کـه فضـل خـدا و خشنودی او را میخواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری میدهنـد. اینـان درسـت کردارنـد. و آنانی که پیش از آمدن مهاجران، خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را در دل خود استوار داشتند. کسانی را دوست میدارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده اند، و در درون احسـاس نیاز به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، نمیکنند و ایشان را بر خود ترجیح میدهند،

هر چند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.»

خداوند متعال دربارهی مؤمنان قبل از فتح مکه و بعد از آن که انفاق کرده اند، میفرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾﴾ الحدید: ۱۰«کسانی از شما که پیش از فتح بخشیده اند و جنگیده اند، برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نموده اند و جنگیده اند، اما خداوند به همهی آنها، وعدهی پاداش نیکو میدهد. او آگاه از هر آن چیزی است که میکنید.»

سپس اصحاب را همراه با پیامبر و برگزیدهی خود، حضرت محمد ﷺ و بدون فاصله ذکر میکند به گونهای که آنها را در یک جمله آورده و میفرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾آل عمران: ۶۸«سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نموده اند و نیز، این پیغمبر (محمد) و کسانی که به او ایمان آورده اند».

همچنین میفرماید:﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ المائدة: ۵۵«تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنان یاور و دوست شمایند.»

در جای دیگری میفرماید:﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾التوبة: ۱۰۵ «بگو: انجام دهید که به زودی خداوند و پیغمبر و مؤمنان اعمال شما را میبینند».

باز می فرماید:﴿لَٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾ التوبة: ۸۸«ولی پیغمبر و مؤمنانی که با او هستند، با مال و جانشان به جهاد برخاسته اند».

در جایی دیگر میفرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾﴾ المنافقون: ۸«عزّت و قدرت از آن خدا و فرستادهی او و مؤمنان است، و لیکن منافقان نمیدانند.»

همچنین می‌فرماید:﴿ بَلۡ ظَنَنتُمۡ أَن لَّن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهۡلِيهِمۡ ﴾ الفتح: ١٢ «بلکه شما گمان بردید که پیغمبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌ای خویش بر نمی‌گردند».

نیز می‌فرماید: ﴿ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ الفتح: ٢۶«خدا اطمینان خاطری نصیب پیغمبرش و مؤمنان کرد».

خداوند مؤمنان را جزو امت محمد ﷺ و در رأس آنها، اصحاب پیامبر ﷺ را که مؤمنان اولی و حقیقی هستند، همراه پیامبر ﷺ ذکر کرده و می‌فرماید:﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ ﴾الفتح: ١٠«بی‌گمان کسانی که با تو پیمان می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند و در اصل دست خدا بالای دست آنان است.»

همچنین خداوند متعال خروج پیامبرﷺ از مکه و هجرت ایشان را همراه خروج اصحاب و هجرت آنها ذکر کرده و می‌فرماید:﴿ يُخۡرِجُونَ ٱلرَّسُولَ وَإِيَّاكُمۡ أَن تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ رَبِّكُمۡ ﴾ الممتحنه: ١ «پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است، بیرون می‌رانند.»

همچنین درباره‌ی یار و یاور وی در غار می‌فرماید: ﴿ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ ﴾ التوبة: ۴٠ «در این هنگام پیغمبر به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ماست. خداوند آرامش خود را بهره‌ی او ساخت.»

درباره‌ی همسران پاک پیامبر ﷺ می‌فرماید:﴿ ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ ﴾الأحزاب: ۶«پیغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران پیامبر، مادران مؤمنان هستند.»

همچنین می‌فرماید: ﴿ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ ﴾الأحزاب: ٣٢«ای همسران پیامبر، شما مثل هیچ یک از زنان نیستید.»

و آیات فراوان دیگری که در این زمینه آمده است.

پس شیعیان را که مدعی پیروی اهل بیت و مدعی دوستداری و دنباله روی آنان هستند، ببینیم و ائمه‌ی معصوم آنها– طبق گفته خودشان– می‌بینیم که درباره‌ی اصحاب رسول الله ﷺ چه می‌گویند؟ و چه اعتقادی درباره‌ی آنها دارند؟

آیا اهل بیت پیامبر ﷺ اصحاب پیامبرﷺ را دشنام و ناسزا می‌دهند؟ اصلا آنان را تکفیر و لعن می‌کنند؟ یا با آنها دوست بودند و به آنها محبت می‌ورزیدند و در مشکلات کمکشان می‌کردند و با آنها مشورت، و مصیبت و غم‌های خود را با آنها تقسیم می‌کردند و در امور دین و دنیا با آنها مشارکت می‌نمودند و در امر حکومتداری به آنها خدمت می‌کردند و با امیران و سلاطین خود بیعت و در زیر پرچم آنها مبارزه می‌کردند و از غنائمی که به دست می‌آمد، بهره‌ای می‌بردند. و از بین هم داماد و عروس انتخاب می‌کردند. از آنها زن می‌گرفتند و به آنها زن می‌دادند و فرزندانشان را به نام آنها، نامگذاری می‌کردند و به سخن گفتن از آنان در مجالس تبرّک می‌جستند. در مسائل و مشکلات خود به آنها مراجعه می‌کردند و فضائل و محاسن آنها را بیان می‌نمودند و به فضل و بخشش آنها و به علم علمای آنها و به تقوای متّقیان آنها و پاکی و زهد عموم آنها اقرار می‌کردند.

با خود عهد کرده ایم، هر امری را که بیان می‌کنیم به کتاب‌های خود شیعیان ارجاع دهیم تا حق، آشکار و راستی، هویدا و باطل و دروغ نابود شود. فقط برای تأیید و استشهاد، نه به عنوان اصل و استدلال، امور نادری از کتاب های اهل سنت را آورده ام، و برای محکوم کردن طرف مقابل، فقط از کتاب‌ها و سخنان خودشان و از زبان کسانی که گمان می‌کنند امامان شان هستند در حالی که ائمه از آنها بیزارند، استفاده کرده ایم. از قدیم گفته اند: سحر آن است که مسحور را نزدیک گرداند و حق آن است که منکر به آن گواهی بدهد.

هدف ما از این پژوهش، فقط اظهار این نکته است که ائمه‌ی حق و اهل بیت، نه در امور جزیی و نه در امور کلی با شیعه نیستند. تا شاید خدا به وسیله‌ی آن افرادی را هدایت کند که با دوست داشتن اهل بیت فریب خورده اند، به گونه‌ای که گمان کرده اند اصول و عقاید شیعه

را ائمه‌ی اهل بیت وضع کرده و پایه‌های آن را بنا نهاده و ریشه‌های آن را محکم نموده انـد. پس آنان را دوست دارند و با دشمنان شان که –به زعم شان– حق آنها را غصب کرده و آنها را از میراث پیامبرﷺ محروم کرده و به آنها ظلم کرده اند، دشمنی می‌ورزند.

موضع‌گیری علی ﷺ در برابر صحابه:

با این بحث، رابطه‌ی حقیقی شیعه با اهل بیت و ارتباط اهل بیت با آنها روشن می‌شود.

این علی بن ابی طالبﷺ– خلیفه‌ی چهارم ما و امام معصومِ اول شیعه و سالار اهل بیت – است که اصحاب را به طور کلی ذکر و آنها را مدح و ستایش می‌کنـد و مـی‌گویـد: «مـن اصحاب محمد ﷺ را دیدم که هیچ کس شبیه به آنها نیست! آنها ژولیده و خاک آلود، شب را به صبح می‌رساندند و سجده کنان و ایستاده صبح را به شب می‌رساندند. و میان لباس گشاد (عبا) خود استراحت می‌کردند و هنگام ذکر قیامت، گویی که بر روی زغال افروخته ایسـتاده اند! پیشانی آنها از شدت طولانی بودن سجده هایشان کبود می‌گشت! هنگـام ذکـر خداونـد چشمانشان پُر از اشک بود که از لباس‌هایشان جاری می‌گشت. و از ترس عقاب و امیـد بـه ثواب مانند یک درخت در روز طوفانی می‌لرزیدند».[۱]

این سرور و سالار اهل بیت است که اصحاب پیامبر ﷺ را به طور کلی می‌ستاید و آنهـا را بر اصحاب و شیعه‌ی خود ترجیح می‌دهد. همان کسانی که در جنگ‌ها او را خوار کرده اند و از مواجهه با دشمن می‌ترسیدند و او را تنها گذاشتند. سپس آنها را با هم مقایسـه کـرده و می‌گوید: «ما همراه رسول خداﷺ بـودیم، پـدران و پسـران و بـرادران و عموهـای خـود را می‌کشتیم و این کار به ایمان و تسلیم و ثابت قدمی ما و صبر بر دردها و مصـایب و جـدیت در جنگ با دشمن می‌افزود. یکی از ما و یکی از دشمن همچون گاو نر به هم حمله می‌کردند

---

۱ – نهج البلاغه، بیروت، دارالکتاب، ۱۳۸۷هـ ص۱۳۴، به تحقیق صـبحی صـالح. همـین مطلـب نیـز، در الإرشاد، ص۱۲۶ آمده است.

تا اینکه کدام یک حریفش را شکست می‌دهد؟ دفعه‌ای ما پیروز می‌شدیم و دفعه‌ای دشمن. وقتی خدا صدق و راستی ما را دید، دشمن مان را خوار و شکست داد و ما را پیروز گردانید تا اینکه اسلام خوب مستقر و پایه‌هایش محکم شد. به جان خودم قسم، اگر آنچه برای ما پیش آمد برای شما پیش می‌آمد، دیگر هیچ پایه‌ی این دین بر جا نمی‌ماند و هیچ شاخه‌اش سبز نمی‌گردید، و قسم به خدا که خونریزی و پشیمانی برای دین به بار می‌آوردید».[1]

همچنین، صفات شیعیان منافق و پست خود را ذکر می‌کند و این گونه به حال آنها تأسف می‌خورد: «کجایند آن قومی که به اسلام فرا خوانده شدند و آن را قبول کردند و به خواندن قرآن دعوت شدند و به آن حکم کردند و به جنگ تشویق شدند و شمشیرها را در نیام نکردند و به نقاط مختلف زمین پیشروی کردند و بعضی‌ها کشته شدند و بعضی‌ها نجات یافتند. به زندگی دلشاد نبودند و به مرگ نیز، عزادار نبودند. چشمانشان از شدت گریه تلخ و شکم هایشان از شدت روزه تهی بود. لب‌هایشان از شدت دعا کردن خشک و رنگشان از شدت بی‌خوابی زرد می‌شد. بر سیمایشان گَرد و غبار انسان‌های خاشع دیده می‌شد. اینها برادران رفته‌ی من بودند و حقیقتاً از فراقشان دردمندم».[2]

صحابه را و نعمت‌های دنیا و آخرت را که به دست آورده و بهره‌ی فراوان از کرم و احسان الهی برده اند، یاد می‌کند و می‌گوید: «بدانید ای بندگان خدا، که انسان‌های باتقوا نقد دنیا را به نسیه‌ی آخرت می‌دهند. در امور دنیوی با دنیاداران مشارکت می‌کنند اما هرگز با اهل دنیا در آخرتشان مشارکت نمی‌کنند. در دنیا به بهترین وجه زندگی کرده اند و از بهترین چیزها خورده اند و آنچه انسان‌های مرفه از دنیا گرفته اند، و آنچه جابران متکبر از دنیا گرفته اند، می‌گیرند سپس آن را به عنوان توشه و کالای سودمندی برای آخرت استفاده

---

۱ – نهج البلاغة (به تحقیق صبحی صالح) ص۹۱، ۹۲ چاپ بیروت.

۲ – نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، ص۱۷۷ و ۱۷۸.

می‌کنند. لذت زهد را در دنیایشان چشیدند و مطمئن بودند که در آخرت از مقربـان خداونـد هستند. خداوند دعای آنها را رد نمی‌کند و سهم آنان را از لذت کم نمی‌کند».[۱]

تمجید مهاجرین و انصار از جانب حضرت علی:

در جواب سؤال معاویه بن ابی سفیانﷺ، مهاجرین را تمجید می‌کند و می‌گوید: «پیشینیان ما با پیشینه‌ی خود رستگار شدند و مهاجرین نخستین فضلشان را بردند».[۲]

همچنین درباره‌ی مهاجران می‌گوید: «در میان مهاجرین خیر بسیاری وجود دارد کـه تـو می‌دانی. خداوند به آنها بهترین پاداش را عطا فرماید.»[۳]

همچنین انصار را که از اصحاب حضرت محمد ﷺ بودند این گونه می‌سـتاید: «قسـم بـه خدا، آنها اسلام را رواج دادند و دستان بخشنده و زبانی توانگر داشتند.»[۴]

همچنین، اصحاب خود و معاویه را با یاران پیامبرﷺ مقایسه مـی‌کنـد و مـی‌گویـد: «ای مردم، به خدا سوگند که اهالی شهرها و قلمرو شما بسیار بیشتر از انصار عرب هستند و هیچ گاه از رسول الله ﷺ و مهاجرین همراه وی ممانعت نکردند تا پیامبرﷺ بتواند پیام پروردگارش را برساند. تنها دو قبیله‌ی کوچک برای پیامبر ﷺ مانع ایجاد کردند و آنها نیز، جـزو اعـراب قدیمی نبودند و تعدادشان زیاد نبود. وقتی که پیامبر ﷺ و اصحابش را پنـاه دادنـد و خـدا و دین وی را یاری کردند، تمامی عرب از هم گسیخت و یهودیان نیز، با مخالفـان هـم پیمـان شدند و همراه آنان جنگیدند و این تنها به خاطر نصرت و یاری دین خداونـد بـود. و تمـام قراردادهایی که میان آنها با عرب بسته شده بود، قطع شد و آن را به اهـالی نجـد و تهامـه و مکه و یمامه اعلام کردند، آنان دین را برپا کردند و بر عیاشی‌های جلادان صبر کردند تا این

---

۱ - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، ص۳۸۳.

۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - همان، ص۵۵۷.

که عربها، خود، نزد پیامبر ﷺ آمدند و روشنی چشمان خود را در دین وی دانستند؛ قبل از این که خداوند آن روشنی را از آنها بگیرد. پس شما در میان مردم بیشتر از اعراب آن زمان هستید».[۱]

خود پیامبر ﷺ انصار را به گفته‌ی شیعیان تمجید می‌کند و می‌فرماید: «**اللهم اغفر للأنصار، وأبناء الأنصار، وأبناء أبناء الأنصار، يا معشر الأنصار! أما ترضون أن ينصرف الناس بالشاه والنعم، وفي سهمكم رسول الله صلى الله عليه وسلم**»[۲]: «خدایا! انصار و فرزندان انصار و فرزندان فرزندانِ انصار را ببخشای! ای جماعت انصار! آیا راضی نیستید که مردم گوسفندان و چهارپایان را ببرند و در سهم شما رسول خداﷺ باشد؟»

همچنین آن حضرتﷺ می فرماید: «**الأنصار كرشي وعيني، ولو سلك الناس وادياً، وسلك الأنصار شعباً لسلكت شعب الأنصار**»[۳]: «انصار چشم و ابروی من هستند و اگر مردم دره‌ی بسیار وسیعی را برای زندگی انتخاب کنند و انصار راه کوچکی را انتخاب کنند، من راه کوچک انصار را انتخاب می‌کنم».

مجلسی[۴] از طوسی و از علی بن ابی‌طالب روایت کرده که او به اصحابش گفت: «شما را

---

۱ - الغارات، ج۲، ص۴۷۹ و ۴۸۰ .

۲ - تفسیر منهج الصادقین (ج۴ ص۲۴۰)، همچنین کشف الغمة. (ج۱ ص۲۲۴).

۳ - همان.

۴ - ملا باقر بن محمد تقی مجلسی، در سال ۱۰۳۷هـ متولد شد و در سال ۱۱۱۰هـ درگذشت. او از سر سخت ترین دشمنان اهل اسلام بود و از میان متأخرین شیعه کسی مانند او بد زبان و بد دهن نبود. هیچ یک از سخنان وی بدون فحش و ناسزا نبود. او را «آخرین مجتهد» و «امام امامان متأخر» نامیده اند. قمی می‌گوید: عنوان شیخ الاسلام و المسلمین و مروج مذهب و دین، امام علامه محقق و مدقق بر او اطلاق شد. کسی مثل او شیخ راسخ و با اراده‌ای در ترویج مذهب و اعلای کلمه‌ی حق و شکستن حمله‌ی بدعتگران و نابود کردن خرافات ملحدان و احیای سنتهای دین مبین و نشر آثار ائمه‌ی مسلمانان نبود که از طرق مختلف و ثابت به آن می پرداخت. (الکنی و الألقاب، ج۳ ،ص۱۲۱). خوانساری

دربارەی اصحاب رسول خدا ﷺ سفارش می‌کنم، آنان را دشنام ندهید؛ چون آنها یاران پیامبر شما هستند و آنها کسانی هستند که در دین بدعتی ایجاد نکردند و هیچ بدعتگذاری را تأیید نکردند. آری، رسول الله ﷺ دربارەی این اصحاب به من سفارش کرد».[۱]

همچنین مهاجرین و انصار را تمجید کرده است، به گونه‌ای که اختیار تعیین و انتخاب امام را به خودشان داده است. آنان در قرن اول در میان مسلمانان جزو اهل حل و عقد بودند و کسی بر آنها ایرادی نگرفته و بدون آنها تصرفی انجام نداده و نسبت به سخنان آنها اعتراضی نکرده است؛ چون آنان پایه و رکن مسلمانان بودند.

همچنان که به معاویه، امیر شام، نامه‌ای در ردّ ادعایش مبنی بر اینکه او امام و فرماندەی و حاکم مسلمانان نوشت که امام کسی است که توسط اصحاب محمد ﷺ انتخاب شده است. این علی بن ابی طالب رضي الله عنه است که این حقیقت را به معاویه یادآوری می‌کند و به برحق بودن خودش به امامت، استدلال می کند. این سخن از کتاب های خود شیعه است.

اهل شورا:

علی رضي الله عنه در این نامه که به معاویه رضي الله عنه نوشت، اظهار می‌دارد: «شورا حق مهاجران و انصار است، هر گاه آنان بر امام بودن مردی اجماع کردند و او را امام نامیدند، رضایت خداوند در آن است. اگر کسی از روی عیب و ایراد به رأی شورا یا از روی بدعت از فرمان آنان خارج شد، او را به تبعیت از رأی شورا بر می‌گردانند. اگر خودداری کرد و از شورا تبعیت نکرد، به

می‌گوید: این شیخ (مجلسی) در زمان خود، امام علم الحدیث و سایر علوم بود. شیخ الاسلام مجلسی در پایتخت (اصفهان) رئیس دینی و دنیوی و امام جمعه و جماعات بود. مجلسی تألیفات متعددی از جمله: کتاب «بحار الأنوار» دارد که تمامی علوم را در آن جمع کرده است. این کتاب چندین جلد است. همچنین او کتاب‌های فراوانی به زبان عربی و فارسی تألیف کرده است. (روضات الجنات، ج۲، ص۷۸ و ما بعد).

۱ - مجلسی، حیاة القلوب، ج۲، ص۶۲۱ .

خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان با او می‌جنگند و خدا او را به راهی که در پیش گرفته، می‌گرداند».[۱]

پس موضع گیری شیعه در قبال حضرت علی و سخنانش چیست که:

نخست: شورا را میان مهاجرین و انصار از اصحاب پیامبر ﷺ می‌داند و حل و عقد نیز بر خلاف پندار شیعه به دست آنان بود.

دوم: توافق آنها بر امام بودن شخصی نشانه‌ی رضایت خداوند و موافقت وی می‌داند.

سوم: از نظر علی رضی الله عنه امامت در زمان مهاجرین و انصار بدون حضور آنان و بدون اختیار و رضایت آنان منعقد نمی‌شود.[۲]

چهارم: علی رضی الله عنه معتقد است که هیچ کس نمی‌تواند از قول و حکم صحابه خارج شود مگر شخص بدعتگزار و سرکش و کسی که پیرو غیر راه مؤمنان است.

حکم مخالفت با صحابه:

پنجم: از نظر علی رضی الله عنه مخالف صحابه به قتل می‌رسد و حکم شمشیر درباره‌ی وی اجرا می‌شود.

ششم: علاوه بر این، چنین کسی نزد خداوند معاقبه می‌شود چون با اصحاب و دوستداران رسول خدا ﷺ؛یعنی، مهاجرین و انصار ـ رضی الله عنهم ورضوا عنه ـ مخالفت کرده اند.

علی بن حسین ملقب به زین العابدین ـامام معصوم چهارم شیعیان و سالار اهل بیت زمان خودـ از اصحاب حضرت محمد ﷺ نام برده و در نمازهای خود برای آنها رحمت و آمرزش خواسته است. چون آنها برترین آفریده‌ی خداوند بوده اند و پیامبر ﷺ را در نشر

---

۱ – نهج البلاغه، بیروت ،ج۳ ،ص۷، به تحقیق محمد عبده و ص۳۶۷ تحقیق صبحی صالح.

۲ – اشکال از این جا پیدا شد که امامت و خلافت در اسلام با شوری و انتخاب است نه با تعیین و وصیت و نص. همچنان که شیعه بر خلاف نصوص ائمه و معصومین خود می پندارند.

دعوت توحیدی و تبلیغ رسالت الهی، یاری داده اند. او می‌گوید: «خداوندا، اصحاب محمدﷺ را بیامرز؛ همان کسانی که بهترین یاران پیامبر ﷺ بودند و امتحان یاری پیامبر ﷺ را به نیکی جواب دادند و او را به سرعت یاری دادند و خود را در راه برتری کلمه‌ی حـق، و پـدران و فرزندان خود را در راه تثبیت نبوت پیامبرﷺ، فدا کردند و آن زمان که سخت پایبند قبیلـه و عشیره بودند از آن جدا شدند و هنگامی که در زیر سایه‌ی قرابت پیـامبر ﷺ جـای گرفتنـد سایر قرابت‌ها را کنار نهادند. خداوندا، آنچه به جـا گذاشـتند بـرای تـو و در راه تـو بـود و رضایت و خشنودی آنها در رضایت توست؛ چون از آنچه علیه تو بود، حاشا کردند و این به خاطر تو و برای توست. به خاطر ترک دیار خود و رها کردن نعمت‌های زیاد و پنـاه آوردن به سختی، شکرگزار تو بودند و نیز، به خاطر تقویت دین تو از کثرت جمعیت به جمعیت کمی روی آورده اند. خداوندا، ما را جزو پیروان آنها به نیکی قرار بده؛ کسانی که مـی‌گوینـد: ﴿ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ ﴾ الحشر: ۱۰ «خداوندا، ما را و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی جسته اند بیامرز». آنان که قصد تعالی و آزادی داشتند. و اگر آنها را به خودشان وا می‌گذاشتی، شکی در بصیرتشان و در پیروی از آنان به خود راه نمی‌دادند و بـر دین آنها و هدایت آنها می‌رفتند و به آنچه آنان به آن رسیده بودند، اتهام وارد نمی‌کردند».[۱]

یکی از ذریه‌ی وی؛ یعنی، حسن بن علی معـروف بـه حسـن عسـکری—امـام یـازدهم شیعیان—در تفسیرش می‌گوید: «موسی کلیم الله از خداوند پرسید که آیـا در میـان اصـحاب پیامبران فاضل تر از اصحاب من وجود دارد؟ خداوند فرمود: ای موسی، آیا نمـی دانـی کـه اصحاب محمد ﷺ بر تمام اصحاب رسولان برتری دارنـد، همچـون محمـد ﷺکـه بـر سـایر پیامبران و رسولان برتری دارد».[۲]

۱ - زین العابدین، صحیفة کاملة، هند، طبع کلکته، ۱۲۴۸هـ ص۱۳.

۲ - تفسیر حسن عسکری، هند، ص۶۵. البرهان، ج۳، ص۲۲۸.

بعد از آن در تفسیر حسن عسکری آمده است: «اگر کسی نسبت به آل حضرت محمد و اصحاب برتر وی و یا یکی از آنها کینه و بغض داشته باشد، خداوند متعال عذابی به او می‌دهد که اگر آن عذاب را بر تمامی انسانها تقسیم کنی، همگی نابود می‌شوند».[1]

به همین دلیل جدّ بزرگ وی علی بن موسی ملقب به رضا – امام هشتم شیعیان – هنگام سؤال درباره‌ی این حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «**أصحابي كالنجوم فبأيهم اقتديتم اهتديتم**»[2]: «اصحاب من مانند ستارگان هستند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌یابید»، می‌گوید: این حدیث صحیح است.[3]

روایتی را نقل می‌کنیم که پسر عموی پیامبر ﷺ و پسر عموی علی رضی الله عنه؛ عبدالله بن عباس، فقیه اهل بیت و کارگزار علی رضی الله عنه، درباره‌ی صحابه گفته است: «خداوند پاک و منزه، اصحابی را برای پیامبرش ﷺ اختصاص داد که او را بر جان و مال خود ترجیح می‌دادند و جان خود را در هر حالتی، فدای او می‌کردند و خداوند متعال در قرآن آنها را این گونه توصیف کرده است: ﴿رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ الفتح: ۲۹

کسانی که دین را برپای داشتند و نهایت تلاش خود را در راه خدمت به مسلمانان به خرج دادند تا اینکه راه‌های دین پاک، و اسبابش قویّ، و نعمت‌های خداوند آشکار شد و دینش، مستقر و پایه‌هایش، روشن و هویدا شد، و شرک را به وسیله‌ی آنان نابود و پایه‌های شرک را محو کرد و سخن و برنامه‌ی خدا، بالا و برنامه‌ی کفر، پایین آمد. پس سلام و درود خدا بر چنین روح‌های پاک و متعالی باد. آنها در دنیا، اولیای خداوند و پس از مرگ، زنده

---

۱ – همان، ص۱۹۶.

۲ – قابل توجه است که این حدیث از روایتهای خود شیعه ذکر شده است، پس روایت از خود آنها است و حجت علیه خودشان می‌باشد.

۳ – متن آنچه از رضا نقل شده از کتاب «عیون اخبار الرضا» از ابن بابویه قمی ملقب به صدوق، ج ۸۷/۲ می‌باشد.

اند. برای بندگان خدا خیرخواه و پند دهنده بودند. قبل از اینکه بمیرنـد، بـه دنیـای آخـرت رحلت کردند و در حالی که در دنیا بودند، از دنیا بیرون رفتند».[1]

پسر علی بن زین العابدین، محمد باقر روایتی را آورده که نفاق و دورویی را از اصـحاب رسول الله ﷺ نفی می‌کند و ایمان و محبت خداوند متعال را برای آنها ثابت می‌کند همچنان که عیاشی و بحرانی[2] در تفاسیر خـود در ضـمن آیـه‌ی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلۡمُتَطَهِّرِينَ ﴾ البقرة: ۲۲۲ آورده اند.

از سلام نقل شده که می‌گوید: من نزد ابوجعفر بودم که حمران بن اعین بر او وارد شـد و درباره‌ی چیزهایی از او سؤال کرد. وقتی که حمران خواست بلنـد شـود بـه ابـوجعفر ؈ گفت: «آیا می‌دانی که خداوند شما را باقی می‌گذارد و ما را توسط شما رزق می‌دهد. من نزد تو آمده‌ام و تا قلبم لطیف نشود و روح خود را از امور دنیوی خالی نکنم و بـر مـا آرامـش عرضه نکنی، بیرون نمی‌روم. اگر این کار را کردی، از نزد تو می‌رویم. ولی وقتی همراه مردم و تاجران باشیم، دنیا دوست می‌شویم؟

ابوجعفر گفت: این همـان قلـب اسـت کـه گـاهی سـخت و گـاهی نـرم اسـت. سـپس ابوجعفرگفت: اما این که اصـحاب رسـول الله ﷺ مـی‌گفتنـد: ای رسـول الله ﷺ، مـا از نفـاق می‌ترسیم. رسول خدا به آنها می‌گفت: چرا از آن می‌ترسید؟ می‌گفتند: ما هنگامی که نزد شما هستیم، و مطالب را به ما یادآوری می‌کنی، این امر باعث شادی و جلای روح ما و فراموشی

---

۱ - مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج۳، ص۵۲ و ۵۳.

۲ - بحرانی، هاشم بن سلیمان بن اسماعیل در یکی از روستاها به نام «توبلی» در نیمه‌ی دوم قـرن یـازدهم متولد شد و در سال ۱۱۰۷هـ درگذشت. خوانساری می‌گوید: او فاضل و عالم ماهر و فقیه آگاه به تفسیر و عربی و علم الرجال بود. او محدث فاضلی بود که احادیث را دنبال می‌کرد و در این مسأله جـز شـیخ مجلسی کسی بر او مقدم نبود. از جمله تألیفات وی «البرهان فی تفسیر القرآن» است. (روضات الجنات، ج ۸،ص۱۸۱؛ اعیان الشیعة).

دنیا و باعث زهد می‌شود گویی که آخرت و بهشت و جهنم را می‌بینیم. اما وقتی از نـزد تـو بیرون می‌رویم و وارد خانه‌های خود می‌شویم و فرزندانمان را بغل می‌کنیم و اهل و عیـال و اموال خود را می‌بینیم، از حالی که نزد شما داشتیم، منقلب می‌شویم؛ تا جایی که گویی هـیچ حالی نداشته ایم، می‌ترسیم این امر نفاق باشد! رسول الله ﷺ به آنها گفت: هرگز نترسید؛ بلکه این از القائات شیطان می‌باشد که شما را به امور دنیا تشویق و علاقمند می‌کند. به خدا قسـم اگر شما بر آن حالی که بودید، ادامه بدهید و بر آن حالی باشید که خود وصف کردید، ملائکه با شما همنشین می‌شوند و می‌توانید بر روی آب راه بروید اما اگر شـما گناهکـار باشـید از خداوند طلب آمرزش کنید و خداوند شما را می‌آمرزد. همانا مؤمن همیشه در حال آزمـایش و امتحان است و همیشه توبه می‌کند. مگر نشنیده‌ای کـه خداونـد مـی‌فرمایـد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ﴾ البقرة: ۲۲۲ در جای دیگری می‌فرمایـد: ﴿ٱسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّكُمۡ ثُمَّ تُوبُوٓاْ إِلَيۡهِ﴾ هـود: ۳«از او طلب آمرزش کنید و سپس به سوی او باز گردید.»[1]

اما پسر باقر جعفر ملقب به صادق می‌گوید: «اصـحاب رسـول الله ﷺ دوازده هـزار نفـر بودند. هشت هزار نفر از مدینه، دو هزار نفر از مکه و دو هزار نفر از مکیانی بودند که پس از فتح مکه مسلمان شدند. از میان این اصحاب، قدریه یا مرجئه و حروریه و معتزله یا صاحب رأی دیده نشده است. آنها شب و روز گریه می‌کردند و می‌گفتند: پروردگارا، قبل از این کـه به رفاه برسیم، روح ما را بگیر».[2]

همچنین علی بن موسی الرضا از رسول الله ﷺ روایت کرده که آن حضرت فرمودند: «**من زارني في حياتي أو بعد موتي فقد زار الله تعالى**»[3]: «کسی که در دوران زنـدگی مـن یـا بعـد از مرگم، مرا زیارت کند، در حقیقت خداوند را زیارت کرده است».

---

۱ - تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۰۹. البرهان، ج۱، ص۲۱۵.

۲ - قمی، الخصال، تهران، الصدوق، ص۶۴۰.

۳ - ابن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۱۱۵.

خود پیامبر ﷺ که بسیار صادق، امین و سرور تمام انسـان هـا اسـت، اصـحابش را بـه سعادت و بهشت وعده داده است. آن طور که قمی[۱]، محدث شیعیان و امـام آنهـا، ملقـب بـه صدوق از ابوامامه نقل کرده که گفت: رسول خـدا ﷺ فرمـوده اسـت: «**طوبی لمن رآنی وآمن بي**»[۲]: «خوشا به حال کسی که مرا دیده باشد و به من ایمان آورده باشد».

حمیری قمی[۳]، مانند این روایت را از جعفر بن باقر از پدرش روایت کرده کـه پیـامبر ﷺ

---

۱ – ابوجعفر محمد بن علی بن حسن بن بابویه قمی ملقب به صدوق، متولد اوایل قرن چهارم هجـری بـود که در سال ۳۸۱ هجری درگذشت. او در قم به دنیا آمد و در ری به خاک سـپرده شـد. وی از بزرگـان شیعه و محدثان آنها بود. کتاب «مَن لا یحضره الفقیه» او یکی از کتاب‌های چهارگانه‌ی شیعه است که از جمله مهمترین و صحیح‌ترین کتاب‌های شیعه در حدیث می‌باشد. همچنین او تألیفـات زیـادی دارد کـه غالباً درباره‌ی مذهب شیعه نگاشته شده اند. شیعیان درباره‌اش می‌گویند: از میان علمای قم تا بـه حـال کسی مانند او و با علم و دانش زیاد و حفظ احادیث دیده نشـده اسـت. (اعیـان الشـیعة، ج ۱، ص۱۰۴ و الخلاصة، حلی).

مجلسی درباره اش می‌گوید: تمامی اصحاب او را ثقه دانسته اند؛ چون به صحت تمامی اخبار و احادیث آمده در کتابش حکم کردند؛ یعنی، هر آنچه از وی روایت شده است، بدون تأمل پذیرفتنی است، بلکه او رکنی از ارکان دین می‌باشد. (به نقل از خوانساری ۱۳۲/۲).

۲ - ابن بابویه، الخصال ،ج۲ ،ص۳۴۲ .

۳ – ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسن حمیری قمی، شیخ قمی‌ها و برجسـته‌تـرین آنهـا و ثقـه و مـورد اعتماد اصحاب محمد عسکری عليه السلام بود. وی در سال دویست و نود و اندی به کوفه رفت و اهل کوفـه از وی کسب علم نمودند. حمیری قمی کتاب‌های زیادی را تألیف کرده است؛ از آن جمله می‌توان کتاب «قرب الأسناد» ر ا نام برد. (الکنی والألقاب ۱۷۷/۲).

او یکی از اساتید کلینی بوده که کلینی در کتاب الکافی، احادیث زیادی را از وی روایت کـرده اسـت. او مکاتباتی با ابوالحسن داشته است. همچنین با ابو محمد – از امامان مزعوم شیعه – مکاتبه داشته اسـت. (مقدمة قرب الاسناد ص۲).

فرمود: «**من زارني حياً وميتاً كنت له شفيعاً يوم القيامة**»[۱]: «کسی که در حال حیات یا پس از مرگم مرا زیارت کرده باشد، در روز قیامت شفیع وی خواهم بود.»

موضع گیری شیعه درباره‌ی صحابه:

این موضع گیری اهل بیت درباره‌ی اصحاب رسول الله ﷺ، برگزیدگان خلق خدا و برگزیدگان هستی، بود.

اما شیعیانی که خود را پیروان اهل بیت و دوستدار آنها معرفی می‌کنند، معتقد به نظری غیر از نظر اهل بیت هستند که با این نظر مبارزات مدام و فتوحات فراوان صحابه را به زعم خویش بی‌اثر کردند و قدرت و اعتبار گذشته‌ی آنها را در هم شکستند و اجتماع و احزاب آنها را از هم گسستند و سرزمین آنها را نابود کردند؛ صحابه‌ای که شرک مشرکان را خوار و بت ها را نابود کردند و ملک و سلطنت مشرکان و کاخ‌ها و منازل آنها را ویران کردند و پرچم توحید و عَلَم رفیع اسلام را بر افراشتند. پس فرزندان مجوسی و یهودی و فرزندان مشرکان هلاک شده که می‌خواستند جلو این نور را بگیرند و از سیل آن جلوگیری کنند، با هم متحد شدند در حالی که سرشار از کینه و حسد و انتقام بودند و به اسم حبّ اهل بیت – در حالی که اهل بیت از آنها بیزار هستند – شمشیر قلم و زبان خود را علیه آن مبارزان نیکوکار و آن دوستان رسول الله ﷺ و اصحاب مستغرق در حب او و مطیع و پیرو او و ایثارگران جان و مال، تیز کردند. اصحابی که با کوچک ترین اشاره‌ی پیامبر ﷺ پدر و فرزند و جان خود را قربانی می‌کردند، اصحابی که دنباله رو پیامبر ﷺ بودند و از راه و روش ایشان پیروی می‌کردند. خداوند از همگی آنها خشنود باد!

---

۱ – قرب الاسناد، تهران، ص۳۱ .

یکی از شیعیان گفته است: تمامی صحابه پس از رسول خدا ﷺ مرتد شدند به جز چهار نفر.[۱] امثال این سخنان بسیار است.

۱ - سلیم بن قیس عامری، بیروت، دارالفنون، ص۹۲. از جمله عجایب این است که فرزندان یهودیان گناهکار امثال این کتاب های خبیث را که پر از عیب و ناسزا به صحابه و بهترین امت است، تألیف کرده اند. آن وقت از نوشتن کتاب‌هایی امثال «الشیعة و السنة» که مؤلف برای روشن شدن مذهبشان و اظهار آنچه درباره‌ی امت نیکوکار پیشین در سینه پنهان کرده اند، نوشته است، ایراد می‌گیرند و می‌گویند: نوشتن چنین کتاب هایی و چاپ و انتشار آنها، شایسته نیست. مسلمانان بیشتر به اتحاد و یکپارچگی نیاز دارند. ما نمی‌دانیم که چه اتحاد و وفاقی مدّ نظر آنها است؟ آنچه ما انجام می‌دهیم بر اساس رأی و نظر همگان است که شیعیان دیروز انجام دادند و امروز نیز، انجام می‌دهند؛ پس از چه چیزی می‌ترسید؟ ما نمی‌دانیم بعضی از کسانی که خود را گشاده‌رو و گشاده قلب و دوستدار تقریب و اتحاد با اهل سنت، می‌دانند، ابله هستند یا انسان‌های هوشمند. آنها چگونه به ما اعتراض می‌کنند که ما برای احقاق حق و ابطال باطل اقدام نمی‌کنیم! ما از قومی دفاع می‌کنیم که اگر نبودند، گاو پرست یا ستاره پرست یا بت پرست بودیم یا لات و منات و عزی یا سنگ و درخت را پرستش می‌کردیم. کسانی که اگر پرچم اسلام را بر نمی‌افراشتند و پرچم توحید را حمل نمی‌کردند، ما پروردگار خود و پیامبر و رهبر خود، حضرت محمد ﷺ را نمی‌شناختیم و نمی‌دانستیم که خداوند متعال چه پیامی را برای دوست و بنده‌ی خود فرستاده و پیامبر ﷺ چه سنن و حکمت‌هایی را برای ما به جای گذاشته است و قرآنی را که نور و هدایت و رحمت است، نمی‌شناختیم.

آری، این سخن آرامش این مدعیان تقریب را به هم می‌زند. و آنها از کتاب سلیم بن قیس عامری بدشان نمی‌آید که در آن جعفرشان - آری، جعفرشان، نه جعفری که ما می‌شناسیم و سراغ داریم- می‌گوید: هر کس از شیعیان و دوستداران ما، کتاب سلیم بن قیس عامری را نداشته باشد، هیچ یک از سنت و کردار و گفتار ما را ندارد؛ چون این کتاب سری از اسرار محمد ﷺ می‌باشد. این کتابی است که هیچ صفحه‌ای از صفحات و ورقه‌ای از ورقه‌های آن، نمی‌بینیم مگر اینکه پر از بدترین ناسزاها و کثیف‌ترین فحشها می‌باشد. کتاب سلیم و امثال این کتاب در میان شیعیان بیشمار است. إنا لله و إنا الیه راجعون. به این قوم بی‌غیرت و فاقد جوانمردی می‌گوییم: تنورهای گداخته و وسیع شما فراهم شده است. ما هیچ گاه چنین

چنان که گذشت، بخاری شیعیان، محمد بن یعقوب کلینی، پا را فراتر از این گذاشته و می گوید: مسلمانان پس از پیامبر ﷺ جز سه نفر، همگی مرتد شدند و آن سه نفر: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی بودند.[1]

مجلسی مانند همین را بیان کرده و می‌گوید: همه‌ی مسلمانان پس از وفات رسول الله ﷺ هلاک شدند، بجز سه نفر: مقداد و سلمان و ابوذر.[2]

یک نفر باید از این انسان‌های تیره بخت بپرسد که اهل بیت پیامبر ﷺ کجا رفتند که عباس عموی پیامبر ﷺ و ابن عباس پسر عموی وی و عقیل برادر علی و حتی خود علی و حسن و حسین نوه‌های پیامبر ﷺ جزو آنان بودند؟

حتی کلینی در این باره، در کتاب خود مطالب بیشتری گفته است. وی اظهار می‌دارد: وقتی می‌گوییم مسلمانان مرتد شدند، اهل سنت داد و فریاد راه می‌اندازند... آنگاه می‌گوید: مسلمانان پس از وفات پیامبر ﷺ، به زمان جاهلیت برگشتند. انصار از ابوبکر کناره‌گیری کردند، اما به خوبی کناره‌گیری نکردند. (یعنی، کارشان، انتخاب حق و ترک باطل نبود بلکه به دلیل تعصب، باطلی را به جای باطل دیگر انتخاب کردند آن گونه که محشی این روایت را آورده است). آنان شروع به بیعت با سعد کردند و این ابیات جاهلی را می خواندند:

يا سعد، أنت المرجأ، وشعرك المرجل! وفحلك المرجم[3]:

«ای سعد، تو امید مایی و موی سرت فردار است و گاو نرت قوی و قدرتمند است».

چیزی را تحمل نکرده و هرگز نخواهیم کرد. و به امید خدا تا زمانی که خون در رگهای ما و روح در کالبد ما و زبان در کام داریم، ساکت نشده و هرگز نخواهیم شد.

۱ – الروضة من الكافی، ج۸ ،ص۲۴۵.

۲ – مجلسی، حیاة القلوب، ج۲، ص۶۴۰.

۳ – الروضة من الكافی، ج۲، ص۲۹۶ .

معنای این گفته‌ها این است که کسی مسلمان باقی نمانده و همگی حتی ابوذر و سلمان و مقداد همگی مرتد شدند.

البته یک شیعه‌ی معاصر دقیقاً برعکس آن را اظهار داشته؛ چون شیعه ادعا می‌کنند که همه‌ی صحابه – العیاذ بالله – پس از اسلام آوردن، مرتد شدند. اما یکی از باقی ماندگان این قوم، حتی اسلام آوردن صحابه را انکار می‌کند. او به عنوان رد به ما می‌گوید که ما در اتهام خود به شیعیان – به زعم خود – انصاف نداشته ایم، که شیعیان اصحاب رسول الله ﷺ را کافر می‌دانند و در اثنای این ردّیه گفته‌های ما را تأیید می‌کند و بدان اعتراف می‌نماید. بنگرید که چگونه با دست خود، خود را گرفتار می‌کنند. با وجود آن می‌گویم: اعراب تنها زمانی به حضرت محمد ﷺ ایمان آوردند که ندای اسلام به گوش آنها رسید.[1] یعنی حضرت محمد ﷺ آنها را به اسلام دعوت کرد که بعضی‌ها ایمان آوردند و بعضی‌ها دیر ایمان آوردند و بعضی‌ها بسیار دیرتر اسلام آوردند و بعضی‌ها تخم نفاق در اسلام کاشتند و بعضی‌ها پس از این که زمین بر آنها تنگ شد، دچار ترس و وحشت شدند جز مؤمنان و هیچ کس با استدلال عقلش اسلام نیاورد جز یک نفر[2] که برای دستیابی به حقیقت از سرزمین خود خارج شده بود و با سختی‌ها و خطرات زیادی روبرو شد تا زمانی که حقیقت را نزد حضرت محمد ﷺ یافت و به آن ایمان آورد؛[3] منظورم سلمان فارسی است.

---

۱ – به این کینه بنگرید که چگونه ریشه دوانده و به این بغض و حسدی بنگرید که چگونه به امت عرب زبان دارند؛ امتی که رسالت اسلامی را در دوران نخستینش عهده دار شدند و آن را حمل کردند و به تمام جهانیان رسانیدند.

۲ – علی و اهل بیت که بر اسلام ثابت قدم ماندند، را نیز از دایره‌ی اسلام خارج کرده اند؛ چون فقط از سلمان نام برده اند که بر اسلامش ثابت قدم مانده است.

۳ – کتاب الشیعة و السنة فی المیزان، ص۲۰–۲۱، مؤلف مجهول معروف به س– خ چاپ بیروت؛ یعنی، کتابی که مؤلف مجهول آن سعی کرده که در ردّ کتاب «الشیعة و السنة» ما بنویسد؛ به گونه‌ای که نتوانسته در تمام آن کتاب یک عبارت غلط یا منبع غلط یا یک مسأله‌ی غلط یا یک نتیجه‌ی غلط پیدا کند. حمد

قمی ذیل تفسیر آیه‌ی: ﴿وَحَسِبُوٓاْ أَلَّا تَكُونَ فِتۡنَةٞ﴾ المائدة: ۷۱ می‌گوید: کتاب خداوند از اصحاب رسول خداﷺ خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَحَسِبُوٓاْ أَلَّا تَكُونَ فِتۡنَةٞ﴾ المائدة: ۷۱یعنی، آنها را امتحان و آزمایشی نمی‌کند و آنها را به وسیله‌ی امیر المؤمنین امتحان نمی‌کند (پس آنها کر و کور شدند). سپس می‌گوید: وقتی رسول الله ﷺ در میان آنها بود (آنها کر و کور بودند) و هنگامی که رسول الله ﷺ وفات کرد و امیر المؤمنین ؑ امام و سرپرست آنان شد،آنها تا زمان قیامت کر و کور شدند.[۱]

امثال این سخنان زیاد است.[۲]

این دیدگاه شیعه درباره‌ی صحابه بود و آن هم دیدگاه اهل بیت درباره‌ی آنان.

موضع گیری اهل بیت در برابر ابوبکر صدیق:

بعد از این می‌خواهیم دیدگاه اهل بیت را درباره‌ی یار غار پیامبر ﷺ و صدّیق اکبر ؓ بیان کنیم. پسر عموی پیامبر ﷺ و داماد وی و پدر نوه‌های پیامبر ﷺ، علی بن ابی طالب ؓ، از بیعت با ابوبکرصدیق پس از وفات رسول الله ﷺ که با هجوم مردم مواجه شد[۳]و مردم به سرعت برای بیعت با ابوبکر می‌شتافتند، می‌گوید: «در این هنگام پیش ابوبکر رفتم و با او

و سپاس برای خداوند است که چنین توفیق و شرفی را جهت دفاع از حریم پیامبر ﷺ و مقدسات اسلام و دوستداران ملت پاک، به من داده است. خدایا! هدایت را به ما عطا بفرما و ما را از زمره‌ی کسانی قرار ده که همه‌ی سخنان را درک می‌کنند و از بهترین آنها تبعیت می‌کنند. ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ۝١٠﴾.

۱ – علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، نجف ،۱۳۸۶هـ ، ج۱، ص۱۷۵ و ۱۷۶.

۲ – برای مطالعه‌ی بیشتر به کتاب «الشیعة و السنة» مراجعه کنید.

۳ – یعنی: مردم از هر طرف مانند گردباد، گرد وی جمع شدند (همچنان که ابن ابی‌الحدید شارح نهج البلاغه می‌گوید).

بیعت کردم و در آن رویدادها قیام کردم تا باطل نابود شود و کلام خداوند بالاترین باشد هر چند که خوشایند کفار نباشد. پس ابوبکر ولایت امور را بر عهده گرفت و محکم و استوار به ولایت خود با میانه‌روی ادامه داد و من هم تا زمانی که از خدا اطاعت می‌کرد، از او اطاعت می‌کردم و در زمان خلافتش با دشمنان جهاد می‌کردم».[1]

در نامه‌ای دیگر که به اهالی مصر و کارگزار خود، قیس بن سعد بن عباده انصاری نوشته بود، اظهار می‌دارد:

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، از بنده‌ی خدا، علی، امیر المؤمنین به هر مسلمانی که این نامه به دست او می‌رسد. سلام علیکم، حمد و سپاس خدای را که یگانه و بی همتاست. خداوند متعال با حسن خلقت و تقدیر و تدبیر خود اسلام را به عنوان دین خود و فرشتگان و پیامبران خود قرار داد و پیامبرانی را برای دعوت به آن، فرستاد و آنها را از بهترین مردم انتخاب کرد و چون خداوند متعال به این امت کرم و عنایت بیشتری داشته است، حضرت محمد ﷺ را برای آنان فرستاده تا به آنها کتاب و حکمت و ادب و سنت و فرایض را بیاموزد و راه هدایت را نشان دهد و آنها را کنار هم جمع کند تا تفرقه ایجاد نشود. هنگامی که این کارها را انجام داد، تقدیر الهی روحش را باز گرفت. سلام و رحمت و خشنودی خداوند بر او باد. مسلمانان پس از وی دو نفر را از میان صالح ترین مسلمانان انتخاب کردند که به کتاب خداوند عمل کردند و رفتار و روش نیکی داشتند و از سنت پیامبرﷺ تجاوز نکردند. سپس آن دو نیز، از دنیا رفتند. خداوند آنها را بیامرزد».[2]

---

۱ – الغارات، ج۱، ص۳۰۷، تحت عنوان نامه‌ی علی عليه السلام به اصحابش بعد از قتل محمد بن ابی‌بکر.

۲ – الغارات، ج۱، ص۲۱۰، و همانند آن با اندکی اختلاف در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید و ناسخ التواریخ، ج۳، ص۲۴۱، ایران و مجمع البحار، مجلسی آمده است.

همچنین درباره‌ی خلافت ابوبکر صدیق و سیره‌ی او می‌گوید: «مسلمانان بعد از پیامبرﷺ مردی را از میان خود برگزیدند که با ترس و جدیت در حد توانش کوشید تا دین خدا اجـرا شود».[۱]

چرا مسلمانان ابوبکر را به عنوان خلیفه و امام خود برگزیدند؟ علی مرتضـی‌رضی الله عنه و پسـر عمه‌ی پیامبر ﷺ، زبیر بن عوام، به این سؤال پاسخ داده و می‌گویند: «چون ابـوبکر شایسـته ترین مسلمان برای خلافت بود و او یار غار پیامبرﷺ و دومین دو نفر در غار بـود و مـا بـه خاطر سنش به او احترام می‌گذاشتیم و پیامبر ﷺ در حال حیات خود، او را به امامـت نمـاز امر کرد».[۲]

این سخن به این معناست که خلافت وی با اشاره و رهنمود رسول الله ﷺ بوده است.

علی بن ابی طالب مانند این سخن را در رد ابوسفیان زمانی کـه او را بـرای درخواسـت خلافت تحریک می کرد، گفته است؛ همچنان که ابن ابی الحدید[۳]آورده است. ابوسـفیان نـزد

---

۱ - میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ص۴۰۰.

۲ – ابن ابی‌الحدید الشیعی، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۳۳۲.

۳ – عزالدین عبدالحمید بن ابی‌الحسن مدائنی، صاحب شرح نهج البلاغه، و یکی از بزرگان فاضل و بزرگان نخبه و ماهر و پیرو آل بیت عصمت و طهارت. این دلالت بر منزلت دینـی وی و غلـو در ولایـت امیـر المؤمنین علیه السلام می‌کند. شرح گرانقدر وی شامل مطالب ارزشمند و عجیب و حاوی تمـامی رایحـه‌هـای خوب می‌باشد.

وی در اوایل ذی الحجه سال ۵۶۸هـ به دنیا آمد. از جمله تألیفات وی شرح نهج البلاغه در ۲۰ جلد اسـت که آن را برای خزانه‌ی وزیر مؤید الدین محمد بن علقمی نوشت. هنگامی که از تألیف آن فارغ شد آن را به دست برادر علقمی موفق الدین ابوالمعالی داد و او نیز، صد هزار دینار و یک خلعت (یک دست لباس هدیه) و یک اسب به او داد. (روضات الجنات، ج۵، ص۲۱–۲۰) وی در مدائن به دنیا آمد و بیشتر مردم مدائن، شیعه و افراطی بودند. او نیز مذهب آنان را قبول کرد و عقایـد معـروف بـه علویـات سـبع را در مذهب آنها به رشته‌ی نظم در آورد که در آن غلوهای بسیاری درباره‌ی شیعه آمده است:

علی ﷺ آمد و گفت: «پست ترین خانه ی قریش را بـرای ایـن امـر گماردیـد. قسـم بـه

علم الغیوب إلیه غیر مدافـــع	والصبح أبیض مسفر لا یدفع
وإلیه فی یوم المعـــاد حسابـنا	وهو الملاذ لنا غـداً و المفـزع
ورأیت دین الاعتـزال وإننـــی	أهوی لأجلک کـل من یتشیع
ولقد علمت بأنه لابـــــد من	مهدیکم ولیومـــــه أتوقـع
تحمیه من جند الإلـــه کتائب	کالیم أقبل زاخراً یتدفــــع
تا الله لا أنسی حسین وشلـــوه	تحت السنابک بالعراء مـوزع
لهفی علی تلک الدماء تراق فی	أیدی أمیة عنــــوة وتضـیع
یأبی ابوالعباس أحمـــد إنـه	خیر الوری من أن یطل ویمـنع
فهو الولی لثأرها وهو الحـمول	لعبئها إذ کل عـــــود یـضلع
والدهر طـوع و الشیبة غضـة	والسیف عضب و الفؤاد مشیـع

«بدون تردید علم غیب از آن اوست و سپیده صبح بردمیده و آشکار است».

«در روز رستاخیز حساب و کتاب ما با اوست و پشتیبان و پناهگاه ما در آن روز اوست».

«دین وشیوه‌ی گوشه گیری را اختیار کردم و من به سبب حبّ تو هر شیعه‌ای را دوست دارم».

« به یقین می‌دانم که مهدی شما حتماً می‌آید و من در انتظار آن روز هستم».

«دسته‌هایی از لشکر خداوند از او پاسداری می‌کنند به سان دریا که خروشان و پرتوان روی می‌آورد».

«سوگند به خداوند که هرگز حسین و پیکر تکه تکه شده‌ی او را در زیر سم اسـبان در آن دشـت فرامـوش نمی‌کنم».

«ای دریغا بر آن خونهایی که به دست امیه به زور ریخته و تباه شد».

«ابو العباس احمد که از بهترین مردمان است، خودداری می‌کند از اینکه نظاره‌گر باشد و باز دارد».

«او انتقام گیرنده‌ی آن خونها و بر دوش کشنده‌ی آن بار است؛ زیرا هر چوبی خمیده می‌شود».

«روزگار فرمان‌بردار است و جوانی اندوه، شمشیر بران است و دل سخت هوادار».

سپس به بغداد پناه برد و چنان که صاحب نسخه‌ی سحر می‌گوید، در اکثر شرحش معتزله شد پـس از آنکـه یک شیعه‌ی افراطی باشد.» در سال ۶۵۵هـ در بغداد درگذشت. آیت الله علامه حلـی از پـدرش و از او روایت می‌کند. (الکنی والألقاب، ج ۱، ص۱۸۵).

خدا،اگر بخواهی مردان و جنگجویان خود را می آورم تا آن را از او باز پس گیریم. علی ﷺ گفت: چه بسا که اسلام و مسلمانان فریب بخورند، آن وقت چه ضرری به شما می رسد؟ ما نیازی به اسب و مردان تو نداریم. اگر ما ابوبکر را شایسته ی خلافت نمی دانستیم، قطعاً او را رها می کردیم».[1]

این سخن را بارها تکرار کرده و کتاب‌های نخستین شیعه نیز، آن را تأیید کرده اند؛ یعنی، حضرت علی، حضرت ابوبکر صدیقؓ را شایسته‌ی خلافت و بهترین مردم برای این کار می‌دانست. چون او فضیلت‌های فراوان و مناقب زیادی دارد. حتی هنگامی که علیؓ پس از آنکه ابن ملجم به او ضربه زد و در شُرُف مرگ بود، از او سؤال شد که امام و خلیفه‌ی بعد از تو کیست؟ او در جواب- آن گونه که ابووائل و حکیم از وی روایت کرده اند- چنین می‌گوید. در این روایت آمده که به او گفته شد: «آیا وصیت نمی‌کنی؟ گفت: رسول خدا ﷺ وصیت نکرده من نیز، وصیت نمی‌کنم. اما پیامبر ﷺ فرموده است: اگر خداوند خیری را برای امت من خواسته باشد آنها پس از من بر آن جمع می‌شوند».[2]

علم الهدی نیز، روایتی مانند آن را ذکر کرده است.[3] در کتاب الشافی می‌گوید: از امیر

---

۱ – شرح ابن ابی‌الحدید، ج۱، ص۱۳۰.

۲ – طوسی، تلخیص الشافی، نجف، ج۲، ص۳۷۲.

۳ – علی بن حسین بن موسی مشهور به سید مرتضی و ملقب به علم الهدی، در سال ۳۵۵ هجری متولد و در سال ۴۳۶ هجری درگذشت. او یکی از ارکان مذهب شیعه و بانیان آن محسوب می‌شود. شیعه در مدح برادرش شریف رضی، صاحب نهج البلاغه مبالغه‌های زیادی کرده اند. خوانساری درباره‌ی او گفته است: شریف مرتضی در علم و فهم و کلام و شعر و وجاهت و کرامت یگانه عصر خود بوده است.اما تألیفات وی همگی ابداعی است که در شعر و وجاهت و کرامت یگانه عصر خود و بی‌سابقه بوده است، مانند کتاب «الشافی» در امامت. گویم: همچنان که از اسمش پیداست، شفا دهنده و کفایت کننده (کافی) است، (روضات الجنات، ۲۹۵/۴ و ما بعد).

المؤمنینعليه‌السلام نقل شده که در جواب به این سؤال که «آیا وصیت می‌کنی؟ گفت: اگر رسـول خداﷺ وصیت می‌کرد من نیز، وصیت می‌کردم اما اگر خداوند خیر مردم را در چیزی دانسته باشد، آنها را بر آن جمع می‌کند، همچنان که آنها پس از پیامبرﷺ بر آن جمع شدند».[1]

علی بن ابی‌طالب﷛ برای شیعیان و پیروانش آرزو می‌کنـد کـه خداونـد مـرد صـالح و فاضلی را بر آنها بگمارد. همچنان که امت اسلامی را بعد از وفات پیامبر ﷺ با مرد صـالحی موفق گرداند؛ یعنی، بهترین مردم بعد از پیامبرﷺ، ابوبکر صدیق که امام هدایت بود و بعـد از پیامبر ﷺ به او اقتدا شد. همچنان که سید مرتضی علم الهدی در کتاب خود از جعفر بن محمد و او از پدرش روایت کرده که شخصی قریشی نزد امیر المؤمنین آمد و گفت: شنیده ام که تو اخیراً در خطبه‌ای گفته‌ای: خداوندا! چنان که خلفای راشدین را صالح گردانیده ای، ما را نیز، صالح بگردان. گفت: منظور از خلفای راشدین کیست؟ حضرت علی گفت: «دو دوست من و عموهای تو، ابوبکر و عمر، دو امام هادی و دو بزرگمرد اسلام و دو مرد قریشی کـه پـس از رسول خداﷺ به آنها اقتدا شده است. هر کس به آنها اقتدا کند، از انحراف و گمراهی، محفوظ و هر کس از آنها تبعیت کند، به راه راست هدایت می‌یابد».[2]

در همین کتاب تکرار کرده که حضرت علیعليه‌السلام در خطبه‌ی خود گفت: «بهتـرین افـراد این امت بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر و عمر بوده اند. چرا این را نگوید در حالی که حضرت علی

قمی گفته است: او بزرگ علمای امت و احیاگر آثار ائمه است که از دو جهت ارزشمند است: نخست تمـام علوم را که دیگران جمع آوری نکرده بودند، جمع‌آوری کرده و این فضیلتی است که تنها مختص اوسـت و همه چه مخالفان و چه موافقان بر آن اجماع دارند. او تألیفات مشهوری دارد؛ مانند الشـافی دربـاره‌ی امامت که کسی تا به حال مثل آن را چاپ نکرده است. آیت الله علامه می‌گوید: این کتاب بـرای امامیـه کفایت می‌کند و رکنی از ارکان تألیفات آنها محسوب می‌شود. (الکنی والألقاب ۲/ ۴۰-۳۹).

۱ - الشافی، نجف، ص۱۷۱.

۲ - تلخیص الشافی، ج۲، ص۴۲۸.

همان کسی است که روایت کرده که ما همراه پیامبرﷺ بر کوه حـراء بـودیم، وقتـی کـه کـوه حرکت کرد، پیامبرﷺ فرمود: ای کوه! بایست چون غیر از پیامبر و صدیق و شهید کسی بر تو نیست.»[۱]

این نظر حضرت علیؑ دربارهی حضرت ابـوبکرؓ بـود. آری ایـن، نظـر علـی ؓ، چهارمین خلیفهی راشد ما و امام اول شیعیان، بود؛ کسی که شیعه دربارهی او ادعا میکند هر کس ولایت او را انکار کند، کافر است. همچنان که گفته اند: کسی که از او پیروی کند نجات یافته و کسی که با او دشمنی کند، کافر است و کسی که غیر از او را به دوستی برگزیند، گمراه و مشرک است.[۲]

آنان از امامانشان نقل کرده اند که: «خداوند متعال در روز قیامت ابا دارد از این که قومی از قومی تبعیت کند که در عمل با آنها مخالف باشند. هرگز، قسم به پروردگار کعبه قسم».[۳]

این قوم که ادعای پیروی از حضرت علی و فرزندانش را دارند پس باید از آراء و عقاید آنان دربارهی صحابه و مخصوصاً یار غار پیامبر ﷺ، پیروی کنند. کسی که سخنان و نظراتش را از کتابهایشان و با عبارات خودشان هم اکنون نقل کردیم. به امید خدا آرای بقیهی اهـل بیت را بیان خواهیم کرد.

دیدگاه اهل بیت پیامبر ﷺ دربارهی ابوبکر صدیق ؓ:

ابن عباس که پسر عموی پیامبرﷺ و پسر عموی علیؑ و یکی از کارگزاران وی بوده که جعفر بن باقر درباره اش گفته است: «هنگامی که ابن عباس درگذشـت، پرنـدهای سـفید

---

۱ – طبرسی، الاحتجاج.

۲ – نوبختی، فرق الشیعة، نجف،۱۹۵۱م، ص۴۱. تفسیرقمی، نجف ،ج۱، ص۱۵۶ تحت آیه «ان الذین آمنـوا ثم کفروا».

۳ – کلینی، الروضة من الکافی، ج۸ ، ص۲۵۴.

پرواز کنان از کفنش خارج شد و به طرف آسمان پرواز کرد و مردم به آن می‌نگریستند تا وقتی که از دیده‌ها پنهان شد. آنگاه جعفر گفت: پدرم او را بسیار دوست می‌داشت».[1]

مفید[2] درباره اش می‌گوید: امیر المؤمنین شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی را نزد عبدالله ابن عباس سپری می‌کرد.[3]

این ابن عباس است که درباره‌ی ابوبکر صدیق می‌گوید: «خداوند ابوبکر را بیامرزد، او نسبت به فقرا بسیار مهربان و بخشنده بود و همیشه قرآن می‌خواند و از منکر نهی می‌کرد و آشنا به دین خود بود و از خدا می‌ترسید و از نهی شده‌ها منع می‌کرد و امر به معروف و شب زنده‌داری می‌کرد و روزها روزه بود، و در تقوا بر اصحاب خود برتر بود و در زهد و پاکدامنی سرور آنها بود».[4]

حسن بن علی ــ امام دوم معصوم شیعیان و همان کسی که به گمان شیعیان خداوند

---

۱ - رجال الکشی (تحت عنوان عبدالله بن عباس)، کربلاء، ص۵۵ .

۲ – محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، در سال ۳۳۸ متولد و در سال ۴۱۳ در بغداد درگذشت. سید مرتضی بر او نماز خواند و او مشهور به مفید شد. چون مهدی غائب این لقب را به او داده بود. – چنان که خود می‌پندارند-. (معالم العلماء، ص۱۰۱).

او یکی از بزرگترین علمای شیعه و رئیس و استاد آنها بوده و تمامی متأخرین شیعه از وی بهره برده اند. فضل وی بیشتر از آن است که مشهور به فقه و کلام و روایت باشد. مطمئن‌ترین و مورد اعتماد ترین و داناترین فرد زمان خود بوده است. ریاست امامیه را در زمان خود به اتمام رسانید. او نزدیک دویست کتاب کوچک و بزرگ تألیف کرده است. (روضات الجنات ۱۵۳/۶).

می گویند: امام عصر (غائب وهمی) شیخ مفید را در کتابش به برادر محکم و مولی رشید خطاب کرده است. «ای مولی، مخلص در دوستی ما و ای یاریگر ما و منادی حق و دلیل حق و عبد صالح و یاریگر حق و داعی حق،...». (مقدمة الإرشاد، ص۴).

۳ - الإرشاد ،ص۱۴.

۴ - ناسخ التواریخ (کتاب۲)، تهران، ج۵، ص۱۴۳و۱۴۴.

تبعیت از وی را واجب کرده است ـ درباره‌ی ابوبکر صدیق می‌گوید و این گفته را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد که: «**إن أبابكر مني بمنزلة السمع**»[۱]: «ابوبکر نسبت به من مانند گوش است».

حسن بن علی رضی الله عنه تا حدی احترام برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما قایل است که یکی از شروط برای معاویه بن‌ابی سفیان این شرط قرار داد که در میان مردم مطابق کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ و سیره‌ی خلفای راشدین – و در نسخه‌ی دیگری– خلفای صالح حکم کند.[۲]

از امام چهارم شیعیان، علی بن حسین بن علی روایت شده که چند نفر از عراق نزد وی آمدند و درباره‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنه سخن گفتند و هنگامی که فارغ شدند، علی بن حسین به آنها گفت: «به من بگوئید که آیا شما از جمله‌ی ﴿ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ الحشر: ۸هستید؟ گفتند: خیر. گفت: آیا شما از جمله‌ی ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾الحشر: ۹هستید؟ گفتند: خیر. گفت: شما تبری جستید از این که یکی از این دو گروه باشید و من شهادت می‌دهم که شما از جمله کسانی نیستید که خداوند درباره شان فرموده است: ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ الحشر: ۱۰ از نزد من بروید، خداوند شما را از بین ببرد».[۳]

از پسر زین العابدین محمد بن علی بن حسین ملقب به باقرـ امام پنجم و معصوم شیعیان

۱ – عیون الاخبار، ج۱، ص۳۱۳. معانی الاخبار، ایران ، ص۱۱۰.

۲ – منتهی الآمال، ایران، ج۲، ص۲۱۲.

۳ – اربلی، کشف الغمة، تبریز (ایران)، ج۲، ص۷۸ .

ـ دربارهی آراستن شمشیر سؤال شد چنان که علی بن عیسی اربلی[1] در کتاب «کشف الغمة» روایت کرده است: از ابوعبدالله جعفی از عروه بن عبدالله روایت شده که گفت: «از ابوجعفر محمد بن علیعلیه السلام دربارهی آراستن شمشیر سؤال کردم! او گفت: اشکالی ندارد، چون ابوبکر صدیق گاهی شمشیرش را میآراست. راوی گوید: گفتم: می گویی صدیق؟ یک باره از جایش پرید و به طرف قبله ایستاد و گفت: بله صدیق. چون اگر کسی نگوید صدیق، خداوند در دنیا و آخرت هیچ یک از اقوال وی را تصدیق نمیکند».[2]

رسول الله ﷺ که وحی ناطق بوده، او را صدیق نامیده است. همچنان که بحرانی شیعی در تفسیرش، «البرهان» از علی بن ابراهیم آورده است: پدرم از برخی از راویانش از ابوعبداللهعلیه السلام روایت کرده که: «وقتی رسول الله ﷺ در غار بود به ابوبکر گفت: گویی قایقی را میبینم که جعفر و پیروانش در دریا بر آن نشسته اند و به انصار مینگرم که در حیاط شان خود را پنهان کرده اند. ابوبکر گفت: آنها را میبینی ای رسول خدا ﷺ؟ فرمود: آری. ابوبکر گفت: به من نیز، نشان بده. پس رسول الله ﷺ چشمان ابوبکر را لمس کرد و ابوبکر آنها را

---

۱ – اربلی بهاء الدین ابوالحسن علی بن حسین فخرالدین عیسی بن ابیالفتح اربلی، در اوایل قرن هفتم هجری در اربل نزدیک موصل به دنیا آمد و در بغداد سال ۶۹۳ درگذشت. قمی درباره اش میگوید: اربلی یکی از علمای بزرگ امامیه بوده و عالم فاضل و شاعر و ادیب و نویسنده و محدث آگاه و معتمد گرانقدری بود. او صاحب فضایل و محاسن بود و صاحب کتاب «کشف الغمة فی معرفة الأئمة» است. وی اشعار زیادی در مدح ائمه در کتاب کشف الغمة آورده و این کتاب، ارزشمند و جامع تمام خوبی هاست. (الکنی و الألقاب، ج۲، ص۱۵-۱۴، قم، ایران).

خوانساری درباره اش گفته است: او از محدثین بزرگ شیعه و علمای بزرگ سدهی هفتم هجری بوده است. همهی امامیه اتفاق نظر دارند بر این که علی بن عیسی از بزرگان شیعه و از جمله علمای آنها بود که هیچ غباری آن را غبار آلود نمیکند و او در نقل احادیث معتمد و مورد اعتماد بوده است. (روضات الجنات،۳۴۲/۴-۳۴۱).

۲ – کشف الغمة، ج۲، ص۱۴۷.

دید. آنگاه رسول خداﷺ فرمود: تو صدّیق هستی».[۱]

طبرسی[۲] از باقر روایت کرده که گفت: «فضل ابوبکر را انکار نمی‌کنم. فضل عمر را نیز، انکار نمی‌کنم، اما ابوبکر از عمر برتر و فاضل‌تر بود».[۳]

سپس از ابوعبدالله، جعفر ملقب به صادق، - امام ششم و معصوم شیعیان – درباره‌ی ابوبکر و عمر سؤال شد چنان که قاضی نورالله شوشتری[۴] –شیعی اهل غلو که به سال ۱۰۱۹ کشته شد– روایت می‌کند که شخصی از امام صادقؑ پرسید: «ای فرزند رسول خداﷺ، درباره‌ی ابوبکر و عمر چه نظری داری؟ گفت: دو امام عادل و بر حق بودند که در راه حق فوت کردند. رحمت و آمرزش خداوند در روز قیامت شامل آنها باد».[۵]

کلینی در الفروع، حدیث طولانی از امام جعفر صادق درباره‌ی ابوبکر روایت کرده که می‌گوید: «ابوبکر هنگام مرگش در جواب درخواست «وصیت کن» گفت: به خمس وصیت

---

۱ – البرهان، ج۲، ص۱۲۵.

۲ – او ابو منصور احمد بن علی بن ابی‌طالب، اهل طبرستان است. این مرد از بارزترین پیروان متقدم ما بود و کتاب «الاحتجاج» از اوست که کتابی معروف در میان شیعه است. همچنین در کتاب «أمل الآمل» از او سخن به میان آمده که او عالم فاضل و محدث معتمد بود. کتاب «الاحتجاج» از آثار اوست. (روضات الجنات، ۶۵/۱). طبرسی شیخ عالم و فاضل کامل و فقیه و محدث بزرگ و معتمدی بود. (الکنی و الألقاب، ۴۰۴/۲).

۳ – طبرسی، الاحتجاج (تحت عنوان «احتجاج ابی‌جعفر بن علی الثانی» درباره‌ی انواع مختلف علوم دینی)، کربلاء، ص ۲۳۰.

۴ – نور الله بن شرف الدین شوشتری از علمای بزرگ شیعه در هند که در لاهور و در عهد جهانگیر، یکی از سلاطین مغول، قاضی بود. او محدث و متکلم و محقق فاضلی بود. کتاب‌هایی درباره‌ی مذهب شیعه و رد مخالفان نوشته است که به تهمت رافضی بودن در دولت جهانگیر در اکبر آباد – قرن یازدهم – کشته شد و عنوان شهید ثالث بر او اطلاق شد. (روضات الجنات ۱۶۰/۸).

۵ – شوشتری، احقاق الحق، مصر، ج۱، ص۱۶.

می‌کنم، و خمس هم زیاد است. خداوند متعال به خمس رضایت داده است. پس بـه خمـس وصیت کرد، و خداوند به یک سوم هنگام مرگ رضایت داده است. و اگر می‌دانست که یـک سوم برای وی بهتر است، به آن وصیت می‌نمود.

سپس به فضل و زُهد سلمان و ابوذر پرداخته است. سـلمان وقتـی هدیـه‌ای را دریافـت می‌کرد، به اندازه‌ی غذای یک سالش از آن بر می‌داشت تا اینکه سال بعدی دوباره چیزی به او بخشیده می‌شد. به او گفتند: ای ابوعبدالله، تو که زاهدی چرا این کـار را مـی‌کنـی؟ و تـو نمی‌دانی شاید امروز یا فردا بمیری. جوابش این بود که شما را چه شده که امیدی به بقای من ندارید، همان طور که از فنا نیز می‌ترسید. بدانید ای انسانهای نـادان، کـه نفـس اگـر مقـدار معیشتی نداشته باشد که بر آن تکیه کند، به صاحبش می‌پیچد و آرام و قرار ندارد امـا وقتـی معیشت خود را به دست آورد، آرام می‌گیرد. ابوذر شتران و گوسفندان اندکی داشت که آنهـا را می‌دوشید و هرگاه خانواده اش، اشتهای گوشت می‌کردند، یا مهمانی داشت، حیـوانی سـر می‌برید و گوشت حیوان را میان آنان تقسیم می‌کرد و خـودشماننـد آنـان یـک سـهم بـر می‌داشت و از آنان بیشتر بر نمی‌داشت. چه کسی از اینان پارساتر است، و رسول خـداﷺ آن احادیث را درباره شان فرموده است؟[1]

این روایت اثبات می‌کند که جایگاه ابوبکر در زهد و پارسایی در میان امت، در درجـه‌ی اول است و پس از وی، ابوذر و سلمان در رده‌های بعدی قرار دارند.

اربلی از جعفر صادق روایت می‌کند که می‌گفت: «ابوبکر از دو جهت پدر مـن اسـت.»[2] چون مادرش ام فروه، دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بـود و مـادر ام فـروه، اسـماء دختـر عبدالرحمن بن ابی‌بکر بود.[3]

---

۱ – الفروع من الکافی (کتاب المعیشة)، ج۵، ص۶۸.

۲ – کشف الغمة، ج۲، ص۱۶۱.

۳ – نوبختی، فرق الشیعة، ص۷۸.

سید مرتضی در کتاب «الشافی» خود از جعفر بن محمد آورده کـه او ابـوبکر و عمـر را دوست می‌داشت، و بر سر قبرشان می‌آمد و در ضمن سلام کردن به رسول خداﷺ به آنان نیز سلام می‌کرد.[۱]

برای جلوگیری از اطناب کلام به آخرین امام شیعیان؛ یعنی، حسن بـن علـی ملقـب بـه حسن عسکری – امام یازدهم شیعیان – می‌پردازیم. او در توضیح واقعه‌ی هجرت پیـامبرﷺ می‌گوید: بعد از این که پیامبرﷺ از علیؓ خواست تـا در بسـترش بخوابـد، بـه ابـوبکرؓ فرمود: «**أرضيت أن تكون معي يا أبا بكر تطلب كما أطلب، وتعرف بأنك أنت الذي تحملني على ما أدعيه فتحمل عني أنواع العذاب؟ قال أبو بكر: يا رسول الله! أما أنا لو عشت عمر الدنيا أعذب في جميعها أشد عذاب لا ينزل عليّ موت صريح ولا فرح منج، وكان ذلك في محبتك لكان ذلك أحب إلي من أن أتنعّم فيها وأنا مالك لجميع مماليك ملوكها في مخالفتك، وهل أنا ومالي وولدي إلا فداءك، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا جرم أن اطلع الله على قلبك، ووجده موافقاً لما جرى على لسانك.. جعلك مني بمنزلة السمع والبصر، والرأس من الجسد، والروح من البدن**»[۲]: «آیا راضی هستی که با من باشی و آن چنان که من می‌خواهم تو نیز بخواهی. می‌دانی که تو با قبول این امر، انواع سختی‌هایی که برای من –در طول راه– پیش می‌آیـد، بـرای تـو نیـز، پیش می‌آید. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، اگر من به اندازه‌ی عمر دنیا زنـدگی کـنم و در آن به سخت‌ترین عذاب‌ها دچار شوم اما در راه محبت تو باشد، این برای من از آسایش و رفاه زندگی و دارایی تمام ممالک در صورت مخالفت با تو بهتر اسـت. خـودم و امـوال و اولادم همگی فدای تو باد! رسول خدا ﷺ فرمود: در حقیقت، خداوند از درون تو آگاه است و آن را موافق زبانت می‌داند و تو را به منزله‌ی گوش و چشم و سر برای بدن من، و روح برای جسم من قرار داده است».

---

۱ – الشافی، ص۲۳۸ . شرح نهج البلاغة، بیروت، ج۴، ص۱۴۰.

۲ – تفسیر حسن عسکری، ایران، ص۱۶۴و۱۶۵.

ما این روایات را از کتابهای خود شیعیان از پیامبرﷺ، امام دو هستی و رسول ثقلین، – خودم و پدر و مادرم فدایش باد – و از علی بن ابی طالب‌ﷺ- امام معصوم اول شیعیان- تا آخرین امام، نقل کردیم.

برای کامل کردن بحث دو روایت دیگر از اهل بیت علی ﷺ و از کتاب‌های خود شیعه نقل می‌کنیم.

روایت اول از زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، برادر محمد باقر و عموی جعفر صادق است که درباره‌اش گفته اند: او همنشین و هم پیمان قرآن بود.[1] و بسیاری از شیعیان، اعتقاد به امامت وی دارند و علت اعتقاد آنها خروج و شورش وی علیه حکومت وقت بوده است.[2]

ابوالفرج اصفهانی شیعی[3]از أشنانی از عبدالله بن جریر نقل کرده که گفت: جعفر بن محمد (یعنی جعفر صادق) را دیدم که پشت سر زید، سوار بر اسب بود و لباس‌هایش بر زین اسب آویزان بود.[4]

این همان زید بن زین العابدین است که صاحب کتاب ناسخ التواریخ[1]از او نقل می‌کند که

---

۱ – مفید، الإرشاد (تحت عنوان «ذکر اخوته»؛ یعنی، باقر)، ص۲۶۸.

۲ – مفید، الإرشاد، ص۲۶۸.

۳ – ابوالفرج علی بن حسین بن محمد در سال ۲۸۴ در اصفهان متولد شد. سپس به بغداد نقل مکان کرد و آنجا بزرگ شد و به درجات والا نایل آمد. وی به سال ۳۵۶ درگذشت. وی مقرب و محبوب درگاه آل بویه بود و شاید یکی از علل مقام و منزلت وی، همسو شدن با آنان در تشیع باشد. او تألیفات زیاد و مشهوری در زمینه‌ی ادبیات و شعر دارد که مشهورترین آنها «الأغانی» و «مقاتل الطالبین» است که محسن امین در طبقات الشعرای شیعه و در طبقات المؤرخین ذکر کرده است. (اعیان الشیعة ۱۷۵/۱)

۴ – اصفهانی، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفة، ص۱۲۹.

درباره‌ی ابوبکر گفت: «چند نفر از رؤسای کوفه و بزرگان قوم آمدند تا با زید بیعت کنند و به او گفتند: خدایت بیامرزد، نظرت درباره‌ی ابوبکر و عمر چیست؟ گفت: جز خیر درباره‌ی آنها چه می‌توانم بگویم، همچنان که مانند اهل بیت پیامبرﷺ تا به حال جز خیر درباره شان چیزی نشنیده ام. آن دو به ما و به هیچ کس ظلم نکردند و به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ عمل کرده اند».[2]

او می‌گوید: وقتی اهل کوفه این گفته را از زید شنیدند، او را ترک کردند و به باقر پناه آوردند. زید می‌گوید: امروز ما را ترک کردند و به همین علت، این جماعت به رافضی مشهور شدند.[3]

روایت دوم از شخصی است که شیعه اسطوره‌های زیادی درباره‌اش درست کرده است؛ یعنی، سلمان فارسی که درباره اش گفته اند: سلمان محمدی، او مردی از ما، اهل بیت است و به راستی سلمان از اهل بیت است[4]. همه‌ی مسلمانان پس از رسول الله ﷺ مرتد شدند جز سه نفر: مقداد، ابوذر و سلمان (رحمهم الله).[5]

علی درباره اش گفته است: «سلمان دروازه‌ی خداوند بر روی زمین است. هر کس او را بشناسد، مؤمن و هر کس او را نشناسد، کافر است».[6]

این سلمان است که می‌گوید: «رسول الله ﷺ درباره‌ی صحابه اش می‌فرماید: ابوبکر به

---

١ - کتاب ناسخ التواریخ از میرزا تقی خان سپهر که معاصر با ناصر الدین شاه و پسرش مظفرالدین بود. ناسخ التواریخ او به زبان فارسی نوشته شده که مانند آن چاپ نشده است. (اعیان الشیعة، ذیل طبقات المؤرخین، بخش اول ١٣٢/١).

٢ - ناسخ التواریخ (تحت عنوان احوال امام زین العابدین)، ج٢، ص٥٩٠ .

٣ - ناسخ التواریخ، ج٢، ص٥٩٠ .

٤ - رجال الکشی، کربلاء، الاعلمی، ص١٨و٢٠.

٥ - الروضة من الکافی، ج٨ ، ص٢٤٥ .

٦ - رجال الکشی، ص٧٠ .

خاطر نماز و روزه بر شما پیشی نجسته است، بلکه به خاطر ایمان و اعتقـادی کـه در قلـب دارد بر شما پیشی گرفته است».[1]

رسول الله ﷺ درباره‌ی ابوبکر بسیار حریص بود تا حدی که وقتی ابوبکر می‌خواست در جنگ بدر با پسرش که مسلح و سواره بود، بجنگد، پیامبر ﷺ او را منع کـرد و فرمـود: «**شم سيفك، وارجع إلى مكانك، ومتعنا بنفسك**»[2]: «شمشیرت را غلاف کن و به جای خود برگرد و ما را با وجود خودت نفع برسان». پیامبر ﷺ بقای ابوبکر را نعمتی برای خود دانسـته اسـت. این آخرین مطلبی بود که ما، در این باب به آن پرداختیم.

خلافت ابوبکر صدیق ﷺ:

پس از این که دیدگاه و آرای اهل بیت پیامبرﷺ را درباره‌ی سرور خلایق بعد از پیامبران و رسولان، یعنی ابوبکر صدیقﷺ، بیان کردیم، حال به این مطلب می‌پـردازیم کـه اختلافـی میان ابوبکرصدیق و اهل بیت در مسأله‌ی خلافت و فرمانروایی و امامـت مسـلمانان وجـود نداشت و اهل بیت نیز، مانند سایرین با او بیعت کردند و همگام و همـراه بـا او بودنـد و در خوشی‌ها و ناخوشی‌ها با وی شریک بودند و در صلاح و رستگاری امت، بـا وی مشـارکت داشتند. علی ﷺ یکی از مشاوران نزدیک ابوبکر ﷺ بود که در مسائل دولتی و امور مردم با او مشورت می‌کرد و بر حسب فهم و نظر نهایی خود، آنچه به صلاح مسـلمانان بـود، انجـام می‌داد. هیچ مانعی نمی‌توانست علی را از ایـن کـار بـاز دارد. علـی ﷺ بـه وی اقتـدا و بـه دستوراتش عمل می‌کرد و به قضاوت‌های او حکم و به احکام وی استناد می‌کرد و سپس به خاطر عشق و علاقه‌ای که به او داشت، فرزندانش را به نام وی نامگذاری می‌کرد.

---

۱ – شوشتری، مجالس المؤمنین، ص۸۹ .

۲ – کشف الغمة، ج۱، ص۱۹۰.

علاوه بر این، ابوبکرصدیق و فرزندانش با اهل بیت رابطه‌ی سببی و دامادی داشتند؛ یعنی، از آنها دختر می‌گرفتند و به آنها دختر می‌دادند، و عهد و پیمان‌های محکمی با هم داشتند. آنها شاخه‌های یک درخت و ثمره‌ی یک درخت خرما بودند، نه چنان که فرزندانِ یهودیان کینه توز و دشمن امت حضرت محمدﷺ و حسودان و مخالفانِ حاملانِ اسلام و اعلان کنندگان برنامه‌ی اسلام و برافراشتگان پرچم اسلام، می‌پندارند.

خلافت ابوبکر صدیق و انعقاد آن به گونه‌ای است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه به صحت آن استدلال می‌کند و در رد معاویه بن ابوسفیان رضی الله عنهما، امیر شام، می‌گوید: «همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند و بر همان چیزی که بیعت کردند با من نیز، بیعت کردند. هیچ حاضری –بجز انتخاب شورا– حق انتخاب و رأی ندارد و هیچ غایبی نمی‌تواند آن را رد کند. شورا فقط حق مهاجرین و انصار است. اگر آنها با مردی بیعت کردند و او را امام نامیدند، مورد رضایت خداوند می‌باشد، و اگر کسی از روی عیب و ایراد به رأی شورا یا به خاطر بدعتی از امر آنها خارج شد، او را به توبه کردن و قبول رأی شورا امر می‌کنند. اگر از این کار خودداری کرد، با او می‌جنگند و خداوند او را به راهی که در پیش گرفته، می‌گرداند».[۱]

در جایی دیگر می‌گوید: «شما بر آنچه با خلفای قبل از من بیعت کردید با من نیز، بیعت می‌کنید. و انتخاب با مردم است، قبل از اینکه بیعت کنند. اما اگر بیعت کردند، دیگر اختیاری ندارند».[۲]

این نص صریح و آشکاری است که هیچ ابهام و اشکالی در آن راه ندارد که امامت و خلافت با اتفاق نظر مسلمانان و اجماع آنها بر یک شخص منعقد می‌شود. مخصوصاً در عصر اول که با اجماع انصار و مهاجرین بود؛ چون آنها بر تعیین ابوبکر صدیق و عمر فاروق به

---

۱ – نهج البلاغة، بیروت (به تحقیق صبحی صالح)، ص۳۶۶و۳۶۷.

۲ – ناسخ التواریخ، ج۳، جزء۲.

عنوان خلیفه اجماع کردند و دیگر برای هیچ حاضری حق انتخاب باقی نماند و هیچ غـایبی نتوانست آن را رد کند. چنان که به زودی دو روایت را از علـی بـن ابـی‌طالـب در الغـارات ثقفی[1] نقل خواهیم کرد که مردم سراسیمه به طرف ابوبکر صدیق شتافتند تا این که همگی، بـه خلافت و امامت وی اعتراف و اقرار کردند.

روایت دیگری در غیر کتاب «الغارات» وجود دارد که این مطلب را تأیید مـی‌کنـد. ایـن روایت از علی ﷺ نقل شده که او از خلافت و امامت چنین سخن می‌گوید: «مـا بـه قضـای الهی راضی و تسلیم امر او شدیم. سپس در امر خلافت اندیشه کـردم، دیـدم کـه اطاعـت و پیروی از دستور خلیفه بر بیعت من با او پیشی گرفت؛ چون با پیامبرﷺ عهد و پیمان بسته ام که گوش به فرمان خلفاء باشم».[2]

هنگامی که چنین فکری می‌کرد به طرف ابوبکر صدیق رفت و مانند مهـاجرین و انصـار با او بیعت کرد؛ و نه تقیه کرد و نه طبق پندارهای شیعه آنچه در درون داشت، مخفی کرد. او درباره‌ی حوادث گذشته، می‌گوید: «در این هنگام پیش ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم و در آن اتفاقات از جای برخاستم. ابوبکر ولایت امور را به عهده گرفت و کارها را سهل و هموار

---

۱ - ابواسحاق ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی شیعی، در حدود سال دویست یا کمی قبل از آن به دنیا آمد و در سال ۲۸۳هـ در اصفهان درگذشت. او یکی از بزرگترین راویان شیعه بـوده اسـت، همچنـان کـه نـوری طبرسی، روایت کرده است. اما ابراهیم ثقفی معروف که اصحاب به او اعتماد کرده انـد، یکـی از راویـان بزرگ بوده است؛ همان طور که از شرح حالش معلوم است و بزرگان از وی روایت می‌کنند. (المستدرک ۵۴۹/۳-۵۵۰).

خوانساری در روضات الجنات، او را شیخ محدث و مُبلغ صالح نامیده است. او صاحب کتـاب «الغـارات» است که کتاب البحار، بارها از آن نقل کرده است (ص۴) و او حدود پنجاه اثر دارد. (اعیان الشیعة، بخش دوم،ص۱۰۳).

۲ - نهج البلاغة (به تحقیق صبحی صالح)، بیروت، خطبة۳۷، ص۸۱.

کرد و با میانه‌روی و عدالت رفتار کرد، من هم همواره از روی خیرخواهی با او همراه بودم و در آنچه که از خدا اطاعت می‌کرد، از وی اطاعت کردم».[۱]

به همین دلیل، هنگامی که ابوسفیان و ابن عباس، خلافت را بر وی عرضه کردند او پیشنهادشان را نپذیرفت؛ چون بعد از انعقاد خلافت دیگر او حقی نداشت.

در نامه‌ای که به معاویه، امیر شام، نوشته بود، به خلافت خلیفه‌ی اول، ابوبکر صدیق، و افضل بودن وی اقرار کرده بود و بعد از مرگش برای وی طلب مغفرت و بخشش کرده و نسبت به وفات وی تأسف خورد؛ چنان که می‌گوید: «خداوند از میان مسلمانان فردی را برگزید و توسط او آنها را تقویت کرد. منزلت او نزد مسلمانان به اندازه‌ی فضایلش در اسلام بود. خیرخواه‌ترین مسلمانان به خاطر خدا و پیامبرﷺ، ابوبکر صدیق و عمر فاروق بودند. به جان خودم، جایگاه آنان در اسلام بسیار عظیم می‌باشد و مشکلات و بلاهایی که آنها در اسلام با آن مواجه شدند، بسیار شدید بود. خداوند آنها را بیامرزد و به بهترین وجه آنها را جزای نیکو دهد!»[۲]

طوسی[۳] از علی روایت کرده که وقتی در جمع شکست خوردگان جنگ جمل بود، به

---

۱ – علی بحرانی شیعی، منار الهدی، ص۳۷۳. ناسخ التواریخ، ج۳، ص۵۳۲ .

۲ – ابن میثم، شرح نهج البلاغة، ایران، ص۴۸۸.

۳ – محمد بن حسن بن علی طوسی، در سال ۳۸۵ متولد شد و در سال ۴۶۰ در نجف درگذشت. او ملقب به شیخ الطائفة است. (تنقیح المقال ۱۰۵/۳).

طوسی، ستون و رکن شیعه است و بالاتر از تمام علمای شیعه و شیخ و بزرگ شیعیان به طور مطلق بود. وی در تمامی علوم اسلامی تألیفاتی دارد و در این زمینه، الگو و امام بود و تألیفات وی پر از چیزهای شنیدنی است. طوسی مؤلف دو کتاب از صحاح چهارگانه به نام های «التهذیب» و «الاستبصار» می‌باشد. وی درتمام زمینه‌های اسلامی و عقیده و اصول و فروع تألیف دارد و تمام خوش بینی‌ها به وی نسبت داده شده است. (روضات الجنات،۲۱۶/۶).

آنها گفت: «شما با ابوبکر بیعت کردید در حالی که از من روی گرداندید، من نیز، بـا ابـوبکر بیعت کردم چنان که شما بیعت کردید. با عمر نیز، بیعت کردم و به آن وفادار ماندم. با عثمان بیعت کردید و من نیز، با او بیعت کردم. سپس سراغ من آمدید در حالی که در خانه نشسـته بودم، بدون این که شما را دعوت کنم یا کسی را مجبور کنم[۱]، برای بیعت نزد من آمدید. پس

۱ – آیا خلافت منصوص است؟ در این روایت دلیل واضحی وجود دارد که علی بن ابی طالب، به خلافـت و امامت منصوص و اینکه امامت عهدی است که از جانب خداوند، از یکی به دیگری منتقـل مـی‌شـود. (الأصول من الکافی، کتاب الحجة ج۱ ص۲۷۷)، و اینکـه عهـدی اسـت کـه از جانـب رسـول اللهﷺ از شخصی به دیگری منتقل می شود، اعتقاد ندارد. (الأصول من الکافی ج۱ ص۲۷۷). بـرای تفصـیل ایـن مطلب به کتاب‌های شـیعه از جملـه «اصـل الشـیعة وأصـولها» از محمـد حسـین آل کاشـف الغطـاء و «الاعتقادات» از ابن بابویه قمی و «الألفین» از حلی و «بحارالأنوار» از مجلسی و ... مراجعه کنید.

چون اگر علی‌ﷺ اعتقادی غیر از این اعتقاد داشت، به خلافت ابوبکر اعتقـاد نداشـت و بـا او مشـورت نمی‌کرد و علاوه بر این، به اهل جمل، این جملات را نمی‌گفت: «بدون این که من شـما را فـرا بخـوانم، شما برای بیعت کردن با من آمدید.» پس اگر او از طرف خداوند به عنوان امام انتخاب شده بـود، حتمـاً مردم به طرف او می‌رفتند. چرا قبل از این، مردم برای بیعت با او نرفتند، و او چنین جملاتی نگفته بود و تنها بعد از قتل عثمان ذی النورین، مردم برای بیعت با او آمدند و او نیز، گفت: مرا رها کنید و دیگری را به عنوان امام خود انتخاب کنید. مرا به کاری وا می‌دارید که رنگ و ریا در آن بسیار است و دل‌ها به آن قوام نمی‌یابد و عقل‌ها زیر بار آن نخواهد رفت – تا آن جا که می‌گوید: اگر مرا رها کنید من نیـز ماننـد یکی از شما هستم. و چه بسا از شما شنواتر و مطیع‌تر باشم برای کسی که ولایت امور را در دست دارد. من بهتر است که برای شما وزیر باشم تا این که امیر شما باشم. (سخنان حضرت علی وقتی مردم پس از شهادت عثمان ذی‌النورین از او خواستند که خلیفه شود؛ نهج البلاغة خطبة ۹۲ ص۱۳۶، چاپ بیروت).

آیا دلیلی صادق‌تر از این، وجود دارد که علی‌ﷺ خواهان خلافتی نبود که شیعه، منکران آن را کافرتر از یهودیان و مجوسیان و مسیحیان و مشرکان می‌دانند. به طوری که مفید می‌گوید: امامیه اتفـاق دارنـد بـر این که هر کس امامت یکی از ائمه را انکار کند و آنچه خداوند بر او واجب کـرده کـه از آنـان اطاعـت

نماید، انکار نماید؛ کافر و مستحق عذاب ابدی جهنم است. (بحار الأنوار، مجلسی، ج۲۳، ص۳۹۰، به نقل از مفید).

کلینی، محدث بزرگ شیعیان، می‌گوید: این آیه که می‌فرماید: «سأل سائل بعذاب واقع للكافرين (بولاية علي) ليس له دافع». قسم به خدا که جبرئیل آن را این گونه بر پیامبرﷺ نازل کرده است. (کتاب الحجة من الأصول فی الکافی، ج۱ ص۴۲۲).

به دروغ و ناحق این سخن را به محمد باقر نسبت داده اند که می‌گوید: تنها کسی خدا را می‌پرستد که خدا را بشناسد و اما کسی که خدا را نشناسد، او را در گمراهی عبادت کرده است. گفتم: فدایت شوم! شناخت خدا چگونه است؟ گفت: تصدیق خداوند و تصدیق رسول ویﷺ و دوستی با علی و ائمه‌ی هدایت و اعلام برائت و بیزاری از دشمنان آنها. (باب معرفة الإمام والرد إليه من الأصول فی الکافی، ج۱ ص۱۸۰).

بر این اساس صدوق و ابن بابویه قمی، به صراحت می‌گویند: اعتقاد ما بر این است که هر کس امامت امیرالمؤمنین و سایر امامانِ پس از وی را انکار کند، مانند کسی است که نبوت تمامی انبیاء را انکار کرده باشد. و اعتقاد ما، درباره‌ی کسی که امامت امیرالمؤمنین، علی را قبول دارد و امامت یکی از امامانِ بعد از او را انکار نماید، همچون کسی است که نبوت همه‌ی پیامبران را قبول داشته باشد و نبوت پیامبرمان، حضرت محمد را انکار نماید. (الاعتقادات للقمی ص۱۳۰).

پس چکار کنیم خود علی بن ابی‌طالب، امامت و منصوص بودن آن را به نقل از مقدس‌ترین و معتبرترین کتاب‌های شیعه انکار می‌کند؛ همان قومی که قرآن را انکار می‌کنند و قائل به تحریف و تغییر و تبدیل قرآن هستند همان طور که با ادله‌ی واضح و براهین قاطع به نقل از کتاب‌های خود شیعیان، در کتاب خودمان، «الشيعة و السنة» آن را توضیح داده ایم.

آری، از مقدس‌ترین کتاب‌های شیعه، که همان نهج البلاغه است. در همین کتاب خود علی مرتضیرضي الله عنه درباره‌ی خودش می‌گوید: بهتر آن است که من مقتدی باشم تا این که امام باشم. دوباره گفته‌اش را تکرار می‌کنیم که می‌گوید: مرا رها کنید و سراغ دیگری بروید، من نیز، همچون یکی از شما هستم، و شاید از شما بیشتر به دستورات امام تان گوش دهم و اطاعت کنم. وزیر و مشاور بودن من برای شما بهتر است از این که امیر و زمامدار باشم. (نهج البلاغة خطبة ۹۲ ص۱۳۶، چاپ بیروت).

آنچه این امر را تأیید می‌کند که علی ﷺ قضیه‌ی خلافت را آن طور که این اشخاص درباره‌ی ولایـت او تصور می‌کنند، تصور نکرده، روایتی است که ابن ابی‌الحدید از عبدالله بن عباس روایت کرده که می‌گوید: علیﷺ در زمان بیماری پیامبرﷺ به نزد مردم رفت و مردم به وی گفتنـد: ای ابوالحسـن، رسـول الله ﷺ چگونه صبح کرد؟ گفت: با حمد و ثنای خداوند، شب را به صبح رسانید. ابن عباس گفت: عباس دسـت علی را گرفت و بعد از سه بار قسم، گفت: ای علی، قسم می‌خورم که مرگ را در چهره‌ی پیامبرﷺ دیدم و من مرگ در چهره‌ی فرزندان عبدالمطلب نیز، تشخیص می‌دهم. پس پیش رسول خدا ﷺ بـرو و ایـن قضیه را پیش او مطرح کن که اگر میان ما کسی مستحق خلافت است به ما اطلاع دهد و اگـر در میـان غیر ما کسی مستحق خلافت است، ما را نسبت به او سفارش دهد. علی گفت: نه اگر امروز ابـوبکر را از خلافت منع کنیم، پس از او دیگر مردم سراغ ما نمی آیند. ابن عبـاس گویـد: همـان روز رسـول الله ﷺ وفات یافت. (شرح نهج البلاغة، ج۱ ص۱۳۲).

ابن ابی‌الحدید پس از بیان ماجرای سقیفه و بیعت با ابوبکر اظهار می‌دارد: بدان که آثار و اخبار وارده در این باره بسیار زیادند و کسی که در این آثار و روایات بنگرد و انصاف داشته باشد، مـی‌دانـد کـه نـص صریح و قطعی که عاری از شک و احتمال باشد، برای منصوص بودن خلافت حضرت علی وجود ندارد. (شرح نهج البلاغة، ج۱ ص۱۳۵).

حضرت علی ﷺ طلحه و زبیر را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید: قسم بـه خـدا مـن هـیچ رغبتـی بـه خلافت و هیچ میلی به ولایت ندارم. اما شما مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل کردید. (نهـج البلاغة ص۳۲۲).

همچنین نصر بن مزاحم شیعی (أبوالفضل نصر بن مزاحم التمیمی کوفی ملقب به عطار، از جمله‌ی راویان متقدم، بلکه از راویان طیقه‌ی تابعین و سه طبقه ی اولِ أئمه‌ی طاهرین می‌باشد. (روضـات الجنـات ج۸ ص۱۶۶). نجاشی درباره اش می‌گوید: او بر راه راست بود و رفتار و کـردارش خـوب بـود و صـاحب کتاب صفین والجمل و مقتل الحسین و دیگر کتابها می‌باشد. (النجاشی ص۳۰۱ و۳۰۲). او روایت کـرده که معاویه بن ابوسفیان، حبیب بن مسلمة فهری و شرحبیل بن سمط و معـن بـن یزیـد را فرسـتاد تـا از حضرت علی بخواهد قاتلان عثمان را معرفی کند. علی بن ابی‌طالب پس از حمد و بسم الله گفتن آنان را راند و گفت: خداوند متعال پیامبر ﷺ را مبعوث کرد و به کمک او مردم را از گمراهی و هلاکـت نجـات داد و پس از جدایی آنان را جمع و متحد گردانید. سپس خداوند روح وی را باز گرفت در حالی که آن

شما همچنان که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردید، با من نیز، بیعت کردید».[۱]

طبرسی همچنین از محمد باقر نقل می‌کند: علی همچنان به خلافت ابوبکر، اقرار و به امامتش، اعتراف می‌کرد و همچنان در خلافت ابوبکر بر سر بیعتش بود؛ همچنان که می‌گوید: اسامه بن زید، محبوب پیامبرﷺ، وقتی خواست به جنگ برود، آن حضرتﷺ به ملکوت اعلی پیوست. هنگامی که نامه‌ای به اسامه رسید، همراه با یارانش منصرف شد تا این که وارد مدینه شد. وقتی که اجتماع مردم را در مقابل ابوبکر دید، به طرف علی رفت و گفت: چه خبر است ای علی؟ گفت: می‌بینی که معلوم است. اسامه گفت: آیا با ابوبکر بیعت کردی؟ گفت: بله.[۲]

یکی از شیعیان متأخر و امامی از امامان آنان، محمد حسین آل کاشف الغطاء، این مطلب را تأیید می‌کند و می‌گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ دار فانی را به طرف دار باقی ترک کرد، گروهی از اصحاب معتقد بودند که خلافت به علت سن کم یا قریشی بودن به علی نمی رسد، چون نمی خواستند که نبوت و خلافت برای بنی‌هاشم باشد- تا آنجا که می‌گوید- وقتی حضرت علی دید که خلیفه‌ی اول و دوم در نشر کلمه‌ی توحید و آماده کردن سپاه اسلام و

حضرت وظایف محوله را انجام داده بود. سپس ابوبکر و عمر جانشین وی شدند و آنها نیز، سیره و روش نیکویی داشتند و با امت به عدالت رفتار کردند. سپس عثمان متولی امور مردم شد و او کارهایی انجام داد که مردم آن را ناپسند و نابجا می‌دانستند؛ از این رو بر او شوریدند و او را کشتند. سپس مردم نزد من آمدند و من از آنها روی گرداندم. به من گفتند: با تو بیعت می‌کنیم و من خودداری کردم. دوباره گفتند: با تو بیعت می‌کنیم چون امت تنها با بیعت تو راضی هستند و من ترسیدم اگر این کار را انجام ندهم، مردم متفرق شوند؛ پس با آنها بیعت کردم و خلیفه شدم. (کتاب صفین، چاپ إیران ص۱۰۵).

این مورخ شیعه اظهار می‌دارد که ابوبکرؓ هنگامی که خواست عمرؓ را پس از خود جانشین کند، بعضی از مردم به او اعتراض کردند. علیؓ به طلحه ؓ گفت: اگر ابوبکر کسی را غیر از عمر جانشین خود کند، از او اطاعت نمی‌کنیم. (تاریخ روضة الصفا فارسی، ص۲۰۶، چاپ بمبئی).

۱ – شیخ الطایفه طوسی، الامالی، نجف، ج۲ ،ص۱۲۱.

۲ – طبرسی، الاحتجاج، عراق، ص۵۰.

توسعه‌ی فتوحات اسلامی بسیار تلاش کردند و هیچ گاه منزوی نشدند و منحرف نشدند، با آنها بیعت کرد و روابط صمیمانه و محبت آمیزی با آنان داشت.[۱]

حال این سؤال می‌ماند که چرا علی ﷺ چند روز دیرتر با حضرت ابوبکر صدیق ﷺ بیعت کرد؟ ابن ابی‌الحدید به این سؤال جواب داده می‌گوید: سپس ابوبکر برخاست و از مردم معذرت‌خواهی کرد و گفت: بیعت با من ناگهانی بود. خداوند ما را از شر آن حفظ کند و ترسیدم که فتنه‌ای ایجاد شود. قسم به خدا هرگز حریص خلافت نبوده ام. امر عظیمی بر دوش من گذاشته شده که طاقت و توان آن برایم سخت است. دوست داشتم که قوی‌ترین مردم جای من باشد. او همچنان از مردم معذرت خواهی می‌کرد. مهاجرین عذر وی را پذیرفتند. علی و زبیر گفتند: ما فقط از این ناراحتیم که با ما مشورت نشد و گرنه ابوبکر لایق‌ترین مردم به خلافت است؛ زیرا او یار غار پیامبر ﷺ است و رسول الله ﷺ او را در حال حیاتش به جای خود به امام جماعت مردم امر کرد.[۲]

ابن ابی‌الحدید روایت دیگری را در شرح خود از عبدالله بن ابی‌اوفی خزاعی آورده که گوید: خالد بن سعید بن عاص از کارگزارانِ رسول خدا ﷺ در یمن بود. هنگامی که رسول الله ﷺ درگذشت، به مدینه آمد در حالی که مردم با ابوبکر بیعت کرده بودند. او مدتی با ابوبکر بیعت نکرد در حالی که مردم با وی بیعت کردند. او سراغ بنی‌هاشم آمد و گفت: وقتی شما راضی باشید ما نیز، راضی هستیم و وقتی شما خشمگین هستید ما نیز، خشمگین هستیم. به من بگوئید که آیا شما با این مرد بیعت کردید؟ گفتند: آری. گفت: با رضایت و دل خوشی همراه جماعت بیعت کردید؟ گفتند: آری.گفت: من نیز، راضی ام و با او بیعت می‌کنم؛ وقتی

---

۱ – أصل الشيعة وأصولها، بیروت ، دارالبحار،۱۹۶۰، ص۹۱ .

۲ – ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۱، ص۱۳۲ .

شما بیعت کردید. اما قسم به خدا ای بنی هاشم! شما شاخه‌هـا و ثمـره‌هـای درخـت نبـوت هستید. سپس با ابوبکر بیعت کرد.[۱]

اقتدای علی ﷺ در نماز به ابوبکر ﷺ و قبول کردن هدیه از وی:

پس از آن بیان می‌کنیم که علیﷺ به خلافت ابوبکر صدیق ﷺ راضی بود و در امـور و قضایای امت با وی مشارکت می‌کرد و از او هدیه قبول می‌کرد و گلایه و شکایت خود را به وی ارجاع می‌داد. در نماز خواندن به وی اقتدا می‌کرد و با وی با محبـت رفتـار مـی‌کـرد و دوستدار او بود و با کسانی که به ابوبکر بغض می‌ورزیدند، دشمنی می‌ورزید.

بزرگترین دشمنان خلفای راشدین و اصحاب پیامبر ﷺ و پیروان آنها، به این امـر گـواهی می‌دهند.

روایتی که قبلاً آن را بیان کردیم، این است که حضرت علـی هنگـامی کـه مـردم از وی خواستند، خلیفه و امیر بشود، گفت: «من برای شما وزیـر باشـم بهتـر اسـت از اینکـه امیـر باشم».[۲]

علی این سخن را در زمان خلافت ابوبکر و عمر فاروقﷺ به پیروانش گفته است. همان زمانی که مشاور و گوش به فرمان این خلفا بود و سخنانش نافذ بود. همچنان کـه یعقـوبی[۳]

---

۱ - شرح نهج البلاغة، ج۱، ص۱۳۴ و ۱۳۵ .

۲ - نهج البلاغة (تحقیق صبحی صالح)، ص۱۳۶ .

۳ - یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر، کاتب شیعی عباسیان بود که جد وی از موالی ابومنصور بود. او مدام در حال سفر بود و سفر را دوست می‌داشت. به سرزمین‌های شرقی و غربی اسلام سفر می‌کرد و در سال ۲۶۰ وارد ارمنستان شد. از آن جا به رمنه رفت و به مصر و کشورهای غربی بازگشـت. سـپس در سفر به این کشورها کتاب «البلدان» را تألیف کرد. وی تاریخ معروفی به نام تـاریخ یعقـوبی دارد. او در سال ۲۸۴هـ درگذشت. (الکنی و الألقاب،۲۴۶/۳).

دربارەی دوران خلافت صدیق اکبرﷺ می‌گوید: «ابوبکر می‌خواست با روم بجنگد، پس با گروهی از اصحاب رسول الله ﷺ مشورت کرد و با علی بن ابی طالب نیز، مشورت کرد. علی پیشنهاد کرد که فلان کار را انجام بدهد. ابوبکر گفت: اگر انجام بدهم، پیروز می‌شوم؟ علی گفت: به کار خیری بشارت داده شده ام. سپس ابوبکر برخاست و برای مردم خطبه خواند و آنان را برای جنگ با روم امر کرد.[۱]

در روایتی آمده که ابوبکر صدیق از علی پرسید: از کجا به تو بشارت داده شد؟ گفت: «از پیامبر ﷺ شنیدم که به آن امر، بشارت می‌داد. سپس ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، با آنچه از رسول الله ﷺ شنیده‌ای، مرا خوشحالی کردی! خداوند تو را خوشحال کند.»[۲]

یعقوبی می‌گوید: از جمله کسانی که در زمان خلافت ابوبکر از او فقه یاد می‌گرفتند علی بن ابی طالب و عمر بن خطاب و معاذ بن جبل و أبی بن کعب و زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود بودند.[۳]

ابوبکر، علیﷺرا بر تمام پیروانش مقدم می‌داشت و این، نشان دهنده‌ی روابط گرم و صمیمی آنها با هم و مقدم کردن علی ﷺ بر سایرین در مشورت و قضاوت است.[۴]

اما صاحب الأعیان، در طبقات مورخین او را شیعه محسوب کرده است. (اعیان الشیعة) او یک شیعه‌ی افراطی بود که در کتاب تاریخش پیداست.

۱ - تاریخ یعقوبی، بیروت ،۱۹۶۰، ج۲، ص۱۳۲و۱۳۳.

۲ - تاریخ التواریخ (تحت عنوان «عزم ابی بکر»)، ج۲، کتاب۲، ص۱۵۸.

۳ - تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۳۸.

۴ - در این باره روایات زیادی وجود دارد که ابوبکر در برخی مسائل با اصحاب خود و از جمله علی ﷺ مشورت می‌کرد و رأی وی را بر سایر آراء ترجیح می‌داد. نگا: البدایة و النهایة از ابن کثیر، ریاض النضرة از محب طبری، کنز العمال، تاریخ الملوک و تاریخ ابن خلدون و ... ولی چون ما عهد کرده ایم که فقط از کتاب‌های خود شیعه استفاده کنیم، این کتاب‌ها را مورد استفاده قرار ندادیم.

این روایت را یک شیعی افراطی به نام محمد بن نعمان عکبری ملقب به شیخ مفید تأیید می‌کند به طوری که باب خاصی را در کتاب «الإرشاد» خود با عنوان: «قضایا و مسائل امیرالمؤمنین عليه السلام در زمان خلافت ابوبکر»، به آن اختصاص داده است.

سپس تعدادی روایات را درباره‌ی قضاوت‌های علی در زمان خلافت ابوبکر رضي الله عنه ذکر می کند؛ از جمله: مردی را نزد ابوبکر آوردند که شراب نوشیده بود، ابوبکر خواست که حد شرعی را درباره اش اجرا کند. آن مرد گفت: من شراب نوشیده ام اما نمی‌دانستم که حرام است، چون من در میان قومی زندگی می‌کنم که آن را حلال می‌دانند و کسی تا به حال از تحریم آن خبر نداشت. ابوبکر مردد شد و نمی‌دانست که چه حکمی را درباره‌اش اجرا کند. بعضی از حاضران که در آن جا بودند، گفتند: به علی خبر بدهید. ابوبکر مردی را نزد او فرستاد تا از او سؤال کند. علی عليه السلام گفت: به دو نفر مسلمان معتمد بگویید که آن مرد را در مجالس مهاجرین و انصار بگرداند که آیا کسی هست که آیه‌ی تحریم را برای آن مرد خوانده باشد یا حدیثی از پیامبر صلى الله عليه وسلم در این باره برایش روایت کرده باشد؟ اگر دو شاهد به آن، شهادت دادند، حد اجرا می‌شود و اگر شهادت ندادند، از او درخواست توبه کن و آزادش کن. ابوبکر چنین کرد. هیچ یک از مهاجرین و انصار شهادت نداد که آیه‌ی تحریم برای او خوانده یا حدیثی از رسول الله صلى الله عليه وسلم در این زمینه برایش روایت کرده باشد. ابوبکر از او درخواست توبه کرد و آزادش کرد و قضاوت علی را در این باره قبول کرد.[1]

حضرت علی از دستورات حضرت ابوبکر پیروی می‌کرد. همان طور که روایت شده که گروهی از کفار به مدینه‌ی منوره آمدند و دیدند که مسلمانان ضعیف هستند چون برای جهاد و پایان دادن به جریان مرتدها به نقاط مختلف رفته بودند. حضرت ابوبکر خطر آنها را بر پایتخت اسلام و مسلمانان، احساس کرد. از این رو دستور داد از مدینه نگهبانی شود و نگهبان‌هایی را در گذرهای مدینه قرار داد تا لشکریان و سربازان استراحت کنند و به علی و

---

۱ - مفید، الإرشاد، ایران، ص۱۰۷.

زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود امر کرد که این نگهبان‌ها را سرپرستی کنند و آن گـروه بـر همین حال ماندند تا از آنها احساس امنیت کردند.[۱]

برای اثبات روابط صمیمی و مهربانی و عشق و علاقه‌ی آنها به همدیگر همـین بـس کـه علی، سرور اهل بیت و پدر نوه‌های پیامبر ﷺ از ابوبکر هدایایی قبول می‌نمود و این امر میان آنها به صورت یک عادت در آمده بود. همچنان که در جنگ عین التمـر، کنیـز اسـیر شـده؛ یعنی، صهباء را از ابوبکر قبول کرد. این کنیز دو فرزند به نام‌های عمر و رقیه برای حضـرت علی به دنیا آورد. عمر و رقیه از کنیزش از طایفه‌ی تغلب بود که به وی صهباء می‌گفتند و در زمان خلافت ابوبکر و امارت خالد بن ولید در عین التمر اسیر شد».[۲]

نام وی، ام حبیب دختر ربیعه بود.[۳]

همچنین حضرت ابوبکر، خوله دختر جعفر بن قیس که همراه اسیران جنگ یمامـه اسـیر شده بود، را به حضرت علی هدیه کرد و او بهترین اولاد حضرت علی بعد از حسن و حسین؛ یعنی، محمد بن حنفیه را به دنیا آورد.

او از اسیران اهل رده بود که پسرش توسط او شناخته می‌شود و محمد بـن حنفیـه بـه او نسبت داده شده است.[۴]

همچنین روایت‌های متعددی وجود دارد مبنی بر این که علی و فرزندانش هدایای مالی و خمس و اموال فیء را از ابوبکر دریافت می کردند. علی خود تقسیم کننده و متولی خمس و

۱- شرح نهج البلاغه، تبریز، ج۴، ص۲۲۸.

۲- شرح نهج البلاغة، ج۲، ص۷۱۸. عمدة الطالب، نجف، ص۳۶۱.

۳- الإرشاد، ص۱۸۶.

۴- عمدة الطالب، ص۳۵۲. حق الیقین، ص۲۱ .

فیء در زمان ابوبکرؓ بود.[۱] این اموال به دست علی و سپس به دست حسن و بعد به دست حسین و بعد به دست حسن بن حسن و سپس زید بن حسن بود.[۲]

حضرت علی نمازهای پنجگانه را در مسجد می‌خواند و به حضرت ابوبکر اقتدا می‌کرد و به امامت وی راضی بود و اتفاق و یکدلی خود را با حضرت ابوبکر به مردم نشان می‌داد.[۳]

طوسی درباره‌ی اقتدای حضرت علی به حضرت ابوبکر می‌گوید: این قضیه، امری مسلم و ظاهر و واضح است.[۴]

همکاری ابوبکر صدیق در ازدواج علی با فاطمه:

ابوبکر صدیق بر علیؓ منت گذاشت؛ زیرا واسطه‌ی ازدواجش با فاطمهؓ شد و به او کمک کرد. به طوری که او یکی از شاهدان ازدواج وی بود که به درخواست رسول الله ﷺ بود. این طبق روایتی است که یکی از بزرگان شیعه معروف به شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی از ضحاک بن مزاحم آورده که گوید: من از علی شنیدم که گفت: ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند: اگر پیش رسول الله ﷺ رفتی، فاطمه را از او خواستگاری کن. علی گوید:

---

۱ – ابوداود روایتی از حضرت علیؓ را آورده که گوید: من و عباس و فاطمه و زید بن حارثه نزد پیامبر ﷺ بودیم، گفتم: ای رسول خدا، چنین صلاح می‌دانم که تو مرا متولی حق خودمان از این خمس گردانی و در زمان حیات خودت آن را تقسیم کن تا پس از شما نزاع و درگیری ایجاد نشود، پس این کار را بکن. حضرت علی گوید: آن حضرت این کار را کرد. آنگاه حضرت علی گوید: در زمان حیات رسول الله آن را تقسیم کردم. سپس ابوبکر مرا سرپرست آن قرار داد و تا آخرین سالهای خلافت عمرؓ در اختیار من بود. مال زیادی نزد او می‌آوردند. پس حق ما را در آن سال نداد و بعداً برایم فرستاد. گفتم: امسال به این مال نیاز نداریم و مسلمانان به آن نیاز دارند، این مال را به مسلمانان بازگردان. پس عمر آن را به آنها باز گرداند. (ابوداود، کتاب الخراج، مسند احمد، مسندات علی).

۲ – ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج۴، ص۱۱۸.

۳ – طبرسی، الاحتجاج، ص۵۳. کتاب سلیم بن قیس، ص۲۵۳. مجلسی، مرآة العقول، ایران، ص۳۸۸.

۴ – تلخیص الشافی، ایران، ص۳۵۴.

من نزد وی رفتم و دیدم که رسول الله ﷺ تبسمی بر لب دارد و می‌فرماید: تو را چه شـده ای علی، و چه می خواهی؟ علی گفت: قرابت و سابقه‌ی اسلام را و یاری کردن اسـلام و جهـاد خود را برای پیامبر ﷺ یاد آوری کردم. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، تو راست می گـویی، تـو برتر از آن هستی که ذکر کردی. گفتم: ای رسول الله، ﷺ فاطمه را به عقد من در بیاور.[۱]

اما مجلسی که قادر نیست نام صحابه و به خصوص ابوبکر و عمر را بیاورد مگر با چند فحش و ناسزای قبیح و القاب کثیف، مانند بد چهره و شیاطین – پناه بر خدا – همین مجلسی ملعون این واقعه را این گونه بیان می‌کند و آن را بیشتر توضیح می‌دهد و می‌گوید:

روزی از روزها ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ در مسجد رسـول الله ﷺ نشسـته بودنـد و درباره‌ی ازدواج فاطمه با هم بحث می‌کردند.[۲] ابوبکر گفت: اشراف و بزرگان قریش فاطمه را از پیامبرﷺ خواستگاری کردند اما رسول الله ﷺ فرمود: این کار در دست خداوند متعال است – و گمان می کنم که فاطمه از آنِ علی بن ابی‌طالب باشد – اما علی به دلیل فقـر و مشـکل مالی برای این کار اقدامی نکرده است. سپس ابوبکر به عمر و سعد گفـت: برخیزیـد بـا هـم برویم و علی را تشویق کنیم که این درخواست را از پیامبر ﷺ بکند. او مشکل مالی دارد باید کمکش کنیم.[۳] سعد جواب داد: این بهترین نظر است. پس آنها به خانه‌ی امیرالمؤمنین، علـی رفتند. هنگامی که به او رسیدند، علی از آنها پرسید: چرا در این وقت بـه اینجـا آمـده ایـد؟ ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، دارای ویژگی‌های خوبی هستی پس چه چیزی باعـث شـده کـه فاطمه را از پیامبر ﷺ خواستگاری نکنی؟ وقتی علی این سخن را از ابوبکر شـنید، اشـک از

---

۱ – طوسی، الامالی، ج۱، ص۳۸.

۲ – چقدر اصحاب رسول الله ﷺ صادقانه در کارهای پیامبر ﷺ فکر می‌کردند و همّ و غم رسول اللهﷺ ، هـمّ و غم آنها بود؛ چون او را دوست داشتند و به او وفادار بودند. چقدر زیباست چنین پیروی کردنی.

۳ – چقدر اصحاب پیامبر ﷺ با هم مهربان و دلسوز بودند و این بر خلاف گمان و پندار شیعه است.

چشمانش جاری شد و گفت: این آرزویی است که مدتهاست آن را پنهان داشته ام.[۱] کیست که نخواهد با وی ازدواج کند، اما فقر و مشکل مالی مانع این کار شده است.[۲] و از ابوبکر شرم داشتم که بگویم و من در این حال و وضعیت هستم ... تا آخر.[۳]

علاوه بر این، ابوبکر صدیق همان کسی است که حضرت علی را به ازدواج با فاطمه تشویق کرد و همان کسی است که عملاً به حضرت علی کمک نمود و اسباب و زمینه‌ی ازدواج را برای او فراهم نمود.

همچنان که طوسی روایت می‌کند که علی زره خود را فروخت و پولش را نزد پیامبر آورد. سپس رسول الله ﷺ درهم‌ها را با دو دستش از او گرفت و به ابوبکر داد و گفت: لباس و وسایل خانگی لازم را برای فاطمه بخر. عمار بن یاسر و تعدادی از اصحاب را همراه ابوبکر فرستاد. به بازار رفتند. آنان هر چیز مناسبی را که می‌دیدند، نمی‌خریدند مگر این که

---

۱ - این قوم حیا و شرمی ندارند تا جایی که چنین حکایت‌های خرافی و دور از شأن را می‌سازند و آن را به شخصیت‌های مبارک نسبت می‌دهند. آیا دست از این کار بر نمی‌دارند؟

۲ - فقر علی چیست؟ شیعه‌های افراطی مانند قمی و مجلسی روایت می‌کنند که وقتی رسول الله ﷺ خواست حضرت فاطمه را به عقد حضرت علی در بیاورد، زنان قریش به او گفتند که علی مردی چاق، با دستانی کشیده و پاهایی جمع شده، با سری طاس و چشمانی درشت است و استخوان های شانه اش نرم است و لبی خندان دارد اما مال و دارایی ندارد. پیامبر ﷺ این اوصاف را انکار نکرد. بلکه – طبق روایت‌های شیعه – گفت: ای فاطمه، آیا نمی دانی که خداوند مرا در دنیا مشرف گردانیده و از میان مردان جهان مرا برگزیده است. سپس خداوند تو را بر زنان جهانیان برتری داده است ای فاطمه. وقتی در شب معراج به آسمان بلند کرده شدم، سنگ نوشته ای را در بیت المقدس یافتم که روی آن نوشته بود: «**لا اله الا الله محمد رسول الله أیدته بوزیره ونصرته بوزیره**»: «هیچ معبود برحقی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی خداست. او را به وسیله‌ی وزیرش کمک و یاری کردم». گفتم: وزیر من چه کسی است. گفت: علی ابن ابی طالب. (تفسیر قمی،۳۳۶/۱، جلاء العیون،۱۸۵/۱).

۳ - مجلسی، جلاءالعیون، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ص۱۶۹.

آن را به ابوبکر نشان می‌دادند. اگر ابوبکر آن را می‌پسندید، می‌خریدند تا اینکه خرید وسایل تمام شد. ابوبکر مقداری از وسایل را برداشت و اصحاب رسول الله ﷺ که همراهش بودند، بقیه‌ی آن را برداشتند.[1] البته ابوبکر صدیق و دوستانش بـه درخواست خود رسول الله ﷺ شاهد ازدواج آنها بودند. همچنان که خوارزمی شیعی[2] و مجلسی و اربلی بیان می‌کنند که ابوبکر صدیق و عمر فاروق و سعد بن معاذ وقتی علی را بـه نزد پیامبر ﷺ فرستادند، در مسجد منتظر وی ماندند تا از پاسخ مثبتی که پیامبر به وی می دهد، خوشحال شوند. پس چنان که انتظار داشتند، پیش آمد... علی گفت: «از پیش رسول خداﷺ رفتم در حالی که از خوشحالی در خودم نمی‌گنجیدم. ابوبکر و عمر به روی من آمدند و به من گفتند: چی شد؟ گفتم: رسول الله ﷺ دخترش فاطمه را به عقد من در آورد... ابوبکر و عمر به خاطر این خبر خیلی خوشحال شدند و به مسجد بازگشتند. در این هنگام رسول خداﷺ به ما پیوست و از خوشحالی و شادی چهره اش می‌درخشید، آنگاه فرمود: ای بلال! بلال جواب داد: گوش به فرمانم ای رسول خدا ﷺ. آن حضرت فرمود: مهاجرین و انصار را جمع کن. بلال آنها را جمع کرد. سپس پیامبر ﷺ یک پله از منبر بالا رفت و خداوند را حمد و سپاس گفت و فرمود: ای مردم، جبرئیل اندکی پیش نزد من آمد و به من خبر داد که پروردگارم، فرشتگانش را نزد کعبه گرد آورده و همه‌ی آنها را شاهد گرفته که او فاطمه دختر رسول الله را به عقد علی بن ابی طالب در آورده است، و به من نیز امر کرد که در زمین او را به عقد علی در بیاورم و شما

---

۱ – الأمالی، ج۱ ،ص۳۹. ابن شهر آشوب مازندرانی، هند، ج۲، ص۲۰ . جلاءالعیون، ج۱، ص۱۷۶.

۲ – ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی شیعی، فقیه و محدث و خطیب و شاعری است که کتابی در مناقب اهل بیت دارد. وی در سال ۵۶۸ درگذشت. خوارزم نام ناحیه‌ای است و یکی از روستاهای زمخشر می‌باشد. (الکنی والألقاب،۲/۱۲-۱۱).

را بر این ازدواج شاهد گیرم».[۱]

اربلی در کتاب خود شاهدان ازدواج حضرت علی با فاطمه را نام برده و می‌گوید: از انس روایت شده که او گفت: نزد رسول الله ﷺ بودم، وحی بر او نازل شد و هنگامی که به حالت عادی برگشت، به من گفت: ای انس، آیا می‌دانی که جبرئیل از نزد صاحب عرش برای من چه چیزی آورد؟ گفتم: خدا و رسول وی آگاه ترند. فرمود: مرا امر کرد که فاطمه را به عقد علی در بیاورم. برو و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و تعدادی از انصار را نزد من فرا خوان. انس گوید: من رفتم و آنها را فرا خواندم. وقتی آنان به خدمت رسول الله ﷺ رسیدند، پیامبر ﷺ بعد از حمد و سپاس خدا فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که فاطمه را با مهریه‌ی چهارصد مثقال نقره به عقد علی در آوردم.[۲]

هنگامی که علی و فاطمه، صاحب حسن شدند، ابوبکر صدیق، دوست پدر بزرگِ حسن و یار غارش و دوست پدرش، علی و یاری دهنده‌ی آنها در امر ازدواجشان، حسن را بر شانه هایش می‌گذاشت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت: جانم فدایت بیشتر شبیه پیامبر هستی تا شبیه علی.[۳]

فاطمه دختر رسول الله ﷺ نیز، همین سخن را می‌گفت.[۴]

روابط محکم و صمیمی آنها تا جایی بود که همسر ابوبکر، اسماء دختر عمیس، در زمان بیماری فاطمه رضی الله عنها از او پرستاری می‌کرد و تا نفس‌های آخر همراه وی بود و در غسل و

---

۱ - خوارزمی، مناقب، ص۲۵۱و۲۵۲. کشف الغمة، ج۱، ص۳۵۸. مجلسی، بحارالانوار، ج۱۰، ص۳۸و۳۹. جلاءالعیون، ج۱، ص۱۸۴.

۲ - کشف الغمة، تبریز، ج۱، ص۳۴۸و۳۴۹ . بحارالانوار، ج۱، ص۴۷و۴۸.

۳ - تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۱۷.

۴ - همان.

کفن کردن او شرکت داشت. حضرت علی خودش از فاطمه پرستاری می‌کرد و اسـماء بنـت عمیس حضرت علی را در امر پرستاری فاطمه کمک می‌کرد.[۱]

فاطمه وصیت کرده بود که کفْن و دفن و تشییع جنازه‌ی وی با اسماء باشد.[۲] اسماء همـین کار را کرد. او همان کسی بود که تا نفس‌های آخر همراه فاطمه بود، و همان کسی است کـه علی در وفاتش، او را مدح و ثنا گفت.[۳] و او در غسل فاطمه شرکت داشت.[۴]

حضرت ابوبکر صدیق مدام با حضرت علی در ارتبـاط بـود و از حـال دختـر پیـامبرﷺ می‌پرسید. برخلاف آنچه که شیعیان می‌پندارند.

«فاطمه رضی الله عنها مریض شد و حضرت علی نمازهای پنجگانه را در مسجد می‌خواند، وقتـی که نماز تمام می‌شد، حضرت ابوبکر و حضرت عمر می‌گفتند: حال دختر رسول الله ﷺ چطور است؟»[۵]

از طرف دیگر، همسر ابوبکر به پرستار و مراقب معروف شده بود، چون پرستار حقیقی او بود.

وقتی فاطمه از دنیا رفت، مدینه مملو از گریه‌ی مردان و زنان شد. مردم در آن روز مانند روز وفات پیامبر ﷺ ناراحت بودند. حضرت ابوبکر و حضرت عمر به حضرت علی تسـلیت عرض می‌کردند و می‌گفتند: ای ابوالحسن، پیش از ما بر دختر رسـول خـداﷺ نمـاز جنـازه مخوان.»[۶]

---

۱ – طوسی، الامالی، ج۱ ،ص۱۰۷.

۲ – جلاء العیون، ص۲۳۵ و ۲۴۲.

۳ – جلاء العیون، ص۲۳۷.

۴ – کشف الغمة، ج۱، ص۵۰۴.

۵ – کتاب سلیم بن قیس، ص۳۵۳.

۶ – همان، ص۲۵۵.

خویشاوندی‌های سببی میان ابوبکر و اهل بیت:

روابط میان منزل نبوت و منزل ابوبکر بسیار محکم و قوی بود به طوری که هیچ گونه اختلاف و دوری در میان آنها نبود، هرچند اسطوره‌ها و اباطیلی را برخلاف این بافته اند: ﴿وَإِنَّ أَوۡهَنَ ٱلۡبُيُوتِ لَبَيۡتُ ٱلۡعَنكَبُوتِۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٤١﴾ العنکبوت: ۴۱ «به راستی که سست‌ترین خانه‌ها خانه‌ی عنکبوت است اگر بدانند.»

عایشه صدیقه، دختر ابوبکر صدیق و همسر پیامبر ﷺ، از محبوب‌ترین افراد، نزد علی بود. بگذار حسودان بسوزند و مخالفان غرق شوند، اما این حقیقتی ثابت است. عایشه به شهادت قرآن، پاک و مطهر بود هر چند باطل‌گرایان و مخالفان، آن را انکار کنند.

اسماء بنت عمیس، همان کسی که اندکی قبل ذکر آن گذشت، همسر جعفر ابن ابی طالب برادر علی بود. هنگامی که جعفر درگذشت، ابوبکر با او ازدواج کرد و صاحب پسری به نام محمد شدند ، که علی او را والی مصر کرده بود، و هنگامی که ابوبکر درگذشت، علی بن ابی طالب با او ازدواج کرد و از او صاحب پسری به نام یحیی شد.

یکی از نوه‌های ابوبکر صدیق با محمد باقر – امام پنجم شیعیان و نوه‌ی علی رضی الله عنه – ازدواج کرد. همچنان که کلینی در اصول خود تحت عنوان فرزندان جعفر، بیان می‌کند: «ابوعبدالله علیه السلام در سال ۸۳ به دنیا آمد و در شوال ۱۴۸ درگذشت. او ۶۵ سال سن داشت و در بقیع دفن شد؛ همان قبری که پدرش و جدش و حسن بن علی علیه السلام و مادرش، ام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و مادرش، اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر، دفن شده بودند».[1]

---

۱ – الاصول فی الکافی (کتاب الحجة) ،ج۱، ص۴۷۲. مانند این در کتاب الفرق از نوبختی وجود دارد.

ابن عنبه[1] می‌گوید: مادر جعفر، ام فروة دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود . مادر او نیز، اسماء بنت عبدالرحمن بن‌ابی بکر بود. به همین دلیل امام صادق گفته است: ابوبکر دو بار مرا به دنیا آورده است.

همچنان که قاسم بن محمد بن ابی بکر، نوه‌ی حضرت ابوبکر ﷺ بوده و علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، نوه‌ی حضرت علی ﷺ بوده است و هر دو پسر خاله بودند؛ همچنان که مفید وقتی از علی بن حسین سخن به میان می‌آورد، می‌گوید: امامِ بعد از حسن بن علی ؈، پسرش ابو محمد، علی بن حسین مشهور به زین العابدین ؈ بود. که او نیز، کنیه‌ی ابو الحسن داشت. و مادرش «شاه زنان» دختر یزد گرد بن شهریار بن خسرو پرویز بوده است. گفته می‌شود که اسم او شهربانو بود.

امیر المؤمنین، حضرت علی حریث بن جابر حنفی را والی شرق کرده بود. او دو دختر یزد گرد بن شهریار بن خسرو را نزد علی فرستاد که یکی از آنها (شاه زنان) را پسرش حسین، عقد کرد که زین العابدین از وی به دنیا آمد و دیگری را محمد بن ابی‌بکر عقد کرد که قاسم بن محمد بن ابی بکر را به دنیا آورد. پس قاسم و زین العابدین پسر خاله هستند.[2]

مجلسی آن را در جلاء العیون بیان کرده و روایاتی را که مفید و ابن بابویه آورده اند، صحیح دانسته است؛ مبنی بر این که شهربانو در زمان خلافت حضرت علی اسیر نشد، آن طور که مفید می‌گوید و در زمان خلافت حضرت عثمان اسیر نشد چنان که ابن بابویه قمی

---

۱ – جمال الدین احمد بن علی بن حسین حسنی، صاحب کتاب عمدة الطالب می‌باشد. قمی درباره اش می‌گوید: او سیدی گرانقدر و علامه‌ای نسب شناس بود. وی از علمای امامیه بود، که ۱۲ سال در فقه و حدیث و نسب، شاگرد ابو معیة بوده است. وی در کرمان به سال ۸۲۸ درگذشت. (الکنی و الألقاب ۳۵۰/۱ و أعیان الشیعة ص۳۵ تحت عنوان نسب شناسان شیعه).

۲ – مفید، الإرشاد، ص۲۵۳، همچنین در کشف الغمة و منتهی الآمال از شیخ عباس قمی ۳/۲ آمده است.

می گوید، بلکه چنان که قطب راوندی[۱] روایت کرده در زمان خلافت حضرت عمر اسیر شد. سپس بعد از آن اعتراف می کند که قاسم بن محمد بن ابی بکر و زین العابدین بن حسین بن علی پسر خاله بودند.[۲]

نسب‌شناسان و مورخین، قرابت دیگری را ذکر می‌کنند و آن ازدواج حفصه، دختر عبدالرحمن پسر ابوبکر صدیق با حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما است که بعد یا قبل از عبدالله بن زبیر بوده است.

محمد بن ابی‌بکر از اسماء بنت عمیس است که فرزند خوانده‌ی حضرت علی و محبوب وی بود و ولایت مصر را در زمان خود به او سپرد.

حضرت علی علیه السلام می‌گوید: محمد، پسر من از پشت ابوبکر است.[۳]

از نشانه‌های محبت اهل بیت نسبت به ابوبکر صدیق و دوستی و صمیمیتی که میانشان بود، این است که آنها فرزندانشان را به نام ابوبکر می‌نامیدند. نخستین آنها علی بن ابی‌طالب است که یکی از فرزندانش را ابوبکر نامیده چنان که مفید تحت عنوان «بیان اولاد امیر المؤمنین و تعداد آنها و اسامی آنها و خلاصه‌ای از سرگذشت آنها» می‌گوید:

«... ۱۲- محمد اصغر با کنیه‌ی ابوبکر ۱۳- عبیدالله که هر دو همراه برادرشان، حسین شهید شدند و از یک مادر، به نام لیلی دختر مسعود دارمی بودند.»[۴]

---

۱ - سعید بن هبة الله بن حسن در قرن ششم هجری متولد شد و به سال ۵۷۳ در قم درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. او عالم متبحر و فقیه و محدث محقق و مورد اعتماد بود. وی صاحب کتاب «الخرائج و الجرائح» و «قصص الأنبياء» و «شرح نهج البلاغة» بود و از محدثین بزرگ شیعه به شمار می‌رود. (الکنی و الألقاب،۵۸/۳).

۲ - جلاء العیون، ص۶۷۳و۶۷۴ .

۳ - دنبلی شیعی، الدرة النجفیة. شرح نهج البلاغة، ایران، ص۱۱۳.

۴ - الإرشاد، ص۱۸۶.

یعقوبی می‌گوید: علی چهارده فرزند پسر به نام‌های حسن و حسین و ... و عبیدالله و ابوبکر– این دو نفر فرزند نداشتند– داشته که مادر این دو نفر، یعلی دختر مسعود حنظلی از طایفه‌ی بنی‌تمیم بود.[1]

اصفهانی در «مقاتل الطالبین» تحت عنوان «بیان خبر حسین بن علی بن ابی‌طالب و محل شهادت وی و کسانی که از خانواده‌اش به همراه وی کشته شدند» می‌گوید: از جمله خانواده‌ی وی «ابوبکر بن علی بن ابی‌طالب و مادرش؛ یعلی، دختر مسعود بوده است ... ابوجعفر می‌گوید: مردی همدانی او را به قتل رساند. مدائنی می‌گوید: او در میدان جنگ پیدا شد و معلوم نبود که چه کسی او را کشته است.»[2]

آیا اینها دلیل بر عشق و علاقه و برادری و احترام حضرت علی به حضرت ابوبکر رضی الله عنه نیست؟

شایان ذکر است که این فرزند پس از به خلافت رسیدن حضرت ابوبکر، بلکه پس از وفات ابوبکر بود. این قضیه بدیهی و مسلم است.

آیا این عشق و علاقه به ابوبکر در میان شیعیانی که ادعای عشق به علی و اولادش را دارند، وجود دارد تا فردی از خود را ابوبکر بنامند؟ آیا آنها پیرو علی هستند یا مخالف او؟ می‌خواهیم توجه شما را به این نکته جلب کنیم که علی جز به دلیل مبارکی و تبرّک و عشق و علاقه و وفاداری، نام فرزندش را ابوبکر ننهاد به طوری که در میان بنی‌هاشم کسی قبل از علی وجود نداشت که فرزندش را به این نام، نامگذاری کند. – طبق شناخت و مطالعه‌ای که از کتاب‌های شیعه داریم–.

تنها علی، به این مبارکی و تبرّک و اظهار محبت و عشق و علاقه بسنده نکرد بلکه پس از

---

۱ – تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۱۳.

۲ – ابوالفرج اصفهانی شیعی، مقاتل الطالبین، بیروت، دارالمعرفة، ص۱۴۲. مانند این در کشف الغمة، ج۲، ص۶۴ و جلاء العیون از مجلسی، ص۵۸۲ آمده است.

وی فرزندانش نیز، این روند را ادامه دادند.

این فرزند بزرگ علی و پسر فاطمه و نوه‌ی رسول الله ﷺ، حسن بن علی – امام معصوم دوم شیعیان– است که طبق آنچه یعقوبی می‌گوید، یکی از فرزندانش را ابوبکر نام می‌نهد.

«حسن هشت فرزند پسر داشت که عبارتند از: حسن بن حسن که خوله مادرش بود ... و ابوبکر و عبدالرحمن و طلحه و زبیر.»[1]

اصفهانی می‌گوید: ابوبکر بن حسن بن علی بن ابی‌طالب نیز، از جمله کسانی بود که همراه حسین در کربلا شهید شد.[2]

حسین بن علی نیز، یکی از پسرانش را ابوبکر نام می‌نهد. همچنان که مورخ شیعی، مشهور به مسعودی در «التنبیه والإشراف» و هنگام بیان کشته‌شدگان کربلا به همراه حسین از او نام می‌برد.

«کسانی که در کربلاء کشته شدند و فرزند حسین بودند سه نفر بودند: علی اکبر و عبدالله که کودک بود و ابوبکر. اینان فرزندان حسین بن علی بودند.»[3]

بعضی گفته اند که زین العابدین کنیه اش ابوبکر بوده است.[4]

همچنین حسن بن حسن بن علی؛ یعنی، نوه‌ی علی بن ابی‌طالب یکی از پسرانش را ابوبکر نام نهاد. همچنان که اصفهانی از محمد بن علی حمزه علوی روایت می‌کند که او همراه ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب کشته شد و او ابوبکر بن حسن بن حسن بود.

امام هفتم شیعیان، امام موسی بن جعفر ملقب به کاظم نیز، یکی از پسرانش را ابوبکر نام

---

۱ – تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص۲۲۸. منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲ – مقاتل الطالبین، ص۸۷ .

۳ – التنبیه و الاشراف، ص۲۶۳ .

۴ – کشف الغمة، ج ۲، ص۷۴ .

نهاد.

اصفهانی می‌گوید: که پسر او، علی – امام هشتم شیعیان – نیز، کنیه‌ی ابوبکر داشت، و از عیسی بن مهران از ابوصلت هروی روایت می‌کند که گفت: روزی مأمون درباره‌ی مسأله‌ای از من پرسید و من گفتم: ابوبکر ما باید آن را حل کند. عیسی بن مهران می‌گوید: به ابوصلت گفتم: ابوبکر شما کیست؟ گفت: علی بن موسی الرضا که کنیه‌ی ابوبکر داشت و مادرش کنیز بود.[1]

شایان ذکر است که موسی کاظم یکی از دخترانش را به نام دختر ابوبکر صدیق، عایشه‌ی صدیقه نامید؛ همچنان که مفید تحت عنوان «بیان تعداد اولاد موسی بن جعفر و نگاهی به اخبار آنها» آورده است.

ابوالحسن موسی علیه السلام ۳۷ فرزند دختر و پسر داشت که از جمله‌ی آنها علی بن موسی الرضا علیه السلام و فاطمه و .... و عایشه و ام سلمه بودند.[2]

همچنان که جد وی علی بن حسین یکی از دخترانش را عایشه نامیده بود.[3]

همچنین، علی بن محمد هادی ابوالحسن ـ امام دهم شیعیان ـ یکی از دخترانش را عایشه نامیده بود. مفید می‌گوید: ابوالحسن علیه السلام در رجب سال ۳۵۴هـ درگذشت و در خانه‌ی خود، سامراء دفن شد و فرزندانی از او به نام های ابومحمد حسن، پسرش و ... دخترش، عایشه به جای ماند.[4]

پیش از این که به این بحث خاتمه دهیم، دوست داریم بگوییم: بسیاری از بنی‌هاشم خود یا فرزندان خود را ابوبکر نام نهادند. از آن جمله برادرزاده‌ی حضرت علی؛ یعنی عبدالله بن

---

۱ – مقاتل الطالبین، ص۵۶۱ و۵۶۲ .

۲ – الإرشاد ، ص۳۰۲ و ۳۰۳. الفصول المهمة،۲۴۲. کشف الغمة، ج۲، ص۲۳۷.

۳ –کشف الغمة، ج۲، ص۹۰ .

۴ – کشف الغمة، ص۳۳۴. الفصول المهمة، ص۲۸۳.

جعفر طیار بن ابی‌طالب است که یکی از پسرانش را ابوبکر نامید؛ همان طـور کـه اصـفهانی می‌گوید:

«ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب در جنگ حره در حادثه‌ی میان مسرف بن عقبه و اهل مدینه کشته شد.

این یکی از نشانه‌های عشق و علاقه و صمیمیت میان اصحاب بـود کـه بـرخلاف پنـدار شیعیان امروز است؛ زیرا معتقدند میـان اصـحاب دشـمنی و کینـه‌تـوزی و جنـگ و جـدال همیشگی بوده است.

قضیه‌ی فدک:

قبل از این که به بحث درباره‌ی عمر فاروق ﭬ و رابطه‌ی وی با اهل بیت بپردازیم، باید درباره ی سؤالی که پیرامون اختلاف این اصحاب گرانقدر مطرح می‌شود، کمی درنگ کنـیم. سؤال این است که اگر عشق و علاقه و صمیمیت صحابه به یکدیگر این است، پس قضـیه‌ی فدک چیست؟

قضیه‌ی فدک قضیه‌ای است که منافقان و دشمنان امت حضرت محمد ﷺ جهـت مقاصـد پست و آمال بدشان، بزرگ جلوه داده اند و از آن برای تفرقه و ایجاد اختلاف شـدید میـان اصحاب رسول الله ﷺ و به خصوص میان اهل بیت و میان عموم مسلمانان استفاده‌ی ابـزاری کرده اند. از دیدگاه آنها گویی اهل بیت در یک طـرف و مهـاجرین و انصـار و سـایر امـت اسلامی در طرف دیگر می‌باشند.

مسأله این قدر بزرگ و پر اهمیت نبود بلکه آنها آن را بهانه‌ای برای طعـن و لعـن قـرار دادند. کل ماجرا این بوده که هنگام وفات رسول خداﷺ و پس از بیعت با ابوبکر صـدیق ﭬ و به خلافت رسیدن وی، فاطمه، دختر پیامبرﷺ، نزد ابوبکر رفت و میراثی را که خداونـد از

فدک به پیامبرﷺ داده بود، از او خواست.[۱] ابوبکر جواب داد کـه رسـول اللهﷺ فرمـوده انـد: «**نحن معاشر الأنبياء لا نورث، ما تركنا فهو صدقة، إنما يأكل آل محمد من هذا المال يعني مال الله ... وإني والله لا أغيّر شيئاً من صدقات النبي صلى الله عليه وسلم التي كانت عليها في عهد النبي صلى الله عليه وسلم، ولأعملن فيها بما عمل فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم، وقال: والذي نفسي بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إليّ من أن أصل من قرابتي**»: «کسی از ما، پیامبران ارث نمی برد. آنچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است. آل محمد تنها از این مال؛ یعنی، مال خدا روزی می‌خورند ...

بعد ابوبکر گفت: قسم به خدا من چیزی از صدقات پیامبر را کـه در دوران ایشـان بـوده تغییر نمی‌دهم و همان گونه که رسول الله ﷺ درباره‌ی آنها عمل کرده اسـت، عمـل مـی‌کـنم. آنگاه گفت: قسم به کسی که جان من در دست اوست، خویشاوندان رسـول الله ﷺ نـزد مـن محبوب تر از خویشاوندان خودم است».

وقتی ابوبکر صدیق این سخن را به فاطمه گفت: فاطمه بازگشـت و تـا هنگـام وفـاتش دیگر سخنی از آن نگفت. حتی در بعضی از روایت‌های شیعه آمده که فاطمه بـه ایـن پاسـخ راضی و قانع شد؛ همچنان که ابن میثم شیعی[۲] در شرح نهج البلاغه روایت می‌کند کـه ابـوبکر

---

۱ – فدک روستایی در خیبر بوده است. بعضی گفته اند: ناحیـه‌ای در حجـاز اسـت کـه در آن چشـمه‌هـا و درختان خرما وجود دارد و خداوند آن را به پیامبر ﷺ داده بود. (لسان العرب، ۴۷۳/۱۰).

۲ – ابن میثم، کمال الدین علی بن میثم بحرانی، در قرن هفتم هجری متولد شد. او عالمی ربانی و فیلسوف، صاحب شرح‌هایی بر نهج البلاغه بوده است. از محقق طوسی روایت شده که گفته می‌شود: خواجه نصیر الدین طوسی، استاد کمال الدین بن میثم در فقه و حکمت بوده اسـت. او در سـال ۶۷۹ درگذشـت و در هلتا یکی از روستاهای ماحوذ، به خاک سپرده شد. (الکنی والألقاب ۴۱۹/۱). او می‌گوید:

طلبت فنون العلم أبغي بها العلي فقصر بي عما سموت به القل

«به دنبال رشته‌های مختلف علمی جهت رسیدن به مدارج بالا رفتم، تنها چیز اندکی به دست آوردم».

تبين لی أن المحاسن كلها فرع وأن المال فيها هو الأصل

به فاطمه گفت: «مال پدرت مال توست. رسول خدا ﷺ از فدک روزی شما را می‌داد و باقیمانده را تقسیم می‌کرد و آن را در راه خدا می‌داد. تو نیز، باید همان کار را بکنی. فاطمه به این کار راضی شد و بر آن عهد بست»[۱].

دنبلی نیز، مانند همین را در شرح خود «الدرة النجفیة» آورده است.[۲]

اما شیعه خوشحال نیست که فاطمه به راحتی به چنین کاری تن داده باشد، پس صفحات و اوراق بسیاری را سیاه کرده اند و کتاب‌های زیادی را در این باب نوشته اند که انباشته از طعن و سرزنش اصحاب رسول الله ﷺ و تکفیر و فاسق خواندن و مرتد دانستن و ظالم شمردن آنهاست و گفته اند که به اهل بیت ظلم کرده اند، و حتی ابوبکر تنها به حرف اکتفا نکرده بلکه در عمل نیز، آن قضیه را دنبال کرده است. همچنان که ابن میثم و دنبلی و ابن ابی‌الحدید و شیعی معاصر فیض الاسلام علی نقی، اظهار داشته اند که: «ابوبکر درآمد حاصل از فدک را می‌گرفت و به اندازه‌ی نیاز به اهل بیت می‌داد و باقیمانده‌ی آن را تقسیم می‌کرد. همچنان که عمر و عثمان نیز، این کار را انجام دادند و علی نیز، این کار را انجام داد.»[۳]

ولی شیعیان چگونه راضی می‌شوند؟ بزرگ آنها؛ یعنی، مجلسی[۴] می‌گوید:

«برایم معلوم شد که محاسن و خوبیها همه اش، فرع است و تنها مال و دارایی، اصل است».

او شعرهای نوی دارد که تا به حال کسی آن را نشنیده و هیچ یک از شخصیت‌های برجسته، به آن دسترسی نیافته اند. (روضات الجنات، ۲۱۸/۷ و ما بعد).

۱ – ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغة، تهران، ج۵ ،ص۱۰۷.

۲ – ایران، ص۳۳۱ و ۳۳۲.

۳ – ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج۴. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغة، ج۵، ص۱۰۷. الدرة النجفیة، ص۳۳۲. علی تقی، شرح النهج (فارسی)، تهران ، ج۵، ص۹۶۰.

۴ – کمتر کسی مانند مجلسی می‌تواند در شتم و ناسزا گفتن به اصحاب، گستاخ باشد و او هیچ کدام از صحابه را نام نمی‌برد مگر این که نام آنها را همراه با لعن و کفر ذکر کند. درباره‌ی قضیه‌ی فدک نوشته که وقتی ابوبکر از فاطمه برای اثبات این که فدک حق وی است، طلب شهود کرد، علی به وی گفت: آیا تو

از مصیبت‌های بزرگ و بلاهای عظیم این است که ابوبکر و عمر، فـدک را از اهـل بیـت رسالت غصب کردند. این قضیه‌ی هولناک زمانی بود که ابـوبکر خلافـت را از امیرالمـؤمنین غصب کرد و به زور از مهاجرین و انصار بیعت گرفت و امر حکومت را در دست گرفت. در فدک طمع کرد؛ زیرا ترسید اگر فدک در دست اهل بیت بماند، مردم به اموالشان گرایش پیدا کنند و این ظالمین (یعنی، ابوبکر و دوستانش) را رها خواهند کرد. پس خواستند که اهل بیت را مفلس و بی‌چیز کنند تا چیزی برای آنها باقی‌نماند و مردم به آنها گـرایش پیـدا نکننـد و خلافت ناحقّشان را باطل نکنند. به همین دلیل این روایت کثیف و دروغین را جعل کرده انـد که ما، پیامبران چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است.»[۱]

عده‌ای از افراد نیز، پیرو این مسلک هستند اما آنها چه کسانی هستند؟ تمام اینهـا بـرای این است که کینه‌ها و خشم‌ها را به سبب قضیه‌ای که اصـلاً وجـود نـدارد، بیـدار کننـد امـا انسان‌های احمق این قوم نمی‌دانند خانه‌ای که آنها ساخته اند، خانه‌ی عنکبـوتی اسـت و در مقابل طوفان حقیقت، چیزی از آن باقی نمی‌ماند.

روایتی که از روی حسادت و کینه نسبت به ابوبکر -اگر نمی دانند- رد کـرده انـد، امـام پنجم خودشان آن را از رسول الله ﷺ نقل کرده و در کتاب‌های خودشان موجـود مـی‌باشـد. آری در کتاب «الکافی» خودشان، که آن را جزو صحیح‌ترین کتاب‌هـای خـود مـی‌داننـد و درباره‌اش می‌گویند: این کتاب برای شیعه کافی است. کلینی در این کتاب از حماد بن عیسی از قداح از ابوعبیدالله عليه السلام روایت کرده است:

شاهد می‌خواهی؟ آیا برای هر چیزی باید شاهد آورد؟ ابـوبکر گفـت: آری. علـی بـه وی گفـت: اگـر شاهدان، شهادت بدهند که فاطمه زنا کرده، چکار می‌کنی؟ گفت: مانند سایر مردم حد شرعی را دربـاره اش اجرا می‌کنم – پناه بر خدا – (حق الیقین، مجلسی،ص۱۹۳). بنگرید که با چه جسارت و گسـتاخی صحبت می‌کند و از توهین به دختر رسول الله نیز خجالت نمی‌کشد؟)

۱ – مجلسی، حق الیقین (تحت عنوان «مطاعن ابی بکر»)، ص۱۹۱.

پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که راهی را جهت طلب علم بپیماید، خداوند آن راه را برایش راهی جهت رسیدن به بهشت قرار می‌دهد، و فضل و برتری عالم بر عابد، مانند برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است. علما، وارثان انبیاء هستند و دینار یا درهمی از آنها به ارث نمی‌برند بلکه علم را از آنها به ارث می‌برند، پس کسی که علم را برگزیند خوشبخت است.»[۱]

روایت دیگر این است که ابوعبدالله، جعفر صادق می‌گوید: «علما وارثان انبیاء هستند و کسی از آنها دینار یا درهمی به ارث نمی‌برد، بلکه تنها احادیث را از آنها به ارث می‌برند.»[۲]

پس مجلسی و همراهانش چه می‌گویند؟ اگر این جرم است چرا در شهر خود آن را انجام می‌دهند؟

غیر از این روایت، دو روایت دیگر وجود دارد که شیخ صدوق آن را روایت کرده و این روایت را تأیید می‌کند:

«از ابراهیم بن علی رافعی، از پدرش، از جدش ابورافع روایت شده که گفت: فاطمه دختر رسول الله ﷺ با پسرانش، حسن و حسین نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، اینها فرزندان تو هستند. پس چیزی از ارث به اینها بده. فرمود: هیبت و شکوه من برای حسن، و شجاعت و بخشش من برای حسین.[۳]

روایت دوم این است که فاطمه گفت: ای رسول خدا ﷺ، اینها فرزندان تو هستند، هدیه‌ای به آنان بده. رسول الله ﷺ فرمود: هدیه‌ی حسن، هیبت و شکوه من و هدیه‌ی حسین، شجاعت و بخشش من است.[۴]

---

۱ - الأصول من الکافی (کتاب فضل العلم، باب العالم والمتعلم)، ج۱، ص۳۴.

۲ - الأصول من الکافی (باب صفة العلم وفضله وفضل العلماء)، ج۱، ص۳۲.

۳ - قمی، الخصال، ص۷۷.

۴ - همان.

مجلسی و بسیاری دیگر خواسته اند که اثبات کننـد، ابـوبکر و همراهـانش ایـن امـر را نمی‌دانستند و فقط می‌خواستند علی و اهل بیت را مفلس کنند تا مردم به مـال و منـال آنهـا روی نیاورند. این قوم و تفکرشان بسیار تعجب آور هستند. آیا آنها گمان می‌کنند که علـی و اهل بیت، مانند حکومت‌طلبان و ریاست طلبان هستند که به وسـیله‌ی مـال و رشـوه دنبـال حکومت و قدرت باشند؟ اگر این گونه بود آنها مال زیادی داشتند؛ چون کلینی از ابوالحسـن – امام دهم شیعیان– روایت می‌کند که دیوارهای هفت گانه وقف فاطمه شده و آنها عبارتنـد از: ۱– دلال ۲– عوف ۳– حسنی ۴– صافیه ۵– آنچه مادر ابـراهیم داشـت ۶– مثیـب ۷– برقه.[۱]

آیا کسی که این دیوارهای هفت‌گانه را دارد، چیزی از مال کم دارد؟

آنان گمان می‌کنند که پیامبر ﷺ اموال دولت را، اموال و ملک خودش دانسته است؟ ایـن چیزی است که عقل حتی در این عصر که عصر غارت و چپاول و عصر بی‌مبـالاتی و عـدم تمسّک به دین است، به این کار راضی نیست. در چنـین دوره‌ای مـی‌بینـی کـه پادشـاهان و حکام اگر بر سرزمینی چیره شوند و آن را فتح کنند، آن را ملک خود قرار نمـی‌دهنـد بلکـه ملک دولت قرار می‌دهند و در راه مصالح ملت و امور عام و خاص در آن دخـل و تصـرف می‌کنند. پس آیا رسول الله ﷺ –پدر و مادر و جـانم فـدای ایشـان بـاد – از دیـدگاه شـیعه خودشان را بر دیگران ترجیح می‌دهد؟ سبحان الله که این دروغ و بهتانی بیش نیست. پیـامبرِ بزرگوار و مهربان و بخشنده، از چنین تهمتی مبرا است.

نکته‌ی دیگری که باقی می‌ماند این است که اگر فدک میـراث رسـول الله ﷺ اسـت، تنهـا فاطمه وارث آن نبوده، بلکه دو دختر ابوبکر صدیق و عمر فاروق نیز، وارثان آن بـوده انـد. ابوبکر صدیق و عمر فاروق، از فدک چیزی به ارث دو دخترشان درنیاوردند همان طور کـه چیزی را به ارث فاطمه درنیاوردند. همچنین عباس، عموی پیامبر ﷺ، که زنده بـود و بـدون

---

۱ – الفروع من الکافی (کتاب الوصایا)، ج۷، ص۴۷ و ۴۸.

شک از وارثان پیامبرﷺ بود، ولی با این وجود چیزی از فدک به ارث نبرد.

آیا تصور می‌کنی که معترضان شیعه نمی‌دانند کـه در مـذهب خودشـان، زن از زمـین و اموال غیر منقول چیزی به ارث نمی‌برد؟

محدثانشان ابواب جداگانه‌ای در این زمینه آورده اند. به کتاب کلینـی بنگریـد کـه بـاب مستقلی را به نام «زنان از اموال غیر منقول چیزی به ارث نمی‌برند» بـا روایـات زیـادی در ذیل آن آورده است.

از ابوجعفر – امام معصوم چهارم شیعیان – روایت شده که گفت: «زنان از زمین و اموال غیر منقول چیزی به ارث نمی‌برند».[1]

صدوق، ابن بابویه قمی، در کتاب خود، «من لا یحضره الفقیه» از ابوعبدالله جعفر – امام پنجم شیعیان– آورده که گفت: «از جعفر سؤال کردم که زنان در چه چیزهایی ارث می‌برند؟ گفت: زنان در زمین و اموال غیر منقول ارث نمی‌برند.»[2]

آنان اتفاق علمایشان مبنی بر اینکه زن در زمین و اموال غیر منقول ارث نمی‌بـرد[3]، ذکـر کرده اند. پس وقتی زن در زمین و اموال غیر منقول ارث نمی‌برد، چگونه فاطمه– طبق قـول شیعه – خواستار فدک بود؟ بدون شک فدک نیز، جزو اموال غیر منقول است و هیچ اختلافی در آن نیست.

اما این که ابوبکر، فاطمه را ناراحت کرده و فاطمه برگشته و تا زمان وفـاتش دیگـر بـا ابوبکر سخن نگفت، در جواب باید گفت که فاطمه از گرفتن فدک منصرف شد و با رضایت و دلخوشی تا آخر زندگی اش از این موضوع سخن نگفت.

---

۱ – الفروع من الکافی (کتاب المواریث)، ج۷، ص۱۳۷.

۲ – همان، (کتاب الفرائض و المیراث)، ج۴، ص۳۴۷.

۳ – به کتاب‌های فقهی شیعه مراجعه کنید.

اما راجع به غصب حقوق فاطمه توسط ابوبکر باید گفت که همـین مجلسـی بـا وجـود تعصب و بددهنی اش ناچار می‌شود به این واقعیت اعتراف کند که: وقتی که ابـوبکر متوجـه شد که فاطمه از او ناراحت است، به او گفت: من فضل و نزدیکی تو را با رسول الله ﷺ انکار نمی‌کنم و جز برای پیروی از امر رسول الله ﷺ تو را از فدک منـع نکـردم، و خـدا را شـاهد می‌گیرم که من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: «**نحن معاشر الأنبیاء لا نورث، وما ترکنا إلا الکتاب والحکمة والعلم**»: «ما، جماعت پیامبران از خود چیزی به جای نمی‌گذاریم جز کتاب و حکمت و علم». من این کار را به اتفاق همه‌ی مسلمانان انجام داده ام و تنها من نیستم کـه این کار را می‌کنم. اگر تو مال و دارایی می‌خواهی، هر چقدر از اموال من می‌خـواهی بـردار، چون تو عزیز پدرت و شجره‌ی طیبه‌ی فرزندانت هستی و هیچ کس نمی‌توانـد فضـل تـو را انکار کند.[۱]

آیا بعد از این می‌توان گفت که ابوبکر او را ناراحت کـرده و حقّـش را غصـب کـرده و خواسته که او را آزار بدهد و او را مفلس کند تا به اهداف و آرزوهای خود برسد؟

مگر کسانی که قلبشان، قفل و عقلشان بسته و ذهنشان کُند و حواسشـان مختـل باشـد!. بنایی که آنها می‌خواستند بر پایه‌ی این اصول سست، جهت اجرای مجـالس مـاتم و لعـن و طعن و غصب حقوق اهل بیت و اثبـات کینـه‌تـوزی و دشـمنی میـان خلفـای پیـامبر ﷺ و اصحابش با اهل بیت، برپا کنند، همان روزی که قصد ساختنش کردند، ویران شـده اسـت، و داستانی که می‌خواستند آن را از وهم و خیال بسازند، برباد رفته و قبل از برپـایی در مسـیر تند بادی قرار گرفت و پراکنده شد. چنان که سید مرتضی ملقب به علم الهدی، از روزی کـه علی بن ابی‌طالب، همسر فاطمه، خلافت را به دست گرفت، سخن می‌گوید: «وقتی کـه ایـن

---

۱ - حق الیقین، ص۲۰۱ و ۲۰۲.

جریان به علی بن ابی‌طالب رسید، او در رد فدک سخن گفت و بیـان کـرد: مـن از خداونـد خجالت می‌کشم کاری را که ابوبکر از آن منع کرده و عمر آن را تأیید کرده، بخواهم.»[۱]

به همین دلیل، وقتی از ابوجعفر محمد باقر در این باره سؤال شد که «ای ابوجعفر، جـانم فدای تو باد! آیا معتقد هستی که ابوبکر و عمر حق شما را خورده و به شما ظلم کـرده انـد؟ گفت: خیر، قسم به کسی که قرآن را نازل کرده تا جهانیان را از عذاب قیامـت بترسـاند، بـه اندازه‌ی یک دانه خردل به ما ظلم نکرده اند. گفتم: آیا آنان را دوست بدارم؟ گفـت: آری در دنیا و قیامت آنان را دوست بدار، و هر گناهی که به خاطر دوست داشتن آنها به تو رسید، به گردن من باشد».[۲]

زید بن علی بن حسین، برادر باقر، نیز، مانند آنچه جـدّ اولـش، علـی بـن ابـی طالـب، درباره‌ی فدک می‌گوید، تکرار می‌کند و برادرش، محمد باقر، وقتی که بحتری بن حسان از او سؤال می‌کند، می‌گوید: «به زید بن علی عليه السلام گفتم که من کاری را که ابوبکر کـرده، زشـت می‌دانم؛ زیرا او فدک را از فاطمه گرفت. زید گفت: ابوبکر مرد مهربان و بخشـنده‌ای بـود و ناپسند می‌دانست از این که کاری را که رسول الله ﷺ انجام داده، تغییر بدهد. پس فاطمه نـزد وی آمد و گفت: رسول الله ﷺ فدک را به من داده است. ابوبکر گفت: آیا شـاهدی بـرای آن داری؟ پس علی عليه السلام را آورد و علی بر آن شهادت داد. سپس ام ایمن آمد و گفت: آیا شما شهادت نمی‌دهید که من بهشتی هستم؟ گفتند: چرا، شهادت می‌دهیم که تو بهشتی هستی. پس ام ایمن گفت: من شهادت می‌دهم که رسول الله ﷺ فدک را به فاطمه داد. ابوبکر گفت: مرد یا زن دیگری بیاورید که شهادت بدهد تا مستحق آن حق شوید. سپس زید گفت: قسم به خـدا اگر این مسأله برای من پیش می‌آمد، مانند ابوبکر قضاوت می‌کردم».[۳]

---

۱ - مرتضی، الشافی، ص۲۳۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج۴.

۲ - ابن ابی‌الحدید، ج۴، ص۸۲.

۳ - ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج۴، ص۸۲.

آیا پس از این توضیحات، نیازی به توضیح بیشتر وجود دارد؟

قبل از این که بحث را در این باره به پایان برسانیم، می‌خواهیم دو روایت از کلینی را در اینجا بیاوریم:

روایت اول، روایتی است که وی از ابوعبدالله جعفر، روایت کرده که گفت: «انفال مادامی که سواره یا جماعتی که بر آن مصالحه کرده اند یا جماعتی که این مال به دستشان داده شده، به آن دسترسی پیدا نکرده باشند و هر زمین خرابه و ویرانـه و درون دره هـا، از آنِ رسـول خداﷺ و امامِ بعد از وی است که به صلاحدید خود آن را خرج می‌کند».[1]

این روایت به صراحت بیان می‌کند که امام بعد از پیامبر ﷺ لایق‌ترین مردم برای تصـرف در این امور بوده است.

روایت دوم که می‌خواهیم بیاوریم، باز از اصول کافی روایت شده که ابوالحسن موسی – امام هفتم شیعیان – بر مهدی وارد شد و دید که او چیزهایی را که به ستم گرفته شده اند بـه صاحبانش باز می‌گرداند. گفت: «ای امیرالمؤمنین، چیزهایی که به ستم از ما گرفته شده انـد، چه می‌شود؟ گفت: چه چیزهایی ای ابوالحسن؟ گفت: فدک. مهدی به او گفت: حـدود آن را برایم مشخص کن. گفت: از کوه احد تا عریش مصر و تا سـیف البحـر و دومـة الجنـدل.»[2]؛ یعنی، نصف دنیا. بنگرید به این قوم و دروغ هایشان. یکی از روستاهای خیبر کجـا و نصـف دنیا کجا؟

جای بسی تعجب است کارهای این قوم و دروغ‌های آنان که چگونه یک امر کوچـک را بزرگ جلوه می‌دهند و همین سخنان دلیل مبالغه و بیهوده‌گویی‌های این قوم است.

بدین صورت این بحث درباره‌ی فدک و فضایل امیر المؤمنین و خلیفه‌ی صـادق رسـول الله ﷺ و افضل بودن و برحق بودنش برای خلافت و امامت بعد از پیامبر ﷺ و محبتش نسبت

۱ – الأصول من الکافی (کتاب الحجة، باب الفیء و انفال)، ج۱، ص۵۳۹ .

۲ – همان، ص۵۴۳ .

به اهل بیت که در پرتو اقوال و افعال اهل بیت و از کتاب‌های خودشان بود، را به پایان می‌بریم. سپس به خلیفه‌ی دوم، عمرفاروقﷺ، جدا کننده‌ی حق از باطل می‌پردازیم.

دیدگاه اهل بیت درباره‌ی عمر فاروق ﷺ:

عمر بن خطابﷺ، قائد اسلام، امیر مؤمنان، قهرمان ملت، سنگ مرکزی آسیای مسلمانان، بانی عظمت و شوکت آنها، فاتح قیصریه، شکست دهنده‌ی کسری، بالابرنده‌ی پرچم الهی، تعالی دهنده‌ی کلام خدا و رساننده‌ی اسلام از قلب جزیرة العرب به نقاط دور دست دنیا، ناشر عدل و اجرا کننده‌ی احکام شریعت برای دور و نزدیک و فقیر و ثروتمند، شجاع و نترس در مقابل سرزنش سرزنش کنندگان، نابود کننده‌ی شرک و بدعت و کفر و گمراهی، حامی حق و شریعت، جدا کننده‌ی حق از باطل، عادل میان تمام مردم چه امیر و چه مأمور، مایه‌ی تقویت دین خدا، نابود کننده‌ی طاغوت و کفر و بتها، راهنما، راستگو، امانتدار، مرشد و مصلح، محبوب اهل بیت بود همان طور که محبوب سرور فرزندان آدم، حضرت محمد ﷺ بود. همان کسی در حالی که بر زمین راه می‌رفت، پیامبرﷺ درباره اش فرموده است: «**دخلت الجنة ... ورأيتُ قصراً بفنائه جارية، فقلت: لمن هذا؟ فقالوا: لعمر بن الخطاب**»[1] :«وارد بهشت شدم... و قصری دیدم که در حیات آن یک کنیز بود.. گفتم: این مال کیست؟ گفتند: مال عمر بن خطاب است.

پیامبرﷺ که از روی هوی و هوس صحبت نمی‌کند و تنها از روی وحی سخن می‌گوید، می‌فرماید: «**بينا أنا نائم رأيتني على قليب عليها دلو، فنزعت منها ما شاء الله، ثم أخذها ابن أبي‌قحافة الصديق، فنزع منها ذنوباً**[2] **أو ذنوبين وفي نزعه ضعف، والله يغفر له ضعفه، ثم استحالت**

---

۱ - متفق علیه.

۲ - دلو که در آن آب هست.

غرباً[1] **فأخذها عمر بن الخطاب فلم أر عبقرياً ينزع نزع عمر حتى ضرب الناس بعطن»**[2] – وفـي رواية – «**حتى روى الناس وضربوا بعطن**»[3]: «در حالی که خواب بودم، دیدم که دلوی بر چاهی گذاشته شده بود، هر چه خدا خواست از آن آب کشیدم. سپس ابن ابی قحافه (ابوبکر صدیق) آن را گرفت و یک دلو یا دو دلو از آن آب کشید و در کشیدنش کمی ضعف وجود داشت و خدا ضعفش را می‌بخشاید. سپس دلو به دلو عظیمی تبـدیل شـد و عمـر بـن خطـاب آن را گرفت. هیچ قهرمانی ندیده ام که همچون عمر از چاه آب بکشد. آن قدر آب از چاه کشید که مردم شترانشان را سیراب کردند و همان جا شتران را فرو خواباندند و اطـراف آب برایشـان آغل ساختند–و بر اساس روایت دیگری تا اینکه مردم سیراب شدند و برای چهارپایانشـان کنار آب آغل ساختند».

پیامبر ﷺ –که از روی هوی و هـوس صـحبت نمـی‌کنـد و تنهـا از روی وحـی سـخن می‌گوید– می‌فرماید:«**إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه**» : «خداوند حق را بـر زبـان و قلب عمر قرار داده است».[4]

این عمر بن خطاب رضی الله عنه از زبان پیامبر ﷺ بود. این سه حدیثی که از امام دو عالم و رسول ثقلین – جانم و پدر و مادرم فدایش باد – ذکر کردیم از کتب معتبر اهل سنت بود. البته ایـن برخلاف روش و عادت ما در این کتاب است؛ زیرا قرار بود جز از کتاب‌هـای خـود شـیعه، چیزی ذکر نکنیم؛ چون از علی بن ابی طالب رضی الله عنه، امام معصوم و اول شیعه، روایت خواهیم کرد

۱ – دلوی بزرگ.

۲ – یعنی تا اینکه شترانشان را سیراب کردند و همان جا شتران را فرو خواباندند و اطراف آب برایشان آغل ساختند. (از تعلیقات شیخ آلبانی بر مشکاة المصابیح).

۳ – متفق علیه.

۴ – به روایت ترمذی.

که این حدیث را با اقوال واضح و صریح خود که در کتاب‌های شیعه روایت شده، تأیید می‌کند.

پس بنگریم که اهل بیت و سرور آنها درباره‌ی این مصلح نیکوکار امت اسلامی، چه می‌گویند.

علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه می‌گوید: فاروق و ولایت وی تصدیق کننده‌ی رؤیای سرور فرزندان آدم، پیامبر صلی الله علیه و سلم بود که عمر بن خطاب رضی الله عنه را به آن بشارت داد: «یک والی، سرپرستی مردم را به عهده گرفت که به وسیله‌ی وی ثبات و استواری در دین ایجاد شد.»[1]

میثم بحرانی شیعی، شارح نهج البلاغه، و همچنین دنبلی در شرح سخن وی می گویند: این والی، عمر بن خطاب بوده و استواری وی کنایه از ثبات و استقامت و پایداری در راه دین است.[2]

ابن ابی‌الحدید معتزلی شیعی در ذیل این خطبه می‌گوید: این والی، عمر بن خطاب بوده و این سخن از سخنان علی است که در زمان خلافت طولانی عمر بن خطاب گفته است و در آن به نزدیکی وی با پیامبر صلی الله علیه و سلم اشاره کرده است. تا جایی که می‌گوید: مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و سلم با رأی خود کسی را انتخاب کردند که در حد توانش میانه‌روی کرد و راستی و درستی را ایجاد کرد. سپس بعد از او خلیفه‌ای دیگر سرپرستی مردم را به عهده گرفت. پس دین را بر پای داشت و خودش ثابت قدم و استوار ماند تا اینکه دین استواری و ثبات خود را به دست آورد.[3]

پس به حضرت علی بنگرید که چگونه این اوصاف را به حضرت ابوبکر رضی الله عنه و حضرت

---

۱ - نهج البلاغة (به تحقیق صبحی صالح تحت عنوان سخنان غریبی که نیاز به تفسیر دارند) بیروت، دارالکتاب، ص۵۵۷. نهج البلاغه (به تحقیق شیخ محمد عبده)، بیروت، دارالمعرفة، ج۴، ص۱۰۷.

۲ - ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج۵، ص۴۶۳. الدرة النجفية، ص۳۹۴ .

۳ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۴، ص۵۱۹ .

عمرﷺ نسبت می‌دهد و آنها را دقیقاً تصدیق کننده‌ی رؤیای پیامبر می‌داند، و عمر فـاروق را مصداق مژده‌ی پیامبرﷺ قرار می‌دهد، و بنگرید که چگونه اعتراف می‌کند که دیـن در زمـان خلافت مبارک حضرت عمر فاروق استقرار یافت و اسلام در ایام خلافتش قدرت گرفت. آیا کسی از میان شیعه پیدا می‌شود که به این سخن علی بن ابی طالب– امامی که از دیدگاه خود آنها خطا و اشتباه نمی‌کند– تمسک جوید؟

به علاوه، خطبه‌ای که حضرت علی در آن به مدح حضرت عمر پرداخته و او را مصـداق بشارت رسول اکرم ﷺ دانسته، همان خطبه‌ای است که در ایام خلافت خود بیان کرده اسـت، به طوری که ضرورتی برای تقیّه‌ی دروغ شیعه وجود نداشت که آن را امامانشان نسـبت داده اند.

چه بسیار خطبه‌هایی که حضرت علی در نهج البلاغه آورده و بر این مفهوم دلالت می‌کند که عمـر فـاروق سـبب عـزت دیـن و سـربلندی اسـلام و عظمـت مسـلمانان و توسـعه‌ی سرزمین‌های اسلامی بود و او مردم را به راه روشن و راست هدایت می‌کرد و فتنه‌ها را ریشه کن و کجی‌ها را راست و باطل را نابود و سنت اطاعت از خداوند همراه با ترس را زنده کرد. به پسر عموی پیامبر و پدر نوه‌های وی بنگرید که چگونه در مدح عمر فاروق مبالغه کرده و می گوید: «ماشاالله به فلانی! او کجی را راست نمود و بیماری را معالجه کرد و سنت را برپـا داشت و تباهکاری را پشت سر انداخت و پاک جامه و کم عیب از دنیا رفت. نیکویی خلافت را دریافت و از شرّ آن پیشی گرفت. طاعت خدا را به جا آورد و از نافرمانی او پرهیز کرد و حقش را ادا نمود و پس از وفاتش مردم راه‌های گوناگون را در پیش گرفتند که هیچ گمراهی نمی‌تواند راه درست را پیدا کند و هدایت یابد و هیچ هدایت کننده‌ای به راه درستش یقـین و باور ندارد».[1]

۱ – نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص۳۵۰ . نهج البلاغه (تحقیق محمد عبده)، ج۲، ص۳۲۲ .

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: در این جا منظور از فلانی عمر بن خطاب است. من نسخه‌ای را با خط ابوالحسن رضا، گرد آورنده‌ی نهج البلاغه، یافته ام که در زیر فلانی، نوشته شده بود: عمر. و از ابوجعفر یحیی بن ابی زید علوی در این باره پرسیدم، به من گفت: او عمر است. به او گفتم: آیا امیر المؤمنین او را ستود؟ گفت: آری.[۱]

ابن میثم[۲] و دنبلی و علی نقی در الدرة النجفیة[۳] و شرح النهج فارسی[۴]، مانند آن را آورده اند.

بنگرید که علیﷺ چگونه در ملأ عام با صدای بلند درباره‌ی عمر فاروق می‌گوید: «او کجی را راست و بیماری‌ها را دوا کرد و به سنت نبوی عمل کرد و فتنه‌ها را نابود کرد و به سمت پروردگارش رفت در حالی که چیزی او را نمی‌آزرد و بهترین ولایت و خلافت را داشت. به طرف خدای متعال شتافت در حالی که دستش به قتل و خونریزی که میان مسلمانان رخ داد، آلوده نشد. او خدا را اطاعت می‌کرد و معصیت نمی‌ورزید و در ادای حق الله، تقوا داشت و در آن کوتاهی و ظلم نمی‌کرد».

عمر همان شخصیتی است که زیبا است درباره‌اش گفته شود: در عصر وی، دین با وجود او استواری یافت. –علی همان رهبر اهل بیت– فاروق را پناهگاه اسلام و مسلمانان و مرجع آنها می‌شمارد. بنگر که چگونه او را با این اوصاف توصیف می‌کند و هنگام جنگ با روم در مشورت با او می‌گوید:

«تو خود به باطن این دشمن آگاهی، مواجهه با آنها مساوی با شکست است. مسلمانان در سرزمین‌های دوردست، قدرتی ندارند و بعد از تو مرجعی نیست که به آن مراجعه کنند.

---

۱ – ابن ابی‌الحدید ، شرح نهج البلاغه، ج۳ ، ص۹۲ .

۲ – نگاه کنید به شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج۴، ص۹۶ و ۹۷.

۳ – همان، ص۲۵۷.

۴ – همان، ج۴، ص۷۱۲.

یک نفر مبارز را به همراه ناصحان و مصلحان نزد آنها بفرست. اگر خداوند مسلمانان را پیروز کرد، این همان چیزی است که تو دوست داری و اگر خلاف آن پیش بیاید، تو یاور و پناهگاه مسلمانان باقی می‌مانی».[۱]

ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می نویسد: «تنکب» مجزوم است؛ زیرا بر «تسر» عطف می‌شود و «کهفة» یعنی غاری که بدان پناه برده می‌شود. «کانفة» هم روایت شده یعنی جهت و سمتی که انسان را حفظ می‌کند. «حفزت الرجل أحفزه» یعنی به شدت او را کشید. «ردأ» یعنی یاور، و «مثابة» یعنی محل امن و پناهگاه ﴿مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا﴾ البقرة: ۱۲۵ علی رضی الله عنه پیشنهاد کرده که عمرفاروق شخصاً به جنگ نرود از ترس اینکه مبادا بلایی سرش بیاید و همه‌ی مسلمانان به خاطر از بین رفتن او که به منزله‌ی سر برای بدن مسلمانان است، از بین بروند، بلکه به جای خود فرمانده‌ای بفرستد و خودش در مدینه بماند که اگر خدای ناکرده مسلمانان شکست خوردند، او مرجع و پناهگاه شان باشد.[۲]

وقتی خواننده این خطبه را می‌خواند، عشق و علاقه‌ای عمیق در خلال کلمات علی و حرص بر شخصیت و حیات و امید و آرزو به بقای حکومت و خلافت عمر را احساس می‌کند تا او ذخیره‌ای برای اسلام و مسلمانان باشد. این بر خلاف پندار انسان‌های کینه توز و سرکش است. شایان ذکر است که عمر فاروق خود تصمیم قاطع داشت که همراه لشکریان اسلام به جنگ با روم برود و علی نیز، این را می‌دانست و با وجود این می‌خواست، تا جایی که می‌تواند مانع وی بشود، چرا که او باعث عزت و سربلندی اسلام و افتخار و عظمت آن بود و تا این که هیچ امر بدی، نتواند چهره‌ی اسلام و دولت اسلامی را دگرگون کند. تازه امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌خواست که علی رضی الله عنه را در پایتخت اسلام جایگزین خود

---

۱ - نهج البلاغه (به تحقیق صبحی صالح)، ص۱۹۳.

۲ - شرح نهج البلاغه، ج۲، ص۳۶۹ و ۳۷۰.

کند.[۱] و این فرصتی طلایی برای علی ﷺ بود که اگر به گمان این خیالباف‌ها حقش ضایع شده بود، حقش را بگیرد. گمانی که کتاب‌های خود را از آن انباشته کرده اند و چه بسا به خاطر آن گریه‌ای طولانی همچون گریه‌ی برادران یوسف داشته اند. در حقیقت قضیه کاملاً برعکس بود؛ چون علی‌ای که شیعیان از وی حمایت می‌کنند و خود را وکیل‌مدافع و حامی وی به حساب می‌آورند بلکه به جای او می‌جنگند و کاسه از آش گرم ترند، علی دقیقاً خلاف آنچه که شیعه پنداشته اند عمل کرد و در طول مدتِ خلافت عمر، همراه وی بود و مانند یک نگهبان خود را برای او به خطر می‌انداخت و مصالح و بقا و دوام او را می‌خواست. خیرخواه وی بود و صلاح امت و رستگاری آنها را می‌خواست. به همین دلیل وقتی عمر ﷺ درباره ی رفتن شخص خود به جنگ با ایران با علی ﷺ مشورت کرد، علی او را از این کار منع کرد و گفت:

۱- یاری نمودن و خوار کردن این امر به انبوهی و کمی نیست و این دین خداست که آن را پیروز کرده و لشکر خداست که آن را مهیا ساخته و کمک کرده تا به مرتبه‌ای برسند که باید برسند، و جائی که باید آشکار شود آشکار شده است و ما منتظر وعده‌های خداوند هستیم.

۲- جایگاه زمامدار دین و حکمران مملکت، مانند رشته مهره‌ای است که آن را گرد آورده و به هم پیوند می‌زنند، پس اگر رشته بگسلد، مهره‌ها از هم جدا شده، پراکنده می‌گردند، و هرگز همه‌ی آنها گرد نمی‌آیند.

۳- اگر چه امروز عرب اندک است، اما به سبب دین اسلام بسیارند، و به خاطر اجتماع و اتحاد و یکپارچگی شکست ناپذیرند.

پس تو مانند میخ وسط آسیاب باش و آسیاب را با عرب بگردان و آنان را به جنگ بفرست و خود به کارزار مرو؛ زیرا اگر تو از این زمین بیرون روی، عرب از اطراف و نواحی

---

۱ - در جای خود به طور مفصل بیان خواهد شد.

آن، عهد تو را شکسته و فساد و تباهکاری می‌نمایند، تا کار به جائی مـی‌رسـد کـه حفـظ و نگهبانی سرحدات که در پشت سر گذشته‌ای، برای تو از رفتن به کارزار مهم تر می‌گردد.

۴- ایرانی‌ها تو را ببینند، می‌گویند: این پیشوای عرب است که اگـر او را از بـین ببریـد، آسودگی می‌یابید، و این حرص، ایشان را بر تو و طمعشـان را در تـو سـخت تـر و زیـادتر می‌گرداند.

۵- آنچه تو راجع به آمدن ایرانی‌ها به جنگ بـا مسـلمانان یـادآوری نمـودی، خداونـد سبحان از آمدن ایشان بیش از تو کراهت دارد و او به برطـرف نمـودن آنچـه از آن کراهـت دارد، تواناتر است.

۶- اما آنچه راجع به تعداد بسیار زیاد ایشان ذکر کردی، پیش از ایـن بـه خـاطر لشـکر زیادی جنگ نمی‌کردیم، بلکه به کمک و یاری خداوند متعال می‌جنگیدیم.[1]

آیا بعد از این برای کسی شکی باقی می‌ماند کـه علـی‌ﷺ، عمـر فـاروق ﷺ را مصـداق رؤیای رسول الله ﷺ می‌دانست، رؤیایی که از آن خبر داده بود و به مسلمانان مژده داده بـود که اسلام در عصر و عهد وی توسعه می‌یابد و به همین دلیل علی‌ﷺ گفت: «خداونـد بـه مـا وعده داده و او وعده اش را عملی می‌کند و لشکریانش را یاری می‌دهد... تا آخر کلامش».

علی به این کلام پیامبر ﷺ اشاره کرده که می‌فرماید: «**ثم استحالت غرباً فأخذها عمر بـن الخطاب، فلم أر عبقرياً ينزع نزع عمر حتى ضرب الناس بعطن**»: «سـپس ایـن دلـو بـه دلـو بزرگی تبدیل شد و عمر بن خطاب آن را برداشت، هیچ قهرمانی را ندیده ام که همچون عمر آب از چاه بکشد. –آن قدر آب از چاه کشید- تا جایی که مردم کنار آب بـرای چهارپایـان شان، آغل ساختند». رسول الله ﷺ راست گفت.

---

۱ - نهج البلاغة به تحقیق صبحی صالح، ص۲۰۳، ۲۰۴ تحت عنوان: از سخنان علی- علیه السـلام- وقتـی که عمر راجع به حضور شخصی خود در جنگ با ایران با علی مشورت کرد.

علاوه بر این، توجه مردم را به این کلام و وعده‌ی الهی جلب می‌کند کـه در کتـابش کـه باطل در آن راه ندارد، آمده است:

﴿ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗا ﴾النور: ۵۵«خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده‌ی نیکو داده است که حتماً آنـان را در این سرزمین جانشین قرار می‌دهد، همان گونه که کسانی را کـه پـیش از آنـان بودنـد، جانشین قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند».

منظور از بیان این نکته که می‌گوید: ما بر این وعده‌ی الهی هستیم، این است که خداونـد به مؤمنان و صالحان قدرتمند در روی زمین وعده داده است، پس ما مؤمن هستیم و تـو ای فاروق، امیر مایی؛ و خداوند وعده‌ی خود را درباره‌ی خدمت تو عملی می‌کند و لشکریانش را که زیر پرچم رهبری حکیمانه‌ی تو و توضیحات مرشدانه‌ی تو هستند، یاری می‌دهد. چون دین خداوند باید آشکار و غالب باشد؛ چون تو والی امر آن و تدبیر کننده‌ی مسائل آن هستی و تو شأن و جایگاه مخصوص خود را داری. چون اگر تو بمیری، وضعیت دین و مسـلمانان آشفته و اتحاد و جمع مسلمانان متفرق می‌شود و نیروها ضعیف می‌گردند قـدرت و شـوکت شان از بین می‌رود. مردم پراکنده می‌شوند تا جایی که امیدی به اجتماع و اتحاد آنها بعـد از آن وجود ندارد.[1] پس وقتی نظم حکومت از بین برود، واحدهای آن نیز، از هم گسیخته مـی شوند. (دانه‌های تسبیح پراکنده می‌شوند و هیچ‌گاه جمع نمی‌شوند.)

---

۱ – همچنان که گفته بود بعد از شهادتش درهای فتنه باز شده و تا به حال نیز، بسته نشده، حـدیثی در ایـن مفهوم آمده است.

همچنین بـه ایـن دعـای پیـامبرﷺ اشـاره دارد کـه فرمـود: «**اللهم أعز الإسلام بعمر بن الخطاب**»: «خداوندا، اسلام را به واسطه‌ی عمر بن خطاب عزیز و قدرتمند بفرما». مجلسـی آن را در بحار الأنوار از محمد باقر روایت کرده است.[۱] دعای پیامبرﷺ حتماً قبول می‌شود.

سالار اهل بیت خاطرنشان ساخته که عمر فاروق مانند هیچ انسان دیگری نیست. بلکه او محوری است که سنگ آسیاب اسلام و مسلمانان عرب پیرامون وی می‌چرخند. وقتی محور نباشد، سنگ آسیاب نمی‌تواند بچرخد. به همین دلیل پیشنهاد کرده که اگر تو از این سرزمین بیرون بروی عرب از اطراف و نواحی آن، عهد تو را شکسته و فساد و تباهکاری می‌نماینـد. چون می‌دانند که عمر فاروق اصل است. اگر اصل از بین برود، اثری از فرع باقی نمـی‌مانـد؛ چون او محور است و اگر بشکند، سنگ آسیاب نیز، می‌شکند و نمی‌چرخد و چون تو حامی واقعی قوم هستی و حافظ عورت آنها می‌باشی، ما تو را رها نمی‌کنیم که خـود را بـه دسـت مردن بسپاری، چون ما و اقوام دیگر به تو نیازمندیم.

علی ﷺ چقدر نیکو و زیبا آنچه در دل داشته گفته است و چقـدر زیبـا اعتقـاد خـود را نسبت به عمر فاروق بیان کرده است.

این علیﷺ است که معتقد است خداوند حقیقت را بر زبـان و قلـب عمـر ﷺ قـرار داده است. او معتقد بود که حضرت عمر بیان کننده‌ی احادیث رسول الله ﷺ است و به همین دلیل با سیره‌ی عملی وی حتی در امور کوچک و پیش پا افتـاده هـم، اخـتلاف نـدارد. دینـوری شیعی[۲] نقل کرده که وقتی علی قدم در کوفه گذاشت به او گفتند: ای امیر المؤمنین، آیا در قصر

۱- بحار الأنوار (کتاب السماء و العالم)، ج۴ .

۲- ابوحنیفه دینوری احمد بن داود از اهالی دینور (شهری در نزدیکی همـدان) اسـت. او در روایـت‌هـایش مورد اعتماد بود و چنان که ابن ندیم گفته، معروف به صدق و راستگویی بوده اسـت. در سـال ۲۸۱ یـا ۲۸۲ یا ۲۹۰ درگذشت. بیشتر چیزهایی که روایت کرده از یعقوب بن اسحاق نحوی آورده است. چـون

فرود می‌آیی؟ گفت: «نیازی به قصر ندارم، چون عمر بن خطاب از آن خوشش نمی‌آمد، در میدان عمومی این جا فرود می‌آیم. سپس وارد مسجد بزرگ شهر شد و آن جا دو رکعت نماز خواند، سپس در میدان عمومی شهر فرود آمد».[1]

هنگامی که درباره‌ی رد فدک سخن گفت، حضرت علی از این که کاری خلاف آنچه که حضرت عمر انجام داده، بکند خودداری ورزید. این سید مرتضی است که می‌گوید: وقتی قضیه‌ی فدک به گوش علی رسید، در رد فدک گفت: «من از خداوند شرم دارم کاری را که ابوبکر از آن منع کرده و عمر آن را تأیید کرده، انجام دهم».[2]

در این جا برای تأیید این سخن سه روایت را از کتاب‌های شیعه ذکر می‌کنیم:

روایت اول از حسن بن علی بن ابی طالب‌﵄ است که می‌گوید: «من ندیدم که علی در جایی با عمر مخالفت کرده باشد یا موقع رفتن به کوفه، آنچه که عمر انجام داده بود، تغییر دهد.»[3]

روایت دوم این است که اهالی نجران نزد علی آمدند تا از کارهایی که عمر در حقّ آنها انجام داده بود، شکایت کنند. علی در جواب آنها گفت: «کارهای عمر همه درست است، و من چیزی از آنها را تغییر نمی‌دهم».[4]

روایت سوم آن است که حضرت علی هنگامی که پا در کوفه گذاشت، گفت: «گره ای را

او نیز، شیعه بود و از ایرانی‌هایی بود که امامی بودن خود را اعلام کرد. (الذریعة إلی تصانیف الشیعة، تهران، آقا بزرگ تهرانی ۳۳۹/۱).

۱- احمد بن داود دینوری، الاخبار الطوال، ص۱۵۲.

۲- الشافی فی الإمامة، ص۲۱۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه.

۳- محب الطبری، ریاض النضرة، ج۲، ص۸۵.

۴- بیهقی، ج۲، ص۱۳۰. ابن أثیر، الکامل، مصر، ج۲،ص۲۰۱. امام بخاری، التاریخ الکبیر، هند، ج۴، ص۱۴۵. ابن آدم، کتاب الخراج، مصر، ص۲۳. کتاب الاموال، ص۹۸. فتوح البلدان، ص۷۴.

که عمر زده، هیچ گاه باز نمی‌کنم».[1]

تمامی اینها نشانگر این است که حضرت علی معتقد بود، حضرت عمر کسی است کـه بـا توجه به خبر پیامبر ﷺ به وی الهام شده و شخصی است محکم و مصمم که حقیقـت در هـر جایی همراه وی است.

اما این که حضرت عمر بهشتی بوده است، چنان که در حدیثی که از رسول الله ﷺ روایت کردیم، آمده است، علی بن ابی‌طالب و پسر عمویش و یکی از رجال معتمد و امیر معتمـدان، عبدالله بن عباس ، به آن شهادت داده اند.

ابن ابی‌الحدید، این روایت را آورده که: «هنگام ضربه خوردن عمـر از ابولؤلـؤ مجوسـی ایرانی، دو پسر عموی رسول الله ﷺ، عبدالله بن عباس و علی بن ابی‌طالب، بر او وارد شـدند. ابن عباس گفت: ما صدای وا عمرای ام کلثوم (دختر علی) را شنیدیم که زن‌های دیگر همراه او بودند و از گریه‌ی آنها خانه به لرزه در آمده بود. عمر گفت: وای بر مادر عمـر اگـر خـدا عمر را نبخشد. گفتم: امیدوارم که جهنم را نبینی جز آن مقداری که خداوند در کتابش آورده است: ﴿ وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ﴾(مـریم: ۷۱)غیر از این نیست که ما می‌دانیم تو امیرالمـؤمنین و سید و سالار مسلمانان هستی که مطابق کتاب خدا قضاوت می‌کردی و به صـورت مسـاوی تقسیم می‌کردی. از گفته‌ی من خوشش آمد. پس نشست و گفت: ای ابن عباس! آیا برای من به این امر گواهی می‌دهی؟ ترسیدم و لرزیدم و علی بر شانه‌های من زد و گفت: شهادت بده. در روایتی دیگر آمده است: چرا می‌ترسی ای امیر مؤمنان؟ قسم به خدا که اسلام تو قـوی و امارت تو افتخار بود که زمین را از عدل پر کردی. گفت: آیـا تـو نیـز، ایـن گونـه شـهادت می‌دهی، ای ابن عباس؟ راوی گوید: گویی ابن عباس از این شهادت خوشش نیامد و ساکت

---

۱ - ابن آدم، کتاب الخراج، ص۲۳. بلاذری، فتوح البلدان، مصر، ص۷۴.

شد. علی به او گفت: بگو بله و من نیز، با تو هستم. پس ابن عباس گفت: بله، شهادت می‌دهم».[۱]

علاوه بر این، حضرت علی معتقد بود که حضرت عمر بهشتی است؛ چرا که از زبان پیامبرﷺ شنیده بود. به همین دلیل، آرزو می‌کرد که خداوند اعمالی را که حضرت عمر در زندگی انجام داده به وی القا کند. همچنان که سید مرتضی و ابوجعفر طوسی و ابن بابویه و ابن ابی‌الحدید روایت کرده اند:

هنگامی که عمر را غسل و کفن کردند، علی وارد شد و گفت: «سلام و درود خدا بر او باد که کسی محبوب‌تر از این شخص کفن شده که در حضور شماست، نیست. در حالی که نامه‌ی عمل خود را به خدا عرضه می‌دارد».[۲]

این روایت به طور کامل در کتاب‌های اهل سنت از جمله المستدرک حاکم[۳]، التلخیص ذهبی، مسند احمد و طبقات ابن سعد آمده است.[۴] و مانند آن در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است.

اما ابن ابی‌الحدید بیان می‌کند: وقتی به امیر المؤمنین، عمر ضربت زدند، مردم از نماز خواندن منصرف شدند؛ در حالی که او در خونش می‌غلتید، دیگر نماز صبح نخواند. گفتند: «ای امیر المؤمنین، نمازت را بخوان. سرش را بلند کرد و گفت: به خدا در اسلام کسی که نمازش ضایع بشود، خوشبخت نیست. پس خواست برخیزد ناگاه خون از جراحتش جهید و

---

۱ - ابن ابی‌الحدید، ج۳ ، ص۱۴۶. مانند این، در کتاب الآثار، ص۲۰۷ و سیرة عمر از ابن جوزی، ص۱۹۳ چاپ مصر آمده است.

۲ - علم الهدی، کتاب الشافی، ص۱۷۱. طوسی، تلخیص الشافی، ایران، ج۲، ص۴۲۸. صدوق، معانی الأخبار، ایران، ص۱۱۷.

۳ - همان، ج۳، ص۹۳.

۴ - احوال عمر، لیدن، ج۳، ص۲۶۹ و ۲۷۰.

گفت: دستاری برایم بیاورید. سپس زخمش را با آن بست و نماز خواند و مناجات کرد و سپس به پسرش عبدالله نگریست و گفت: صورتم را بر زمین بگذار، ای پسرم عبدالله. عبدالله گفت: جرأت نکردم و فکر کردم که مقداری از مغزش روی صورتش ریخته است. بار دیگر گفت: پسرم، صورتم را بر زمین بگذار. عبدالله گفت: من این کار را نکردم. بار سوم گفت: صورتم را بر زمین قرار بده. فهمیدم که مقداری از مغزش بود و مانعش شدم که او سرش را بر آن قرار بدهد، پس سرش را بر زمین گذاشتم و به ریشهایش نگاه کردم که مملو از خاک بود و هنگامی که چشمم به گِلی که به چشمانش چسبیده بود افتاد،گریستم و گوشهایم را جلو بردم، شنیدم که گفت: وای بر مادر عمر، اگر خداوند از عمر نگذرد». در روایتی دیگر آمده که علی آمد و بالای سر او گفت: «کسی محبوب‌تر از این شخص کفن شده، نزد من نیست که نامه‌ی عمل خود را به خدا عرضه می‌دارد».[۱]

آیا پس از این، مجالی باقی می‌ماند برای کسی که بگوید علی عمر را بهشتی محسوب نکرده است؟ آیا از میان مردم کسی آرزو می‌کند که عمل و کارنامه‌ی عملش، مانند عمل و کارنامه‌ی وی باشد؟

آیا بیشتر از این وجود دارد؟ چرا که حضرت علی ؓ شهادت داده که: «بهترین این امت پس از پیامبرﷺ، ابوبکر و عمر بوده اند».[۲]

حضرت علی درباره‌ی حضرت عمر و حضرت ابوبکر در نامه‌اش می‌گوید: این دو نفر امامان هدایت و بزرگان اسلام و کسانی اند که پس از رسول خداﷺ به آنان اقتدا می‌شود و هر کس به آنان اقتدا کند، از گمراهی و انحراف محفوظ می‌ماند».[۳]

---

۱ - ابن ابی الحدید، شرح النهج، ج۳ ، ص۱۴۷.

۲ - کتاب الشافی، ج۲، ص۴۲۸ .

۳ - طوسی، تلخیص الشافی، ج۲، ص۴۲۸.

همچنین از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمـود: «**إن أبابكر مني بمنزلة السمع، وإن عمر مني بمنزلة البصر**»[۱]: «ابوبکر برای من مثل گوش، و عمر مثل چشم است».

شایان ذکر است که این روایتی که حضرت علی از رسول الله ﷺ روایـت کـرده، پسـرش حسن نیز، آن را از علی روایت کرده است.

تمجید عمر فاروق توسط اهل بیت:

ابن عباسؓ، یکی از برجسته‌ترین افراد اهل بیت نبوت و بزرگ آنـان و پسـر عمـوی پیامبر ﷺ، حضرت عمر را این گونه تمجید می‌کند: «خداونـد عمـر را بیـامرزد، او همنشـین اسلام و پناهگاه یتیمان بود و نیکی‌ها به او ختم می‌شد و جایگاه ایمان و قلعـه‌ی ضـعیفان و پناهگاه پاکان بود. در راه خدا صبر ورزید تا دین وی را واضح و آشکار کرد و سرزمین‌ها را فتح کرد و بندگان را امنیت داد».[۲]

سایر اهل بیت نیز، در مدح و ثنای وی مبالغه کرده اند. همچنان کـه در سـخن گفـتن از ابوبکر صدیقؓ توضیح داده شد که از زین العابدین علی بن حسـین بـن علـی، از پسـرش محمد باقر و زید شهید، از جعفر بن باقر ملقب به صادق روایت شـده، و اینکـه او بـر مـزار حضرت ابوبکر و حضرت عمر رفته و بر آن دو سلام و درود می‌فرسـتاد و آنـان را دوسـت می‌داشت. تمام این مطالب، هنگام سخن از ابوبکر بن ابی‌قحافهؓ توضیح داده شد.

قبل از این که به مطلب دیگری بپردازیم، روایت دیگری را به آنچـه گفتـه ایـم، اضـافه می‌کنیم و آن روایتی است که کلینی در کتاب الروضة من الکافی، آورده است:

جعفر بن محمد–امام ششم شیعیان– تنها به دوستی با ابوبکر و عمر اکتفـا نکـرده بلکـه

---

۱ – ابن بابویه قمی، عیـون اخبـار الرضـا، ج۱ ،ص۳۱۳. قمـی، معـانی الاخبـار،ص۱۱۰. تفسـیر الحسـن العسکری.

۲ – مسعودی شیعی، مروج الذهب، ج۳، ص۵۱. ناسخ التواریخ، ایران ،ج۲، ص۱۴۴.

پیروانش را به دوستی با آنان، نیز امر کرده است. یار و رفیق مشهور وی از نظر شیعه، یعنی ابوبصیر می‌گوید: «نزد ابوعبدالله ؛ نشسته بودم، که مادر خالد بر ما وارد شد، اجازه گرفت که پیش ابوعبدالله برود. ابوعبدالله گفت: آیا خوشحال می‌شوی که کلام او را بشنوی؟ ابوبصیر گوید: گفتم: آری. ابوعبدالله گفت: پس اجازه اش بده که داخل شود. ابوبصیر گفت: ابوعبدالله مرا بر روی بوریا نشاند. وی افزود: سپس مادر خالد وارد شد و سخن گفت. دیدم که زن بلیغ و ناطقی است و درباره‌ی ابوبکر و عمر سؤال کرد. ابوعبدالله گفت: آنها را دوست بدار. ام خالد گفت: هنگام ملاقات با خدا می‌گویم تو مرا به دوستی با آنها امر کرده ای؟ ابوعبدالله گفت: چشم.[1]

این همان امام ششم شیعیان است که آنان مذهب خود را به اسم او نامگذاری کرده و شریعت خود را بر اساس شریعت وی گذاشته اند، به طوری که خود را جعفری نامیده اند. سَر مذهبشان، امام جعفر تنها خودش ابوبکر و عمر را دوست ندارد و بس، بلکه پیروانش را به دوستی با آنها امر کرده است. رحمت خداوند بر همگی آنها باد! و رحمت خداوند بر کسانی باد که از امر وی و امر اجدادش درباره‌ی دوستی با ابوبکر و عمر فاروق و سایر اصحاب (رضوان الله علیهم اجمعین) تبعیت کرده اند.

علی ام کلثوم را به همسری عمر فاروق ؓ در می‌آورد:

بر این اساس، علی بن ابی طالبؓ دخترش را که از فاطمه، دختر پیامبرﷺ، متولد شده بود به عقد عمر فاروقؓ در می‌آورد. این هنگامی بود که حضرت عمر درخواست ازدواج با وی را مطرح کرده بود و حضرت علی به درخواست وی رضایت داد؛ زیرا از وی مطمئن بود و به وی اعتماد داشت و به فضایل و مناقب و محاسن و نیک رویی او اعتراف می‌کرد و روابط محکم و مبارک و صمیمانه‌ی خود را با وی اظهار می‌داشت؛ روابطی که قلب حسودان

۱ – الروضة من الکافی (تحت عنوان حدیث ابی بصیر مع المرأة)، ایران، ج۸، ص۱۰۱.

یهودی و دشمنان این امت را می‌سوزاند و آنها را ناامید می‌کند. در واقع تمام مورخان و نسب‌شناسان و محدثان و فقها و بزرگان و ائمه‌ی معصوم شیعه به این ازدواج اعتراف کرده اند. ما روایت‌های مخصوص به آن را در کتاب «الشیعة و السنة» آورده ایم. برای کامل کردن مبحث، روایات دیگری را اینجا می‌آوریم که در آن کتاب نیاورده ایم. مورخ شیعی، احمد بن ابی‌یعقوب، در تاریخ خود تحت عنوان «حوادث سال هفدهم از خلافت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه» می‌آورد:

«در این سال عمر، ام کلثوم، دختر علی و فاطمه، را از علی خواستگاری کرد. علی گفت: او کوچک است. عمر گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که گفت: هر نسب و سببی در روز قیامت از بین می‌رود جز سبب و نسب و دامادی من. می‌خواهم داماد رسول الله ﷺ باشم. پس با او ازدواج کرد و ده هزار دینار مهریه به او داد.[۱]

همچنین طبری در تاریخ خود «الأمم والملوک»[۲]، حافظ ابن کثیر در البدایة و النهایة[۳]، ابن اثیر در الکامل[۴] و طبقات ابن سعد[۵] و دیگران که زیادند، آن را آورده اند.

صاحبان صحاح اربعه‌ی شیعه به این ازدواج اعتراف کرده اند و ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی آورده که علی، ام کلثوم، دخترش، را به عقد عمر بن خطاب در آورد.[۶]

---

۱ - تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۴۹ و ۱۵۰.

۲ - مصر قدیم، ج۵ ، ص۱۶.

۳ - همان، ج۷، ص۱۳۹.

۴ - بیروت، دارالکتاب، ج۳ ، ص۲۹.

۵ - لیدن، ص۳۴۰.

۶ - نگا: الفروع من الکافی، کتاب النکاح، باب تزویج أم کلثوم، ج ۵ ص ۳۴۶. دو روایت در این باب وجود دارد، و روایت‌های زیادی در کتاب‌های اهل سنت راجع به ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم آمده است. از جمله به کتاب « المستدرک» اثر حاکم، باب «النظر إلی المرأة إذا أراد أن یتزوّجها»، ج۳ ص ۱۳۰ چاپ هند مراجعه کنید. امام بخاری این ازدواج را در صحیح خود در مبحث«الجهاد»، باب «حمل

همچنین از سلیمان بن خالد روایت کرده کـه گفـت: «از ابوعبـدالله عليه السلام -یعنـی جعفـر صادق- دربارهی زنی پرسیدم که شوهرش وفات کرده است کـه چـه وقـت عـدّه اش تمـام میشود؟ در خانهی شوهرش بماند یا در جای دیگر؟ گفت: هر جا که بخواهد. آنگاه گفـت: وقتی عمر وفات کرد، علی پیش ام کلثوم آمد و دستش را گرفت و او را به خانهی خـودش آورد».[1]

روایت دیگری هست که طوسی از جعفر- امام ششم شـیعیان- و او از پـدرش روایـت کرده که او گفت: «ام کلثوم، دختر علی، و پسرش، زید بن عمر بن خطاب، در یک زمـان بـا یکدیگر مردند و کسی نمیدانست که کدام یک زودتر از دیگری وفات کرده است، پس هـیچ کدام از دیگری ارث نبردند، و بر هر دوشان در یک زمان نماز جنازه خوانده شد».[2]

این ازدواج از طرف محدثان و فقهای شیعه از جمله سید مرتضی علم الهـدی در کتـاب «الشافی»[3]و در کتاب «تنزیه الأنبیاء» [4]و ابن شهر آشوب[5] در کتاب «مناقب آل ابیطالب»[1] و

النساء القرب»، و نسائی در سننش، مبحث «الجنائز»، باب «اجتماع جنائز الرجال والنساء»، و ابوداود در سننش، مبحث «الجنائز»، باب «إذا حضر الرجال والنساء من يقدم» آورده اند.

۱ - الکافی فی الفروع، الطلاق، باب المتوفی عنها زوجها، (۱۱۶/۶-۱۱۵). در همین باب روایت دیگـری را آورده است. شیخ الطائفه، طوسی این روایت را در صحیح خود، الاستبصار، ابواب عدّه، بـاب «المتـوفی عنها زوجها»، (۳۵۳/۳) آورده است. و روایت دومـی را از معاویـة بـن عمـار آورده اسـت، و آن را در تهذیب الأحکام، باب «فی عدة النساء»، (۱۶۱/۸) آورده است.

۲ - تهذیب الأحکام (کتاب المیراث، باب میراث غرق شدگان و نابود شدگان)، ج۹ ،ص۲۶۲.

۳ - ص۱۱۶.

۴ - ایران ،ص۱۴۱.

۵ - رشید الدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی، بزرگ شیعه و مروج شـریعت و احیاگر آثار مناقب و فضائل و دریای سرشار از تلاطم و استاد بزرگان امامیه و صاحب کتاب المناقب و

اربلی در «کشف الغمة فی معرفة الأئمة»[۲] و ابن ابی‌الحدید در «شرح نهج البلاغة»[۳] و مقدس اردبیلی در «حديقة الشيعة»[۴] و قاضی نور الله شوشتری که او را شهید ثالث نامیده اند در کتاب «مجالس المؤمنين»[۵] ذکر شده است.

مقداد ابن اسود می‌گوید: پیامبر ﷺ دخترش را به عثمان داد و علی دخترش را به عمر داد.[۶]

همچنین این ازدواج در کتاب «مصائب النواصب»[۷] آمده است. همچنین سید نعمت الله جزائری در کتاب خود، «الأنوار النعمانية» و ملا باقر مجلسی در کتاب «بحار الأنوار»[۸] و مورخ شیعی، عباس علی‌قلی در تاریخ خود[۹] و محمد جواد شری در کتاب خود، «امیر المؤمنين»[۱۰] و عباسی قمی در منتهی الآمال[۱۱] و دیگران در کتاب‌های خود آورده اند که

غیره بود. او امام عصر خود و یگانه روزگار بوده و از دیدگاه شیعه، منزلتی همچون خطیب بغدادی از دیدگاه اهل سنت دارد. وی در سال ۵۸۸ در حلب درگذشت. (الكنى والألقاب ۳۲۱/۱).

۱ - بمبئی،ج۳، ص۱۶۲ .

۲ - ایران قدیم، ص۱۰ .

۳ - ج۳، ص۱۲۴ .

۴ - تهران، ص۲۷۷ .

۵ - ایران قدیم، ص۷۶ و ۸۲ .

۶ - مجالس المؤمنين، ص۸۵ .

۷ - تهران، ص۱۷۰ .

۸ - باب احوال اولاد و همسران علی، تهران ،ص۶۲۱ .

۹ - تاریخ طراز مذهب مظفری (باب حکایت ازدواج ام کلثوم با عمر بن خطاب).

۱۰ - تحت عنوان علی در عهد عمر، بیروت، ص۲۱۷ .

۱۱ - تحت عنوان ذکر اولاد امیر المومنین، ایران قدیم، ج۱، ص۱۸۶.

تعدادشان به حد تواتر رسیده و جز جاهلان بزرگ و منکران مجادله‌گـر، کسـی آن را انکـار نمی‌کند.

فقهای شیعه به این ازدواج بر جایز بودن نکاح هاشمی با غیر هاشمی استدلال کرده انـد. حلی در شرائع الإسلام می‌گوید: نکاح زن آزاده با برده؛ زن عرب با مرد عجم، و زن هاشمی با غیر هاشمی، جایز است.[۱]

شارح شرائع الإسلام، زین الدین عاملی ملقب به شهید ثانی ذیل این موضوع می‌نویسـد: «پیامبر ﷺ دخترش را به عثمان و دختر دیگرش، زینب را به ابو العاص بن ربیع داد که هـیچ کدام از بنی‌هاشم نبودند. همچنین علی دخترش، ام کلثوم، را به عمر داد و عبدالله بن عمرو بن عثمان با فاطمه، دختر حسین، ازدواج کرد و مصعب بن زبیر با خواهر فاطمه دختر حسین که سکینه نام داشت، ازدواج کرد. همگی اینها از غیر بنی‌هاشم بوده اند.[۲]

می‌خواهیم این موضوع را با روایت دیگری از ابن ابی‌الحدید، معتزلی شیعی، خاتمه دهیم. در این روایت آمده است: «عمر بن خطاب پیکی را نزد پادشاه روم فرستاد. ام کلثوم، همسر عمر، چیز خوبی را به چند دینار خرید و آن را در ظرفی قرار داد و به زن پادشاه روم هدیه کرد. وقتی فرستاده‌ی عمر به نزد ام کلثوم بازگشت، دو ظرف پر از جواهر همراهش بود. عمر بر ام کلثوم وارد شد و او جواهر را بـر روی سـنگی ریخـت. عمـر گفـت: اینهـا را از کجـا آورده‌ای؟ جریان را برایش تعریف کرد. عمر آنها را از او گرفت و گفـت: ایـن جـواهر مـال مسلمانان است. ام کلثوم گفت: چطور، این در مقابل هدیه‌ی من بود. گفت: پدرت، علی میان ما قضاوت کند. حضرت علی گفت: به اندازه‌ی قیمت هدیه‌ای که به او دادی، مال تو و بقیـه، مال مسلمانان است؛ چون فرستاده‌ی مسلمانان آن را آورده است.[۳]

---

۱ – حلی، شرائع الإسلام (درفقه جعفری ،کتاب النکاح).

۲ – مسالک الأفهام (شرح شرایع الاسلام، باب لواحق)، ج۱.

۳ – شرح نهج البلاغه، بیروت، ۱۳۷۵هـ ج۴، ص۵۷۵.

نسب شناسان و شرح حال نویسان نیز، به این ازدواج اشاره کرده اند؛ مانند بـلاذری در «انساب الأشراف»[۱]و ابن حزم در «جمهرة أنساب العرب»[۲]و بغدادی در کتاب «المحبـر»[۳] و دینوری در «المعارف»[۴] و دیگران.

احترام عمر فاروق به اهل بیت و احترام آنها به ایشان:

این روابط یک طرفه نبود بلکه هر دو طرف به این روابط توجـه مـی‌کردنـد. عمـر بـن خطاب بیشتر از آنچه اهل بیت به وی احترام می‌گذاشتند، به آنها احترام مـی‌گذاشـت. او در حقوق و عطایا، آنها را بر خانواده اش مقدم می‌داشت. تمام مورّخان گفته اند که وقتـی عمـر بن خطاب مالی را از بیت المال تعیین می‌کرد، بنی‌هاشم را بر همه مقدم می‌داشت؛ چـون بـا پیامبر قرابت داشتند و از اهل بیت بودند.

یعقوبی می‌گوید:

عمر دیوان‌ها را تدوین کرد و در سال بیست عطایا را مقرر نمود و گفـت: «امـوال زیـاد شده است». پیشنهاد تدوین دیوانها به او داده شد. پس عقیل بن ابی‌طالب و مخرمه بن نوفـل و جبیر بن مطعم بن نوفل بن عبد مناف[۵]را صدا زد و گفت: مردم را بـا توجـه بـه منزلـت و جایگاهشان نام‌نویسی کنید و از بنی‌عبد مناف شروع کنید. پس اولین کسانی را کـه نوشـتند، علی بن ابی‌طالب با پنج هزار، حسن بن علی با سه هزار و حسین بن علی با سه هزار درهم

---

۱ - مصر، ج۱، ص۴۲۸ .

۲ - مصر، ص۳۷ و ۳۸ .

۳ - تحت عنوان دامادهای علی، دکن، ص۵۶ و ۴۳۷.

۴ - تحت عنوان دختران علی، مصر، صفحه ۹۲، و همچنین تحت عنوان اولاد عمر بن خطاب، صفحه ۷۹ و ۸۰.

۵ - همگی فامیل‌های علی و پسر عموهای او بودند.

بودند.[۱] و برای خود چهار هزار درهم برداشت[۲].. «اولین مالی که به علی اعطـا شـد توسـط ابوهریره در بحرین بود[۳] که مبلغ آن هفت هزار درهم بود. عمر فاروق گفت: مردم را با توجه به منزلت و جایگاه شان نام‌نویسی کنید و از بنی‌عبد مناف شروع کنید. بعد از آنان ابـوبکر و قومش را بیاورید، سپس عمر بن خطاب و قومش را بنویسید. وقتی عمـر نگریسـت، گفـت: قسم به خدا من نیز، دوست داشتم با پیامبر ﷺ چنین قرابتی داشتم، اما از رسول الله ﷺ شروع کنید سپس به ترتیب از نزدیکان وی شروع کنید و عمر را در جایی بگذارید که خدا گذاشته است».[۴]

ابن ابی‌الحدید گفت: «نه بلکه از رسول الله ﷺ و خـانواده اش شـروع کنیـد و سـپس از

---

۱ – اهل سنت در کتاب‌های خود می‌گویند که به کسانی که در جنگ بدر بوده اند، دو هـزار درهـم یـا سـه هزار درهم داده شد به جز حسن و حسین که برای هر کدام از آنها به خاطر قرابت با رسول الله ﷺ پـنج هزار درهم مقرر شد. برای عباس عموی پیامبر ﷺ نیز، به دلیل فامیلی با پیامبر ﷺ پنج هزار درهم مقرر شد. (طبقات ابن سعد، ۳/ ۲۱۴-۲۱۳، و کتاب الخـراج، ابویوسـف، ص۴۴-۴۳، چـاپ مصـر و فتـوح البلدان، ص۴۵۵-۴۵۴ و کتاب الأموال، ابوعبید بـن سـلام) . بـلاذری و یحیـی بـن آدم و طرابلسـی و سایرین از جعفر بن محمد باقر از محمد باقر از عبدالله بن حسن و از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که عمر چشمه ای را برای علی مقرر نمود و چیزهای دیگری را به آن افزود. (فتـوح البلـدان، بـلاذری، ص۲۰ و کتاب الخراج، ص۸، چاپ مصر و الإسعاف فی أحکام الأوقـاف، اثـر طرابلسـی، ص۸ چـاپ مصر).

۲ – با وجود این از خدا شرم نمی‌کنند و می‌گویند: عمر حقوق اهل بیت را غصب کرده اسـت. ایـن یعقـوبی است که سیلی‌های حق را به صورتشان می‌زند. خدا توفیقش داده که به ایـن حقیقـت اعتـراف کنـد. آن موقع، حضرت عمر، امیرالمؤمنین بود و حضرت علی از او پایین‌تر بود.

۳ – آری، ابوهریره ای که شیعه شدیداً نسبت به وی دشمنی می‌ورزنـد، جـز احـادیثی کـه از زبـان پیـامبر درباره‌ی مناقب و فضایل اصحاب به خصوص ابوبکر صدیق و عمر فاروق شـنیده، بیـان نکـرده اسـت. آری! این ابوهریره است که اموال را آورد و قبل از همه از آن به علی پرداخت کرد.

۴ – تاریخ یعقوبی، بیروت، ج۲، ص۱۵۳.

نزدیکانش به ترتیب قرابت شروع کنید. پس از بنی‌هاشم سپس بنـی عبـدالمطلب بعـد عبـد شمس و نوفل و سپس سایر طایفه‌های قریش شروع شد. بعد عمر اموال را بین زنان مدینـه تقسیم کرد. پارچه‌ای زیبا باقی مانده بود. عده ای که در اطراف وی بودنـد، گفتنـد: ای امیـر المؤمنین، این پارچه را به دختر رسول الله ﷺ که نزد توست (منظورشان ام کلثوم دختر علـی بود) بده. گفت: ای ام سلیط، این پارچه را به ام کلثوم بده.[1]

ثابت شد که عمر فاروق به اهل بیت احترام می‌گذاشت و احترامی که به آنها می‌گذاشت به دیگران و حتی به خانواده‌ی خودش نمی‌گذاشت.

دختر یزدگرد، شاه ایران، بزرگترین پادشاه آن زمان، وقتی که همراه اسرای ایرانی اسـیر شد، همراه اسرا نزد امیر المؤمنین و خلیفه‌ی رسول خداﷺ، عمر فاروق، آورده شـدند. مـردم به دختر یزدگر چشم دوختند و همه گمان کردند که عمر این دختر را به فرزند امیر المؤمنین و پسر مبارز و شجاع خودش می‌دهـد؛ همـان کسـی کـه در زیـر پـرچم رسـول الله ﷺ در غزوه‌های زیادی شرکت داشت. چون تنها او مناسب دختر یزدگرد بود اما عمر او را به خود و پسرش و خانواده‌ی خود اختصاص نداد، بلکه اهل بیت پیامبرﷺ را ترجیح داد و او را بـه حسین بن علی بخشید. این دختر همان کسی است که علی بن حسین، تنها بازمانده‌ی کـربلا، را به دنیا آورد و نسل وی ادامه یافت.[2]

---

۱ – ابن ابی‌الحدید، نهج البلاغه، ج۳، ص۱۱۳ و ۱۱۴.

۲ – پس کسانی که ادعا می‌کنند از نسل حسین هستند، و عمر فاروق را دشنام می‌دهند و او را ظالم به اهل بیت و مخالف آنها و غاصب خلافت شان می‌دانند، آگاه باشند اگر او نبود، آنان اصلا وجـود نداشـتند، و اگر حضرت عمر غاصب باشد، چگونه حسین به گرفتن این کنیز از حضرت عمر که در یکی از جنگ‌ها و زیر پرچم عمر و با دستورات و راهنمایی های وی اسیر شده، راضی شده اسـت؟ بایـد اندیشـید. آیـا کسی هست که فکر کند؟

نسب شناس مشهور شیعی، ابن عنبه، اظهار داشته که اسم این کنیز شهربانو بود و گفته اند در جنگ مدائن اسیر شد و عمر بن خطاب او را به حسین داد.[1]

همچنین محدث معروف شیعه در صحیح خود، الکافی فی الاصول، از محمد بـاقر آورده است: «وقتی دختر یزد گرد بر عمر وارد شد، جوانان مدینه به او نگریسـتند و هنگـام ورود شهربانو مسجد نورانی شد. وقتی عمر به او نگریست صورتش را پوشـاند و گفـت: وای بـر هرمز. عمر گفت: آیا مرا ناسزا گفت؟ امیر المؤمنین، علی به او گفت: نه به تو چیزی نگفت. او را مخیّر کن تا مرد مسلمانی را انتخاب کند تا آن مرد به جای فیء خود، او را بردارد. عمر او را مخیر کرد. شهربانو آمد و دستش را روی سر حسین گذاشت. امیر المـؤمنین بـه او گفـت: اسمت چی هست؟ گفت جهان شاه. امیر المومنین گفت: نه شهربانویه. سپس به حسین گفت: ای ابوعبدالله، این زن بهترین فرد روی زمین را برای تو به دنیـا مـی‌آورد. سـپس علـی بـن حسین از او به دنیا آمد. به علی بن حسین علیه السلام پسر دورگه می‌گفتند. رگـی از عـرب‌هـا و بنی‌هاشم و رگی از عجم و ایرانی. روایت شده که ابواسود وائلی درباره‌ی علـی بـن حسـین گفته است:

وإن غلاماً بين كسرى وهاشم　　　لأكرم من نيطت عليه التمائم[2]

«پسری میان فارس و هاشمی است که به بالاترین درجه‌ی اکرام می‌رسد».

عمر قبل از آن، به پدرش علی علیه السلام در ازدواج با فاطمه کمک کرده بود.

عمر فاروق دادن خمس و غنایم را از اهل بیت نبوت شروع می‌کرد. همچنان که پیـامبر صلی الله علیه وسلم نیز، همین طور عمل می‌کرد و پس از وی نیز، ابوبکر همین طور عمـل کـرده بـود. قـبلاً هنگام بحث از ابوبکر به مسأله‌ی فدک اشاره کردیم که ابـوبکر درآمـد حاصـل از فـدک را

---

۱ – عمدة الطالب فی انساب ابی طالب (تحت عنوان اولاد حسین)، ص۱۹۲.

۲ – الأصول من الکافی، ج۱، ص۴۶۷. ناسخ التواریخ، ج۱۰ ،ص۳ و ۴.

می‌گرفت و به اندازه‌ی کافی به اهل بیت می‌داد و باقیمانده را میان مسلمانان تقسیم می‌کـرد. عمر نیز، این گونه رفتار می کرد. عثمان و علی نیز، به روش آنها عمل کردند.[۱]

درباره‌ی اکرام و احترام عمر فاروق ﷺ نسبت به اهل بیت همین بس که ابن ابی‌الحدید از یحیی بن سعید نقل می‌کند که گوید: «عمر به حسین بن علی امر کرد که برای کاری نـزد وی بیاید. حسین ، عبدالله بن عمر را دید و او از حسین پرسید: کجا مـی‌روی؟ عبـدالله بـن عمر گفت: نزد امیرالمؤمنین می‌روم. عبدالله گفت: ایشان مشغول اند. حسین بازگشت و فـردا عمر او را دید و گفت: چه چیزی تو را از آمدن نزد من منع کرد؟ گفت: من داشـتم نـزد تـو می‌آمدم که پسرت عبدالله اجازه نداد و من بازگشتم. عمر گفت: تو نزد من ماننـد او هسـتی. آیا موهای سرتان با هم فرق دارد؟»[۲].

حضرت عمر درباره‌ی همه‌ی بنی‌هاشم این چنین احترام می‌گذاشت. علی بن حسـین از پدرش، حسین بن علی نقل کرده که گوید: عمر بن خطاب گفت: عیادت بنی‌هاشـم، سـنت و دیدار با آنها نافله است.[۳]

طوسی و صدوق نقل کرده اند که عمر هرگز به سخن کسی که به علی عیب و ایراد وارد می کرد و از او بدگویی می‌کرد، گوش نمی‌داد و آن را تحمـل نمـی‌کـرد. دفعـه‌ای کسـی در حضور عمر از علی بدگویی کرد. عمر گفت: آیا صاحب این قبر را می‌شناسی؟ علی را جز به نیکی یاد مکن؛ چون اگر او را بیازاری، صاحب این قبر را آزرده ای.[۴]

عشق و علاقه‌ی اهل بیت به حضرت عمر و بیعت آنها با وی:

اهل بیت نبوت عشق و علاقه و احترامی دو طرفه با حضرت عمر ﷺ داشتند و به کسانی

---

۱ – ابن میثم، شرح نهج البلاغه، ج۵، ص۱۰۷. الدرة النجفية، ص۳۳۲. ابن ابی‌الحدید.

۲ – ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۱۱۰.

۳ – طوسی، الأمالی، نجف، ج۲، ص۳۴۵.

۴ – طوسی، الأمالی، ج۲، ص۴۶. صدوق، الأمالی، ص۳۲۴. ابن شهر آشوب، مناقب، هند، ج۲، ص۱۵۴.

که درباره‌ی عمرفاروق صحبت می‌کردند یا عیب و ایرادی به ایشان وارد می‌کردند یا به نحوی از او بدگویی می‌کردند، گوش نمی‌دادند، بلکه از کسانی که چنین می‌کردند، دوری جسته و او را سرزنش می‌کردند. به امید خدا این موضوع به طور مفصل خواهد آمد.

بالاتر از آن در مقابل احترام و ارزش نهادن حضرت عمر به اهل بیت، آنان نیز در مقابل به او احترام و ارج می‌نهادند تا جایی که یکی از ثمره‌های نبوت را به او بخشیده اند و ام کلثوم بنت فاطمه را به عقدش در آورده اند. از او اطاعت می‌کردند و وفادار و گوش به فرمان و خیرخواهش بودند و به بهترین امر با او مشورت می‌کردند و او آنها را به وزیری گرفته و آنها او را به وزیری می‌گرفتند و آنها را جانشین خود کرده و آنان این را قبول می‌کردند، و در زیر پرچم وی می‌جنگیدند و در خیرخواهی به او و خواسته‌هایش مطابق قرآن و سنت کوتاهی نمی‌کردند و تمام چیزهای ارزشمند و گرانبهای خود را فدای او می‌کردند.

علی بن ابی‌طالب در نامه‌ای که پس از قتل محمد بن ابی‌بکر، کارگزار خود در مصر، به اصحابش نوشت، به این مطلب اعتراف می‌کند. پس از بیان حوادث اتفاق افتاده بعد از پیامبر ﷺ، می‌گوید: «ابوبکر متولی امور شد ... هنگامی که درگذشت عمر جانشین او شد و ما مطیع و گوش به فرمان او و خیرخواه او بودیم»[۱]– سپس طبق عادت خود در مدح و ثنای وی

۱– این برخلاف تصور تمام منکران و تصور س– خ است که به دروغ پناه برده و در کتابش علیه ما رد می‌نویسد ـ در ردی که می‌نویسد، آنچه ما گفته ایم، اثبات می‌کند و به آن اعتراف می‌کند ـ او گمان می‌کند که ما را تکذیب نموده، اما حقایقی ثابت و قطعی که نمی‌توان از آن گریخت، را تکذیب می‌نماید. پس از ذکر فضایل ابوبکر و عمر که آوردیم، می‌گوید: اگر من پای منبر علی حاضر بودم هنگامی که گریه کرد و این خطبه‌ی مفصل را در ثنا و تمجید ابوبکر و عمر خواند، به او می‌گفتم: ای علی تنها تو ما را گستاخ کردی که با ابوبکر و عمر مخالفت نموده و ما را وادار کردی از آنان عیب و ایراد گیریم؛ چون تو و اهل بیت رسول الله ﷺ از بیعت کردن با ابوبکر خودداری کردید و عمر را مجبور کردید که چوب

بیاورد و خانه‌ی شما را با کسانی که در آن هستند، بسوزاند. در حالی که دختر رسول الله ﷺ در آن بود. به او گفته شد که دختر رسول الله ﷺ در آن است. او می‌گوید: و اگر ... تا اینکه به زور تو را بیرون کرد. تو بعد از شش ماه و بعد از مرگ همسرت بیعت کردی، همسری که شبانه وی را دفن کردی؟! این به خاطر رفتار آنان نسبت به تو و فاطمه بود.

پس ای علی، وقتی می‌دانستی که جایگاه آن دو نزد رسول الله ﷺ این گونه است، چرا تو و اصحاب و همسرت این کار را انجام دادید و ما را وادار کردید که کار آنها را به خاطر ارتکاب آن کار نقد کنیم؟ سپس -ای علی- به این هم اکتفا نکردی تا خطاب به معاویه بن ابی‌سفیان که از تو به خاطر این اتفاق عیب و ایراد گرفت و اظهار داشت که ابوبکر و عمر تو را همچون شتر پیاده، بیرون کردند و تو با افتخار گفتی:

وأوجب لي رسول الله فيكم ولايته غداة غدير خم

«رسول الله ﷺ ولایت مرا در صبح غدیر خم درباره‌ی شما واجب کرده است».

پس چگونه ادعا می‌کنی ای علی که رسول الله ﷺ فقط رأی آنها را رأی دانسته و فقط محبت و دوستی آنها را محبت و دوستی دانسته است در حالی که ما، در تاریخ، مسائل زیادی را می‌بینیم که عمر نظری داشته و رسول الله ﷺ با او مخالفت کرده است. عمر بعد از جنگ بدر معتقد بود که رسول الله ﷺ عمویش عباس را جلوتر از همه گردن بزند و تو نیز، برادرت عقیل را جلوتر از همه گردن بزنی ولی رسول الله ﷺ مخالفت کرد و در مقابل دیه آنها را رها کرد. همچنین عمر در روز فتح مکه معتقد بود که رسول الله ﷺ او را به زدن گردن ابوسفیان امر کند اما رسول الله ﷺ امتناع کرد و او را آزاد گذاشت و خانه اش را پناهگاه قرار داد.

بالآخره پیامبر ﷺ هنگام مرگش گفت: قلم و کاغذی برایم بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. عمر با او مخالفت کرد و گفت: کتاب خدا را داریم که در آن هر چیزی یافت می‌شود و برای ما کافی است. پیامبرﷺ از این برخورد ناراحت شد و عمر را بیرون کرد و گفت: برخیزید و همه برخاستند. امثال این مخالفت‌ها زیادند. پس چرا حقیقت را نمی گویی ای علی؟

ای علی، فرض کن که می‌دانی، عمر در زمان حیات پیامبرﷺ از امر رسول الله ﷺ تجاوز نکرده، اما چگونه مطمئن هستی که بعد از وفات وی از امرش سرپیچی نمی‌کند؟ آیا رسول خداﷺ این را به تو خبر داده است؟ وقتی درباره‌ی قضیه‌ی خالد بن ولید میان ابوبکر و عمر اختلاف افتاد، رسول الله ﷺ با کدام

یک موافق بود؟ بدون شک علی خواهد گفت: لعن و نفرین خداوند بر دروغگو. (کتاب الشیعة والسنة فی المیزان، اثر صاحب قناع س – خ، ص۸۸، ۸۹، ۹۰، چاپ بیروت).

آری، من هم می‌گویم: نفرین خدا بر دروغگویان خواه صاحب لقب س–خ باشد و خواه صافی باشد. علی او را تکذیب می‌کند و می‌گوید: ای گدای دروغگوی جسور که بر تختی نشسته ای، به نظرم تو جز نوادگان ابن ملجم کسی نیستی، که عمر را دشنام می‌دهی و شوهر دختر من و فاطمه؛ دختر پیامبر ﷺ، را ناسزا می‌گویی و چیزی را که نگفته ام و نکرده ام به من نسبت می‌دهی، و فاروق و مرا تکذیب می‌کنی سپس ادعای دوستی و ولایت مرا می‌نمائی و می‌گویی که من تو را گستاخ کرده ام که به جان ابوبکر و عمر بیفتی. تو جز نوادگان ابن سبأ کسی نیستی، همان کسی که از ترس رفتار و کردار و سخنانش که دقیقاً مثل سخنان و آرای توست، وجودش را انکار می‌کنی تا رسوا نشوی و مردم از باطن و درون کثیفت آگاه نشوند. تو می‌دانی که من همان کسی هستم که ابن سبأ را چون می‌خواست در دین فتنه و فساد به پا کند و مسلمانان را آشفته و سرگردان نماید، کشتم و سوزاندم. پیشینیان و قوم تو این را گفته اند، اینک تو در قرن چهاردهم می‌آیی و او را انکار می‌کنی در حالی که همگی آنها قبل از تو به وجود و اعمال کثیفش اعتراف کرده اند. لعنت خدا بر دروغگویان و منکران!

﴿۞ لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلۡجَهۡرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلۡقَوۡلِ إِلَّا مَن ظُلِمَۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ١٤٨﴾.

چه کسی دروغگو است؟ تو یا صاحبت؟

پناه بر خدا اگر بد سرشتی و بد زبانی تو به بزرگ اهل بیت رسیده باشد و چه بسیار خطبه‌های علی که تو انکارش می‌کنی و چه بسیار عبارت‌هایی که تو علم به آن را انکار می‌کنی. ما این خطبه‌ی علی را از کتاب‌های خودت و قومت آورده ایم؛ کتاب‌هایی که خودتان جمع کرده اید و بر آن تعلیق زده و چاپ کرده و آن را به دنیا عرضه کرده اید. به همین خاطر این کتاب «الغارات» و سایر کتابهایش، منبع مهم و مستند شیعه شده است. از کتاب‌های معروف شیعه بسیار کم یافت می‌شود که هنگام روایت کردن، مطلبی را با واسطه یا بی‌واسطه از آن ذکر نکرده باشند. (مقدمة الغارات، اثر ثقفی ص ع).

این بدین معناست که این کتاب از مهم‌ترین مراجع شیعه محسوب می‌شود. پس به فضل و لطف خدا و برخلاف انتظار مخالفان اثبات کردیم که حضرت علی با حضرت ابوبکر و حضرت عمر ﷺ بیعت کرده و به این بیعت وفادار مانده و خود به آن اعتراف کرده، و این پس از وفات حضرت ابوبکر و حضرت عمر می‌باشد پس انسانهای با انصاف چه می‌گویند؟ آیا نمی‌گویند لعنت خدا بر دروغگویان باد؟

عبدالله بن سبأ

انکار کردن عبدالله بن سبأ یهودی، دقیقاً مثل انکار یک حقیقت روشن همچـون انکـار وجـود خورشـید در وسط روز است. از میان متقدمان کسی یافت نشده که وجود او را انکار کرده باشد. نمی‌دانم که کدام یک به حقایق، علم بیشتری دارند: متقدمان یا متأخران؟ متأخرانی که از ترس، مؤسس و پدر خود را مخفـی می‌کنند. ما این قوم را به مبارزه دعوت می‌کنیم تا اثبات کنند یکی از متقدمان خودشـان نـه مـا، وجـود عبدالله بن سبأ را انکار کرده و او را وهمی و خیالی دانسته باشد؟

به خصوص این دوست ما که مایل است بر ما رد بنویسد. ای کاش مـی‌توانسـت رد بنویسـد. هنگـامی کـه شنیدم، کسی از آنها پیدا شده و بر ما رد نوشته، بسیار خوشحال شدم و می‌خواستم بدانم که چرا بر مـن رد نوشته است؟ اگر راست بگوید من به اشتباه و خطا و قصور خودم اعتراف می‌کنم اما آرزو کـردم کـه آنچه علیه ما نوشته از کتاب های‌غیر صحیح خودشان یا منابع غیرمعتبـر یـا عبـارات منسـوب و غیـر صحیح یا برداشت های‌غلط نباشد. من خود را از اشتباه و خطا بری نمی‌دانـم. و حتـی خـود علـی بـن ابی‌طالب به امکان صدور خطا و اشتباه از خودش اعتراف می‌کند و می‌گوید: از سخن حـق و مشـورت عادلانه خودداری نکنید چرا که من از اشتباه معصوم نیستم. (الکافی فی الأصول به نقل از أعیان الشیعة، ج۱، ص۱۳۶). اگر احتمال خطا با خلافت و امامت منافات داشته باشد، خُب خطـا بـرای امامـان شـما صورت گرفته است؛ چون خود ائمه در مقدس‌ترین و معتبرترین کتاب از نظر شما به ایـن امـر اعتـراف کرده اند. پس در این صورت چه می‌گوید؟)

خداوند جهانیان را سپاس می‌گویم که تمامی این بیهوده‌گویی‌ها و دشنام‌ها و ناسـزاها و بـدگویی‌هـا، جـز اطمینان و دلگرمی و اعتماد چیزی به من نیفزود؛ چون خداوند، خود، مرا در این کار موفق گردانیده تا از اصحاب حضرت محمد ﷺ و یاران وی دفاع کنم و در حقیقت امور مخفی و پنهان این قوم را آشکار کنم و از کتاب‌های خودشان آورده ام تا نتوانند آن را انکار و یا تکذیب کنند؛ چون با انکار آن، کتـاب‌هـا و محدثان و فقهاء و امامان خود را انکار کرده اند.

شایان ذکر است که ما، در کتاب «الشیعة و السنة» خودمان نه به نقل از ابن حجر عسقلانی و نـه از ذهبـی و ابن حبان و ابن ماکولا و بخاری و... سخن نگفته ایم که عبدالله بن سبأ یهودی بوده است، بلکه از کشـی، امام خودشان در علم رجال و نوبختی در فرق و مورخ شیعی در الروضة الصفا این را ذکر کرده ایم. هـر

یک از این کتاب‌های سه گانه، بارها چاپ شده و شیعه، بارها در تحقیقات خود از آن استفاده کرده اند. سپس چگونه می‌تواند که همه‌ی عقلا را نادان و گیج و همه‌ی علما را احمق بداند و بگوید: این ابن سبأ کیست؟ و این قدرت عجیب را از کجا آورده است؟ که گاهی او را در مصر و گاهی در عراق و گاهی در بصره و گاهی در کوفه می‌بینیم و او را در هر حادثه‌ای حاضر و مطلع می‌یابیم و این قـدرت را از کجـا آورده که هر جا بخواهد می‌رود، و چرا مؤرخان اولیه در آوردن نام وی اهمال کرده انـد و چـرا عثمـان هنگام شکایت ابوذر و عمار و عبدالرحمن، از او شکایت نکرد در حالی که آنها اصـحاب رسـول الله ﷺ بودند و چرا کاری را که با آنها کرد با این یهودی نکرد؟ و چرا در احادیث و شکایات او نامی از او برده نمی‌شود؟

«این یهودی، پسر یک سیاه پوست عربِ اسیر که سخنان متناقض را جمع‌آوری کرده و کسـی کـه فقـط در تصور کسانی وجود دارد که برای عثمان بن عفان عذر می‌آورند، چیز عجیبی است و عجیـب تـر آنکـه اصرار بر وجود خارجی او همراه با ذکر دلایل دروغین دارند.» (کتاب الشیعة والسنة فی المیزان ص۳۱، ۳۲ چاپ بیروت).

از چه کسی می پرسی ای کسی که فقط خود را عاقل می‌دانی؟ از ما می‌پرسی یا از کشی و نوبختی خود؟ ای کسانی که حقیقت را به خواری تباه کردید و باطل را به خوبی یاری کردید و ای دروغگویان و کسـانی که بر دروغ گفتن اصرار می‌ورزید! آیا گمان می‌کنید که با بیان کلمات دلربا و لطیف می‌توانید دیگران را فریب و حقایق را مخفی و کاشفان آنها را بهت زده کنید. پس به این سخنان نگاهی بیندازید کـه چقـدر گرایش به باطل و دروغ دارند؟ چقدر عقل را به مسخره گرفته اند و دائماً سعی می‌کنند دیگران را گمراه و منحرف کنند تا انسان فریب خورده یا فرد نادان یا کسی که از اصل ماجرا و قضیه خبـر نـدارد، آن را بخواند و فریب بخورد. چه بسیارند این بیچارگان که به وسیله‌ی چیزهایی شکست خورده اند کـه هـیچ اصل و اساس و برگ و دانه‌ای ندارد. اما چه کسی می‌تواند که شیعیان را از زور حق و قدرت آگاهان به اصل ماجرا نجات دهد؟

سپس در جایی دیگر می‌گوید:

ما شیعیان، تاریخ را درباره‌ی قضیه‌ی ابن سبأ غربال کردیم، دیدیم که این شخصیت در قرن چهارم هجـری ساخته شده است. (خلاصه ای از آنچه که گفته است، ص۸۳، ۸۴).

می‌گوئیم: چگونه تاریخ را غربال کردید و حقایق را وارونه جلوه دادید و چشمانت بسته که به ندرت حقیقت و راستی را می‌بینی؟ و قلبت قفل شده و بر آن مهر غفلت زده شده است؟

اگر این گونه نبود، من چنین سخنی را بیان نمی‌کردم و چنین چیزی را نمی‌نوشتم و تو می‌دانی که کسی از قبل از قرن چهاردهم هجری نیست که کمکت کند. اگر راست می‌گویید، برهان خود را بیاورید.

تو در این گفته فقط از کسانی مثل خودت تقلید می‌کنی. آنان قلب‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و چشم‌هایی که با آن نمی‌بینند و گوشهایی که با آن نمی‌شنوند. و این همان تقلیدی است که تقلید کورکورانه نام دارد و ما آن را در اصول و فروع رد می‌کنیم و همانند تقلید یهودیان و مسیحیانی است که بدون تحقیق از راهبان تبعیت می‌کنند، آن را مذمت کرده است. خداوند از آن به عبادت و تعبّد تعبیر کرده است. آنها را عبادت نمی کردند بلکه امور حلال را برای آنها حرام و حرام را حلال می‌کردند و بدون مجوز شرعی به آنچه به آن امر شده اند، عمل می‌کردند و از روی تقلید آنها را عبادت می‌کردند در حالی که خودشان نمی‌دانستند. (ص۴۹، ۵۰).

پس به این تناقض و تعارض بنگرید که همگی از لوازم دروغ و بهتان است که گاهی چیزی را انکار می‌کند، سپس خودشان آن را می‌آورند.

لا تنه عن خلق وتأتی مثله   عار علیک إذا فعلت عظیم

«مردم را از کاری نهی مکن که خودت همان کار را انجام می دهی. اگر این کار را بکنی، گناه بس عظیمی مرتکب شده ای».

آنها این قول اهل سنت را انکار می‌کنند که قائل به عدم تحریف قرآن هستند و می‌گویند: این اعتقاد را به تقلید از گردآورندگان قرآن؛ یعنی، صدیق و فاروق و عثمان ذی النورین به دست آورده اند. شما نیز، از سید حیدر و محمد جواد مغنیه و وردی و شیبی و طه حسین و بعضی از مستشرقان تقلید می‌کنید درحالی که همه‌ی اینها فرزندان این قرن هستند. و به هیچ دلیل و برهانی جهت انکار آن استناد نکرده اند. اگر استناد می‌کردند، مجبور نمی‌شدی، بگویی: این شخصیت در قرن چهارم هجری ساخته شده است. چون کلمه‌ی قرن چهارم تو را به دروغ می‌اندازد و اندیشه و سخنت را ابلهانه می‌کند اگر اندکی تفکر کنی، در می‌یابی منبعی که ما حکایات و داستان های عبدالله بن سبأ یهودی را از آن ذکر کرده ایم، همان منبع مورد اعتماد و مشهور شیعه است که یک قرن قبل از وی یعنی، قرن سوم هجری به وجود آمده، و آن کتاب فرق الشیعة نوبختی، اثر ابومحمد حسن بن موسی نوبختی–از علمای قرن سوم

هجری- است که در زیر آن با خط مشکی – مانند سیاهی دل منکران و زورگویان- نوشته شده است. نمی‌دانم که استاد اسد حیدر چگونه توانسته برای انکار شخصیت عبدالله بن سبأ به دلایل غیر کلامی و اقوال بی‌فایده که مبنی بر وهم و خیال است، مانند وهم و خیال وردی و شیبی و مغنیه و طه حسین و دیگران، استناد کند. می‌گوید: بسیار کم اتفاق می‌افتد که کتابی در مورد تاریخ اسلام (یا به تعبیر صحیح تر تاریخ شیعه) چاپ شود و عبدالله بن سبأ در آن جایگاهی نداشته باشد. (و این چیزی است که خواب‌هایشان را پریشان کرده و باعث شده وجودش را انکار کنند).- تا آنجا که می‌گوید:- اکنون وقت آن رسیده که نگاهی به عقب بیندازیم تا حقیقت پیدایش این اسطوره را دریابیم. ای استاد! چرا هیچ یک از متقدمین آن را کشف نکرده اند یا تو و همعصرانت را رها کرده اند تا خسته شوید؟ به هر حال متوجه عوامل این امور باطل می‌شویم که سالهاست بر آن مهر خاموشی زده اند. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ،ج۶ ص۴۵۶، چاپ بیروت).

ما نگاه می‌کنیم که چگونه و چطور آن را کشف کرده اند، اما او می‌خواهد این مسأله را بیشتر از آنچه هست، ساده جلوه دهد و می‌گوید: اشتباه می‌کند کسی که بگوید: قضیه‌ی ابن سبأ از اموری است که در این عصر ناگزیر از بحث درباره‌ی آن هستیم؛ زیرا زمانه تغییر کرده و این امر از امور مدفون شده است و درست نیست که این دفن شده‌ها را بیرون بیاوریم و در کتاب‌های مهم چاپ کنیم. ما می‌گوییم: این قضیه همان طور که خیال اندیشان می‌گویند، از جمله امور نابود شده و فراموش شده نیست. بلکه در هر زمان شاخه ای جدید از آن می‌روید و رشد می‌کند و از جمله منابعی می‌شود که شیعیان در عصر حاضر به آن استناد می‌کنند و ابزاری برای طعن و سرزنش علیه شیعه می‌شود. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص۴۵۷).

آری! این مسأله همان طور که خیال اندیشان می‌گویند از مسائل فراموش شده نیست بلکه شاخه‌ی جدیدی است که هنگام بحث درباره‌ی تاریخ تشیع و اصول اعتقادی آنها و بنیان‌هایی که مذهبشان بر آن استوار است، آشکار می‌شود. چون این حقیقت ثابتی است که گذشت ایام تغییری در آن ایجاد نمی‌کند هر چه دروغ‌ها زیاد و صدای انکارهای بدون دلیل بلند شوند و هر چقدر زمان بگذرد؛ چون این امر وسیله ای است برای کشف اصول و اساس شیعه و مؤسسان و بانیان آن و کسانی که تورهایشان را جهت شکار امت اسلامی گسترانده اند.

سپس بعد از سیاه کردن شش صفحه می‌گوید:

مسأله‌ی ابن سبأ در دل بسیاری از مستشرقان و دیگران جا باز کرد. پس با توجه خاصی به آن پرداختند و سخنان زیبا و دلنشینی درباره‌ی وی گفتند و آن قدر آن را تکرار کردند که مـؤمن در صـحت آن شـک می‌کند. گویی که این امر از حقایقی است که قابـل شـک نیسـت. (الإمـام الصـادق والمـذاهب الأربعـة ص۴۶۳).

آری، این قضیه از حقایقی است که قابل شک نیست، ولی او می‌خواهد بنایش را بر شن و ماسـه بنـا کنـد و معلوم است که چنین بنایی پابرجا نمی‌ماند. پس از سخنان طولانی می‌گوید: چه بسا تصور شود که ایـن قضیه نظر به مشهور بودن و انتشارش، منبع معتبر و قابل اعتمـادی در تعـدادی از کتـاب‌هـای تـاریخ و ادبیات داشته باشد، ولی این طور نیست و هیچ منبعی ندارد که بتوان بدان استناد نمود؛ همان طور که بـه امید خدا این مسأله را بیان خواهیم کرد. (الإمام الصادق والمذاهب الأربعة ص۴۶۴).

کاری از دستمان بر نمی‌آید جز اینکه بگوییم ای استاد، تمام اینها را رها کن و حقیقت را بیان کن. سپس به هوا می‌رود و در فضا پرواز می‌کند تا اینکه چهار صفحه‌ی دیگر را تباه می‌کند و می‌نویسد: مـا خـود را ملزم به بیان منبع این داستان می‌دانیم و بر منابعی که نویسندگان از آن استفاده کرده انـد، آگـاه هسـتیم؛ چون بعضی از نویسندگان می‌خواهند در صحت این داستان شک کنند،اما آنها نمـی‌تواننـد بـه صـراحت بگویند چون گمان می‌کنند که روایات متعدد و متواتر از مؤرخان معتمد در این باره وجـود دارنـد. ایـن امری است که باعث مطرح نشدن آن می‌شود و مبالغه‌های آن را نفی می‌کند. (الإمام الصـادق والمـذاهب الأربعة ص۴۶۸).

سپس بعد از یک مقدمه، صفحه‌ی کاملی را می‌آورد (عمداً این صفحات و این ارقام را بیان کـردیم تـا روان این گوینده شناخته شود. روانشناسان می‌گویند: انسان ضعیف و دروغگو نمی‌تواند ابتدا به سراغ مقصـود و هدف برود؛ چون او از ضعف و دروغی که می‌کوشد پنهانش کند، آگاه است. از این رو برای کتمان آن به راست و چپ می‌پیچد تا اولاً به خودش اطمینان دهد که می‌توانـد بـا ایـن پیچیـدن و دوردادن، ایـن ضعف را دور کند، اما انسان قوی و راستگو نیازی به این ندارد و مستقیماً و بدون تردید و بـدون توجـه به راست و چپ به سراغ مقصود و هدف می‌رود) و می‌گوید: آری! منبع نخست در این بـاره کـه کسـی قبل از او مطرح نکرده باشد (خوب به این عبارت دقت شود؛ چون همین عبارت مقصود است و منظـور اصلی ما همین است، و باید دقت شود که چگونه حرف زور می‌زند و لجاجت به خرج می‌دهد) ابو جعفر محمد بن جریر طبری، متوفای سال ۳۱۰ هجری و صاحب تفسیر طبری و مؤلف تاریخ الأمم و الملوک

معروف به تاریخ طبری است. این، تنها منبعی است که به این داستان پرداخته و تمام اخبـار عبـدالله بـن سبأ را جمع آوری کرده است. ابن اثیر متوفای سال ۶۳۰ و ابن کثیر متوفای سـال ۷۷۴ و ابـن خلـدون متوفای سال ۸۰۸ و سایرین از ابن جریر نقل کرده اند. (ص۴۶۹).

بعد از این استاد اسد می‌خواهد که رنج بررسی و نقد ثقه بودن و عدالت طبری و کسانی را که از او نقل کرده اند، تحمل کند که در بیست و چهار صفحه از کتابش آورده است و این جدای از چهارده صفحه‌ی مقدمه ای است که ضایع کرده بود.

ما به او می‌گوئیم: ای کسی که راه استقامت و تدبّر و نقد را در پیش گرفته ای (نگـا: صـفحه‌ی ۴۹۲ از ایـن کتاب که آنجا بحث را به پایان می‌برد) ما تو را مجبور به این سختی نکرده ایم و تو را از رنج نگریسـتن به کتاب‌های رجال و اسناد بی‌نیاز می‌کنیم[اگر این استاد انصاف به خرج می‌داد و خوب به کتـاب‌هـای رجال نگاه می‌کرد، قطعاً سه چهارم مذهبش برباد می‌رفت؛ چون مذهبش فقط بر پایـه‌ی اسـطوره‌هـا و افسانه‌ها و داستان‌ها و اوهام و افکار غلط بنا شده و تنها دروغگویـانی کـه امامـان شـان و صـالحان و سروران اهل بیت از آنها شکایت و گله کرده اند، آنها را نقل کرده اند. اینک به یک روایت از ائمـه نگـاه کن که کشی از ابوالحسن، امام رضا نقل می‌کند: بنان بر علی بن حسین‌عليه السلام دروغ می‌بسـت و خداونـد گرمای آهن را به او چشاند، و مغیره بن سعید بر ابوجعفرعليه السلام دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهـن را به او چشاند. محمد بن بشیر بر ابوالحسن، امام موسی دروغ می‌بست و خدا گرمای آهن را به او چشاند. ابوالخطاب بر ابوعبداللهعليه السلام دروغ می‌بست و خدا گرمای آهن را به او چشاند. کسی کـه بـر مـن دروغ می‌بست، محمد بن فرات بود. ابویحیی گوید: محمد بن فرات از نویسندگانی بود که ابراهیم بن شـکله او را به قتل رساند (رجال الکشی ص۲۵۶ چاپ کربلاء)]. ما راه را بر تو آسان کرده ایم، آنچه قبلاً به آقای نقاب دار س- خ و همراهانش گفته ایم، تکرارمی‌کنیم؛ ما وقتی چیزی را نقل می‌کنـیم از طبـری و غیـر طبری مثل ابن اثیر و ابن کثیر نقل نمی‌کنیم بلکه از نوبختی نقل می‌کنیم و قطعاً نوبختی نیز، از طبری نقل نکرده و هیچ کدام از شیعیان نیز، نمی‌توانند او را متهم کنند که از طبری نقل کرده است؛ چون اگر نوبختی پیش از طبری نباشد، قطعاً از او متأخر نیست و نوبختی معاصر ثابت بن قره متوفای سال ۲۸۸ هجـری می‌باشد (مقدمة فرق الشیعة، اثر نوبختی ص۱۴ چاپ نجف)، و او محور و منبع تمام کتاب‌های شـیعه در زمینه‌ی فرق و مذاهب می‌باشد. سپس از رجال دان شیعی متعصب که دشنام می‌دهد و مخالفان را لعن و نفرین می کند؛ یعنی، از کشی معاصر ابن فولدیه، متوفای سال ۳۶۹ هجری نقل مـی‌کنـیم. کتـاب وی از

مهم‌ترین و نخستین کتاب‌ها در علم الرجال به حساب می‌آید و از اصول چهار گانه‌ای است کـه در ایـن کتاب به آن استناد شده است. (مقدمة رجال الکشی ص۴).

طوسی ملقب به شیخ الطایفه در رجال خود و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و حلی در خلاصه‌ی خود و قمی در تحفة الأحباب و خوانساری در روضات الجنات و مامقانی در تنقیح المقال و مـرزه در ناسـخ التواریخ و تستری در قاموس الرجال و عباس قمی در الکنی و الألقاب و بسیاری دیگر قضیه‌ی ابن سبأ را آورده اند و همه شان از غیر طبری نقل کرده اند. پس چرا این استاد خود را خسته کرده اسـت؟ چـرا خود را مجبور به نقد و بررسی طبری و عقیده و سند او کرده است؟

کار این استاد و همراهان وی را در این زمان راحت می‌کنیم؛ زمانی که علی مرتضـی‌ﷺ از آن خبـر داده و می‌گوید: «زمانی بعد از من خواهد آمد که هیچ چیزی مخفی تر از حقیقت و هـیچ چیـزی آشـکارتر از باطل نخواهد بود.» (نهج البلاغة ص۸۲ چاپ دار الکتاب بیروت).

آری، برای این که کار شما و دیگران را راحت کنیم، می‌گوییم: قبل از این که طبری در تـاریخش دربـاره‌ی عبدالله بن سبأ بحث کند، ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی شیعیِ متعصب در کتاب «الغارات»خود آورده است. همان کسی که بیش از پنجاه کتاب برای ترویج مذهب و مسلکش تألیف کرده و این کتـاب از مهم ترین منابع شیعه به شمار می رود، و ابن ابی الحدید و حلی و مجلسی و حـر عـاملی و نـوری و قمی و شیرازی و خوئی و مرزه محمد تقی مقاماتی و دیگران از او روایت نقل کرده انـد. (نگـا: مقدمـة الغارات ص خط). در این کتابش آورده که عبدالرحمن بن جندب از پدرش، جندب نقل کرده که گویـد: عمرو بن حمد و حجر بن عدی و حبة العوفی و حارث و عبدالله بن سبأ (همه شان از زمره‌ی قاتلان امام شهید، حضرت عثمان بن عفان ﷺ بودند) بعد از فتح مصر بر حضرت علی ؏ وارد شدند در حالی که حضرت علی اندوهگین بود و به او گفتند: بگو نظرت درباره‌ی ابوبکر و عمر چیست؟ گفت: فرصت گیر آورده اید؟ مصر فتح شده و شیعیان من آنجا کشته شده اند. من نامه‌ای برای شـما مـی‌فرسـتم و در آن، جواب شما را می‌دهم و از شما می‌خواهم حقی را که از من ضایع کرده اید، حفـظ کنیـد و آن را بـرای شیعیان من بخوانید و یاریگر حق باشید. (الغارات، اثر ثقفی ص۳۰۲، ۳۰۳ ج۱ چاپ انجمن آثـار ملـی إیران).

آنچه معروف است این است که طبری تاریخ خود را بعد از سال ۳۰۰ هجری جمع آوری و تألیف کرد، امـا ثقفی این کتابش را حدود سال ۲۵۰ هجری تألیف کرده و وفات وی سـال ۲۸۳ هجـری بـود. او یـک

شیعه‌ی متعصب مشهور بود که شیعه درباره‌ی شیعه بودن و محکم بودن روایات وی داستان‌های متعددی دارند. (برای آگاهی بیشتر به شرح حالش در کتاب‌های رجال شیعه یا به مقدمه‌ی این کتاب مراجعه کنید).

پس، این کتاب، کتاب شماست و نویسنده‌ی آن، محقق و محدث مشهور و شیعی معاصر است و چاپخانه نیز، یک چاپخانه‌ی شیعی است و ناشر آن نیز، گروهی از شیعیان هستند.

آیا بعد از این نیازی به ردّ این قضیه وجود دارد و می‌توان گفت اولین و تنهاترین منبع در این باره، کتاب ابوجعفر طبری است؟ به قول شاعر که می‌گوید: «این گناهی است که در شهر شما نیز، می‌کنند». اگر این گناه باشد، مرتکبان آن از شهر شما می‌باشند.

در خاتمه، به این استادان غیرتمند و مغرور شیعه که معتقدند برای آنها ننگ است که بانی و مؤسس مذهبشان عبدالله بن سبأ یهودی باشد، می‌گوییم: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا وجود وی را از روی تقیّه انکار نمی‌کنید؟ (جهت اطلاع بیشتر به کتاب ما«الشیعة و السنة» مراجعه شود؛ چون در این کتاب به اندازه‌ی آنچه که برای پژوهشگر کافی باشد و تشنه را سیراب و بیمار را درمان کند، آمده است و به لطف خدا ردیه ای بر آن نوشته نشده است) از ترس اینکه مبادا رسوا شوید و حقیقت آشکار شود؟ چون شما بر دینی هستید که به گفته‌ی خودتان هر کسی آن را پنهان کند خدا او را عزیز می‌گرداند و هر کس آن را منتشر کند، خدا او را خوار و ذلیل می‌گرداند. (الکافی فی الأصول، باب التقیة، ج۲، ص۲۲۲، چاپ ایران). و به امام محمد باقر–امام معصوم پنجم– نسبت می‌دهید که گفت: تقیّه در هر ضرورتی وجود دارد. [پس چگونه جسورانه در کتاب «الشیعة و السنة فی المیزان» خود را حاکم قرار می‌دهد و می‌گوید: تقیه ای که عقل و نقل بر آن دلالت کند از جمله امور بدیهی است که نیاز به شرح و توضیح ندارد. کدام عقل به انسانی که گرگی درنده در مقابلش است می‌گوید: جلوتر برو و خود را در مقابل این گرگ قرار بده در حالی که هیچ سلاحی همراه ندارد؟ آیا کار آنها بدون تقیه، مانند این عمل نیست؟ آیا نمی‌بینی که آنها می‌گویند: خود و خانواده ات را بدون در نظر گرفتن شرافت و کرامت انسانی که شریعت و عرف برای انسان در نظر گرفته است، قربانی کن؟ (ص۴۳).

همچنین این فرد پاکستانی و امثال وی، که شیعه را به خاطر تقیه سرزنش می‌کنند، اگر انصاف داشته باشند، می‌دانند که ائمه نیز، از دست ظلم و جورهای زمانه و بعضی حکام اسلامی به تقیه پناه آورده اند. اما چگونه این کار را انجام داده و آنها را به خاطر ظلمشان سرزنش نکرده اند و مدام به ساز آنها رقصیده و

مبالغه می‌کند – و عمر متولی امور شد که سیره‌ای رضایت پسند و شخصیتی مبارک داشت.[۱]

در مقابل از آرزوها و امیال خود دست کشیده اند. این فرد پاکستانی و امثال او نمی‌توانند برای این امر تأسف بخورند تا زمانی که خلفای جلاد به آنها ظلم کرده اند و این در حالی است که همگی در قرن بیستم، قرن آزادی و مساوات زندگی می کنند اما روحشان در قرن گمراهی و نادانی سیر می کند. (دوست داشتنی ترین چیز هر قومی همراه وی محشور می‌شود) خداوند دوست مرحوم ما، شیخ محمد رضا مظفر را بیامرزد،آن جا که در کتاب ارزشمندش «عقائد الإمامیة» –که امیدواریم تمام مسلمانان در نقاط مختلف زمین آن را بخوانند تا عقاید و مبانی و اخلاص دینی شیعه را بشناسند– می‌گوید: عقیده‌ی تقیه‌ی ما ابزاری جهت سرزنش و نفرت از امامیه شده است. گویی که هیچ چیزی آنها را سیراب نمی‌کند مگر اینکه شمشیرهای خود را آخته کرده تا این عقیده را در آن عصرهایی ریشه کن کنند که کافی است در این عصرها گفته شود: این فرد شیعه است تا توسط دشمنان اهل بیت (امویان و عباسیان و پس از آنان عثمانیان) کشته شود. (ص۴۶-۴۵).

ای کاش می‌دانستم که کدام یک راست می‌گویند، تابع یا متبوع؟ امام معصوم یا مقتدی گناهکار؟ و «صاحب آن بهتر می‌داند» (الکافی فی الاصول، باب تقیه، ج۲) .

آیا در این جا شکی باقی می‌ماند که ابن سبأ وجود داشته و عقاید و افکارش پیوسته نزد شیعه بوده که آنها را حفظ می‌کنند و بدان معتقد و پایبندند و بدان عمل می‌کنند. خداوند هدایت کننده به راه راست است. ما خواستیم که درباره‌ی عبدالله بن سبأ به طور مختصر اشاره‌ای کنیم].

۱ – ثقفی ،الغارات، ج۱، ص۳۰۷ نقیبه به معنای نفس است. بعضی گفته اند به معنای سرشت است. «رجل میمون النقیبة» یعنی «مردی پاک سرش که در تلاش‌هایش پیروز و موفق است» همان طور که ابن منظور افریقی گوید. ابن سکیت گوید: اگر کسی میمون الأمر باشد، در تلاش‌هایش موفق و پیروز است. ثعلب گوید: در صورتی که میمون المشورة باشد، در کارهایش موفق و پیروز است. در حدیث مجدی بن عمرو آمده است: او میمون النقیبة بود؛ یعنی انسانی موفق و کوشا بود و به خواسته‌هایش می‌رسید. (لسان العرب، اثر ابن منظور افریقی ج۱ ص۷۶۸).

ما، در بیعت با او تأخیر نکردیم و از شنیدن و اطاعت و نصیحت وی کوتاهی نکردیم، چون سیره اش پاک و شخصیتش مبارک بود و در کارهایش موفق و در خواسته‌هایش پیروز بود.

طوسی، شیخ الطایفه‌ی شیعه در امالی خود آورده که علی بن ابی طالب گفت: «همچنان که شما بیعت کردید، من نیز، با عمر بیعت کردم بر سر این بیعت پایدار و فادار ماندم و زمانی که کشته شد مرا ششمینِ شش نفر قرار داد و مرا در جایی قرار داد که خدا مرا در آنجا قرار داده بود».[1]

پس حضرت علی با حضرت عمر بیعت کرد و از او اطاعت کرد و هر آنچه او امر می‌کرد، اطاعت می‌کرد و خیرخواه او بود و جزو کمیته‌ای شد که حضرت عمر برای انتخاب خلیفه از میان آن تعیین کرده بود. حضرت علی وزیر و مشاور و قاضی حضرت عمر بود و همان طور که بیان کردیم در موارد متعددی حضرت عمر با او مشورت می‌کرد و از میان نظر مشاورانش به نظر حضرت علی عمل می کرد به طوری که یعقوبی، مؤرخ شیعی می‌گوید:

«عمر درباره‌ی زمین‌های کوفه با بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ مشورت کرد، بعضی از آنها گفتند: آن را میان ما تقسیم کن. عمر با علی مشورت کرد، علی گفت: اگر امروز آن را میان ما تقسیم کنی برای کسی که بعد از ما می‌آید، چیزی باقی نمی‌ماند، اما به نظر من آنها را در دست صاحبان اراضی باقی بگذار تا در آن کار کنند که هم برای ما باشد و هم برای افراد بعد از ما. عمر گفت: خداوند تو را توفیق داد، این رأی درست است».[2]

همچنین روایت‌های زیادی در مسائل قضائی وجود دارد که حضرت علی در یک طرف و سایر اصحاب در طرف دیگر بودند، اما عمر فاروق قضاوت و نظر حضرت علی را ترجیح می داد. شیخ مفید باب مستقلی را تحت عنوان «قضاوت‌هایی که علی در زمان امارت عمر

---

۱ - طوسی، الامالی، نجف، ج۲، ص۱۲۱.

۲ - تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۵۱ و ۱۵۲.

انجام داد» آورده و زیر آن قضاوت‌های زیادی را آورده که حضرت عمر به قضاوت حضرت علی رضی‌الله‌عنهما عمل کرده است، از جمله:

زن حامله‌ای را که زنا کرده بود، نزد عمر آوردند و عمر حکم به سنگسار وی کرد. علی علیه‌السلام به وی گفت: راهی برای جنینی که در شکمش است، پیدا کن؛ چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزۡرَ أُخۡرَىٰ﴾ الأنعام: ۱۶۴ عمر گفت: زنده نمانم اگر معضل و مشکلی پیش آید و ابوالحسن نباشد. سپس گفت: با این زن چکار کنیم؟ علی گفت: از سنگسار این زن دست نگه دار تا بچه متولد شود. اگر بچه متولد شد و کسی پیدا کردی که کفالت بچه را به عهده بگیرد، حد را بر مادرش اجرا کن. پس عمر به این قضاوت علی، حکم کرد.[۲۱]

همچنین مفید می‌گوید: عمر زنی را که مردان کنار او صحبت می‌کردند، فرا خواند. هنگامی که فرستاده‌ی عمر نزد آن زن رفت، او ترسید و همراه آن مردان بیرون رفت و سُر خورد و بر زمین افتاد و بچه اش سقط شد و مرد. سپس این خبر را به عمر دادند. عمر اصحاب رسول الله ﷺ را جمع کرد و حکم این مسأله را از آنها جویا شد. همگی گفتند: ما جز خیر در تو نمی‌بینیم و در این باره هیچ گناهی بر تو نیست. امیر المؤمنین علی علیه‌السلام نشسته بود و در این باره سخن نمی‌گفت: عمر به او گفت: نظر تو چیست ای ابوالحسن؟

---

۱ – الإرشاد ،ص۱۰۹ .

۲ – خیلی واضح به نظر می‌رسد این روایت از دروغ‌های شیعه است؛ زیرا مشابه همین واقعه در زمان رسول گرامی اسلام ﷺ اتفاق افتاده بود (داستان غامدیه که مرتکب زنا شده بود) و رسول الله در مورد او همین فیصله را کردند. امکان ندارد عمر فاروق از آن واقعه‌ی مشهور بی‌خبر باشد و در این مسأله به کسی مراجعه کرده و یا از فردی نظری خواسته باشد.

و عمر رضی‌الله‌عنه خود باهوش‌تر از این بوده که موضوع ساده‌ای را متوجه نشود.

روافض خواسته اند با جعل چنین دروغ‌های بر علم و فضل علی رضی‌الله‌عنه بیفزایند؛ اما خوشبختانه فضل او در روایات صحیح نیز ثابت شده است و نیازی به این اباطیل محسوس نمی‌شود. [مصحح]

حضرت علی گفت: شنیدم آنچه گفتند. عمر گفت: نظر تو چیست؟ علی گفت: شـنیدم آنچـه گفتند. عمر گفت: تو را قسم می‌دهم که نظرت را بگویی. حضرت علی گفت: این قـوم تـو را بسیار تمجید می‌کنند و فریبت می‌دهند و اینان اشتباه می‌کنند، دیه بر عاقله‌ی توسـت؛ چـون قتل کودک در اثر اشتباه تو بوده است. عمر گفت: قسم به خـدا، تـو از میـان همـه‌ی اینـان خیرخواه من بودی. به خدا باید دیه را بر بنی عدی اجرا کنی. علی این کار را انجام داد.[۱]

همچنین از یونس از حسن روایت شده که زنی را نزد عمر آوردند که شش ماهه بچه بـه دنیا آورده بود. عمر خواسـت او را سنگسـار کنـد. امیـر المـؤمنین‌عليه‌السلام بـه او گفـت: اگـر می‌خواهی با کتاب خدا دشمنی کنی، پس این کار را بکن؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿وَحَمۡلُهُۥ وَفِصَٰلُهُۥ ثَلَٰثُونَ شَهۡرًا﴾(الأحقاف: ۱۵) در جایی دیگـر مـی‌فرمایـد: ﴿وَٱلۡوَٰلِدَٰتُ يُرۡضِعۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ حَوۡلَيۡنِ كَامِلَيۡنِۖ لِمَنۡ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ﴾(البقرة: ۲۳۳)پس وقتی زن شیرده دو سال را تمام کـرد و دوران بارداری و شیردهی سی ماه باشد، پس دوران بارداری شش ماه می‌باشد. عمر آن زن را رها کرد و به آن حکم نمود و صحابه و تابعین تا زمان حال نیز، به آن عمل کرده اند.[۲]

همچنین چند نفر شاهد علیه زنی شهادت دادند که وی را در میان بعضی آب‌هـای عـرب دیده اند که با مردی نزدیکی کرده و آن مرد شوهرش نبود. عمر به سنگسار زن دستور داد و آن زن شوهر داشت. زن گفت: خدایا! خودت می‌دانی که من بی‌گناهم. عمر خشمگین شـد و گفت: تو گواهان را ناعادل می‌دانی. امیرالمـؤمنین‌عليه‌السلام گفـت: ایـن زن را بیاوریـد و از وی بپرسید شاید عذری داشته باشد. زن آورده شد و از وی پرسیده شد که جریان را تعریف کند. زن گفت: شوهرم شتری داشت. به دنبال شتر شوهرم رفتم. شتر شوهرم شیر نداشت. شـریک ما نیز بیرون آمد و شترش شیر داشت. آب من تمام شد و از وی خواستم که کمی شیر به من

---

۱ - الإرشاد، ص۱۱۰.

۲ - همان.

بدهد تا تشنگی ام رفع شود. او خوداری کرد که شیر به من بدهد مگر به شرطی که خودم را در اختیارش بگذارم. من از این کار امتناع کردم. در این هنگام که سعی کردم خودم را نجات دهم، او به زور با من نزدیکی کرد. امیرالمؤمنین﵇ گفت: الله اکبر ﴿فَمَنِ ٱضۡطُرَّ غَيۡرَ بَاغٖ وَلَا عَادٖ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِ﴾البقرة: ۱۷۳وقتی عمر این را شنید، زن را آزاد کرد.[۱]

حضرت عمر در تمامی این قضایا به قضاوت حضرت علی﵇ عمل کرد و هر آنچه می‌گفت، اجرا می‌کرد؛ چون حضرت عمر طبق روایت‌های شیعه، می‌گفت: علی از همه‌ی ما در قضاوت آگاه تر است.[۲]

اینها قضاوت‌های حضرت علی و مشورت‌های وی بود. آیا بعد از این می‌توان گفت که علی با عمر مخالفت کرده یا میان آنها کینه‌ای بوده است؟ تا جایی که گفته شود: علی و خویشاوندانش با عمر بیعت نکردند. آیا می‌توان تصور کرد که شخصی به ولایت و خلافت کسی اقرار نکند اما در مسائل و مشکلات مهم با او مشورت کند و رأی قاطع خود را اعلام کند و به رأی وی عمل شود؟ و میان مردم قضاوت کند و قضاوتش اجرا شود؟

بالاتر از آن، این که حضرت علی تنها قاضی و مشاور و وزیرِ داماد خود و جانشین رسول الله ﷺ و امیر مؤمنان و خلیفه‌ی مسلمانان، عمر فاروق ﵁، نبود و بس، بلکه در امور حکومتی و دولتی نیز، نائب حضرت عمر بود. در سال ۱۵ هجری حضرت عمر او را جانشین خود کرد؛ آنگاه که اهل شام برای حمله به فلسطین از حضرت عمر کمک خواستند و او با اصحاب مشورت کرد، حضرت علی او را منع کرد و گفت: تو خودت بیرون نرو، چون دشمن تو سگ صفت است. حضرت عمر گفت: من پیش از مرگ عباس بن عبدالمطلب به رویارویی با دشمن می‌روم؛ چون اگر شما عباس بن عبدالمطلب را از دست بدهید، شر دامن

---

۱ – همان، ص۳۱۲.

۲ – طوسی، الامالی، نجف، ج۱، ص۲۵۶.

شما را می‌گیرد ـ بنگرید که عشق و علاقه‌ی عمر فاروق به اهل بیت و به خصـوص عمـوی پیامبر چگونه بوده است[1] ـ پس حضرت عمر شخصاً به طرف شـام رفـت و حضـرت علـی عليه السلام جانشین وی در مدینه شد.[2]

مورخان بیان کرده اند که فاروق رضی الله عنه علی مرتضی را سـه بـار در حکومـت و پایتخـت مسلمانان، جانشین خود کرد: یک بار در سال ۱۴ هجری هنگامی که خودش به جنگ عراق رفته بود، یک بار در سال ۱۵ هجری وقتی که به جنگ با روم رفته بود.[3] و بار سوم هنگـام خروج به طرف أیله در سال ۱۷ هجری.[4]به همین دلیل، هنگامی که مـردم مـی‌خواسـتند بـا حضرت علی بیعت کنند، گفت: بهتر است که من وزیر شما باشم تا این که امیر شـما باشـم.[5] حضرت علی به وزارت خودش در دوران خلافت ابوبکر صدیق و به خصوص عمـر فـاورق اشاره دارد. به همین دلیل او و فرزندان و نوه‌هـایش و خـانواده‌اش، همگـی در زیـر پـرچم حضرت عمر جنگیدند و از او غنیمت و هدیه و کنیز و اسیر قبول کردند. اگر خلافت حضرت عمر حق نباشد، چگونه می‌توان جنگیدن در زیر پرچم وی را جهاد نامید، و قبول کنیـزان و اسیران او و استفاده از آنها جایز نبود. تمام این مسائل ثابت شده همان طور که قبلاً آن را از کتاب‌های روافض بیان کردیم. همچنان که شیعه روایت کرده اند: حسن بن علی، نوه‌ی رسول الله صلى الله عليه وسلم زیر پرچم عمر فاروق جنگید و در دوران خلافت وی و در سایه‌ی راهنمایی‌هـای او در لشکری که به جنگ با ایران فرستاده شد، جهاد کرده است. آنان مـی‌گوینـد: در اصـفهان مسجدی معروف به لسان الأرض (زبان زمین) بود. به این دلیل به این اسم نامیده شده اسـت

۱ – ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۲، ص ۳۷۰.

۲ – همان.

۳ – ابن کثیر، البدایة و النهایة، بیروت، ج۷، ص۳۵ و ۵۵. طبری، بیروت، ج۴، ص۸۳ و ۱۵۹ .

۴ – طبری .

۵ – نهج البلاغه (تحقیق صبحی)، ۱۳۶.

که وقتی حسن مجتبی در زمان عمر بن خطاب برای جنگ و جهاد در راه خـدا و فـتح ایـن سرزمین‌ها به اصفهان رفت، در این مسجد، فرود آمدند و زمین در این جا با وی سخن گفت. از این رو این قسمت از زمین را لسان الأرض نامیده اند؛ زیرا با حضرت حسن صحبت کرده است.[۱]

همه‌ی اینها نشان دهنده‌ی صدق و راستی مطالبی است که گفته ایم.

در پایان می‌خواهم این بحث را با نمادی به پایان برسانم که آشکارا دلالت بـر عشـق و علاقه‌ی اهل بیت به فاروق اعظم –رضوان الله علیهم اجمعین– دارد. آن نماد، این اسـت کـه اهل بیت به خاطر محبت و دوستی نسبت به حضرت عمر و خـوش آمـدن از شخصـیتش و قدردانی از کارهای ارزشمند و ارزش‌های عظیم اخلاقی ایشان و خدمات گرانبهایی کـه بـه اسلام کرده و اقرار به روابط صمیمانه و محکم و خویشاوندی و دامادی که با اهل بیت داشته است، فرزندانشان را به نام فاروق یا عمر، نام نهاده اند.

نخستین کسی که فرزندش را عمر نامید، امام اول معصومی است که بر اساس اعتقاد شیعه اشتباه نمی‌کند. او پسرش را که از ام حبیب، دختر ربیعه بکری کـه ابـوبکر صـدیق رضی الله عنه بـه او بخشیده بود، عمر نام نهاد. همچنان که مفید و یعقوبی و مجلسی و اصفهانی و صاحب الفصول این را اظهار داشته اند. مفید در باب «بیان فرزندان امیر المؤمنین و تعداد و نـام‌هـای آنهـا» می‌گوید: فرزندان امیر المؤمنین ۲۷ نفر پسر و دختر بودند: ۱– حسن ۲– حسین ... ۶– عمر ۷– رقیه، که هر دوی اینها دوقلو بودند و مادرشان ام حبیب دختر ربیعه بوده است.[۲]

---

۱ – عباس قمی، تتمة المنتهی، ایران، ص۳۹۰ .

۲ – مفید، الإرشاد، ص۱۷۶ .

یعقوبی می‌گوید: علی ۱۴ پسر داشت: حسن و حسین و محسن که در کودکی درگذشت و مادرشان فاطمه، دختر رسول الله ﷺ بود ... و عمر که مادرش، ام حبیب، دختر ربیعه بکریه بود.[۱]

مجلسی می‌گوید: عمر بن علی علیه السلام از جمله کسانی بود که در کربلا همراه حسین کشته شد و مادرش ام البنین، دختر حزام کلابی، بوده است.[۲]

صاحب کتاب الفصول در ذیل بیان اولاد علی بن ابی‌طالب می‌گوید: و عمر بن علی از زنی از طایفه‌ی تغلبی بود. این زن همان صهباء دختر ربیعه از جمله اسیرانی بود که خالد بن ولید در عین التمر به آنان حمله کرده بود. عمر تا ۸۵ سالگی عمر کرد و نصف میراث علی را صاحب شد؛ چون تمامی برادرانش که عبدالله و جعفر و عثمان بودند، همگی قبل از وی و همراه حسین کشته شده اند ـ یعنی، او همراه آنها کشته نشد و از آنان ارث برد ـ[۳]

بعد از وی، حسن بن علی نیز، در این عشق و علاقه به عمر فاروق رضی الله عنه از پدرش تبعیت کرد و یکی از پسرانش را عمر نامید.

مفید در باب «بیان اولاد حسن بن علی علیه السلام و تعدادشان و نام هایشان» می‌گوید:

«فرزندان حسن بن علی ۱۵ پسر و دختر بودند: ۱- زید... ۵- عمر ۶- قاسم ۷- عبدالله که مادرشان کنیز بود.»[۴]. مجلسی می‌گوید: «عمر بن حسن، از جمله کسانی بود که همراه

---

۱ - تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۱۳ . مقاتل الطالبین، بیروت، ص۸۴ .

۲ - جلاء العیون (ذکر کسانی که در کربلاء همراه حسین کشته شدند)، ص۵۷۰.

۳ - الفصول المهمة، تهران، اعلمی، ص۱۴۳. عمدة الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، نجف، ص۳۶۱. تحفةالإهاب، ص۱۵۱ و ۱۵۲. کشف الغمة، ج۱، ص۵۷۵ .

۴ - الإرشاد، ص۱۹۴. تاریخ یعقوبی ج۲، ص۲۲۸. عمدة الطالب، ص۸۱. منتهی الآمال، ج ۱، ص۲۴۰. الفصول المهمة، ص۱۶۶.

حسین در کربلاء شهید شد.»[1]

اما اصفهانی معتقد است که او کشته نشد بلکه اسیر شد و می‌گوید:

«و خانواده‌ی حسین پس از شهادتش، اسیران را برداشتند که عمر و زید و حسن پسران حسن بن علی بن ابی‌طالب در میان آنها بودند.»[2]

پسر دوم حضرت علی از فاطمه، یعنی حضرت حسین‌؈ نیز، یکی از پسرانش را عمر نامید؛ همچنان که مجلسی ذیل «بیان کسانی که همراه حسین و از خانواده‌ی وی در کربلا کشته شدند» می‌گوید: از پسران حسین، علی اکبر و عبدالله- که در اتاقش شهید شد- کشته شدند. بعضی می‌گویند: همچنین از پسران حسین، عمر و زید کشته شدند.[3]

پس از حسین فرزندش علی ملقب به زین العابدین نیز، یکی از پسرانش را به نام عمویش و شوهر عمه اش و دوست پدربزرگش، عمر نامیده است. همچنان که مفید در باب «بیان اولاد علی ؈» می‌گوید: فرزندان علی بن حسین ۱۵ نفر بودند: ۱- محمد با کنیه‌ی ابوجعفر، باقر که مادرش ام عبدالله، دختر حسن، بود... ۶- عمر بن علی که مادرش کنیز بود.[4]

همچنین اصفهانی می‌گوید که این عمر از برادران پدری و مادری زید بن علی بوده است. او در شرح حال زید بن علی می‌گوید: زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب ... که مادرش کنیز بود که مختار بن ابی عبیده او را به علی بن حسین هدیه داده بود و او زید و عمر و علی و خدیجه و ... را به دنیا آورد ... مختار کنیزی را به سی هزار درهم خرید و به او گفت: پشت کن. او پشت کرد. سپس به او گفت: رو کن. او رو کرد. سپس گفت: هیچ کس

---

۱ - جلاء العیون، ص۵۸۲.

۲ - مقاتل الطالبین، ص۱۱۹.

۳ - مجلسی، جلاء العیون، ص۵۸۲ .

۴ - الإرشاد، ص۲۶۱. کشف الغمة،ج۲، ص۱۰۵. عمدةالطالب، ص۱۹۴. منتهی الآمال، ج۲، ص۴۳. الفصول المهمة، ص۲۰۹ .

را شایسته تر از علی بن حسین برای وی نمی‌بینم. پس او را برای علی بن حسین فرستاد، و او مادر زید بن علی است.[۱]

شایان ذکر است که بسیاری از نوادگان این عمر همراه پسرعموهای خودشان علیه عباسیان شورش کرده اند.[۲]

همچنین موسی بن جعفر ملقب به کاظم–امام هفتم شیعیان– یکی از پسرانش را عمر نامیده است، که اربلی آن را تحت عنوان اولاد وی ذکر می‌کند.[۳]

پس این پنج امام معصوم شیعه، عشق و علاقه و محبتی را که نسبت به عمر فاروق در سینه داشتند، در زمان وی و بعد از وفاتش ابراز کرده اند.

آیا نمادی بزرگتر از این نماد وجود دارد که محبت و دوستی و علاقه به یک شخصیت بی‌نظیر اسلامی، و قهرمان اسلام، عمر فاروق ﷺ را نشان دهد؟

بعد از این افراد بزرگ و مشهور، این اسم در میان فرزندان آنها رواج یافت. همچنان که در کتاب‌های انساب و تاریخ و سیره آمده است. اصفهانی بعضی از آنها را در «المقاتل» و اربلی در «کشف الغمة» آورده اند. اصفهانی می‌گوید:

از جمله کسانی که برای خواستاری حکومت شورش کردند، یحیی بن عمر بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب بود که در زمان مستعین شورش کرد.

یکی دیگر از آنان، عمر بن اسحاق بن حسن بن علی بن حسین که همراه حسین معروف به صاحب فخ بود که در زمان موسی الهادی شورش کرد.[۴]

یکی دیگر از آنان، عمر بن حسن بن علی بن حسن بن حسین بن حسن بود.[۱]

---

۱ – مقاتل الطالبین، ص۱۲۷.

۲ – توضیح این مطلب در المقاتل و سایر کتاب‌ها آمده است.

۳ – کشف الغمة، ص۲۱۶.

۴ – اصفهانی، مقاتل الطالبین، بیروت، ص۴۵۶ .

ولی ما به پنج نفر اول، اکتفا کردیم چون شیعه قائل به عصمت و امامت آنها هستند.

این دیدگاه اهل بیت دربارهی یکی از اصحاب رسول الله ﷺ، عمر فاروق بود که مانند ابوبکر صدیق به او احترام می‌گذاشتند و او را دوست می‌داشتند و از او اطاعت می‌کردند و با نامگذاری فرزندانشان به نام او پس از وی، نامش را زنده نگه می‌داشتند و با او رابطه‌ی سببی و دامادی داشتند و خود را به او نزدیک می‌کردند.

دیدگاه اهل بیت دربارهی عثمان ذی‌النورین:

عثمان ذی‌النورین، خلیفه‌ی سوم راشد، و صاحب بخشش و حیا، محبوب رسول الله ﷺ و همسر دو دختر ایشان؛ ام کلثوم و رقیه است که در این مقام بزرگ، بی‌نظیر بوده و کسی از میان امت‌های اولیه و بعد از آن، به این مقام نرسیده اند. او باجناق ح علی رضي الله عنه بود. و بعد از خلیل الله، اولین مهاجری بود که پرچم اسلام را برداشت و به مکان‌هایی که اسلام به آن نرسیده بود، رساند و شهرهای جدید و سرزمین‌های وسیعی را فتح کرد و با امدادهای بسیار مسلمانان را یاری می‌کرد. چاه رومه را برای مسلمانان خریداری کرد آن هم زمانی که آنها بعد از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه، چاهی نداشتند که از آن آب بنوشند. همچنین زمینی را برای ساخت مسجد خریداری کرد که آخرین مسجد پیامبران محسوب می‌شود.

کمک‌های وی به عموم مسلمانان و مصالح اجتماعی شان مانند آماده کردن ارتش و سربازان تنگدست و ... .

تنها این امور نیست و بس، بلکه او خیّر، بخشنده، نیکوکار و سخاوتمندی بود که اموال خود را به عام و خاص می‌بخشید. او به امام اول – معصومی که او را بالاتر از پیامبران و فرشتگان مقرب خدا می‌دانند–[2] در ازدواج با فاطمه، کمک کرد و تمام مخارج ازدواج را به

---

۱ – همان، ص۴۴۶ .

۲ – امامان از پیامبران برترند

محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از عبدالله بن ولید سلمان نقل می‌کند که ابوجعفر علیه‌السلام به من گفت: ای عبدالله، شیعه درباره‌ی علی و موسی و عیسی چه می گویند؟ گفتم: جانم فدایت باد از چه نظر می‌پرسی؟ گفت: درباره‌ی علمشان از تو می‌پرسم. گفت: قسم به خدا، علی از موسی و عیسی عالم تر بود. گفت: ای عبدالله، آیا این درست است که می‌گویند: پیامبر ﷺ هر علمی داشت، علی نیز، دارد؟ گفتم: آری. گفت: با آنها این گونه نزاع کن که خداوند به موسی فرمود: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ پس ما دانستیم که همه‌ی قضیه برای موسی روشن نشده است و خداوند متعال به حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ و از علی بن اسماعیل از محمد بن عمر زیات نقل شده که گفت: ابوعبدالله علیه‌السلام گفت: شیعه درباره‌ی عیسی و موسی و علی علیه‌السلام چه می‌گویند؟ گفتم: فکر می‌کنند که موسی و عیسی از علی برتر باشند. گفت: آیا فکر می‌کنی که امیرالمؤمنین آنچه را که رسول الله ﷺ دانسته، می‌داند؟ گفتم: آری. اما مردم او را بر هیچ یک از پیامبران اولوالعزم برتری نمی‌دهند. ابوعبدالله گفت: با کتاب خداوند با آنها بحث کن. گفتم: کجا و چگونه؟ گفت: خداوند به موسی فرمود: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ و خداوند به عیسی گفت: ﴿وَلأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾ و خداوند متعال به حضرت محمد ﷺ فرمود: ﴿وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هَؤُلاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾، و از علی بن محمد... نقل شده که ابوعبدالله علیه‌السلام گفت: خداوند پیامبران اولوالعزم را آفرید و آنها را با علم فضیلت داد و علمشان را به ما داد و ما علمشان را ارث بردیم و ما را در علمشان بر آنان برتری داد و به رسول خدا ﷺ چیزهایی یاد داد که آنان نمی‌دانستند و علم رسول خدا ﷺ و علم آنان را به ما یاد داد. (به نقل از الفصول الهمة، الحر العاملی، ص۱۵۱-۱۵۲).

همچنین ابن بابویه قمی، در کتابش «عیون الأخبار» از ابوالحسن علی بن موسی الرضا از پدرش از علی علیه‌السلام آورده که جبرئیل بر رسول الله ﷺ نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند متعال می‌فرماید: اگر علی علیه‌السلام را خلق نمی‌کردم، چگونه برای دخترت فاطمه بر روی زمین کفوی غیر از او پیدا می شد؟ (عیون اخبار الرضا،۲۲۵/۱).

سید بجنوردی، تعلیقی بر آن آورده و می‌گوید: بعضی از محققان به این گروه احادیث، استناد می‌کنند که موسی و عیسی بر تمام پیامبران برتری دارند. (همان).

وی داد. همچنان که خود علی بن ابی‌طالب به این امر اعتراف می کند: «وقتی من نزد رسول الله ﷺ رفتم تا فاطمه را از او خواستگاری کنم، به من گفت: زره ات را بفروش و پولش را بیاور تا با آن برای تو و دخترم فاطمه آنچه لازم است، بخرم. زره را برداشتم و به بازار رفتم و آن را به چهارصد درهم به عثمان بن عفان فروختم. وقتی که درهم ها را از او گرفتم و او زره را از من گرفت، گفت: ای ابوالحسن! آیا تو نسبت به من برای زره و این درهم ها شایسته‌تر و مستحق‌تر نیستی؟ گفتم: آری. گفت: این زره، هدیه‌ی من به تو باشد. پس زره و درهم‌ها را گرفتم و نزد رسول الله ﷺ رفتم و زره و درهم‌ها را پیش وی گذاشتم و از کاری که عثمان کرده بود به او خبر دادم. پس رسول الله ﷺ برای عثمان دعای خیر کرد.[۱]

حر عاملی این روایت را از طوسی در «التهذیب» خود تحت عنوان باب «پیامبر و ائمه‌ی دوازده‌گانه از سایر مخلوقات و از انبیاء و اوصیاء و ملائکه و... برتر هستند»، آورده است. (الفصول المهمة، ص۱۵۱، ایران).

و در ذیل آن، روایت دیگری را از رضا ؑ آورده که پیامبر ﷺ فرمود: خداوند هیچ کس را برتر از من خلق نکرده و هیچ کس نزد وی گرامی تر از من نیست. علی گفت: گفتم: ای رسول الله ﷺ، تو برتری یا جبرئیل؟ گفت: خداوند پیامبران مرسل خود را بر فرشتگان مقرب برتری داده و مرا بر تمام پیامبران و رسولان برتری داده است و برتری بعد از من، ای علی از آنِ تو و امامانِ بعد از توست، و همانا فرشتگان، خدمتکاران ما و خدمتکاران دوستداران ما هستند– تا آن جا که می‌گوید:– چطور از ملائکه برتر نباشیم در حالی که نسبت به شناخت و تسبیح و تقدیس خداوند خود از آنها جلوتر بوده ایم. تا آن جا که می‌گوید: خداوند متعال آدم را خلق کرد و از روح خود در وی دمید و ملائکه را به سجده برای آدم به عنوان اکرام و بزرگداشت ما امر کرد، و سجده‌ی آنها برای خداوند عزّ وجل از لحاظ عبودیت است و برای آدم از لحاظ اکرام است. پس چگونه ما برتر از ملائکه نباشیم در حالی که همگی آنها برای آدم سجده کردند. (الفصول، ص۱۵۳، عیون اخبار الرضا،۲۶۲/۱، تحت عنوان برتری داشتن پیامبر و امامان بر تمام فرشتگان و پیامبران).

۱ – خوارزمی، المناقب، نجف، ص۲۵۲ و ۲۵۳. اربلی، کشف الغمة، ج۱، ص۳۵۹. مجلسی، بحار الانوار، ایران، ص۳۹ و ۴۰.

بر این اساس عبدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر ﷺ، مـی‌گویـد: خداونـد بـه ابـوعمرو (عثمان بن عفان) رحم کند! قسم به خدا او کریم‌تـرین و بخشـنده‌تـرین نیکوکـاران اسـت و سحرگاهان بیشتر از همه عبادت می‌کند و هنگام ذکر بسیار اشک می‌ریزد و هنگام هر اکرام و بخششی بیدار است و از همه بخشندگان، جلوتر است. دوست وفادار من است و صـاحب لشکری قدرتمند و داماد رسول الله ﷺ است.[1]

رسول الله ﷺ عثمان را از جمله‌ی کسانی قرار داد که بر ازدواج فاطمـه بـا علـی شـاهد باشند؛ همچنان که از انس روایت کرده اند که پیامبر ﷺ فرمـود: برویـد و ابـوبکر و عمـر و عثمان ... و سه نفر از انصار را بیاورید. گفت: رفتم و آنها را صدا زدم. وقتی کـه بـه حضـور پیامبر ﷺ رسیدند، فرمود: من شما را بر ازدواج فاطمه با علی با مهریـه‌ی ۴۰۰ مثقـال نقـره شاهد می‌گیرم.[2]

برای حضرت علی، همین افتخار بس که پیامبر ﷺ یکی از دخترانش را به وی داده و او را جزو دامادهای خود کرده است. شیعه این امر را نشان افضل بـودن حضـرت علـی بـرای خلافت و امامت بعد از پیامبر ﷺ دانسته اند. پس چطور است کسی که دو دختر از پیامبر ﷺ یکی پس از دیگری گرفته باشد مستحق خلافت و امامت نیست؟ همین افتخار برای حضرت عثمان بس است که در دنیا، کسی مانند او به چنین شرف و جایگاهی نرسیده که با دو دختر پیامبر ﷺ ازدواج کرده باشد و هیچ کس در این امر مهـم و مبـارک مثـل وی نیسـت. چـون حضرت عثمان با رقیه دختر پیامبر ﷺ در مکه ازدواج کرد و این ازدواج به فرمان الهی بـوده است. چرا که پیامبر ﷺ از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. و بعد از وفات رقیه پیـامبر ﷺ دختر دیگرش، ام کلثوم را به عقد حضرت عثمان در آورد. همچنان که علمای شـیعه بـه آن اعتراف کرده اند. مجلسی – همان شیعی مشهور و متعصب که همیشه لعن و نفرین می‌کنـد –

---

۱ – تاریخ مسعودی، مصر، ج۳، ص۵۱. مرزه محمد تقی، ناسخ التواریخ، تهران، ج۵ ،ص۱۴۴.

۲ – کشف الغمة، ج۱، ص۳۵۸. خوارزمی، المناقب، ص۲۵۲. مجلسی، بحارالانوار، ج۱۰، ص۳۸.

در کتاب خود حیاة القلوب، به نقل از ابن بابویه قمی و با سند صحیح نقل می‌کند که رسول الله ﷺ از خدیجه صاحب قاسم و عبدالله ملقب به طاهر و ام کلثوم و زینب و فاطمه شد و علی با فاطمه و ابوالعاص بن ربیعه با زینب ازدواج کردند و ابوالعاص مردی از بنی‌امیه بود.[1]

---

۱ – **ازدواج‌های میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم:**

این ازدواج‌ها دلالت می‌کند بر این که میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه، کینه و نفرت و دشمنی وجود نداشت که دشمنان اسلام و مسلمانان اختراع کرده و اساطیر و داستان‌هایی پیرامون آن بافته اند. همچنان که دیدیم بنی‌امیه با بنی‌هاشم پسر عمو و برادر و دوست بودند و حتی از لحاظ دوستی و فکری نزدیک‌ترین افراد به یکدیگر بودند که غم و غصه‌های خود را با هم تقسیم می‌کردند و با همدیگر رابطه داشتند. حتی علمای شیعه و مورخین آنها اظهار داشته اند که ابوسفیان که رئیس بنی‌امیه و بزرگ آن قوم بود یکی از بزرگ ترین پیروان حضرت علی بوده و مؤید این امر روز سقیفه است. یعقوبی آورده که ابوسفیان، از جمله افرادی بود که به بیعت با ابوبکر مخالفت می‌کرد و می‌گفت: ای بنی عبد مناف، آیا رضایت می‌دهید که کسی غیر از خودتان ولایت این امر را به دست بگیرد؟ و به علی بن ابی طالب گفت: دستت را بده که با تو بیعت کنم و در این حال گفت:

بنی هاشم لا تطمعوا الناس فیکم ولا سیما تیم بن مرة أو عدی

«کسی در حق بنی هاشم طمع نکند به خصوص اگر تیم بن مره یا عدی باشند».

فما الأمر إلا فیکم وإلیکم ولیس لها إلا أبو حسن علی

«این کار جز برای شما و به سود شما نیست، و جز ابوالحسن علی کسی شایسته‌ی آن نیست».

أبا حسن، فاشدد بها کف حازم فإنک بالأمر الذی یرتجی ملی

«ای ابوالحسن! خلافت را به دست بگیر و مصمم و دوراندیش باش؛ چون تو شاسیته و مستحق خلافت هستی».

و إن امرأ یرمی قصیاً وراءه عزیز الحمی والناس من غالب قصی

«و کسی که به دور دست نظاره کند مردم از او حمایت می‌کنند». (تاریخ الیعقوبی (ج۲ ص۱۲۶)، و شرح نهج البلاغة، اثر ابن أبی‌الحدید).

ابن بابویه قمی بیان می‌کند که یاران مخلص علی، دوازده نفر از مهاجرین و انصار بودند که یکی از آنها خالد بن سعید بن عاص اموی بود. و او در برابر عموم ادعا می‌کند: قسم به خدا قریش می‌داند که من بالاترین فرد از لحاظ مقام و قوی‌ترین آنها از لحاظ ادب و زیباترین آنها و فقیرترین آنها نسبت به خدا و رسولش هستم. (کتاب الخصال ص۳۶۱).

میان ابوسفیان و عباس ، عموی پیامبر ﷺ و بزرگ بنی‌هاشم، رفاقتی مَثَل زدنی بود.

همچنان که میان آنها قبل و بعد از اسلام ازدواج‌هایی بوده است. رسول الله ﷺ سه دختر از چهار دختر خود را به بنی‌امیه داد که یکی ابوالعاص بن ربیع و دیگری عثمان بن عفان بود که هر دو از بنی‌امیه بودند. حضرت عثمان پسر دختر عمه‌ی رسول الله ﷺ بود که همراه پدر رسول الله ﷺ، عبدالله بن عبدالمطلب، دوقلو بودند که مادرشان اروی، دختر کریز بن حبیب بن عبد شمس بود. مادر عثمانؓ ام حکیم بود که نامش بیضاء دختر عبدالمطلب، عمه‌ی پیامبر ﷺ، بوده است. (کتاب های أنساب مانند أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ج۵ ص۱، چاپ بغداد، المحبر، اثر بغدادی، ص۴۰۷ چاپ دکن، طبقات ابن سعد، ج۸ ص۱۶، چاپ لیدن، أسد الغابة، ج۵ ص۱۹۱، المستدرک، اثر حاکم، ج۳ ص۹۶ و لفظ از اوست، و منتهی الآمال، ج۱، فصل نهم).

بعد از عثمان پسرش أبان بن عثمان از بنی‌هاشم زن گرفت که ام کلثوم، دختر عبدالله بن جعفر (طیار) بن ابی‌طالب برادر علی، بود. (المعارف، اثر دینوری ص۸۶). نوه‌ی دختری حضرت علی، سکینه، دختر حضرت حسین، با نوه‌ی حضرت عثمان، زید بن عمرو بن عثمانؓ ازدواج کرد و زید بن عمرو بن عثمان بن عفان همان کسی بود که سکینه دختر حسین همسرش بود. و او بعد از وفات حسین، وارث وی شد. (نسب قریش، اثر زبیری، ج۴ ص۱۲۰، و المعارف، اثر ابن قتیبة ص۹۴، جمهرة أنساب العرب، اثر ابن حزم، ج۱ ص۸۶، طبقات ابن سعد، ج۶ ص۳۴۹).

نوه‌ی دوم علی و دختر حسین، فاطمه با نوه‌ی دیگر عثمان، محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان ازدواج کرد و مادرش فاطمه دختر حسین بود که عبدالله بن عمرو بعد از وفات حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب با او ازدواج کرد.

سپس نوه‌ی ابن علی، حسن بن علی با نوه‌ی عثمان، مروان بن أبان ازدواج کرد. مادر قاسم دختر حسن (دوم) بن حسن نزد مروان بن ابان بن عثمان بن عفان بود (آیا دلیلی بزرگ‌تر و صریح‌تر از این وجود دارد که عثمان وقتی به نزد ایزد شتافت، اهل بیت از او و خانواده اش راضی بودند و گرنه این ازدواج‌ها

و فامیلی‌ها وجود نداشت. آیا کسی هست که فکر کند و منصفی وجود دارد که انصاف داشته باشد. یا این که بر قلبهایشان مهر زده شده است؟). و محمد بن مروان را برای او به دنیا آورد.(نسب قریش، ج۲، ص۵۳. جمهرة انساب العرب، ج۱، ص۸۵. بغدادی، المحبر، ص۴۳۸).

ام حبیبه، دختر ابوسفیان، رئیس بنی‌امیه با سرور بنی‌هاشم و سرور فرزندان آدم؛ رسول الله ﷺ، ازدواج کرد که نیازی به اثبات ندارد.

سپس هند، دختر ابوسفیان، با حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم ازدواج کرد که محمد از آنها به دنیا آمد. (الإصابة، ج۳، ص۵۸ و ۵۹. طبقات ابن سعد، ج۵، ص۱۵).

همچنین لبابه، دختر عبیدالله بن عباس عبد المطلب، با عباس بن علی بن ابی‌طالب ازدواج کرد، که ولید بن عتبه (پسر برادر معاویه) بن ابوسفیان از آنها به جای ماند. (المحبر، ص۴۴۱. نسب قریش، ص۱۳۳. عمدةالطالب، ص۴۳ (حاشیه).

بعد از وی رمله، دختر محمد بن جعفر – طیار – بن ابی‌طالب، با سلیمان بن هشام بن عبدالملک (اموی) ازدواج کرد که بعد از وی ابوالقاسم بن ولید بن عتبة بن ابوسفیان با وی ازدواج کرد. (المحبر ،ص۴۴۹).

همچنین رمله، دختر علی بن ابی‌طالب، با پسر مروان بن حکم ازدواج کرد.(آری، مروان بن حکمی که شیعه، او را ابزار طعنه‌های خود به امام شهید، عثمان بن عفان ﷺ، قرار داده اند. این، همان مروانی است که پسرش با دختر علی مرتضی – امام معصوم شیعیان به گمان خود – ازدواج کرد). و رمله، دختر علی، مادر سعید بن عروه بن مسعود ثقفی بوده است. (مفید، الإرشاد، ص۱۸۶).

رمله، دختر علی، زن ابو الهیاج بود که معاویه بن مروان بن حکم بن ابی العاص از او به جای ماند. (نسب قریش، ص۴۵. جمهرة أنساب العرب، ص۸۷).

زینب، دختر حسن دوم، مادرش فاطمه دختر حسن بوده است و زینب دختر حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب همسر ولید بن عبدالملک بن مروان بود. (نسب قریش، ص۵۲، تحت عنوان بیان فرزندان حسن دوم. جمهرة انساب العرب، ص۱۰۸، تحت عنوان بیان اولاد مروان بن حکم).

همچنین نوه‌ی علی بن ابی‌طالب با نوه‌ی مروان حکم ازدواج کردند. نفیسه، دختر زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب، همسر ولید بن عبدالملک بن مروان (اموی) بود که نزد وی نیز، درگذشت و مادرش لبابه، دختر عبدالله بن عباس، بود. (طبقات ابن سعد ،ج۵ ،ص۲۳۴ . عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب ،ص۷۰).

همچنان که عثمان بن عفان با ام کلثوم ازدواج کـرد امـا قبـل از همبسـتر شـدن بـا وی

این گونه ازدواج‌ها میان بنی‌امیه و بنی‌هاشم فراوان بود و ما فقط به بیان بعضی از آنها کفایت کردیم، و ایـن برای حق‌خواهان و اندیشمندان کافی است. اما کسی که خداوند او را گمراه کرده باشد، بـا ایـن مطالـب هدایت نمی‌شود.

بر این اساس، علی مرتضی‌ﷺ در نامه‌ای به معاویه بن ابوسفیان‌ﷺ می‌نویسد: «عزت و سربلندی دیرینـه‌ی ما، ما را از خویشاوندی با شما منع نمی‌کند، اگر می‌خواهید با ما خویشاوند باشید، پس افراد هم سـطح ما با افراد هم سطح شما ازدواج کنند». (نهج البلاغه به تحقیق صبحی صالح، ص۳۸۶ و ۳۷۸ و تحقیـق محمد عبده ، ج۳، ص۳۲).

آیا بعد از اینها، مجالی برای گوینده باقی می‌ماند که بگوید میان بنی امیه و بنی هاشـم، نفـرت و دشـمنی و حسادت و کینه‌توزی بوده است؟ و این چیزهایی است که بعد از آن به صورت جنگ و مشـاجره میـان حضرت علی و پسرش، حسن با معاویه و پسرش، یزید در می‌گیرد با وجـودی کـه ایـن قـول اصـل و اساسی ندارد؟

آنچه معروف است این است که بنی امیه و بنی‌هاشم چه قبل از اسلام و چه بعد از اسـلام همگـی فرزنـدان یک پدر، و نوه‌های یک جد و شاخه‌های یک درخت بودند. همگی از یک چشمه آب خـورده انـد و از میوه‌های دین پاک و جاویدی که محمد صادق و امینﷺ آورده است، می‌باشند. پیامبری که مـی‌فرمایـد: فرقی میان عرب و عجم و سیاه و سفید نیست و فضیلت و برتری به تقواست. و تنها مقام و نسب باعـث فخر و سربلندی نیست. کسی که از تعلیمات و راهنمایی‌های رسول الله ﷺ استفاده نکرده باشـد، سـربلند نیست. همین پیامبر ﷺ در خطبه‌ی حجة الوداع، طبق روایت‌های شیعه می‌فرماید:

«در اسلام همه‌ی انسانها با هم برابر و همگی کفه‌های یک ترازو هستند. هیچ عربی بر عجم و هیچ عجمی بر عرب برتری ندارد مگر با تقوای الهی، آیا پیام دین را رساندم؟ همگی گفتند: آری. پیـامبرﷺ: خداونـدا، شاهد باش. سپس فرمود: نسب خود را نزد من نیاورید بلکه عمل خود را بیاورید. سپس گفت: مسلمان، برادر مسلمان است و او را فریب نمی‌دهد و به او خیانت نمی‌کند و غیبت او را نمی‌کند و خون مسلمانی را نمی‌ریزد. و هیچ چیز از اموالش برای دیگری حلال نیست مگر با رضایت خود فرد؛ آیا پیام دیـن را رساندم؟ گفتند: آری. گفت: خدایا شاهد باش. (تاریخ یعقوبی (تحت عنوان حجة الـوداع)، ج۲، ص۱۱۰ و ۱۱۱).

درگذشت. سپس وقتی پیامبر ﷺ خواست که به غزوه‌ی بدر برود، رقیه را به او داد.[۱]

حمیری روایتی را از جعفر بن محمد از پدرش نقل کرده که گفت: پیامبر ﷺ از خدیجه، قاسم و طاهر و ام کلثوم و رقیه و زینب و فاطمه را داشت. علی با فاطمه ازدواج کرد و ابوالعاص بن ربیعه که از بنی‌امیه بود، با زینب ازدواج کرد و عثمان بن عفان با ام کلثوم ازدواج کرد اما قبل از همبستر شدن با او درگذشت. سپس رسول الله ﷺ رقیه را به جای او به عثمان داد.[۲]

عباس قمی نیز، روایتی را مانند این روایت، از منتهی الآمال از جعفر صادق روایت کرده که مامقانی نیز، آن را در تنقیح الرجال روایت کرده است.[۳]

شری نیز، به این امر اعتراف کرده و می‌نویسد: عثمان از لحاظ همنشینی و سابقه‌ی ایمان کمتر از ابوبکر و عمر نبود. او از مسلمانان با وقار بود که دو بار داماد پیامبر شد. حضرت عثمان با رقیه، دختر پیامبر ﷺ، ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی شد که در ۶ سالگی درگذشت و مادرش قبل از وفات او نیز، درگذشته بود. پیامبر ﷺ دختر دوم خود، ام کلثوم را به وی داد که او نیز، دیری نپایید که در دوران پدرش درگذشت.[۴]

مسعودی تحت عنوان «بیان اولاد پیامبر ﷺ» آورده است:

تمامی فرزندان پیامبر ﷺ جز ابراهیم همگی از خدیجه بودند. قاسم از خدیجه به دنیا آمد که کنیه‌اش، همین است و بزرگترین پسر وی می‌باشد. رقیه و ام کلثوم زنان عتبه و عتیبه بن

---

۱ - مجلسی، حیاة القلوب، ج۲، ص۵۸۸.

۲ - قرب الاسناد، ص۶ و ۷.

۳ - المنتهی، ج۱، ص۱۰۸. التنقیح، ج۳، ص۷۳.

۴ - محمد جواد شیعی (تحت عنوان علی در عهد عثمان)، امیر المؤمنین، ص۲۵۶.

ابی‌لهب (عموی پیامبر) بودند که آنها را بر اساس روایتی که بیان آن به طول می‌انجامد، طلاق دادند و سپس عثمان با آنها یکی پس از دیگری ازدواج کرد.[۱]

برای رد ادعای کسانی که می‌گویند، رقیه و ام کلثوم دختران پیامبر ﷺ نیستند؛ روایتی را از کلینی و عروسی حویزی تحت عنوان فرزندان پیامبر ﷺ ذکر می‌کنیم:

پیامبر ﷺ با خدیجه ازدواج کرد در حالی که او جوانی بیست و چند ساله بود که قبل از بعثت، صاحب قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم شدند و بعد از بعثت نیز، صاحب طیب و طاهر و فاطمه علیها السلام شدند.[۲]

علی بن ابی‌طالب نیز، به این امر شهادت داده است. همچنان که به ایمان و همنشینی و علم و معرفت و سابقه‌ی عثمان در اسلام، شهادت داده بود. همه‌ی اینها در سخنان وی، هنگام قتل حضرت عثمان و هنگامی که مردم از وی سؤال کردند، پیداست؛ «علی بر عثمان وارد شد و گفت: مردم پشت سر من هستند و از من می‌پرسند که میان تو با آنها چه چیزی گذشته است. به خدا قسم نمی‌دانم چه چیزی به تو بگویم. چیزی نمی‌دانم که تو آن را ندانی؛ چون آنچه ما می‌دانیم، تو هم می‌دانی و هر چیزی پیش از تو بدانیم به اطلاعت می‌رسانیم و هر مطلبی که در غیاب تو برایمان پیش آید، از آن باخبرت می‌کنیم. آنچه دیده ایم و شنیده ایم، تو هم دیده‌ای و شنیده‌ای و مثل ما رفیق و همراه رسول خداﷺ بوده ای و پسر ابوقحافه و پسر خطاب در عمل از تو شایسته‌تر نبودند. تو از ابوبکر و عمر به رسول الله ﷺ نزدیکتر بودی و بیشتر از آن دو خویشاوند آن حضرتﷺ بودی و در دامادی پیامبرﷺ به درجه‌ای رسیده‌ای که آنان به آن درجه نرسیده اند. پس مراقب خودت باش. چون – قسم به خدا – کورکورانه نمی‌نگری و جاهلانه حکم نمی‌دهی».[۳]

۱- مروج الذهب، مصر، ج۲، ص۲۹۸ .

۲- الأصول من الکافی، ج۱، ص۴۳۹ و ۴۴۰. عروسی حویزی، نور الثقلین، ج۳، ص۳۰۳ .

۳- نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص۲۳۴ .

بنگرید که خلیفه‌ی چهارم ما و امام معصوم شیعیان چه می‌گوید؟. بعد از این برای کسی شکی باقی نمی‌ماند که عثمان ﷺ به رسول الله نزدیکتر بوده، و هم چنین ایشان عالم فاضلی بوده و کورکورانه نمی‌نگرد و جاهلانه حکم نمی‌دهد! این هم پس از اعتراف علی ﷺ می‌باشد.

این در حالی است که رسول الله ﷺ حضرت عثمان را به منزله‌ی قلب خود قرار داده است، همچنان که از آن حضرت روایت کردیم که فرمودند: ابوبکر نزد من به منزله‌ی گوش و عمر به منزله‌ی چشم و عثمان به منزله‌ی قلب من است.[1]

مبارکش باد که رسول خدا ﷺ او را به منزله‌ی قلبش قرار داده است، و نوه‌ی پیامبر ﷺ و پسر سرور زنان بهشتی، حضرت فاطمه، یعنی حسین بن علی[2] ﷺ و نیز حسن بن علی از او روایت می‌کنند.[3]

از میان اهل بیت غیر از حسن و حسین و پدرشان علی بن ابی طالب، سایر آنان نیز، حضرت عثمان ﷺ را تمجید کرده اند. همچنان که کلینی از جعفر بن باقر – امام معصوم ششم شیعیان– آورده که بشارت به بهشتی بودن او داده و در مدح وی گفته است: اول هر روز ندا دهنده‌ای از آسمان می‌آید که علی ﷺ و پیروانش همان رستگارانند و آخر هر روز ندا دهنده‌ای می‌آید که عثمان و پیروانش رستگارند.[4]

جعفر همچنین جایگاه عثمان بن عفان ﷺ را نزد پیامبر ﷺ و اطمینان و اخلاص و نیابت و وفاداری و پیروی بی نظیر وی را بیان می‌کند؛ اطاعتی که یکی از ویژگی‌های بارز حضرت عثمان بوده است. او همان کسی است که رسول الله ﷺ با یکی از دست‌های خود به جای او بیعت کرد که در داستان صلح حدیبیه هست، به طوری که می‌گوید:

۱- تفسیر الحسن العسکری. معانی الاخبار، ص۱۱۰.

۲- همان .

۳- همان.

۴- الکافی فی الفروع، ج۸ ، ص۲۰۹ .

رسول الله ﷺ عثمان را فرستاد و فرمود: نزد مؤمنان قوم خود برو و به آنها بشارت بده که خداوند به من وعده‌ی فتح مکه داده است. وقتی عثمان رفت، أبان بن سعد را ملاقات کرد و عثمان را با خود برد. عثمان نزد قوم رفت و پیام رسول خداﷺ را به آنها گفت. سهیل بن عمرو نزد رسول الله ﷺ نشسته بود و عثمان در میان لشکر مشرکان بود. رسول الله ﷺ با مسلمانان بیعت کرد و یک دست خود را بر دیگری زد و به جای عثمان نیز، بیعت کرد. مسلمانان گفتند: خوشا به حال عثمان طواف خانه‌ی خدا را کرده و سعی میان صفا و مروه را انجام داده و اکنون از احرام خارج شده است. رسول الله ﷺ فرمود: امکان ندارد عثمان این کار را انجام دهد. وقتی عثمان برگشت: رسول الله ﷺ از او پرسید، آیا طواف کعبه کردی؟ عثمان گفت: چطور می‌توانم طواف کنم در حالی که رسول الله طواف نکرده اند؟ سپس جریان را برایشان تعریف کرد.[۱]

آیا اطاعتی بالاتر از این وجود دارد که شخصی وارد حرم شود و طواف خانه‌ی خدا نکند به این دلیل که سرور و دوستش ﷺ طواف نکرده است؟

مجلسی مانند آن را در کتابش، «حیاة القلوب» آورده و گوید: وقتی به پیامبرﷺ خبر رسید که عثمان کشته شده، فرمود: از این جا تکان نمی‌خورم مگر اینکه با قاتلان عثمان بجنگم. پس به آن درخت تکیه زد و آنجا از مسلمانان بیعت گرفت، و آن موقع این آیات نازل شد: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ الفتح: ۱۸ و ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡ﴾ الفتح: ۱۰سپس تمام داستان را آورد.[۲]

---

۱ - الروضة من الکافی، ج۸، ص۳۲۵ و ۳۲۶.

۲ - حیاة القلوب، تهران، ج۲، ص۴۲۴.

این هم امام شهید و سومین خلیفه‌ی راشد بود. خدا از وی راضی باد و او را راضی و خشنود گرداند!

بیعت حضرت علی با حضرت عثمان:

حضرت علی به صحت امامت و خلافت حضرت عثمان به خاطر اجماع مهاجرین و انصار بر انتخاب وی به عنوان خلیفه، معتقد بود و خلافت وی را از رضایت خدا می‌دانست به طوری که کسی نمی‌تواند پس از آن، خلافت او را رد کند یا امامتش را انکار نماید؛ چه حاضر باشد و چه غایب؛ همان طور که در یکی از نامه‌هایش در رد معاویه بن ابی سفیان می‌گوید: «شورا فقط حق مهاجرین و انصار است. اگر آنان بر کسی اجماع کردند و او را امام نامیدند، خدا به این کار راضی است. اگر کسی از روی عیب و ایراد به نظر شورا و یا به خاطر بدعتی از دستور شورا خارج شد، او را به تبعیت از دستور شورا باز می‌گردانند، اگر از این کار سرباز زد، به دلیل تبعیت از غیر راه مؤمنان با وی می‌جنگند و خدا او را به راهی که در پیش گرفته، می‌گرداند».[1]

حضرت عثمان از جمله شش نفری بود که حضرت عمر فاروق جهت انتخاب خلیفه از میان آنان، تعیین کرده بود. وقتی عبدالرحمن بن عوف پس از آنکه با شورای مهاجرین و انصار نظرخواهی کرد و دید که شورا جز حضرت عثمان کسی دیگر را به عنوان خلیفه نمی‌خواهند، او نخستین کسی بود که با حضرت عثمان بیعت کرد. پس از عبدالرحمن بن عوف، حضرت علی با وی بیعت کرد:

---

۱ - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص۳۶۸ .

«نخستین کسی که با عثمان بیعت کرد، عبـدالرحمن بـن عـوف و پـس از او علـی بـن ابی‌طالب بود».[۱]

حضرت علی این مطلب را این گونه بیان می‌کند: «وقتی عمر فاروق به قتل رسـید، مـرا ششمین شش نفر قرار داد و من ناپسند دانستم که جماعت مسلمانان را متفرق کنم و وحدت آنان را بشکافم. شما با عثمان بیعت کردید، من هم با او بیعت کردم».[۲]

وی افزود: «شما می‌دانید که من از همه نسبت به خلافت شایسته ترم. به خدا مـادام کـه امور مسلمان سر و سامان گیرد، تسلیم هستم و در این کار هیچ ظلم و ستمی به من نشـده و این تسلیم، اجر و پاداش دارد».[۳]

ابن ابی‌الحدید معتزلی شیعی زیر این خطبه در شرح خود نوشته که عبدالرحمن بن عـوف به علی گفت: با عثمان بیعت کن؛ چون اگر این کار را نکنی، از غیر راه مؤمنان تبعیـت کـرده ای... پس علی گفت: شما می‌دانید که من از همه نسبت به خلافـت شایسـته تـرم ... سـپس دستش را دراز کرد و با عثمان بیعت کرد.[۴]

حضرت علی از جمله وفاداران و مخلصان و خیرخواه حضرت عثمـان بـود، و در زمـان خلافت حضرت عثمان، وزیر، یا قاضی بود؛ همان طور که در زمان خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر، وزیر یا قاضی بود. محدثان و مؤرخین شیعه ابواب جداگانه‌ای آورده اند و در آن قضاوت‌های حضرت علی در زمان خلافت حضرت عثمان را آورده اند. مفیـد در کتـاب «الإرشـاد» زیـر عنـوان «قضـاوت‌هـای علـی در زمـان فرمـانروایی عثمـان» تعـدادی از

---

۱ – طبقات ابن سعد، لیدن، ج۳، ص۴۲ همچنین بخاری، باب «داستان بیعت و اتفاق علی عثمان بن عفـان» آن را آورده است.

۲ – طوسی، الأمالی، نجف، ج۲، ص۱۲۱.

۳ – نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص۱۰۲.

۴ – ابن ابی‌الحدید. همچنین ناسخ التواریخ، ایران، ج۲، ص۴۴۹.

قضاوت‌هایی که حضرت علی به آن حکم کرده و حضرت عثمـان آن را اجـرا کـرده، آورده است. می‌گوید:

«پیرمردی با یک زن ازدواج کرد و زن باردار شد. پیرمـرد مـی‌گفـت کـه وی بـا آن زن رابطه‌ی زناشویی نداشته و حمل را انکار می‌کرد. قضیه برای عثمان مبهم بود و از زن پرسید که آیا این پیرمرد با تو نزدیکی کرده یا نه؟ زن که هنوز باکره بود، گفت: خیر. عثمـان گفـت: حد را بر زن اجرا کنید. امیرالمؤمنین، علی‌ﷺ گفت: زن دو سوراخ دارد: یکی مربوط به خون حیض است و دیگری مربوط به ادرار. شاید این پیرمرد با این زن نزدیکی کـرده و آب منـی اش را در سوراخی که مربوط به خون حیض است، ریخته و در نتیجه زن بر اثـر آن بـاردار شده است. پس در این باره از مرد سؤال کن. از پیرمرد در این بـاره سـؤال شـد، در جـواب گفت: من آب منی ام را در دُبر زن می‌ریختم بدون اینکه عمـل دخـول را انجـام داده باشـم. امیرالمؤمنین‌ﷺ گفت: حمل و بچه از آنِ اوست، و معتقد بود که این پیرمرد باید به خـاطر انکار بچه، مجازات شود. عثمان به قضاوت علی حکم کرد و از قضاوتش خوشش آمد».[1]

مردی کنیزی داشت که بچه ای را برای او به دنیا آورد و سپس از کنیز کناره‌گیری کرد و او را به ازدواج برده اش درآورد. سپس صاحب برده درگذشت و کنیـز بـه وسـیله‌ی ملـک پسرش آزاد شد و فرزندش از شوهر ایـن زن ارث بـرد. سـپس پسـرش وفـات یافـت و از پسرش سهم ارث شوهر دومش را داد. زن و شوهر دومش با هم اختلاف داشتند و قضـیه را پیش عثمان بردند. زن می‌گفت: این برده ام است و مرد می‌گفت: این زن من اسـت و مـن از وی جدا نشده ام. عثمان گفت: این قضیه، مبهم است. علی ﷺ نیـز، در آنجـا حاضـر بـود و گفت: از زن بپرسید که آیا بعد از ارثی که به این مرد داده، مرد با او همبستری کـرده اسـت؟ زن گفت: خیر. علی گفت: اگر می‌دانسـتم کـه مـرد ایـن کـار را انجـام داده، او را مجـازات

---

۱ – الإرشاد، قم (ایران)، بصیرتی، ص۱۲۲،۱۱۳.

می‌کردم. برو که او برده‌ی توست و او حقی بر گردن تو ندارد. اگر خواستی آزادش کن یا او را بفروش، چون مال خودت است.[۱]

کلینی در صحیح خود از ابوجعفر محمد باقر روایت می‌کند که گفت: وقتی که علیه ولید بن عقبه شهادت داده بودند که شراب نوشیده است، عثمان به علی گفت: میان وی و کسانی که می‌پندارند شراب نوشیده است، قضاوت کن. علی علیه السلام امر کرد که او را با تازیانه‌ای دو سر، چهل ضربه بزنند.[۲]

یعقوبی می‌گوید: وقتی ولید نزد عثمان آمد، عثمان گفت: چه کسی او را می‌زند؟ مردم به دلیل خویشاوندی او با عثمان، چیزی نگفتند؛ چون ولید برادر مادری عثمان بود. علی بلند شد و او را تازیانه زد.[۳]

این کار فقط از کسی بر می‌آید که به خلافت و صحت خلیفه اعتراف و آن را صحیح بداند و اوامر خلیفه را برآورد و در حکم با حاکم مشارکت داشته باشد. علی بن ابی‌طالب و پسرانش و بنی‌هاشم، همگی از خلیفه‌ی سوم راشد، حضرت عثمان اطاعت می‌کردند.

سخن حضرت علی رضی الله عنه بعد از شهادت آن امام مظلوم ـ وقتی مردم می‌خواستند با وی بیعت کنند– که در مقدس‌ترین کتاب شیعه آمده، بر آن دلالت دارد؛ آنجا که گفت: «مرا رها کنید و دنبال دیگری بروید... و اگر مرا رها کنید، من نیز، مانند یکی از شما هستم، و چه بسا که از شما بیشتر به خلیفه‌ی شما گوش بدهم و از وی اطاعت کنم».[۴]

---

۱ – الإرشاد، ص۱۱۳.

۲ – الکافی فی الفروع (باب آنچه حد شرب درباره‌ی آن واجب می‌شود)، ج۷، ص۲۱۵.

۳ – تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۶۵ .

۴ – نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص۱۳۶ .

عثمان ذی النورین و رابطه اش با اهل بیت:

هاشمی‌ها در زمان خلافت حضرت عثمان، مناصبی را از وی قبول می‌کردند؛ مثلاً مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب منصب قضاوت را در زمان وی قبول کرد.[۱] و حارث بن نوفل نیز، منصب قضاوت را قبول کرد.[۲]

عبدالله بن عباس سرپرستی حج را در سال ۳۵ هجری قبول کرد.[۳]

همچنین هاشمی‌ها در زیر پرچم عثمان و در ارتش و سپاه و لشکری که حضرت عثمان برای مبارزه با کفار و دشمنان امت اسلامی تدارک دیده بود، جهاد می‌کردند. پسر عموی پیامبر، عبدالله بن عباس در جنگ‌های اسلامی سال ۲۶ هجری در آفریقا شرکت کرد.[۴]

حسن و حسین، فرزندان علی بن ابی‌طالب، و عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب و عموی آنها و پسر عموی پیامبر ﷺ، عبدالله بن عباس (رضی الله عنهم)، در زیر فرماندهی عبدالله بن ابی‌سرح به برقه و طرابلس و آفریقا لشکرکشی کردند.[۵]

حسن و حسین و عبدالله بن عباس زیر پرچم سعید بن عاص اموی در جنگ‌های خراسان و طبرستان و گرگان شرکت داشتند.[۶] و در سایر غزوات و جنگ‌ها نیز، شرکت داشتند.

همچنین حضرت عثمان غنایم و هدایا به هاشمی‌ها می‌داد همین طور کنیز و خدمتکار را برایشان می‌فرستاد. مامقانی از رضا –امام هشتم شیعیان– نقل کرده که گفت: «وقتی عبدالله

---

۱ - الاستیعاب، اسد الغابة، الاصابة، و غیر آن.

۲ - طبقات، الاصابة .

۳ - تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۱۷۶.

۴ - ابن اثیر، الکامل، ج۳، ص۴۵ .

۵ - تاریخ ابن خلدون، ج۲، ص۱۰۳.

۶ - تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر، البدایة و النهایة، تاریخ ابن خلدون.

بن عامر بن کریز، خراسان را فتح کرد، دو دختر از دختران یزد گرد بن شهریار پادشاه ایران را دید، و آنها را نزد عثمان فرستاد. عثمان یکی را به حسن و دیگری را به حسین بخشید و هر دو نزد حسن و حسین وفات یافتند.[1]

عثمان بن عفان، حسن و حسین را اکرام می‌کرد و آنها را دوست می‌داشت. به همین دلیل، وقتی عثمان از طرف شورشیان محاصره شده بود، علی حسن و حسین را فرستاد و به آنها گفت: با شمشیرهای خود بروید و جلو در منزل عثمان بایستید و نگذارید کسی به او نزدیک شود».[2]

همچنین عده‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ فرزندانشان را فرستادند تا مانع ورود شورشیان به منزل عثمان بشوند. از جمله مدافعانی که بر در منزل عثمان ایستاده بود، پسر عموی حضرت علی، عبدالله بن عباس، بود، و هنگامی که در این روزهای ویرانگر و سیاه، عثمان او را به حج امر کرده بود، گفت: «قسم به خدا ای امیر المؤمنین، جهاد برای من بسیار محبوب‌تر از حج است. قسم خوردم تا مرا از آن رها کنی».[3]

همچنان که خود علی مرتضی، نخستین بار برای دفاع از او حاضر شد. خود را بارها آماده کرد و شورشیان را از او دور می‌کرد و پسرانش و برادرزاده اش، عبدالله بن جعفر، را برای نجات او گمارد.[4]

بعد از این که مدتی طولانی با دست و زبان از او دفاع کرد ولی دفع شورشیان ممکن نبود، کناره‌گیری کرد.[1] با دست و زبان و فرزندانش، شورشیان را دفع می‌کرد، اما ره به جایی نبرد.»[2]

---

۱ – مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، تهران، ج۳، ص۸۰.

۲ – بلاذری، انساب الاشراف، مصر، ج۵، ص۶۸ و ۶۹ .

۳ – تاریخ الامم والملوک، اوضاع سال ۳۵ هجری.

۴ – ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ایران، ج۱۰، ص۵۸۱.

او خودش این مطلب را اظهار داشته و می‌گوید: قسم به خدا آن قدر از او دفاع کردم تا جایی که گمان کردم گناهکارم.[۳]

چون عثمان آنها را از دفاع کردن منع کرده بود و می‌گفت: «شما برگردید و سلاح تان را زمین بگذارید و در خانه‌های خود بمانید».[۴]

حسن بن علی و عبدالله بن زبیر و محمد بن طلحه ... و گروهی از فرزندان انصار مانع شورشیان می‌شدند که عثمان آنها را منع می‌کرد و می‌گفت: شما در زمره‌ی کسانی هستید که مرا یاری می‌کنید.[۵]

از میان اهل بیت و فرزندان صحابه، حسن بن علی و برده‌ی آزاد شده اش، قنبر زخمی شدند.[۶]

هنگامی که شورشیان عثمان را از آب منع کردند، علی به آنها گفت:

«ای مردم، کاری که شما انجام می‌دهید نه شبیه کار مسلمانان است و نه شبیه کار کافران. ایرانیان و رومیانی که اسیر شدند، غذا و آب به آنها داده شد. شما را به خدا قسم، آب را از این مرد قطع نکنید. و او سه ظرف پر از آب را همراه گروهی از جوانان بنی‌هاشم برای عثمان فرستاد».[۷]

---

۱ - شرح ابن میثم بحرانی، تهران، ج۴، ص۳۵۴ .

۲ - شرح ابن ابی الحدید، ذیل عنوان همان قومی که با ابوبکر بیعت کردند، با من نیز، بیعت کردند.

۳ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج۳، ص۲۸۶.

۴ - تاریخ خلیفة بن خیاط، عراق، ج۱، ص۱۵۱ و ۱۵۲.

۵ - شرح النهج، تحت عنوان محاصره‌ی عثمان و منع کردن او از آب.

۶ - بلاذری، الانساب، ج۵، ص۹۵. البدایة، تحت عنوان قاتلان عثمان.

۷ - ناسخ التواریخ، ج۲، ص۵۳۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج۵، ص۶۹ .

در پایان می‌خواهیم از مسعودی[1] نقل کنیم که گوشه‌ای از این فاجعه‌ی هول‌انگیز و ناراحت‌کننده را بیان می‌کند: «وقتی علی متوجه شد که شورشیان می‌خواهند عثمان را بکشند؛ پسرانش حسن و حسین را با چند نفر فرستاد تا شمشیر به دست از در خانه‌ی عثمان مراقبت کنند و او را یاری دهند و به آنها امر کرد که نگذارند، کسی وارد بشود. زبیر، فرزندش عبدالله و طلحه، فرزندش محمد و بسیاری از صحابه، فرزندانشان را فرستادند تا از خانه‌ی وی محافظت کنند. پس کسی که معروف به تیرانداز بود، تیری انداخت و همگی پراکنده شدند و حسن زخمی شد و قنبر خراش برداشت و محمد بن طلحه زخمی شد. پس از آن، این افراد ترسیدند که در مقابل بنی‌هاشم و بنی‌امیه قرار گیرند، از این رو این افراد را در جنگ بر در عثمان رها کردند و چند نفر از آنها به خانه‌ی جماعتی از انصار رفته و بالای خانه‌ها رفتند. از جمله کسانی که به عثمان رسیدند، محمد بن ابی بکر و دو مرد دیگر بودند. همسر عثمان همراهش بود و خانواده اش و دوستدارانش مشغول دفاع بودند. محمد بن ابی‌بکر، ریش عثمان را گرفت. عثمان گفت: ای محمد، قسم به خدا اگر پدرت تو را می‌دید، سرزنشت می‌کرد. او دستش را پایین نهاد و از خانه خارج شد. دو نفر دیگر عثمان را دیدند

۱- ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی، در دهه‌ی سوم قرن سوم هجری در بغداد متولد شد و در سرزمین‌های شرقی آفریقایی گشت و گذار کرد و در سال ۳۴۲ یا ۳۴۶ درگذشت.

محسن امین در طبقات المؤرخین شیعه می‌گوید: مسعودی در تاریخ، امام بود و صاحب کتاب «مروج الذهب» و «اخبار الزمان» بود. (اعیان الشیعة، بخش دوم،۱۳۰/۱).

قمی می‌گوید: او بزرگ مؤرخان و ستون آنهاست. درباره‌ی امامت و غیر از آن کتاب دارد؛ از جمله کتاب «إثبات الوصیة لعلی بن ابی‌طالب». او صاحب کتاب «مروج الذهب» است و نجاشی در فهرست خود او را از راویان شیعه آورده است. (الکنی والألقاب،۱۵۳/۳).

خوانساری اقوال عده ای از علمای رجال شیعه را بیان کرده که او را مدح و ثنا گفته اند و با اوصاف پسندیده‌ی زیادی همچون شیخ گرانقدر، معتمد، امین و شیخ متقدم امامیه، معاصر صدوق، از بزرگان علمای امامیه و از فاضلان متقدم شیعه‌ی دوازده امامی، او را تمجید کرده اند.(روضات الجنات،۲۸۱/۴).

و او را در حالی که قرآن در جلویش بود و آن را می‌خواند، کشتند. سپس زنش برخاست و فریاد کشید: امیر المؤمنین کشته شد. ناگاه حسن و حسین و چند نفر از بنی‌امیه داخل شدند و دیدند که فوت کرده است. پس گریه کردند. خبر به علی و طلحه و زبیر و سعد و گروهی از مهاجرین و انصار رسید. آنان «إنا لله وإنا إلیه راجعون» گفتند. علی داخل خانه شد و خیلی ناراحت و اندوهگین به پسرانش گفت: امیرالمؤمنین چگونه کشته شد در حالی که شما جلوی خانه بودید؟ یک سیلی به حسن زد و به سینه‌ی حسین زد و محمد بن طلحه را سرزنش کرد و عبدالله بن زبیر را نفرین کرد.[۱]

سپس علی و خانواده اش، شبانه او را به خاک سپردند و بر او نماز خواندند؛ همچنان که ابن ابی‌الحدید شیعی معتزلی می‌گوید:

افراد کمی از خانواده اش به همراه حسن بن علی و ابن زبیر و ابو جهم بن حذیفه در فاصله‌ی بین نماز مغرب و عشاء، جنازه‌ی عثمان را بیرون بردند و در یکی از زمین‌های مدینه معروف به «حشّ کوکب» که خارج از بقیع است[۲]، به خاک سپردند و بر او نماز جنازه خواندند.[۳]

از جمله نشانه‌های دوستی اهل بیت با عثمان ذی‌النورین این بود که آنها دخترانشان را به پسران وی می‌دادند، همچنان که پیامبر ﷺ دو دختر خود را به عثمان داده بود و فرزندانشان را به نام وی می‌نامیدند. همچنان که مفید می‌گوید: یکی از پسران علی بن ابی طالب ﷺ، عثمان نام داشت. فرزندان امیر المؤمنین ۲۷ نفر پسر و دختر بوده اند: ۱- حسن ۲- حسین... ۱۰- عثمان که مادرش ام البنین دختر خرام بن خالد بن ورام بوده است.[۴]

---

۱ - مسعودی، مروج الذهب، بیروت، ج۲، ص۳۴۴ .

۲ - فعلا این زمین در وسط قبرستان بقیع در مدینه قرار دارد. [مصحح]

۳ - ابن ابی‌الحدید، شرح النهج، ایران، ج۱، ص۹۷ . همان، بیروت، ج۱، ص ۱۹۸.

۴ - مفید، الإرشاد (تحت عنوان ذکر اولاد امیر المؤمنین)، ص۱۸۶.

اصفهانی می‌گوید: او همراه برادرش در کربلاء کشته شد.

«عثمان بن علی در حالی که پسری ۲۱ ساله بود، کشته شد. ضحاک گفت: خولی بن یزید او را با تیری زد و وی را از پای در آورد و مردی از بنی‌أبان بن دارم او را زد و کشت و سرش را برداشت.»[۱]

بنابراین، عثمان بن عفانﷺ داماد پیامبرﷺ، دوست وی در دنیا و آخرت، دوستدار اهل بیت، پسر عمو و پسر عمه‌ی آنها بود که آنها را دوست می‌داشت و آنها نیز، مانند ابوبکر و عمر او را دوست می‌داشتند. او از نظر قرابت و خویشاوندی از ابوبکر و عمر به رسول الله ﷺ نزدیک‌تر بود و در دامادی به درجه‌ای رسید که ابوبکر و عمر به آن درجه نرسیده بودند.[۲] همچنان که علی بن ابی‌طالب این را اظهار می‌دارد.

این دیدگاه اهل بیت درباره‌ی ابوبکر و عمر و عثمان، سه خلیفه‌ی راشد بود که از کتاب‌های خود شیعه و منابع اصلی و معتبر آنها با ذکر صفحه و جلد بیان کردیم.

دیدگاه شیعه درباره‌ی سه خلیفه‌ی راشد:

اما شیعه که خود را دوستدار و پیرو اهل بیت می‌پندارند و مذهب خود را به آنها نسبت می‌دهند و ادعای پیروی از آنها را دارند، کاملاً بر عکس اهل بیت هستند؛ آنان مخالف ابوبکر و عمر و عثمان هستند و به شدت نسبت به آنها کینه‌توزی دارند و آنها را دشمن می‌پندارند و فحش و ناسزا می‌گویند و حتی آنها را کافر و فاسق می‌دانند، و این سرزنش‌ها و لعن و نفرین‌ها را بهترین ابزار نزدیکی به خداوند می‌دانند و ویند این کار بزرگ‌ترین ثواب را نزد خداوند دارد. هیچ کتاب و رساله‌ای نیست که مملو از سرزنش و طعن و نفرین درباره‌ی خالص‌ترین مخلصان رسول خدا ﷺ و بهترین مردمان و باتقواترین آنها و دوست داشتنی‌ترین

---

۱ - مقاتل الطالبین، ص۸۳. عمدة الطالب، نجف، ص۳۵۶. تاریخ یعقوبی، ج۲ ، ص۲۱۳.

۲ - نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص۲۳۴.

آنها و حاملان شریعت و رسانندگان رسالت و نایبان و شاگردان پیامبر برگزیده و نخبگان این امت – رضوان الله علیهم اجمعین – نباشد.

ملا محمد کاظم در کتابش آورده است:

از ابوحمزه ثمالی – و او به دروغ از زین العابدین – نقل می‌کند کـه گویـد: «کسـی کـه ابوبکر و عمر را یک بار لعنت کند، خداوند هفتاد هزار هـزار حسـنه بـرای او مـی‌نویسـد و هزاران هزار گناه او را پاک می‌کند و هفتاد هزار هزار درجه، او را بالا مـی‌بـرد و کسـی کـه شبانه آنها را یک بار لعنت کند نیز، چنین است. مولای ما علی بن حسین گفت: بـر مـولای خود ابوجعفر محمد باقر وارد شدم، گفت: ای سرورم، حدیثی را از پدرتان شـنیده ام. گفـت: ای ثمالی،آن را بازگو. حدیث را گفتم: گفت: آری ای ثمالی، آیا می‌خواهی بـر آن بیفـزایم؟ گفتم: آری سرورم. سپس گفت: کسی که هر صبح یک لعنت بر آنها بفرستد، تـا آخـر همـان شب، گناهی برای او نوشته نخواهد شد و کسی که شب بر آنها یک لعنت بفرسـتد تـا صـبح گناهی بر وی نوشته نخواهد شد. راوی گوید: ابوجعفر رفت و سپس بر مـولایم صـادق وارد شدم و گفتم: حدیثی را از پدر و جدت شنیده ام. گفت: آن را بیاور ای ابـوحمزه. حـدیث را برایش خواندم، گفت: این حقیقت دارد. آنگاه گفت: و هزار هزار درجه بالاتر می‌رود. سـپس گفت: خداوند بسیار بخشنده و کریم است».[1]

سپس به آن نیز، امر کرده اند: «ما قوم بنی‌هاشم بزرگ و کوچک خود را به لعن و فحش بر آنها و اعلام بیزاری از آنها امر می‌کنیم.»[2]

بنابراین، هیچ فحش و ناسزایی نمانده که آن را بر این اصحاب برگزیدهﷺ نثار نکنند. این عیاشی آنهاست که در کتاب تفسیر خود و در تفسیر سوره‌ی برائت از ابـوحمزه ثمـالی نقـل می‌کند که گفت: «به امام گفتم: دشمنان خداوند چه کسانی هستند؟ گفت: بت‌های چهارگانـه.

---

۱ – ملاکاظم، أجمع الفضائح. ضیاء الصالحین، ص۵۱۳.

۲ – رجال الکشی، ص۱۸۰.

گفتم: چه کسانی هستند؟ گفت: ابوالفصیل و رمع و نعثل و معاویه و کسانی که بـر دیـن آنهـا هستند. پس هر کس با اینها دشمنی کند با دشمنان خدا، دشمنی کرده است».[۱]

سپس دربارهی این سه اصطلاح از جزری نقل میکند کـه گفـت: مـراد از ابـو الفصـیل، ابوبکر است چون بکر به فصیل نزدیک است و شتر جوان را نیز، فصیل مینامند. فصـیل بـه بچه شتری میگویند که از شیر مادرش گرفته شده باشد. در کلام بعضی آمده است که چـون ابوبکر زمانی شتر چران بود به ابوالفصیل معروف شده است و بعضی از اهل لغت مـیگوینـد: ابوبکر بن ابیقحافه در سال سوم عام الفیل، متولد شد و اسم او را عبدالعزی– نام بتی است – نهادند و کنیهی وی در زمان جاهلیت، ابوالفصیل بوده و هنگامی که اسلام آورد، عبـدالله نـام گرفت و به ابوبکر معروف شد. اما کلمهی رمع، همان عمر است که برگردانده شده است و در حدیث آمده که اولین کسی که شهادتِ بَرده را رد کرده، رمع (عمر) بود و اولین کسی که ارث را عول داده، رمع (عمر) بوده است. اما نعثل، اسم مردی است که ریش زیادی داشـته باشـد. جوهری میگوید: عثمان وقتی نزدیک او میشد، بسیار به آن شبیه بود.[۲]

بنگرید که این قوم چطور با بیحیایی نام بتها را بر این اصحاب بزرگوار می نهند.

آیا کسی نیست که بپرسد، این کجا و سخن محمد باقر – امام پنجم معصوم شیعه – کجـا که در جواب کسی که پرسید: «آیا آنها حقی را از شما ضایع کرده اند؟ گفت: خیر، قسـم بـه کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا جهانیان را از عـذاب خـدا بترسـاند، بـه انـدازهی خردلی، حق ما را ضایع نکرده اند».[۳]

اگر آنها کافر بودند، چرا علیﷺ دخترش را به عمر بن خطابﷺ داد و چرا رسول اللهﷺ دو دختر خود را به عثمان بن عفانﷺ داد؟ چرا علی و اهل بیت، آنها را مدح و ثنا گفته انـد

۱ – تفسیر العیاشی، ج۲، ص۱۱۶. مجلسی، بحارالانوار ، ج۷ ،ص۳۷.

۲ – تفسیر العیاشی، تهران، ج۲، ص۱۱۶.

۳ – ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه.

و چرا او و پسرانش از او دفاع کرده اند و یکی از آنها زخمی شد در حالی که او نیز، از دیدگاه شیعه امام معصوم بوده است؟ آیا کسی هست که جواب بدهد؟

اگر عثمان ﷺ کافر بود، چرا علی ﷺ برادرزاده اش را از ازدواج دخترش با أبان بن عثمان منع نکرد؟ و چرا مانع ازدواج سکینه دختر حسین با نوه‌ی حضرت عثمان، زید نشد؟ و چرا حضرت علی پسرش را به نام عثمان نام نهاد؟

عیاشی که در بغض و کینه‌توزی نسبت به خلفای راشدین زیاده‌روی می‌کند، خرافات و دروغ‌ها و داستان‌هایی را سر هم کرده و می‌گوید: وقتی که پیامبر ﷺ درگذشت، اختلافاتی میان مسلمانان ایجاد شد و عمر آنها را رفع و اصلاح کرد و با ابوبکر بیعت کرد در حالی که هنوز رسول الله ﷺ به خاک سپرده نشده بود. وقتی علی دید که مردم با ابوبکر بیعت کردند، ترسید که فتنه‌ای ایجاد شود، پس به کتاب خدا مشغول شد و خواست که آن را در یک کتاب جمع کند. ابوبکر سراغ او فرستاد که بیعت کند. علی گفت: تا این قرآن را جمع آوری نکنم، بیرون نمی‌آیم. بار دیگر سراغ وی فرستاد و علی گفت: تا از این کار فارغ نشوم، بیرون نمی‌آیم. بار سوم پسر عموی خود را که قنفذ نام داشت، سراغ وی فرستاد و فاطمه برخاست و میان او و علی ایستاد و قنفذ او را زد و رفت و علی را با خود نبرد و ترسید که مردم دور علی جمع شوند، از این رو دستور داد که اطراف خانه‌ی علی هیزم جمع کنند. پس عمر رفت و خواست که خانه‌ی علی را آتش بزند در حالی که علی و فاطمه و حسن و حسین در آن بودند. وقتی علی چنین دید، بیرون رفت و به زور و برخلاف میلش بیعت کرد.[۱]

شجاعت حضرت علی ﷺ:

این در حالی است که روایت کرده اند علی گفته است: «به خدا قسم اگر من تنها باشم و

---

۱ - تفسیر العیاشی، ج۲، ص۳۰۷ و ۳۰۸. البحار، ج۸، ص۴۷.

آنها به اندازه‌ی تمام زمین باشند، نمی‌ترسم و وحشت نمی‌کنم».[1]

علی کسی است که ابو وائله درباره اش می‌گوید: من با فلانی ـ یعنی، عمر که مجلسی در حیاة القلوب، اسم وی را آورده است ـ می‌رفتم که ناگاه همهمه‌ای را از او شنیدم، به او گفتم: «چه شده فلانی؟ گفت: وای بر تو، آیا آن شیرزاد و آن سخت گیرنده بر ظالمان، با دو شمشیر و یک پرچم را نمی‌بینی؟ نگاه کردم و دیدم علی است. گفتم: ای فلانی، این که علی بن ابی طالب است. گفت: نزدیک تر بیا تا درباره‌ی شجاعت و قهرمانی وی برایت بگویم. پیامبر ﷺ در جنگ احد با ما عهد بست که فرار نکنیم و هر کس که فرار می‌کرد، گمراه بود و هر کس که کشته می‌شد، شهید بود. و پیامبر ﷺ خود فرمانده جنگ بود. وقتی که صد قهرمان از دشمن، علیه ما شمشیر برداشتند که در زیر پرچم هر کدام نیز، صد نفر یا بیشتر بودند، پس ما از نابود شدن خود ترسیدیم و دیدم که علی همچون شیر از پیشروی آنها جلوگیری کرد و مشتی سنگریزه برداشت و بر صورت ما پرتاب کرد، آنگاه گفت: صورت‌های سست و پریشانی را می‌بینم، کجا می‌خواهید فرار کنید؟ به جهنم؟ ما باز نمی‌گردیم. پس بر ما یورش آورد در حالی که تخته سنگی در دستش بود که بوی مرگ از آن به مشام می‌رسید و گفت: شما عهد کردید و سپس عهد خود را شکستید. قسم به خدا، شما به مرگ سزاوارتر هستید. سپس به چشمانش نگریستم، گویی آتش در آنها روشن بود یا گویی دو ظرف پرخون بودند. پس فکرکردم که [تخته سنگ را] بر همه‌ی ما انداخت. من از میان اصحاب خودم به طرف علی رفتم و گفتم: ای ابوالحسن، عربها یورش آوردند و فرار کردند و یورش، فرار را نقض می‌کند. گویی که او خجالت می‌کشید و چهره اش را از من برگردانید. این ترس، مدام در دلم هست، قسم به خدا آن ترس تا به امروز نیز، از دلم بیرون نرفته است».[2]

---

۱ - نهج البلاغه (تحقیق صبحی)، ص۴۵۲ .

۲ - تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۴ و ۱۱۵ .

دربارهی شجاعت علی ﷺ مبالغههای زیادی کرده اند؛ از جمله آنچه قطب راوندی روایت کرده که به علی خبر رسیده بود که عمر دربارهی شیعیان وی صحبت کرده است. پس در راه به استقبال او رفت در حالی که کمانی در دست علی بود، گفت: ای عمر، به من خبر داده اند که تو دربارهی شیعیان من صحبت کرده ای. سپس با کمانش به زمین زد بـه ناگـاه همچـون اژدهایی ماند که دهانش را در مقابل عمر باز کرده تا او را ببلعد و عمـر فریـاد زد: مواظـب باش ای ابوالحسن، دیگر بعد از این تکرار نمیکنم، و شروع به گریه کرد. علی با دستش بـه کمان زد و به حالت عادی برگشت و عمر همچنان ترسان به خانه برگشت.[1]

همچنین سلیم بن قیس عامری شیعی که دوستان خدا را خیلـی لعـن و نفـرین مـیکنـد، میگوید که علی عمر را ناسزا گفته و او را تهدید کرده و گفته است: قسـم بـه خـدا ای ابـن صهاک! اگر این را پرتاب کنی، دست راستت را به تو بر میگردانم؛ اگر شمشیرم را آخته کنم، تا جانت را نگیرم، آن را غلاف نمیکنم. عمر ترسید و ساکت شد و دانست که اگر علی قسم بخورد، راست میگوید. پس علی گفت: ای عمر، آیا تو همان نیستی که رسول الله ﷺ بـه تـو مشغول بود و دنبال من فرستاد و با شمشیرم آمدم و سپس خواستم که تو را بکشم که این آیه نازل شد: ﴿ فَلَا تَعۡجَلۡ عَلَيۡهِمۡۖ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمۡ عَدّٗا ٨٤ ﴾ مریم: ۸۴ابن عباس میگوید: آنها بـا هـم اتفاق نظر داشتند و به یکدیگر متذکر شدند و گفتند: تا زمانی که این مرد زنـده اسـت، هـیچ یک از کارهای ما راست نمیشود. پس ابوبکر گفت: چه کسی از مـا او را مـیکشـد؟ عمـر گفت: خالد بن ولید. دنبال خالد فرستادند و گفتند: ای خالد، نظرت دربارهی این کاری که به تو میسپاریم، چیست؟ گفت: هر کاری که میخواهید به من بسپارید، قسم به خدا اگر مرا به قتل علی بن ابیطالب امر کنید، انجام میدهم. گفتند: قسم به خدا ما چیـزی غیـر از ایـن را نمیخواستیم. گفت: کجا او را بکشم؟ ابوبکر گفت: وقتی ما مشغول نماز صبح شـدیم تـو در

---

۱ - الخرائج و الجرائح، بمبئی ،۱۳۰۱هـ ص۲۰ و ۲۱ .

کنار او بایست و شمشیر در دستت باشد و هنگامی که سلام داد، گردنش را بزن. گفت: چشم. پس پراکنده شدند. سپس ابوبکر فکر کرد که اگر مردم بفهمند که چه کسی علی را کشته است، جنگ سختی شروع می‌شود. پس از این کار خود پشیمان شد و آن شب نخوابید تا وقتی که به مسجد آمد و نماز اقامه شد. او امام جماعت شد و در حالی امامت می‌کرد، در فکر بود و نمی‌دانست که چه می‌گوید. خالد بن ولید آمد و شمشیر به دست نزد علی ایستاد و علی با هوشیاری، متوجه بعضی از این مسائل شده بود. وقتی که تشهد ابوبکر تمام شد قبل از سلام دادن فریاد زد ای خالد، چیزی که به تو امر کرده ام، انجام نده و گرنه می‌کشمت؛ سپس به راست و چپ سلام داد. سپس علی جستی زد و یقه‌ی خالد را گرفت و شمشیر را از دستش گرفت سپس او را زمین زد و بر سینه اش نشست و شمشیرش را گرفت تا او را بکشد. اهالی مسجد گرد او جمع شدند تا خالد را نجات دهند. عباس گفت: علی را به خاطر صاحب این قبر سوگند بدهید تا آزادش کند. او را به خاطر صاحب این قبر سوگند دادند و رهایش کرد. خالد برخاست و به منزلش رفت.[1]

شیعیان درباره‌ی شجاعت حضرت علی بسیار مبالغه کرده و گفته اند: «او بسیار قدرتمند بود تا جایی که روزی پایش را بر زمین کوبید و زمین لرزید».[2]

روزی زمین لرزید و علی بر زمین تاخت تا اینکه زمین آرام شد. همچنان که صافی به دروغ از فاطمه نقل کرده که گوید: زلزله‌ای در زمان ابوبکر ایجاد شد، مردم ترسیدند و نزد ابوبکر و عمر رفتند، دیدند که آنها نیز، ترسیده و پیش علی رفته اند. مردم راه افتادند تا به در خانه‌ی علی رسیدند. علی به اسقبال آنها بیرون رفت در حالی که به غم و غصه‌ی آنها اعتنایی نداشت. او رفت و مردم او را دنبال کردند تا به تپه‌ای رسیدند. علی و همراهانش بر روی آن نشستند و به دیوارهای مدینه نگریستند که می‌لرزید. سپس علی به آنها گفت: گویی

---

۱ - سلیم بن قیس عامری، ص۲۵۶ و ۲۵۷ .

۲ - تفسیر البرهان، ص۷۴ .

شما از آنچه دیده اید وحشت کرده اید؟ گفتند: چگونه وحشت نکنیم در حالی که تا به حال چنین چیزی ندیده ایم؟ پس علی لبهایش را تکان داد و با دستان مبارکش زمین را زد و گفت: تو را چه شده است؟ چرا آرام نمی‌گیری؟ پس به اذن خدا زمین آرام شد. مردم این بار از اولین باری که نزد وی آمده بودند و او به طرف آنان رفت، بیشتر تعجب کردند. علی به آنها گفت: از کار من تعجب می‌کنید؟ گفتند: آری. گفت: من همانم که خداوند درباره اش فرموده است: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ ٱلْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ ٱلْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ ٱلْإِنسَٰنُ مَا لَهَا ﴿٣﴾﴾ الزلزله: ۱ – ۳من همان انسانی هستم که خداوند درباره اش می‌گوید: ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾﴾ الزلزلة: ۴هر حادثه ای[1] که باشد، زمین برای من نقل می‌کند.

علاوه بر این، علی عليه السلام روزی با قدرت، ابلیس را بر زمین زد. همچنان که ابن بابویه قمی در «عیون اخبار الرضا» روایت کرده است.[2]

امثال این چرندها در کتب شیعه زیادند.

حال که ما این بحث را شروع کردیم، می‌خواهیم با بیان حکایت عجیب دیگری آن را تکمیل کنیم که دلالت بر دروغ‌ها و اسطوره‌هایی دارد که شیعه بافته و اساس مذهب و عقاید خود را بر آن گذاشته اند. این داستان را از کتاب «الأنوار النعمانیه» اثر نعمت الله جزائری[3]نقل می‌کنیم. او می‌گوید:

«برسی در کتاب خود هنگام توصیف جنگ خیبر روایت می‌کند که فتح خیبر توسط

۱- الصافی، ص۵۷۱ .

۲- ج۲، ص۷۲ .

۳- نعمت الله بن عبدالله حسینی جزائری، از بزرگان علمای متأخر و فضلای متبحر ماست که دارای قلبی سالم و سرشتی استوار است و او صاحب کتاب «الأنوار النعمانیة» است که حاصل یک عمر است. حر عاملی می‌گوید: او فاضل، عالم، محقق علامه و گرانقدراست. به سال ۱۱۱۲ هـ درگذشت. او از شاگردان مجلسی بوده است. (روضات الجنات، خوانساری، ۱۵۰/۸).

علیالعَلِیّالسلام انجام شد، و جبرئیل الاسلام نزد رسول الله ﷺ آمد و از قتل مرحب بـه او مـژده داد. سپس پیامبر ﷺ از بشارت او پرسید. جبرئیل گفت: ای رسول خدا، وقتی که علی شمشـیر را بالا برد تا مرحب را بزند، خداوند متعال به اسرافیل و میکائیل امر کرد که بازوهـایش را در هوا بگیرند تا با قدرت تمام نزند؛ با وجود این، او و لباس های آهنین و اسبش را نصف کرد و شمشیرش به لایه‌های زمین رسید. خداوند به من گفت: ای جبرئیل، به زیـر زمـین بـرو و نگذار که شمشیر علی به قعر زمین برسد و گرنه زمین دگرگون می‌شود. پـس رفـتم و در آن جا قرار گرفتم. بعد چیزی سنگین تر از مدائن قوم لوط بر شانه‌هایم فرود آمـد. مـدائن قـوم لوط هفت شهر است که از هفت زمین ریشه گرفته و بر یک ریشه بـالا رفتـه و تـا نزدیـک آسمان رسیده است. همچنان تا سحر منتظر شدم تا خداوند به من امر کرد که آن را دگرگون کنم. سنگینی آن مانند سنگینی شمشیر علی نبود. پیامبر ﷺ از او پرسید: چرا در یک زمان آن را دگرگون نکردی و آن را بلند نکردی؟ جبرئیل گفت: ای رسـول خـدا ﷺ، در میـان آنهـا پیرمردی کافر بود که بر پشتش خوابیده و ریشش رو به آسمان بود و خداوند شـرم کـرد از اینکه آنها را عذاب دهد. وقتی سحر سپری شد، آن پیرمرد برعکس شد و خدا مرا به عـذاب وی امر کرد. در همان روز نیز، وقتی که قلعه‌ی خیبر فتح شد و زنانشان اسیر شدند، در میان آنها زنی به نام صفیه بود که دختر صاحب قلعه بـود. نـزد پیـامبر ﷺ آمـد در حـالی کـه در صورتش اثر شکستگی پیدا بود. پیامبر ﷺ درباره‌ی آن شکستگی پرسید، او گفت: وقتی علی وارد قلعه شد و یکی از برج‌های آن را تکان داد، تمام قلعه تکـان خـورد و تمـام چیزهـای آویخته از قلعه فرو ریخت و من نیز، بر تخت نشسته بودم و از روی آن به پایین پرت شدم و به تخت اصابت کردم. پیامبر ﷺ به او گفت: ای صفیه، وقتی علی عصبانی شد و قلعه را تکان داد، خداوند به خاطر خشم او عصبانی شد سپس همه‌ی آسمانها را لرزاند تا این که ملائکـه همگی ترسیدند و بر صورت‌هایشان افتادند. علی شجاعت ربانی دارد. اما دروازه‌ی خیبر که چهل نفر با هم همکاری می‌کردند تا شبانه آن را ببندند. وقتی علی وارد قلعه شد سپر وی از

کثرت ضربه از بین رفته بود؛ سپس دروازه را از جا کند و آن را به عنوان سپر خود قرار داد و جنگید تا این که قلعه را فتح کرد.»

این روایت با روایت یعقوبی منافات دارد که می‌گوید: «ابوبکر و عمر متوجه شدند که گروهی از مهاجرین و انصار گرد علی بن ابی‌طالب جمع شده اند، پس همراه جماعتی به خانه‌ی علی یورش بردند و علی شمشیر به دست خارج شد. عمر شمشیر او را انداخت و با علی درگیر شد و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و وارد خانه شدند. فاطمه بیرون آمد و گفت: بیرون می‌روید یا موهایم را آشکار کنم. پس آنها و همراهانشان بیرون رفتند و این قوم ایامی را بدین سان گذراندند و سپس یکی پس از دیگری بیعت کردند».[1]

واقعاً نمی‌دانیم که کدام یک از شیعیان راست می‌گوید: نعمت الله جزائری یا سلیم بن قیس عامری[2]؟ یا قطب راوندی یا قمی یا مجلسی یا عیاشی یا یعقوبی؟

بلکه واقعیت اینست که همه شان دروغ می‌گویند و به دروغ این روایت‌ها را نقل می‌کنند و نمی‌دانند که اهل بیت اینها را نگفته اند و اصلاً چنین نبوده اند و اگر این چنین بودند یا این چنین می‌گفتند، درباره‌ی ابوبکر نمی‌گفتند که صدیق است و درباره‌ی عمر نمی‌گفتند که

۱- تاریخ یعقوبی ،ج۲ ،ص۱۲۶ .

۲- سلیم بن قیس عامری هلالی کوفی، تقریباً در سال ۹۰ درگذشت. درباره ی او می گویند که او از اصحاب علی بن ابی طالب بوده است. خوانساری درباره اش می نویسد: او از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) و نویسنده ی کتاب مشهوری است که کتاب بحارالأنوار و غیره از آن نقل می کند. وی از علمای متقدم اهل بیت بوده و پنج نفر از ائمه ی معصوم را ملاقات کرده است، که عبارتند از: علی، حسن ،حسین، زین العابدین، باقر. (روضات الجنات، ۶۶/۴).

قمی می گوید: او کتاب معروفی دارد که علما و محدثان اهل بیت از آن نقل کرده اند و اولین کتابی است که در میان محدثین شیعه، معروف شده است. شیخ کلینی و صدوق و سایر قدما به آن تکیه کرده اند. (الکنی و الألقاب،۲۴۸/۳).

نگهبانی مبارک و سیرت و روشی رضایت بخش داشت و فرزندانشان را به نام آنها نمی‌نامیدند و با آنها ازدواج و معاشرت نداشتند و بعد از مرگشان آنها را مدح نمی‌کردند. بعد از این همه روایت نمی‌توانیم چیزی جز این بگوییم که اهل بیت در اعمال و افعال خود صادق بوده اند و کارهایشان و گفته‌هایشان مصداق این راستی است، اما شیعه بر آنها دروغ بسته اند و در عقیده با آنها مخالفند و با دوستان و نزدیکان و رهبران و امرا و حکام آنها دشمن هستند. همان کسانی که اهل بیت خالصانه از آنها اطاعت می‌کردند و با آنها مشورت می‌نمودند. همچنان که پیش از این به تفصیل بیان کردیم.

وگرنه آیا خردمندانه است که کسی مانند آن مرد شجاع و قهرمان و دلاور، ابوبکر او را به زور وادار به بیعت کند و عمر با دختر وی ازدواج کند و عثمان از او پیشی بگیرد و فرزندانش را به نام آنها بنامد و یاوران آنها همان یاوران وی باشند؟

هرچند شیعیان در ظاهر، اظهار دوستی با اهل بیت می‌کنند اما در کینه ای که نسبت به خلفای راشدین و اصحاب برگزیده‌ی پیامبر ﷺ دارند، با اهل بیت مخالفت می‌کنند؛ همان اصحابی که رسول الله ﷺ درباره شان فرمود: خوشا به حال کسی که مرا دیده و به من ایمان آورده است.[۱]

در هر حال ما با توجه به دشمنی این قوم نسبت به اقوام و دامادهای پیامبر ﷺ، مخالفت آنها را با اهل‌بیت بیان می‌کنیم. عیاشی درباره‌ی عثمان ذی‌النورین می‌گوید: آیه‌ی: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ ﴾ البقرة: ۲۶۴ درباره‌ی عثمان نازل شده است.[۲]

اما قمی که در لعنت کردن و طعنه زدن و فاسق و کافر خواندن اصحاب، کمتر از عیاشی نیست، در ذیل این آیه می‌گوید: ﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوّٗا شَيَٰطِينَ ٱلۡإِنسِ وَٱلۡجِنِّ يُوحِي بَعۡضُهُمۡ

۱ - الخصال، ج۲، ص۳۴۲ .

۲ - تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۴۷. البحار، ج۸، ص۲۱۷ .

﴿إِلَىٰ بَعۡضٖ زُخۡرُفَ ٱلۡقَوۡلِ غُرُورٗاۚ﴾ الأنعام: ۱۱۲خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر این که در امتش دو شیطان بوده اند که او را اذیت می‌کنند که از اصحاب محمد، حبتر و زریق بوده اند.[۱]

در کتاب «الشیعة و السنة» خود روایت‌های زیادی را از او نقل کرده ایم.

بحرانی هم مانند آنها، ذیل این آیه می‌نویسد: ﴿ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ﴾ التوبة: ۴۰ در حالی که به همراهی ابوبکر صدیق با پیامبر ﷺ در سفر مکه به مدینه و مهاجرت در راه خدا حسادت می‌ورزند، می‌گوید: پیامبر ﷺ به علی امر کرد که در جای وی بخوابد و پیامبر از ابوبکر ترسید که دشمن را از رفتن آنان آگاه کند، از این رو او را همراه خودش به غار برد.[۲]

بر ابوجعفر دروغ می‌بندد و می‌گوید که او گفت: «رسول الله ﷺ در غار به ابوبکر گفت: آرام باش، خداوند با ماست – تا آن جا که می‌گوید– می‌خواهی اصحابم را که در مجلس انصار نشسته اند و صحبت می‌کنند، به تو نشان دهم و جعفر و اصحابش را به تو نشان دهم که در دریا هستند؟ ابوبکر گفت: آری. رسول الله ﷺ دستی بر صورتش کشید و سپس او انصار را دید که در مجلس نشسته اند و به جعفر و اصحابش نگاه کرد که در دریا شنا می‌کنند. در آن لحظه در دل خود گفت که پیامبرﷺ جادوگر است».[۳]

اما عمر فاروق که آتش مجوسی را خاموش کرد و بت‌های کسری و شوکت آنها را شکست و عظمت یهودی و قدرت آنها را نابود کرد، کسی که نزد حبیب خدا محبوب و نزد دشمنانش و دشمنان امت، فرزندان یهود و مجوس منفور است، بحرانی درباره اش زیر این آیه: ﴿وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِلۡإِنسَٰنِ خَذُولٗا ٢٩﴾ الفرقان: ۲۹ می‌گوید:شیطان همان خلیفه‌ی دوم

---

۱ – تفسیر قمی، ج۲، ص۲۴۲.

۲ – البرهان، ج۲، ص۱۲۷.

۳ – همان، ص.۱۲۵ الروضة من الکافی، ج۸، ص۲۶۲.

است. و آیه‌ی: ﴿ يَٰوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلٗا ﴾ الفرقان: ۲۸منظور، خلیفـه‌ی دوم اسـت. و فرموده‌ی: ﴿ لَّقَدۡ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكۡرِ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَنِي ﴾الفرقان: ۲۹منظور، ولایت است.[۱]

او به غلو خود و به فحش و بدگویی ادامه می‌دهد و می‌گوید: ابلیس و آنچه در معنای آن آمده، به خلیفه‌ی دوم تأویل شده است؛ چون مسمای هر دو یکی است. و در بعضی روایت‌ها از اصبغ بن نباته نقل شده که علی عليه السلام همراه گروهی که حذیفه بن یمان نیز، همراهشان بود به طرف جبانه بیرون رفتند و معجزه‌ای را از او ذکر کرده اند تا آن جا کـه مـی‌گویـد: علـی عليه السلام گفت: ای فرشتگان پروردگار من، اکنون ابلیس‌ترین ابلیس‌ها و فرعون فراعنـه را نـزد من بیاورید. قسم به خدا، در یک لحظه او را حاضر کردند و در حـالی کـه او را نـزد علـی محکم گرفته بودند، گفت: وای بر تو از ظلمی که بـه آل محمـد صلى الله عليه وسلم کـرده ای. سـپس گفـت: سرورم! به من رحم کن؛ من توان چنین عذابی را ندارم. علی گفت: خداوند به تو رحم نکـرد و تو را نبخشید ای کثیف نجس، شیطان خبیث. سپس به ما نگریست و گفت: او را رها کنیـد تا به شما بگوید که کیست؟ گفتند: تو کیستی؟ گفت: من ابلیس‌ترین ابلیس‌ها و فرعـون ایـن امت هستم و کسی هستم که سید و مولای خود و امیر مؤمنان و خلیفه‌ی خـدا را و آیـات و معجزات وی را انکار کردم. ظاهراً مراد وی، خلیفه‌ی دوم بود؛ زیرا او سردسته‌ی مفسدان بود و کسی است که در قرآن شیطان به او تأویل شده است.[۲]

درباره‌ی نیکوکارترین مسلمانان، عثمان بن عفان، نوشته اسـت کـه رسـول الله صلى الله عليه وسلم بـه او گفت: اسلام خود را نابود کردی؛ برو که خداوند درباره‌ی تو این آیه را نازل کرده اسـت: ﴿ يَمُنُّونَ عَلَيۡكَ أَنۡ أَسۡلَمُواْ ﴾الحجرات: ۱۷[۳].

---

۱ - همان، ج۳، ص۱۶۶.

۲ - البرهان، ص۹۸ .

۳ - همان، ج۴، ص۲۱۵.

او کینه‌توزی خود را به همه‌ی اصحاب نشان می‌دهد و ذیل این آیه می‌گوید: ﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُم﴾ [النساء: ۴۹] مراد کسانی هستند[۱] که خود را صدیق و فاروق و ذی‌النورین نامیده اند.[۲]

او به زور حکم می‌کند که مراد از «**من ثقلت موازینه**» علی و شیعیان وی و مراد از «**من خفت موازینه**» خلفای سه گانه و پیروانشان هستند.[۳]

در بدگویی و مسخره کردن اصحاب رسول الله ﷺ و همسران وی زیاده روی می‌کند و می‌گوید: آیه‌ی ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ﴾ [النور: ۱۱] درباره‌ی عایشه و حفصه و ابوبکر و عمر نازل شده وقتی که به ماریه‌ی قبطی تهمت زنا زدند.[۴]

چهارمین مفسرآنها، کاشانی، که در خباثت و سرزنش کمتر از سایر نوادگان این قوم نیست، زیر این آیه‌ی: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ٱزۡدَادُواْ كُفۡرًا﴾ [النساء: ۱۳۷] می‌نویسد: این آیه درباره‌ی خلفای اول و دوم و سوم و چهارم (یعنی معاویه) و عبدالرحمن و طلحه نازل شده است.[۵]

۱- حسادت و کینه و جهل او را کور کرده به طوری که نمی‌داند که هیچ یک از این سه نفر خود را به این نام‌ها نخوانده اند بلکه امت اسلامی و واقعیت زندگی ایشان را به این القاب ملقب نموده است. این فرد کینه توز و فحاش نمی‌داند که آنچه در کتاب‌ها و روایت‌های خودشان آمده، این است که علی‌ؓ خود را به این نام‌ها نامید و آنها را بر خود اطلاق کرد و گفت: من صدیق و فاروق هستم. (الاحتجاج، الطبرسی،۹۵/۱) پس بفهم و تدبر کن.

۲- البرهان، ص۱۷۲ .

۳ - همان، ص۳۳۳ .

۴ - همان، ص۱۲۷ .

۵ - کاشانی ،تفسیر صافی، ایران، ص۱۳۶ .

و ذیل آیه‌ی: ﴿وَلَقَدۡ قَالُواْ كَلِمَةَ ٱلۡكُفۡرِ وَكَفَرُواْ بَعۡدَ إِسۡلَٰمِهِمۡ﴾ التوبة: ۷۴ می‌نویسد: روزی که رسول الله ﷺ دست علی را در غدیر خم بلند کرد، مقابل هفت نفر از منافقان بود که عبارتند بودند از: ابوبکر، عمر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی‌وقاص، ابوعبیده، سالم مولای ابوحذیفه و مغیره بن شعبه. عمر گفت: نمی‌بینید که چشمانش مانند چشم دیوانه‌هاست – منظورش، پیامبر ﷺ بود – برخاست و گفت: پروردگارم به من گفت: ـ پناه برخدا از نقل این خرافات و کفر و لعنت خدا بر دروغگویان بادـ [1]

پنجمین: دشنام دهنده‌ی شیعه که خود را مفسر نامیده، عروسی حویزی است که اصحاب را سرزنش می‌کند و زیر آیه‌ی: ﴿لَهَا سَبۡعَةُ أَبۡوَٰبٖ﴾ الحجر: ۴۴از ابوبصیر روایتی نقل کرده که گوید: جهنم هفت در دارد: در اول برای ظالم که همان زریق (ابوبکر) است و در دوم برای حبتر (عمر) و در سوم برای عثمان و در چهارم برای معاویه و در پنجم برای عبدالملک و در ششم برای عسکر بن هوسر و در هفتم برای ابوسلامه. اینها دروازه‌ی پیروان خود هستند.[2]

این حاشیه نویس ملعون بر این نام‌ها تعلیقی آورده و می‌گوید: مجلسی گفته است: زریق کنایه از اولی است؛ چون عرب چشم کبود را بد می‌داند، و حبتر که روباه است شاید به دلیل حیله و مکر وی باشد و در اخبار دیگر بر عکس این آمده است که حبتر اولی است، و ممکن است در این جا نیز، مراد همین باشد و خلیفه‌ی دوم مقدم شده است؛ چون او بدبخت‌تر و گناهکارتر است. عسکر بن هوسر کنایه از بعضی خلفای بنی‌امیه یا بنی‌عباس است. ابوسلامه نیز کنایه از ابوجعفر دوانیقی است. احتمال دارد که عسکر کنایه از عایشه و سایر اهل جمل باشد؛ چون اسم شتر عایشه عسکر بود و روایت شده که شترش شیطان بوده است.[3]

---

۱ – الصافی(تک جلدی)، ص۲۳۶ و (چند جلدی) ج۱ ،ص۷۱۵ .

۲ – نور الثقلین، ایران (قم)، ج۳، ص۱۸.

۳ – همان، ص ۱۸.

ذیـل آیـات: ﴿ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١ ﴾ النحل: ۲۰ - ۲۱می‌گوید: کسانی کـه غیـر خـدا را مـی‌خواننـد، خلیفه‌ی اول و دوم و سوم هستند. آنان به زبان رسول الله ﷺ دروغ بسته و می‌گویند: با علی دوست باشید و از وی پیروی کنید، اما آنان با علی دشمنی کردند و با او دوسـتی نکردنـد و مردم را به ولایت خود خواندند، و این همان فرمـوده‌ی خداونـد اسـت کـه مـی‌فرمایـد: ﴿ وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ ٢٠ أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖ ﴾النحـــل: ۲۰ - ۲۱ «کسانی که غیر خدا را می‌خوانند چیزی آفریده نمی‌توانند بلکه خود آفریـده شـده هسـتند، مردگان هستند و زنده نمی‌باشند ... و﴿ وَهُم مُّسۡتَكۡبِرُونَ ٢٢ ﴾ النحل: ۲۲ آنان مستکبرانند؛ یعنی، از ولایت علی خودداری می‌کنند.»[۱]

محدثین و فقهای شیعه:

اینها مفسران شیعه بودند که لعن و نفرین و دشنام می‌دهند و اصحاب حضرت محمد ﷺ و افراد برگزیده‌ی ایشان و خلفای راشدینِ بعد از او را کافر می‌دانند. اینها کتـاب‌هـای تفسـیر شیعیان است که پر از لعن و نفرین و سرزنش است. این لعن و نفرین و تهمت‌ها را نثـار چـه کسانی می‌کنند؟ نثار کسانی می‌کنند که خداوند به پاکی و اخلاص و صفای آنها شهادت داده و رستگاری و بهشت و رضایت خود را به آنها بشارت داده، یاران رسول خداﷺ و دوستان و شاگردان و مریدان وی که همراه او زیستند و با او بیعت کردند و او را یاری داده و همراه وی هجرت کرده اند و خویشاوندان و قبیله و فرزندان و اموال و دیار و وطن خود را بـه خـاطر پیامبر ﷺ رها کردند و پیرو نوری شدند که بر وی نازل شد و در زیر پرچم وی جهاد کردنـد و تمام چیزهای ارزشمند و گرانبهای خود را به یک اشاره‌ی پیامبرﷺ بخشیدند و پـرچم وی

۱ - همان، ج۳، ص۴۷.

را بعد از وفاتش برداشته بر قلل کوه‌ها برافراشته و به آن سوی دریاها رسانده اند. آنان کسانی جز ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین‌ رضی الله عنهم نیستند؛ کسانی که اهل بیت قدر آنها را می‌دانستند و در عظمت و بزرگی و اکرام آنها مبالغه می‌کردند و در حال حیات و بعد از وفاتشان نیز، آنها را مدح و ثنا گفته اند و ثمره‌های قلب خود و جگرگوشه‌های خود را تقدیم آنها می‌کردند و هدیه‌های آنان را بر روی چشم می‌گذاشتند و از روش و مسلک آنان پیروی می‌کردند.

شیعه که خود را دوستدار و پیرو آنها می‌پندارند، بر عکس این عمل می‌کنند و با آنها به صراحت مخالفت می‌کنند به طوری که هیچ یک از کتاب‌های آنها خالی از پست‌ترین و زشت‌ترین سخنان نسبت به آنها نیست، همان طور که از مفسرانشان نقل کردیم. در حالی که علم تفسیر از آنها مبرّاست و خیلی بعید است که مفسران واقعی مثل اینان باشند.

محدثین و فقهای شیعه نیز، مانند همین مفسرانند و کتاب‌های آنها نیز، خالی از چنین بیهوده‌گویی‌ها و افتراها نیست. آنها نیز، به طور کامل با اهل بیت پیامبر ﷺ و اهل بیت علی رضی الله عنهم مخالفت می‌کنند. نسبت به دوستداران رسول خدا ﷺ و دوستانش کینه‌توز هستند و خویشان وی و دامادها و همسرانش را نفرین می‌کنند.

نگاهی کوتاه به دیدگاه محدثان و فقهای شیعه می‌اندازیم. کلینی، بزرگ این قوم و محدث آنها، عقیده‌ی خود را اظهار و اعماق قلب خود را این گونه آشکار می‌کند که ذیل این کلام خداوند می‌گوید: ﴿حَبَّبَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَزَيَّنَهُۥ فِي قُلُوبِكُمۡ﴾ الحجرات: ۷– منظور، امیر المؤمنین، علی است – و ﴿وَكَرَّهَ إِلَيۡكُمُ ٱلۡكُفۡرَ وَٱلۡفُسُوقَ وَٱلۡعِصۡيَانَ﴾ الحجرات: ۷منظور خلیفه‌ی اول و دوم و سوم است.[۱]

۱ – الأصول من الکافی، ج۱، ص۴۲۶ .

بیشتر از این می‌گوید: وقتی رسول الله ﷺ تیم و عدی و بنی‌امیه[1] را دید که بر منبر وی سوار شده اند، ترسید. سپس خداوند این آیه ای را برای آرامش وی فرو فرستاد: ﴿وَإِذۡ قُلۡنَا لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ ٱسۡجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبۡلِيسَ أَبَىٰ﴾ البقرة: ۳۴ پس به او وحی کرد ای محمد، من به تو امر می‌کنم که وقتی از تو اطاعت نمی‌کنند، نگران نباش چرا که هنگام تعیین جانشین نیز، از تو اطاعت نخواهند کرد.[2]

و ذیل آیه‌ی: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرۡتَدُّواْ عَلَىٰٓ أَدۡبَٰرِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡهُدَى﴾محمد: ۲۵می‌نویسد: فلانی و فلانی و فلانی به خاطر ترک ولایت امیر المؤمنین عليه السلام مرتد شدند. ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لِلَّذِينَ كَرِهُواْ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمۡ فِي بَعۡضِ ٱلۡأَمۡرِ﴾محمد: ۲۶وی گوید: قسم به خدا این آیه درباره‌ی ابوبکر و عمر و پیروانشان نازل شده است. و این همان کلام خداوند است که جبرئیل آن را برای پیامبر ﷺ آورده است: ((**ذلک بأنهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله –فی علی علیه السلام– سنطیعکم فی بعض الأمر**)).[3]

از عبدالملک بن اعین روایت می‌کند که گوید: به ابو عبدالله گفتم: «درباره‌ی آن دو مرد (یعنی ابوبکر و عمر) به من خبر بده؟ گفت: آنان حق ما، اهل بیت را ضایع کردند و فاطمه را از ارث پدری اش محروم کردند که ظلمشان تا امروز باقی است و – به پشتش اشاره کرد – و کتاب خدا را پشت انداختند».[4]

---

۱ – مراد ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی‌النورین است؛ چون ابوبکر از قبیله‌ی تیم، فاروق از قبیله‌ی عدی و ذی‌النورین و امیرمعاویه رضي الله عنهم از بنی‌امیه بودند.

۲ – الأصول من الکافی (کتاب الحجة)، تهران، ج۱، ص۴۲۶.

۳ – الحجة من الکافی، ج۱، ص۴۲۰ .

۴ – الروضة من الکافی، ج۸، ص۱۰۲ .

همچنان که از کمیت اسدی روایت شده که گفت: گفتم: «درباره‌ی آن دو مرد (یعنی ابوبکر و عمر) به من خبر بده؟ بالشت را برداشت و آن را به سینه اش چسباند و گفت: قسم به خدا ای کمیت، هیچ خون ریخته شده ای نیست و هیچ مال برداشته شده ای نیست و هیچ سنگ شکسته ای نیست جز آنکه بر گردن این دو نفر می‌باشد».[1]

همچنین به دروغ از حنان بن سوید آورده که از پدرش روایت کرده که گفت: از ابوجعفر درباره‌ی ابوبکر و عمر پرسیدم، گفت: «ای ابوالفضل، چرا از آن دو می‌پرسی؟ هر کدام از ما که مرده ایم از دست آن دو خشمگین بودیم و به کوچک و بزرگ گفته شده که آنها حق ما را خوردند و ما را از ارث محروم کردند. آن دو اولین کسانی بودند که بر گردن ما سوار شدند و بر ما تف انداختند و تا زمانی که قائم ما نیاید و سخن نگوید و مردم را روشن نکند، وضع همین گونه است».[2]

با صراحت می‌گوید: رسول الله ﷺ یک روز صبح ناراحت و نگران بود، علی به وی گفت: چرا شما را ناراحت می بینم؟ گفت: چطور ناراحت نباشم در حالی که خواب دیدم، بنی‌تیم و بنی‌عدی و بنی‌امیه از منبر من بالا می‌روند و مردم را از اسلام بر می‌گردانند.[3]

همچنان که از ابوجعفر روایت شده که گفت: فرزندان یعقوب انبیاء نبودند بلکه نوادگان انبیاء بودند. خوشبخت از دنیا رفتند؛ چون از کاری که کردند به خود آمدند و توبه کردند؛ اما ابوبکر و عمر بدون توبه از دنیا رفتند و از کاری که با امیر المؤمنین کردند، به خود نیامدند. پس لعنت خدا و ملائکه و همگی مردم بر آن دو نفر باد.[4]

ابن بابویه قمی یکی از نویسندگان صحاح اربعه‌ی شیعه و ملقب به صدوق با طعنه به

---

۱ - الروضة، ص۱۰۳ .

۲ - الروضة من الکافی، ج۸، ص۱۰۲.

۳ - الروضة من الکافی، ص۳۴۵ .

۴ - همان، ص۲۴۶.

صدیق اکبر و فاروق اعظم می‌نویسد: وقتی مردم با ابوبکر بیعت کردند، یاران علی به طـرف علی رفتند و درباره‌ی آن قضیه سخن گفتند. علی به آنها گفت: امتی بر این کار اجماع کـرده اند که فرموده‌ی پیامبرﷺ را رها کردند و بر زبان خدا دروغ بستند. من راجع به این قضیه بـا اهل بیت خودم مشورت کردم، آنها جز سکوت چیزی نگفته اند؛ چـون از کینـه‌ی ایـن قـوم نسبت به اهل بیت رسول الله ﷺ خبر داشتند و همین افراد هستند که خواهان خـون جـاهلی اند. به خدا اگر شما چنین کاری را انجام بدهید، شمشیر ایشـان بـرای جنـگ آمـاده اسـت؛ همچنان که چنین کردند تا مرا عصبانی کنند. اما نزد این شخص بروید و از آنچه از پیامبرتان ﷺ شنیده اید، به او خبر بدهید و او را روشن کنید تا دیگر شبهه‌ای نداشته باشد؛ تا این کـار حجت بزرگی علیه او باشد و بیشتر او را شکنجه دهد؛ چون او پروردگارش را نافرمانی کرد و از امر پیامبرش سرپیچی کرد. گفت: آنان رهسپار شدند تا اینکه روز جمعـه اطـراف منبـر رسول خداﷺ را گرفتند ... اولین کسی که شروع به حرف زدن کرد و بلند شد، خالد بن سعید بن عاص بود به خاطر نزدیکی ای که با بنی‌امیه داشت – تا آنجا که می‌گوید – عمـر گفـت: ساکت باش ای خالد، تو از اهل شورا نیستی و از کسانی نیستی که سخنش رضـایت بخـش باشد. خالد گفت: تو ساکت باش ای ابن خطاب، قسم به خدا تو خودت می‌دانی که بـا زبـان دیگری سخن می‌گویی و به چیزهای دیگری پناه می‌بری. قسم به خدا قریش می‌داند که من از لحاظ حسب برتر هستم و ادب بیشتری دارم و بی‌نیازترین شما هستم، حال آنکه تو هنگام جنگ، ترسو و هنگام بخشش، بخیل هستی و بدجنسـی و هـیچ افتخـاری در میـان قـریش نداری.[۱]

---

۱ - الخصال، تهران، صدوق، ص۴۶۳.

دربارهی عثمان ذی النورین می‌گوید: در تابوت پایینی شش نفر از امتهـای اول و شـش نفر از امت آخر وجود دارند؛ شش نفر از امت آخـر، عثمـان، معاویـه، عمـرو بـن عـاص و ابوموسی اشعری است. محدث دو نفر دیگر را فراموش کرده است.[۱]

در جای دیگری از کتاب خصال اظهار داشته است: بدترین امتهای نخست و امـت آخـر، دوازده نفرند: شش نفر از امت‌های نخست و شش نفر از امت آخـر. -سـپس شـش نفـر از امت‌های نخست را نام می‌برد:- پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون و هامان و قـارون و سامری و دجال که اسمش در میان امت‌های نخست آمده است امـا در آخـر زمـان خـروج می‌کند، و شش نفر از امت آخر عبارتند از: گوساله، که همان عثمان است، فرعون که همـان معاویه است، هامان این امت که همان «زیاد» است و قارون این امت که همان سعید می‌باشد و سامری آن که ابوموسی عبدالله بن قیس است؛ چون او همچون سامری قوم موسـی گفـت: جنگی در کار نیست، و ابتر که همان عمرو بن عاص است.[۲]

وی می‌افزاید: دوست داشتن اولیای خداوند و ولایت آنها واجب است و برائت از دشمنان آنها نیز، واجب است. دشمنان شان کسانی اند که به آل محمد ظلـم کردنـد و حجـاب آن را دریدند و فدک را از فاطمه گرفتند[۳] و میراثش را از او منع و حقوق او و همسرش را غصـب کردند و به آتش زدن خانه اش همت گماشتند.[۴] ظلم را بنا کردند و سنت رسول الله را تغییـر دادند. پس برائت از پیمان شکنان و ظالمان واجب اسـت و برائـت از پیشـوایان گمراهـی و

---

۱ - همان، ص۴۸۵.

۲ - همان، ص۴۵۸ و ۴۵۹.

۳ - بنگرید چگونه به صدیق می‌تازد در معامله ای که فاطمه، دختر رسول الله ﷺ، به آن راضی بود، اما قـوم عبدالله بن سبأ یهودی که سعی در تفرقه و نابودی وحدت مسلمانها دارد، راضی نیست.

۴ - داستان باطل و جعلی و ابداعی که فقط برای طعنه و سرزنش فاروق ساخته شده است.

رهبران جور، همه شان اول و آخرشان واجب است.[۱]

بر زبان پیامبرﷺ و ابوبکر صدیق و عایشه‌ی صدیقه، دروغ می بندد و هر چه بغض و کینه و حسد در دل دارد، نثار آنها می‌کند و این حکایت کثیف و باطل را می‌بافد که رسول الله ﷺ به علی گفت:

ای علی، هر کس تو را دوست بدارد و ولایت تو را قبول داشته باشد، مشمول رحمت خداوند می‌شود، و هر کس تو را دوست ندارد و با تو دشمنی ورزد، مشمول لعنت خداوند می‌شود. عایشه گفت: ای رسول خدا، از خداوند بخواه که من و پدرم را جزو دشمنان علی قرار ندهد. پیامبر ﷺ گفت: ساکت باش. اگر تو و پدرت از جمله پیروان و دوستداران علی باشید، مشمول رحمت خدا می‌شوید و اگر به وی بغض و کینه داشته باشید و دشمن او باشید، مشمول لعنت خدا می‌شوید. پدرت اولین کسی است که به علی ظلم می‌کند و تو از زمره کسانی هستی که با او می‌جنگند.[۲]

می‌گوید: از جعفر پرسیده شد که چرا امیر المؤمنین با فلانی و فلانی و فلانی نمی‌جنگد؟ گفت: به دلیل آیه‌ی: ﴿لَوۡ تَزَيَّلُواْ لَعَذَّبۡنَا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡهُمۡ عَذَابًا أَلِيمًا ٢٥﴾ الفتح: ۲۵گفتند: منظور از تزایل چیست؟ گفت: نطفه‌های مؤمنان در پشت قوم کافران.[۳]

وی می‌افزاید: چرا به مدت بیست و پنج سال بعد از رسول الله ﷺ با دشمنانش نجنگید اما در ایام خلافت خود با آنها جنگید؟ دلیلش این است که او در ترک جهاد با مشرکان، به رسول الله ﷺ اقتدا کرده است؛ چون پیامبر ﷺ سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه با

---

۱ - الخصال، تهران، حیدری، ج۲، ص۶۰۷ .

۲ - همان، ص۵۵۶ .

۳ - ابن بابویه، علل الشرائع، نجف، ص۱۴۷.

مشرکان نجنگید، و این به دلیل کمبود اصحاب بوده است. علی[1]ﷺنیز، به دلیل همین کمبود اصحاب با آنان نجنگید.[2]

به این اسطوره‌ها بنگرید که چگونه ساخته شده اند و این داستان‌ها چگونه اختراع شده اند. از اینکه خلفای راشدین را امامان گمراه و ظالم و داعیان جهنم نامیده اند، سیر نمی‌شوند، بلکه بر تعدّی و غلو خود نسبت به خلفای راشدین افزوده و آنها را به مشرکان مکه و دشمنان پیامبر ﷺ و دینش، تشبیه می‌کنند.

آری، این چنین این نیکان و برگزیدگان و حاملان پرچم الهی و رسانندگان کلام الهی و ناشرین دین وی و دوستداران و دوستان رسول الله ﷺ، به مشرکان و دشمنان دین تشبیه شده اند؛ همان اصحابی که در عصر خود بشارت‌های پیامبر ﷺ را تحقق بخشیدند، همان بشارت‌هایی که نشانه‌ی صدق نبوت پیامبرﷺ و رسالت ایشان می‌باشد – جانم فدای او و دوستانش – بشارت‌هایی که این شخص دروغگو در کتاب خودش از براء بن عازب، نقل کرده که گفت:

«وقتی رسول الله ﷺ به حفر خندق امر کرد با سنگ سخت و بزرگی در عرض خندق مواجه شدند که کلنگ در آن تأثیری نداشت. سپس رسول الله ﷺ آمد لباسش را در آورد و کلنگ را برداشت و گفت: بسم الله و یک ضربه زد که یک سوم آن شکست و بعد گفت: الله اکبر، کلیدهای شام به من داده شد. قسم به خدا کاخ‌های سرخ آن را می‌بینم. سپس ضربه‌ای دیگر زد و گفت: بسم الله و یک سوم دیگر از سنگ شکست. بعد گفت: الله اکبر، کلیدهای ایران به من داده شد. قسم به خدا، کاخ های سفید مدائن را می‌بینم. سپس ضربه‌ی سوم را زد

---

۱ – از جمله عجایب این است که این قوم، نام هیچ کدام از ائمه‌ی خود را بدون ذکر کلمه‌ی «علیه السلام» یا «علیهم السلام» نمی‌آورند، اما برای پیامبر ﷺ گاهی بعد از آن هیچ علامتی نمی‌گذارند و گاهی تنها به حرف ص اکتفا می‌کنند. این نشان دهنده‌ی میزان اعتقاد این امت به ائمه و پیامبر ﷺ می‌باشد.

۲ – علل الشرائع، ص۱۴۷ .

و بقیه‌ی سنگ را شکست و گفت: الله اکبر، کلیدهای یمن به من داده شد. قسم به خدا درهای صنعاء را از این جا می‌بینم».[1]

پس در زمان خلافت چه کسی این اخبار محقق شد؟ و این چه کسی بود که پیامبرﷺ از وی این چنین تعبیر می‌کند: کلیدهای شام و ایران و یمن به من داده شد؟

این چه کسی است که پیامبرﷺ او را قائم مقام خود قرار داده تا جایی که دادن کلیدها به او را به منزله‌ی دادن کلیدها به خودش دانسته است؟ آیا کسی هست جواب بدهد؟

این صدوق است که کتاب‌های وی طبق پندار روافض به عنوان صحیح‌ترین کتاب‌ها شناخته شده است، البته قبل از کتاب خدا، چون کتاب خدا طبق اعتقادشان تحریف شده و تغییر کرده است و ما به عمد سعی کرده ایم که بر یکی از کتاب‌های آنها –که همگی در دروغ مثل هم هستند– تمرکز کنیم، تا خواننده دریابد که این کتاب‌ها پر از حسد و کینه نسبت به بهترین خلق خدا بعد از انبیاء و رسولان است.

قدیمی‌ترین محدّث شیعه – همچنان که خود او را به این نام، نامیده اند –کسی که کلینی و صدوق و دیگران در کتاب‌هایشان از وی روایت کرده اند، همان سلیم بن قیس است. او هیچ دشنام و ناسزایی را نمی‌بیند مگر اینکه آن را درباره‌ی اصحاب به کار برده است تا جایی که جسارتش به حدّی رسیده که به دروغ از علی نقل کرده که گفت: «آیا می‌دانی اولین کسی که با ابوبکر بیعت کرد ـ هنگامی که از منبر بالا رفت ـ چه کسی بود؟ گفتم: نه، اما پیرمرد بزرگی را دیدم که بر عصایش تکیه داده بود و از منبر بالا می‌رفت. او اولین کسی بود که بالای منبر رفت، گریه کرد و گفت: سپاس خدای را که مرا نمیراند تا تو را در این جا ببینم، دستت را بیاور. ابوبکر دستش را باز کرد و با او بیعت کرد و سپس گفت: امروز مانند روز آدم است. سپس پایین آمد و از مسجد خارج شد. علی؈ گفت: ای سلمان، فهمیدی که این چه کسی بود؟ گفتم: نه.. اما سخنانش مرا رنج می‌داد؛ گویی که از مرگ رسول الله ﷺ

---

۱ - الخصال، ج۱، ص۱۶۲.

خوشحال بود. علی گفت: او ابلیس بود... - تا آن جا که می‌گوید - ﴿وَلَقَدۡ صَدَّقَ عَلَيۡهِمۡ إِبۡلِيسُ ظَنَّهُۥ فَٱتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقٗا مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢٠﴾ (سبأ: ٢٠).[۱]

در نکوهش و سرزنش خلفای راشدین و اصحاب رسول الله ﷺ داستان‌هایی بافته اند که حتی انسان‌های نادان و کودکان نیز، به آن می‌خندند. بلی، پیامبر ﷺ فرموده اند: «از جمله سخنان پیامبران گذشته که به مردم رسیده این است که: وقتی حیا نداری هرکاری می خواهی بکن».

پس بنگرید که چگونه این داستان را بافته اند و این قصه‌ی طولانی را که مملو از دشنام و فحش است، اختراع کرده اند: «وقتی علی دید که مردم او را خوار کرده اند و دست از یاری او برداشته اند و با ابوبکر توافق کرده و او را تعظیم کرده اند، در خانه ماند. عمر به ابوبکر گفت: چه چیزی مانع شده که دنبال او بفرستی تا با تو بیعت کند؛ چرا که کسی غیر از او و این چهار نفر کسی نمانده که بیعت نکرده باشد؟ ابوبکر از عمر و عثمان قلبی نرم‌تر و لطیف‌تر داشت و مهربان‌تر و ساده‌تر بود اما عمر از هر دویشان، سخت گیرتر و ظالم‌تر و خشن‌تر بود. ابوبکر به او گفت: چه کسی را دنبال او بفرستیم؟ عمر گفت: قنفذ را دنبال او می‌فرستیم و این مرد، شخصی بسیار ستمکار و سختگیر و از آزاد شدگان بنی‌عدی بن کعب است. سپس او را به همراه چند نفر فرستادند. آنها رفتند تا از علی اجازه بگیرند. علی به آنها اجازه نداد. همراهان قنفذ به سوی ابوبکر و عمر برگشتند در حالی که آن دو در مسجد نشسته بودند و مردم پیرامون آنان بودند. گفتند: به ما اجازه نداد. عمر گفت: دوباره بروید اگر به شما اجازه داد، وارد شوید؛ در غیر این صورت بدون اجازه وارد شوید. آنها رفتند و اجازه گرفتند، فاطمه گفت: من نمی‌گذارم که شما بدون اجازه وارد خانه‌ی من شوید. دوباره بازگشتند و گفتند: فاطمه چنین و چنان گفته و ما را از ورود بدون اجازه به خانه اش منع کرد. عمر

---

۱ - سلیم بن قیس، ص ۸۰ و ۸۱.

عصبانی شد و گفت: ما با زنان کاری نداریم. سپس به چند نفر امر کـرد کـه چـوب و هیـزم بیاورند و آنها همراه عمر چوب و هیزم جمع کردند و آن را اطراف منـزل فاطمـه و علـی و فرزندانش گذاشتند. سپس عمر با صدای بلند ندا داد تا علی و فاطمه بشنوند: به خدا قسـم، اگر بیرون نیایید و با خلیفه‌ی رسول الله ﷺ بیعت نکنید، شما را آتش می‌زنم. فاطمه گفت: ای عمر، ما را چه به شما. گفت: در را باز کنید و گرنه خانه را با شما آتش می‌زنم. فاطمه گفت: ای عمر، آیا از خدا نمی‌ترسی که بدون اجازه‌ی من وارد خانه ام می‌شوی؟ عمـر خـودداری کرد که برگردد. عمر گفت: آتش بیندازید، آتش را بر در خانه روشن کرد. سپس آن را پـرت کرد و داخل خانه شد. فاطمه رو به عمر آمد و فریـاد زد: ای پـدر! ای رسـول خـدا! عمـر شمشیر را بلند کرد و آن را در پهلوی فاطمه فرو کرد. فاطمه فریاد زد: ای پدر! عمر تازیانـه را برداشت و با آن بازوی فاطمه را زد. فاطمه فریاد زد: ای رسول خـدا ﷺ، ابـوبکر و عمـر بدترین جانشینان تو هستند. علی جستی زد و یقه اش را گرفت و با او درگیر شد و او را بر زمین زد و بینی و گردنش را گرفت و خواست که او را بکشد، این فرموده‌ی رسول الله ﷺ به یادش افتاد که به او وصیت کرده بود. پس گفت: قسم به کسی که نبوت را به محمد بخشـیده است ای ابن صهاک، اگر کتابی از جانب خداوند نیامده بود و عهدی با رسـول الله ﷺ نبسـته بودم، می‌دانستم که با تو چه کنم. عمر شروع به پوزش و التماس کرد. مردم وارد خانه شدند و علی به طرف شمشیرش رفت. قنفذ نزد ابوبکر بازگشت و او می‌ترسید که علی شمشـیرش را بیرون آورد؛ چون می‌دانست که علی چقدر نیرومند و قدرتمند است. ابوبکر به قنفذ گفت: برگرد و اگر بیرونت کرد خانه را بر سرش خراب کن و آتش بزن. قنفذ ملعـون و اصـحابش بدون اجازه وارد خانه شدند. علی به طرف شمشیرش رفت اما قنفذ و یارانش پیش از علـی به طرف شمشیر رفتند و بر او چیره شدند چون تعدادشان زیـاد بـود و طنـابی در گـردنش انداختند و فاطمه میان آنها واقع شد. قنفذ ملعون او را با تازیانه زد و هنگامی که درگذشـت در بازویش دملی بود که در اثر همین ضربه بود. سپس علی را نزد ابوبکر برد و عمر شمشیر

به دست، ایستاده بود. خالد بن ولید و ابوعبیده بن جراح و سالم آزاد شده‌ی ابوحذیفه و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سایر مردم پیرامون ابوبکر بودند و شمشیر همراهشان بود. راوی گوید: به سلمان گفتم: آیا آنان بدون اجازه وارد منزل فاطمه شُدند؟ سلمان گفت: آری و به خدا قسم فاطمه پوشش بر سر نداشت و فریاد زد: ای پـدرم! ای رسول خدا! ابوبکر و عمر بدترین جانشینان تو هستند و چشمان تو در قبر کـور نشـده و می‌بینی که اینان چکار کرده اند. او با صدای بلند فریاد می‌زد. دیدم که ابوبکر و اطرافیـانش همه گریه می‌کنند جز عمر و خالد و مغیره بن شعبه، و عمر می‌گفت: ما، در هـیچ چیـز مثـل زنان نیستیم و نظرمان مثل آنان نیست. راوی گوید: پس این جماعت، علی را به نزد ابـوبکر بردند. علی گفت: قسم به خدا اگر شمشیر در دست من بود، شما اکنون زنده نبودید؛ امـا بـه خدا قسم من در جهاد با شما خود را ملامت نمی‌کنم و اگر بیشتر از چهل نفر هـم، بودیـد از پس شما بر می‌آمدم اما لعنت خدا بر آن قومی که با من بیعت کردند و سپس مرا خوار کردند. ابوبکر وقتی این چنین دید، فریاد زد: راهش را باز کنید. علی گفت: ای ابوبکر، چرا با عجله حقی را که رسول الله ﷺ ثابت کرده بود، ضایع کردید؟ به چه حقی مردم را به بیعت بـا خـود فرا می‌خوانی، در حالی که آنها دیروز به امر خدا و رسولش با من بیعت کردند؟ قنفذ ملعـون فاطمه را با تازیانه زد و این هنگامی بود که بین علی و قنفذ قرار گرفته بود و عمر به او گفته بود که اگر فاطمه میان شما قرار گرفت او را بزن. قنفذ او را به گوشه‌ای از خانه کشاند و بـه دو پهلویش زد و جنینی که در شکمش بود، سقط شد و دیگر بعد از آن هـیچ گـاه صـاحب فرزندی نشد و به همین دلیل شهید محسوب می‌شود. راوی گوید: وقتی قنفـذ علـی را نـزد ابوبکر آورد، عمر بر سر او داد کشید و گفت: این حرف‌های باطل را رها کـن و بیعـت کـن. علی گفت: اگر این کار را نکنم چه خواهید کرد؟ گفتند: تو را به خواری و پستی مـی‌کُشـیم. گفت: شما بنده‌ی خدا و برادر رسولش را می‌کُشید؟ ابوبکر گفت: بنده‌ی خدا که بله، اما اینکه برادر رسول خدا باشی، این را قبول نداریم. علی گفت: آیا انکار مـی‌کنیـد کـه میـان مـن و

پیامبرﷺ پیمان برادری بود؟ ابوبکر گفت: آری، و این سخن را سه بار تکرار کرد. سپس علیعليه السلام رو به مردم کرد و گفت: ای جماعت مسلمانان و ای مهاجرین و انصار! شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از رسول خدا ﷺ نشنیدید که در روز غدیرخم چنین و چنان گفت. علیرضي الله عنه چیزی از فرموده‌ی پیامبرﷺ را نینداخت و همه اش را تکرار کرد. گفتند: آری. ابوبکر وقتی ترسید که مردم او را یاری کنند و از وی حمایت کنند، پیش از همه‌ی حاضرین گفت: هر آنچه حق بود، با گوش و دل شنیدیم، اما من بعد از این سخنان از رسول الله ﷺ شنیدم که گفت: ما، اهل بیت هستیم که خداوند ما را برگزید و اکرام کرد و برای ما آخرت را بر دنیا ترجیح داده است. خداوند برای اهل بیت، نبوت و خلافت را با هم جمع نکرده است. علی گفت: آیا کسی از اصحاب رسول خداﷺ به این امر شهادت می‌دهد؟ عمر گفت: خلیفه‌ی رسول خدا راست می‌گوید آنچه گفت، من هم از رسول خدا شنیدم. ابوعبیده و سالم آزاد شده‌ی ابوحذیفه و معاذ بن جبل گفتند: ما نیز، آن را از رسول الله ﷺ شنیدیم. پس علی عليه السلام گفت: شما نامه‌ای را که در کعبه امضا کردید، نابود کردید؛ پیمانی مبنی بر این که اگر رسول الله درگذشت، این امر را اهل بیت به ارث ببرند. ابوبکر گفت: تو از کجا این را می‌دانی؟ چه کسی تو را از آن باخبر کرده است. علیعليه السلام گفت: تو ای زبیر و تو ای سلمان و تو ای ابوذر و تو ای مقداد، در راه خدا از شما می‌خواهم که بگویید آیا شما آن را از رسول الله ﷺ نشنیدید؟ شما گوش می‌دادید که فلانی و فلانی ... (تا این پنج نفر را نام برد) بودند و برای آنها نامه‌ای را نوشت و آنان بر سر آن عهد بستند و نامه را امضا کردند؟ گفتند: آری، ما شنیدیم که رسول الله ﷺ فرمود: شما شاهد باشید و قول بدهید که اگر من کشته شدم یا مُردم، علی جانشین من باشد. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا ﷺ، وقتی چنین شد، دستور می‌دهی که چکار کنم؟ فرمود: اگر یار و یاوری داشتی با آنها جهاد کن و اگر یاوری نداشتی، بیعت کن و خونت را نریز. علی عليه السلام گفت: قسم به خدا اگر این چهل نفر با من بیعت می‌کردند، با شما می‌جنگیدم، و قسم به خدا هیچ یک از نسل شما تا روز قیامت به

خلافت نمی‌رسید. از جمله چیزهایی که نشان می‌دهد شما بر رسول خداﷺ دروغ بسته اید، این آیه است: ﴿ أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۖ فَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ ءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَءَاتَيۡنَٰهُم مُّلۡكًا عَظِيمٗا ٥٤ ﴾ النساء: ۵۴پس کتاب، نبوت است و حکمت، سنت پیامبر و ملک، خلافت است و ما، آل ابراهیم هستیم. مقداد برخاست و گفت: ای علی، ما را به چه امر می‌کنی؟ قسم به خدا اگر ما را به جنگ امر کنی، با شمشیرم می‌جنگم و اگر به جنگ نکردن امر کنی، جنگ نمی‌کنم. علی گفت: ای مقداد! دست نگه دار و عهد رسول الله ﷺ را به یاد آور و آنچه به تو وصیت کرده است. برخواستم و گفتم: قسم به کسی که جان من در دست اوست، اگر می‌دانستم که ظلمی را دفع می‌کردم و دین خدا را عزت می‌دادم، شمشیرم را بر گردنم می‌گذاشتم و آرام آرام آن را می‌زدم. آیا به برادر رسول الله ﷺ و وصی و جانشین او در میان امتش و پدر فرزندش پایبند هستید؟ به بلا و مصیبت بشارت بدهید و از رفاه و آسایش ناامید کنید. ابوذر برخاست و گفت: ای امتی که بعد از پیامبرﷺ سرگشته و حیران مانده اید و به سبب نافرمانی خوار شده اید! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٣ ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ٣٤ ﴾ آل عمران: ۳۳ – ۳۴.

علی، وصی اوصیاء و امام متّقین و رهبر وضوگیرندگانی است که دستان و پاهایشان بر اثر وضو در روز قیامت می‌درخشد و او همان صدیق اکبر و فاروق اعظم و جانشین محمد، وارث علم او و نسبت به مؤمنان از خودشان مقدم تر است. همچنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ ﴾ الأحزاب: ۶پس هر کس خدا را جلو می‌اندازد، جلو بیندازید و هر کس او را عقب می‌اندازد، عقب بیندازید و ولایت و وراثت را برای کسی قرار بدهید که خدا قرار داده است. عمر برخاست و به ابوبکر –که بالای منبر نشسته بود – گفت: چرا روی این منبر

نشسته ای، در حالی که این شخص محارب نشسته و بلند نمی‌شود تا با تو بیعت کند؟ دستور بده تا گردنش زده شود. حسن و حسین ایستاده بودند وقتی که این سخن عمر را شنیدند، گریستند. علی آنها را به سینه‌ی خود چسباند و گفت: گریه نکنید، قسم به خدا آنان نمی‌توانند پدر شما را بکشند. ام ایمن کنیز رسول الله ﷺ جلو آمد و گفت: ای ابوبکر، چرا این قدر زود حسادت و نفاق خود را نشان دادی؟ عمر امر کرد که او را از مسجد بیرون ببرند و گفت: ما را با زنان کاری نیست. بریده اسلمی برخاست و گفت: ای عمر! آیا به برادر رسول خداﷺ و پدر فرزندش حمله می‌کنی و تو همان کسی هستی که تو را در میان قریش می‌شناسیم. آیا شما نبودید که رسول خداﷺ به شما گفت: نزد علی بروید و امارت مؤمنان را به او تحویل دهید و شما گفتید: آیا این قضیه، دستور خدا و پیامبر است، آن حضرتﷺ فرمود: بله؟ ابوبکر گفت: بله این گونه بود اما رسول الله ﷺ بعد از آن گفت: خلافت و نبوت در اهل بیت من جمع نمی‌شود. بریده اسلمی گفت: قسم به خدا رسول الله ﷺ چنین نگفته است. قسم به خدا در سرزمینی که تو امیر آن باشی، زندگی نمی‌کنم. عمر امر کرد که او را بزنند و بیرون کنند. سپس گفت: ای ابن طالب!، برخیز و بیعت کن. گفت: اگر این کار را نکنم، چه؟ عمر گفت: در این صورت قسم به خدا گردنت را می‌زنیم. علی سه بار علیه آنان حجت و دلیل آورد. سپس دستش را دراز کرد بدون این که کف دستش را باز کند. ابوبکر بر دستش زد و به همین هم رضایت داد. علی‌؈ قبل از این که بیعت کند، ندا سر داد: «ای پسر مادرم، این قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا بکشند.»[۱]

از این اندازه‌ی کثیفی و از این بیهوده‌گویی سیر نشده و دروغ‌های دیگری را بدان افزوده و می‌گوید: زبیر وقتی که با ابوبکر بیعت کرد، به عمر بن خطاب گفت: «ای ابن صهاک، اگر این افراد ظالم و سرکش را یاری کنی، شمشیر را بر تو می‌کشیم و سرزنشت می‌کنیم. عمر عصبانی شد و گفت: آیا از صهاک سخن به میان می‌آوری؟ گفت: صهاک کیست؟ چه اشکالی

---

۱ - کتاب سلیم بن قیس، ص۸۹-۸۳ .

دارد از وی سخن به میان آورم؟ صهاک زن زناکاری بود یا آن را انکار می‌کنی؟ آیا او یک کنیز حبشی از آنِ جدم عبدالمطلب نبود که جد تو نفیل با وی زنا کرد و پدرت خطاب را به دنیا آورد و عبدالمطلب بعد از زنا، او را به جد تو بخشید، و او را به دنیا آورد و او بردهٔ جدم، و زنازاده است».[۱]

تنها به این بسنده نکرده و بنا بر خباثت و نجاست و یهودی بودنش می‌گوید: علی به سلمان گفتم: ای سلمان، آیا با ابوبکر بیعت کردی و چیزی نگفتی؟. گفت: بعد از بیعت گفتم: مردم در دوران بعد، شما را نفرین می‌کنند و می‌فهمند که شما چه خطاها و اشتباهاتی کرده اید و همچون امت‌های گذشته مرتکب تفرقه و اختلاف شدید و از سنت پیامبرتان منحرف شدید تا جایی که شما را از معدن این اشتباهات بیرون می‌آورند. عمر گفت: ای سلمان، اگر تو و رفیقت بیعت کنید، هر آنچه می‌خواهی بگو و انجام بده. سلمان گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که گفت: همانا تو و رفیقت که با او بیعت کرده ای، به اندازهٔ گناهان امت پیامبرﷺ تا روز قیامت و به اندازهٔ عذاب همه شان، گناه و عذاب دارید. به او گفت: هرچه می‌خواهی بگو. مگر بیعت نکردی و خدا چشمانت را روشن نکرد که رفیقت به خلافت برسد. گفتم: شهادت می‌دهم که در بعضی از کتاب‌های نازل شده، خوانده ام که به نام و صفت و نسب تو دری در جهنم وجود دارد. به من گفت: هر چه می‌خواهی بگو، آیا خداوند آن را از اهل بیتی که شما آنها را ارباب خود می‌دانید، برنداشته است؟ به او گفتم: گواهی می‌دهم که از رسول الله ﷺ وقتی دربارهٔ این آیات از او پرسیدم: ﴿فَيَوۡمَئِذٖ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُۥٓ أَحَدٞ ۝٢٥ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُۥٓ أَحَدٞ ۝٢٦﴾ الفجر: ۲۵ - ۲۶ شنیدم که می‌گفت که این تو هستی. عمر به من گفت: ساکت شو، خداوند ساکتت کند ای ختنه نشده! علی به من گفت: تو را به خدا ساکت شو. سلمان گفت: قسم به خدا اگر مرا به سکوت امر نمی‌کردی هر آنچه دربارهٔ او نازل شده بود و هر آنچه از رسول

---

۱ - همان، ص۸۹ و ۹۰.

خداﷺ درباره‌ی او و رفیقش شنیده ام، می‌گفتم. وقتی عمر مـرا دیـد کـه سـاکتم گفـت: تـو مسلمان مطیعی هستی. وقتی ابوذر و مقداد بیعت کردند، چیزی نگفتند. عمر گفت: ای ابـوذر، آیا تو نیز، می‌خواهی مانند دوستانت ساکت باشی. تو بیشتر از آن دو نسـبت بـه اهـل بیـت محبت بیشتری نداری و بیشتر از آن دو به حقوق اهل بیت احترام نمی‌گذاری. همان طور که می‌بینی آنان از مخالفت دست برداشتند و بیعت کردند. ابوذر گفت: ای عمر، آیا تو از مـا بـه سبب حب و دوستی آل محمد و تعظیم و بزرگداشت ایشان عیب و ایراد می‌گیری؟ لعنت خدا بر کسانی که بغض آنها را در دل دارند و لعنت خدا بـر کسـانی کـه بـه آنهـا دروغ و بهتـان می‌بندند و به آنها ظلم می‌کنند و این امت را به انحطاط کشانده اند. عمر گفت: آمـین، لعنـت خدا بر کسانی که حق آنها را پایمال کردند. قسم به خدا آنها حقی در خلافت ندارند و مـردم نیز، در این امر مساوی هستند. ابوذر گفت: پس چرا انصار با آنها دشمنی می‌ورزند. علی بـه عمر گفت: ای ابن صهاک، ما حقی در آن نداریم و این برای شما و مگس خواران است. عمر گفت: صبر کن ای ابوالحسن، حال که بیعت کرده‌ای، و همه‌ی مردم به خلافت ابوبکر راضـی هستند و به خلافت تو راضی نیستند، گناه من چیست؟ علی گفت: اما خداوند متعال فقط بـه خلافت من راضی است. پس مژده‌ی عذاب و خشم و رسـوایی از جانـب خـدا بـرای تـو و رفیقت و پیروانتان باد! وای بر تو ای ابن خطاب، اگر بدانی که چـه کـاری کـرده ای و چـه ظلمی بر خود و یاورانت کرده ای؟[1]

به علاوه، دوازده نفر؛ شش نفر از امت‌های نخست و شش نفر از امت آخر در صندوقی از آتش در سیاه چالی بر روی صخره ای در اعماق جهنم قرار دارند و در صندوق محکم قفـل شده است. وقتی خدا اراده کند که جهنم را بسوزاند، آن صخره از آن سیاه چال جدا می شود و جهنم از حرارت آن سیاه چال می‌سوزد. امـا افـراد امـت آخـر، دجـال و ایـن پـنج نفـر، نویسندگان و گردآورندگان قرآن می‌باشند. علی به عثمان گفت: – البته علـی از ایـن سـخن

---

۱ – کتاب سلیم بن قیس، ص۹۰ و ۹۱ .

مبراست – «به پروردگار کعبه قسم، از رسول الله شنیدم که تو را نفرین کرد و برایت طلب آمرزش نکرد». آنگاه افزود: همه‌ی مسلمانان پس از رسول خدا مرتد شدند، جز چهار نفر. مردم بعد از رسول الله ﷺ به منزله‌ی هارون و پیروان وی و نیز به منزله‌ی گوساله و گوساله‌پرستان شدند. علی شبیه هارون و عتیق شبیه گوساله و عمر شبیه سامری است.[1] ـــ از خدای متعال به خاطر نقل این هذیان‌ها و کفرها بخشش می‌طلبم ـ

به دروغ و بهتان از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که به مردم امر کرد: بر برادر و وزیر و وارث و جانشین من سلام بفرستید که ولایت مؤمنان را دارد[2]؛ چون او مرکز زمین است که بر آن قرار دارید و اگر او را از دست دهید، زمین و ساکنان آن را انکار کرده اید. گوساله و سامری این امت را دیدم که نزد رسول الله ﷺ رفتند و گفتند: حق از جانب خدا و رسول وی است؟ سپس رسول الله ﷺ عصبانی شد و فرمود: حق از جانب خدا و رسول وی است. آن دو گفتند: این مرد را چه شده است، مدام فرومایگی پسر عمویش را بر می‌دارد.[3]

این شخص ملعون با کمال جسارت به اهل بیت پیامبرﷺ و همسرش مادر مؤمنان– که خود علی و خانواده اش در میان مؤمنان هستند؛ چون آنان جزو مؤمنان هستند، و همسران پیامبرﷺ مادران مؤمنان اند– عایشه‌ی صدیقه، که به شهادت قرآن پاک و بی‌گناه بود، بهتان می‌زند و می‌گوید:

---

۱ – همان، بیروت، ص۹۱ و ۹۲ .

۲ – آیا عاقلانه است که رسول الله ﷺ کسی را به عنوان امیر المؤمنین بگذارد در حالی که هیچ کس در سقیفه و هنگام ماجرای انصار و مهاجرین از آن خبر ندارد؟ اما این قوم مغز و قلبی ندارند که با آن بیندیشند و احساس کنند و چشمی ندارند که با آن ببینند. اینان مانند حیوانات و حتی گمراه‌تر از آنها هستند.

۳ – کتاب سلیم بن قیس، ص۱۶۷ .

علی ﷷ بر رسول الله ﷺ و عایشه وارد شد در حالی که عایشه پشت سر او نشسته بود. علی میان رسول خدا و عایشه نشست. عایشه عصبانی شد و گفت: آیا جایی را غیر از این جا نیافتی که بنشینی. رسول الله ﷺ عصبانی شد و گفت: ای حمیراء، مرا با آزار علی، نیازار چرا که او خلیفه‌ی مسلمانان و امیرالمؤمنین و پیشوای وضوگیرندگانی است که بر اثر وضو، دستان و پاهایشان نورانی است، و خدا او را بر روی پل صراط قرار می‌دهد، و او تقسیم کننده‌ی آتش جهنم است که اولیای خود را به بهشت و دشمنانش را وارد جهنم می‌کند.[1]

در خاتمه آنچه درباره‌ی سه خلیفه‌ی راشد آورده، نقل می‌کنیم:

علی بن ابی‌طالب نامه ای به معاویه بن ابی‌سفیان نوشت[2]: «رسول الله ﷺ دوازده امام گمراه را دید که بر منبرش نشسته اند که مردم را گمراه می‌کنند و آنان را به جاهلیت بر می‌گردانند. از این دوازده نفر، دو نفر از قریش و ده نفر از بنی‌امیه هستند که اولین نفر از این ده نفر، همان همنشین و یاور توست که به خونخواهی وی آمده‌ای. منظورش، عثمان بود».[3]

امثال این سخنان زشت و بی‌ارزش در این کتاب خیلی زیاد است؛ کتابی که روی جلد آن نوشته شده: «از میان شیعیان و دوستداران ما، کسی که کتاب سلیم بن قیس عامری را نداشته باشد، چیزی از اوامر ما را ندارد و این کتاب یکی از اسرار محمد ﷺ است» امام صادق.

کتابی که مجلسی درباره‌ی آن گفته است: حقیقتاً این کتاب یکی از اصول معتبر است.[4]

ابن ندیم شیعی در «الفهرست» درباره‌ی آن می‌گوید: قیس استاد بزرگ و نورانی بود و

---

۱ – همان، ص۱۷۹.

۲ – ابوسفیان بن حرب شخصیتی که در سال فتح مکه ایمان آورد و پیامبر ﷺ درباره اش فرمود: کسی که وارد خانه‌ی ابوسفیان شود در امان است. (کتاب الخصال، ابن بابویه قمی،۲۷۶/۱).

۳ – همان، ص۱۹۶.

۴ – مقدمه‌ی کتاب، ص۱۳.

اولین کتابی که برای شیعه آشکار شد، کتاب سلیم بن قیس است.[۱]

شیخ بزرگ و گرانقدر شیعیان، محمد بن ابراهیم کاتب نعمانی در کتاب «الغیبة» خود که در ایران چاپ شده، می‌گوید: در میان تمام علما و راویان شیعه در این زمینه اختلافی وجود ندارد که کتاب سلیم بن قیس هلالی اصلی از بزرگترین کتاب‌های اصول است که اهل علم و حاملانِ احادیث اهل بیت–علیهم السلام– آن را روایت کرده اند؛ چون تمامی روایت‌های این کتاب فقط از رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین علیه السلام و مقداد و سلمان فارسی و ابوذر و هم فکران آنها که رسول الله ﷺ و امیر المؤمنین را دیده اند و از آنها شنیده اند، نقل شده است. این کتاب از اصولی است که شیعیان به آنها مراجعه و تکیه می‌کنند.[۲]

آیا بعد از این مجالی برای این گوینده‌ی فریبکار باقی می‌ماند که بگوید:

متهم کردن شیعه به دشنام و تکفیر صحابه، نظریه‌ای است که سیاستمداران ظالم آن را طراحی کرده اند و برای تقویت آن از مردم خود فروخته‌ای که خود را به بهای کم می‌فروشند، استفاده کردند و دشمنان دین نیز، از این فرصت بهره بردند و دایره‌ی جدایی را توسعه دادند تا به اهداف خود برسند و از دست اسلام و مسلمانان خیالشان راحت شود. آنان همایش‌هایی را برای شعله‌ور کردن آتش فتنه میان مسلمانان، برگزار کردند در حالی که قلبهایشان پر از کینه و نفرت بود.

شیعه به حکم و زور سیاست شکل گرفت که به هر شخصیت بزرگی می‌تازد و او را با تهاجمات زشت دور می‌کند و طمعکاران از این فرصت استفاده می‌کنند تا ولایت خود را بر کرسی بنشانند. به این ترتیب، شیعه جزئی از حیات عقلی امت محسوب شده و آنان خودشان را فریب می‌دهند.

آنان دروازه‌ی بررسی و مناقشه‌ی علمی را باز نکردند و مردم را از نقد علمی و آزادی

---

۱ – همان، ص۱۳.

۲ – همان، ص۱۲.

اندیشه محروم کردند و به قبول تفکرات شیعه و دوری از مذهب اهل بیت عليهم السلام واداشتند. اگر کسی حقیقت را از آنان بپرسد و آنها بخواهند توضیح بدهند، جوابی ندارند. اکنون ما از آنها می پرسیم:

۱- کجا هستند این امتی که تمام صحابه را تکفیر می‌کنند و از آنها برائت می‌جویند؟

۲- کجایند امتی که ادعای ربوبیّت برای ائمه‌ی اهل بیت دارند؟

۳- کجایند امتی که تعالیم خود را از این مجوسی گرفته و آن را با عقیده‌ی خود آمیختند؟

۴- کجایند امتی که قرآن را تحریف کرده و ادعای تغییر و نقص آن را دارند؟

۵- کجایند امتی که مذاهبی را خارج از دین اسلام ابداع کردند؟

آنها نمی‌توانند جواب این سؤالات را بدهند؛ چون دولت این اتهامات را تأیید کرده و امکان مخالفت با آن وجود ندارد، و با زبان علم نمی‌توان آنها را قانع کرد. اگر مقداری فکر کردن و ذره ای انگیزه‌ی آگاهی و ترس از خدا و حمایت از دین خدا می‌بود، خیلی زود حقیقت را می‌شناختند.[۱]

ما به او می‌گوییم، ای استاد نظریه پرداز! آیا این نظریه را سیاستمداران ظالم طراحی کرده اند؟یا حقیقت گسترده و واضحی است که بارها ثابت شده و کتاب‌های خود شما آن را آورده هر چند که سعی دارید آن را پنهان کنید؟

آیا پس از انتشار چنین کتاب‌های کثیفی باز می‌خواهید مسلمانان را فریب بدهید که شما فرقه‌ای اسلامی و گروهی از گروه‌های اسلامی هستید هر چند منحرف باشد؟

نه، قسم به خدا، هیچ کس با این امور بیهوده فریب نمی‌خورد، مگر کسی که برای رسیدن به اهداف خاصی بخواهد خود را فریب بدهد یا شخص جاهل و نادانی که چیزی از حق و حقیقت نمی‌داند.

---

۱ - اسد حیدر شیعی، الإمام صادق، بیروت، ج۲ ،ص۶۱۷ و ۶۱۸.

جیره‌خواران بسیاری هستند که قلم‌های خود را برای ظالمان و اشراری به کار می‌برند که به اصحاب رسول الله ﷺ دشنام می‌دهند و به حکومت اسلامی و مبلغان آن طعنه می‌زنند و از این ظالمان دفاع می‌کنند و سخنان و کتاب‌های آنها را با تأویلاتی توجیه می‌کنند که عقل حیران می‌ماند. اینان درون خود را به چند درهم فروخته اند و با شعار وحدت امت و اتفاق و اتحاد، فریب خورده اند. آیا وحدت و نزدیکی با افرادی که به خلفای راشدین و همسران پیامبر، بی‌احترامی و توهین می‌کنند، ممکن است؟ آیا امکان دارد که همه‌ی مسلمانان با هم جمع شوند در حالی که چنین کتاب‌هایی چاپ و منتشر می‌شوند؟ و مانند این عقاید به اطلاع همه رسیده و با صدای بلند به گوش همه می‌رسد؟

یا به شخص زخمی گفته شود: آه و ناله مکن و به شخص مضروب گفته شود: مگو اف. اگر چنین باشد، واقعاً این قسمت ناعادلانه‌ای است.

پس کجایند این غافلان اهل سنت که داعی تقریب اند یا کسانی که دینشان را به دنیا فروخته اند؟ اینها کجا هستند؟ آیا به امثال این کتاب‌ها و عقاید این قوم، نمی‌نگرند و خوب در آن تأمل نمی‌کنند؟

چون هیچ یک از کتاب‌های اصلی شیعه نیست مگر اینکه انباشته از سبّ و دشنام و ناسزا و لعن و نفرین است، مانند کتاب سلیم بن قیس.[1]

بعضی از عبارات این کتاب‌ها را ذکر کردیم و در این جا نگاهی مختصر به سایر کتاب‌های شیعه می‌اندازیم.

از میان کتاب‌های حدیث و رجال شیعه، کتابی قدیمی و مهم به نام «معرفة الناقلین عن الأئمة الصادقین» از ابوعمرو محمد بن عبدالعزیز کشی وجود دارد.[1] کتابی که به رجال کشی

---

۱ – ما می‌دانیم که بعضی از آنها تنها کتاب‌هایی از شیعه را خوانده اند که با تقیه و برای فریب اهل سنت نوشته شده است، مانند «اصل الشیعة و اصولها» از محمد حسین آل کاشف الغطاء و کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعة از اسد حیدر.

معروف است. ویژگی دیگر این کتاب این است که گفته اند: شیخ الطائفه، ابوجعفر طوسی -که دو کتابش، «الإستبصار» و «التهذیب» جزو صحاح اربعه‌ی شیعه می‌باشد- آن را خلاصه و تنظیم کرده است. بدین صورت این کتاب مال دو نفر است: یکی، محدث و بزرگ شیعه در علم رجال و حجت و مرجع و تکیه گاه شان، کشی، و دیگری امام و بزرگ و استادشان، شیخ الطائفه، طوسی.

از همین کتاب برخی از روایت‌هایی را می‌آوریم که از خرافات و بیهوده‌گویی‌های شیعه و حسادت و کینه‌توزی شان نسبت به این برگزیدگان و یاران پیامبرﷺ و خلفای راشدین و جانشینان هدایت یافته‌ی آن حضرت ﷺخبر می‌دهد.

در این کتاب می‌نویسند: محمد بن ابی بکر با علی بیعت کرد و از پدرش اعلام برائت و بیزاری نمود.[2] همچنین او به علی گفت: «شهادت می‌دهم که تو امامی هستی که اطاعت از تو

---

۱ - قمی درباره‌ی او گفته است: ابو عمرو، شیخ گرانقدر و متقدمی بوده که شیخ طوسی درباره اش می‌گوید: ثقه و مورد اطمینان بوده و از اخبار و رجال آگاهی داشت. اعتقاد صحیحی داشت و همراه عیاشی بود که از او نقل کرده است. خانه‌ی وی محل رجوع اهل علم بود. او از علمای بارز به شمار می‌رود که نام کتابش «معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین» است. شیخ الطائفة آن را مختصر کرده و آن را « اختیار الرجال» نام نهاده است. گروهی می‌گویند که کتاب متداول و مشهور از عصر علامه تا عصر حاضر کتاب اختیار شیخ است. کشی منسوب به منطقه‌ی کش در ماوراء النهر است. (الکنی و الألقاب ۹۵/۳-۹۴). او در قرن چهارم هجری متولد شد و در همین قرن نیز، وفات کرده است. این کتاب رجال الکشی معروف است. ویژگی دیگری دارد که شیخ طوسی، کتاب‌های الاستبصار و التهذیب خود را که از صحاح اربعه‌ی شیعه است، تحت آن گنجانیده و آن را تنظیم و خلاصه کرده است. بنابراین ،این کتاب از دو محدث بزرگ رجال، کشی و امام و شیخ شیعیان، طوسی است. در این کتاب روایت‌هایی آمده که نشان از خرافات شیعه و کینه‌توزی و حسادت آنها نسبت به صحابه وخلفای راشدین ﷺ دارد.

۲ - رجال الکشی (ذیل شرح حال محمد بن ابی بکر)، کربلاء، ص۶۱ .

واجب است و پدرم در جهنم است».[۱]

صهیب برده‌ی بدی بود که برای عمر گریست.[۲] درباره‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مـی‌گویـد: هیچ خونی ریخته نمی‌شود و هیچ حکم مخالف با حکم خدا و پیامبر و حکـم علـی صـادر نمی‌شود مگر اینکه گناهش بر گردن ابوبکر و عمر است.[۳]

همچنین می‌گوید: در اسلام هر خونی که ریخته شود و هر مالی که برداشـته شـود و هـر نکاح حرامی که انجام شود، بر گردن این دو نفر است تا روزی که مهدی می‌آید. ما جماعت بنی‌هاشم بزرگ و کوچک مان را به فحـش و دشـنام دادن بـه آن دو و برائـت از آنهـا امـر می‌کنیم.[۴]

درباره‌ی حضرت عثمان می‌گوید:[۵] آیه‌ی ﴿ يَمُنُّونَ عَلَيۡكَ أَنۡ أَسۡلَمُواْ ﴾الحجـرات: ۱۷دربـاره‌ی

---

۱ – همان.

۲ – همان (ذیل شرح حال بلال و صهیب)، ص۴۱ .

۳ – همان، ص۱۷۹ و ۱۸۰ .

۴ – همان، ص ۱۸۰ .

۵ – علی برتر است یا پیامبر؟ ما نمی‌دانیم که از دیدگاه شیعه اصل در برتری پیامبر است یا علی رضی الله عنه؟ چون اگر شرف و فضل و برتری علی به سبب پیامبر ﷺ باشد که داماد و فامیل وی است، پس چـرا دیگرانـی که این گونه با پیامبر ﷺ نسبت دارند از این فضل و شرف بی‌بهره اند؛ چون هر کـس بـا پیـامبر نسـبت داشت و او را تصدیق کرد و به او ایمان آورد و اطاعتش کرد و او را دوست داشت و بر پـدر و مـادر و فرزندش مقدم کرد، او بزرگ و محترم است و بر حسب شأن و مقام پیامبر ﷺ این مقـام و عـزت را بـه دست آورده است. علی شوهر فاطمه است، و چنان که علی روایت کرده است: عثمان بـه منزلـه‌ی قلـب پیامبر ﷺ بود. پس چرا نباید بزرگ و محترم باشد در حالی که پسر دختـر عمـه‌ی حقیقـی او و اولـین مهاجر در راه خدا بود. پس انصاف داشته باشید ای بندگان خدا.
ما می‌بینیم که شیعه، پیامبر ﷺ را به عنوان اصل ندانسته اند که علی به سبب او قدر و منزلت یابـد بلکـه پیامبر ﷺ را به خاطر علی بزرگ می‌دانند و به او احترام می‌گذارند؛ زیـرا او دختـرش را گرفـت و او را

عثمان نازل شده است.[۱]

این هم کشی و طوسی شیعه اند که چنین عقیده ای دارند.

اما عاملی نباتی[۱] که بخش مستقلی از کتابش را به لعن و طعن اختصاص داده ، بابی را به عنوان «باب طعنه به کسانی که با ظلم و دشمنی از علی پیشی گرفتند و حوادثی که در زمان

حبیب و فامیل خود کرد. پس هر کس به علی نزدیک باشد و او را یاری کند، شیعه‌ی او شده و فضیلت می‌یابد. از این رو، روایت عجیب و غریب و جعلی و باطلی را درست کرده اند:

«صدوق از پیامبرﷺ روایت می‌کند که گفت: سه چیز به من دادند که علی در آن شریک بود و به علی سه چیز دادند که من در آن شریک نبودم. گفتند: ای رسول خدا ﷺ، آن سه چیزی که علی با تو شریک بود، چیست؟

گفت: پرچم حمد و سپاس، مال من است که علی حامل آن است، کوثر مال من است که علی ساقی آن است، بهشت و جهنم مال من است که علی تقسیم کننده‌ی آن است. اما سه چیزی که به علی داده شد و من در آن شریک نبودم، این است که به علی شجاعتی داده شده که من ندارم و به علی فاطمه زهراء داده شده که من مثل او را ندارم، و به او حسن و حسین داده شده که من ندارم. (الأنوار النعمانیة، نعمت الله جزائری).

مجلسی به این نیز، قانع نشده و افزوده که رسول الله ﷺ گفت: خدیجه مادر زن تو بود که من مثل آن را ندارم و من پدر زن تو هستم در حالی من مانند خود را ندارم. جعفر برادر توست و من برادری مثل او را ندارم و فاطمه هاشمی مادر توست و من مانند او را ندارم. (بحار الأنوار، مجلسی، ص۵۱۱، چاپ قدیم هند).

این روایت –که امثال آنها بسیار است – بر حقیقت عقاید شیعه دلالت می‌کند که آنها علی را اصل و پیامبرﷺ را فرع می‌دانند. همچنان که به صراحت می‌گویند: علی برتر از رسول الله ﷺ است. این چیزی است ظاهر و آشکار که شکی در آن نیست.

۱ - رجال الکشی ، ص۳۴ .

آنها اتفاق افتاد» باز کرده و در ذیر این باب می‌نویسد: «این باب بر حسب این سه شیخ، بـه سه دسته تقسیم می‌شود[2]:

در نوع اول به زبان رافضی مانند خود می‌نویسد:

قالوا أبابکر خلیفة احمد کذبوا علیه و منزل القرآن

«گفته اند ابوبکر جانشین پیامبر ﷺ است. به نازل کننده‌ی قرآن قسم که بر او دروغ بسته اند».

ما کان تیمی له بخلیفة بل کان ذاک خلیفة الشیطان[3].

«تیمی نمی‌تواند خلیفه‌ی پیامبر باشد بلکه او خلیفه‌ی شیطان است».

و با دل پر از حسد و کینه‌ی خود درباره‌ی اصحاب رسول الله ﷺ و یار غار وی، به زبان محمد بن ابی‌بکر به دروغ می‌گوید:

من و عمر و عایشه و برادرم، نزد پدرم بودیم که سه بار صدای وای بر تو آمـد و گفـت: این رسول الله ﷺ است که مرا به آتش جهنم وعده می‌دهد و در دستش نامه ای است که ما با او عهد بستیم. پس آنها خارج شدند و من ماندم و گفتند تو نیز، بیا. گفتم: هذیان می‌گـویی؟ گفت: نه به خدا قسم، خداوند بر ابن صهاک لعنت فرستاده است. او مرا از ذکر تو باز داشت.[4]

---

۱ – ابو محمد زین الدین علی بن یونس عاملی کـه در اوایـل قـرن نهـم هجـری متولـد و در سـال ۸۷۷ درگذشت. او فقیه و محدث و مفسر بوده است. (معجم المؤلفین، ۲۶۶/۷). وی از فقهای جبل العامل بود و از علمای نافذ و ستون‌های شریعت و مردان فاضل بود. (مقدمة الصراط، ۱۹/۲).

کتاب «الصراط المستقیم» از بزرگترین آثار مؤلف و مهم‌ترین تألیفات وی می‌باشد.

۲ – عاملی نباتی، الصراط المستقیم إلـی مسـتحقی التقـدیم، ج۲، ص۲۷۹، چـاپ حیـدری و نشـر مکتبـة مرتضویة.

۳ – الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، ج۲، ص۲۹۹.

۴ – همان، ص۳۰۰.

این چیزی بود که این فرد فحاش نوشته بود. خداوند او را با دشمنان و کینه توزان رسول الله ﷺ محشور گرداند!

به قهرمان اسلام و فاتح روم و نابود کننده‌ی شوکت ایرانیان، فراری دهنده‌ی یهودیـان از جزیرة العرب و داماد علی بن ابی طالب، شوهر ام کلثوم، افترا بسته که وی در نفس‌های آخر عمرش چنین می‌گوید:

«ای کاش قوچی بودم که خانواده ام گوشتم را می‌خوردند واستخوانم را می‌شکستند، اما مرتکب گناهی نمی‌شدم.»[۱]

این شخص ملعون ذیل عنوان «سـخن در بـاب خساسـت و بـد سرشـتی او» چیزهـایی می‌نویسد که فاسقان فاجر از گفتن آن شرم دارنـد. مـی‌گویـد: آیـات ﴿قُل لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ﴾ المائدة: ۱۰۰و ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ﴾ النور: ۲۶درباره‌ی او نازل شده است.[۲]

بیشتر جسارت به خرج داده و فاروق اعظم را به قعر جهنم رسانده و می‌گوید:

إذا نسبت عدياً فی بنی مضر فقدم الدال قبل العين فی النسب

«هر گاه عدی به طایفه‌ی بنی مضر نسبت داده شود، در نسب حـرف دال قبـل از عـین آورده می‌شود».

وقدم السوء والفحشاء في رجل وغد زنيم عتل خائن النسب [۳].

«و بدی و فحشاء در مرد زنازاده و بدخوی و خیانتکار به نسب، مقدم نما».

درباره‌ی ابوبکر صدیق و عمر فاروق می‌گوید:

و كل ما كان من جور و من فتن ففی رقابهما فی النار طوقان[۴]

---

۱ - ج۳، ص۲۵ (خلیفه‌ی دوم) .

۲ - الصراط المستقيم، ج۳، ص۲۸ .

۳ - همان، ص۲۹ .

۴ - همان، ص۱۳ .

«تمام جور و فتنه‌هایی که ایجاد شده، به صورت دو حلقه در جهنم در گردنشان است».

درباره‌ی صاحب بخشش و حیاء، شوهر دو دختر رسول الله ﷺ، عثمان ذی النورین، می‌گوید:

در نوع سوم نوشته شده است:

«او را نعثل نامیده اند؛ چرا که شبیه قورباغه است، چون موی زیادی دارد. گفته می‌شود که نعثل، بز بزرگی است که ریش زیادی دارد.» کلبی در کتاب «المثالب» گفته که عثمان از کسانی بود که با او بازی و شوخی می‌کردند و دف می‌زد.[1]

او می‌افزاید: «جز کافر هیچ اسم دیگری برای عثمان بر زبان مردم نبود.»[2]

درباره‌ی سه خلیفه‌ی راشد گفته است: آیه‌ی: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ ﴿٢٣﴾ ﴾ محمد: ۲۳درباره‌ی این سه خلیفه نازل شده است.[3]

همچنین زهر خود را این گونه می‌ریزد:

فکن من عتیق ومن غندر أبیاً بریئاً ومن نعثل

«از عتیق (ابوبکر) و غندر (عمر) و نعثل (عثمان) اعلام برائت و بیزاری کن».

کلاب الجحیم خنازیرها أعادی بنی أحمد المرسل[4]

«اینان سگ‌ها و خوک‌های جهنم و دشمنان پیامبرﷺ هستند».

اینها عقاید شیعه درباره‌ی اصحاب رسول الله ﷺ به طور عام و به خصوص خلفای سه گانه بود، و کسی نگوید که این مطالب قدیمی است و شیعیان متأخر این چنین نمی‌گویند.

---

۱ – همان، ص۳۰ .

۲ – همان، ص۳۶ .

۳ – همان، ص۴۰ .

۴ – الصراط المستقیم (ج۳ ص۴۰).

هیچ فریب خورده ای فریب نمی‌خورد و هیچ جاهلی به قول بعضی ها گمراه نمی‌شود که می‌گویند: «غالب آنچه به شیعه نسبت داده اند مثل عیب و ایراد از پیشینیان یا یکی از صحابه، چیزی است که غیر شیعه علیه شیعه بافته اند. شیعه می گویند: احترام به اصحاب پیامبرمان درست مثل احترام به پیامبرمان است. پس ما به خاطر احترام به پیامبرﷺ به همه ی صحابه احترام می‌گذاریم.[1]

فقط قدما چنین هذیان‌هایی نگفته اند بلکه متأخرین نیز، به نوبت خود به این مسائل رو آورده اند که ما آنها را از متقدمین و متأخرین و مفسرین و محدثین و فقهاء نقل کردیم.

این کتاب‌هایی که متقدّمان شیعه تألیف کرده اند، توسط این متأخران چاپ شده و بر آنها تعلیق می‌زنند و درباره‌ی آن تحقیق می‌کنند و آنها را تمجید و ستایش می‌کنند و در مدح و ثنای آنها مبالغه می‌کنند. اگر متأخرین به مطالب موجود در این کتاب‌ها راضی نبودند، به چاپ و نشر آن اقدام نمی‌کردند و نویسندگانشان را تمجید نمی‌کردند.

آیا اهل سنت می‌توانند کتابی که در آن تکفیر و تفسیق است، چاپ کنند و به حضرت علی و دو نوه ی رسول خدا ﷺ حسن و حسین – رضی الله عنهما- طعنه بزنند. معاذ الله! تازه تنها چاپ نیست و بس، بلکه به مدح و ثنای آنها نیز، می‌پردازند.

به مثالی که در کتاب‌های شیعه وجود دارد، دقت کنید. این قوم تنها به چاپ و نشر آن در میان مسلمانان اکتفا نکرده اند، بلکه آن را به عنوان بهترین کتاب‌های خود در مبحث امامیه، قرار داده اند و آن را با دلایل نقلی و عقلی و احادیث صحیح و آیات صریح، آمیخته اند که به قول خود هیچ تأویل و تفسیری بر نمی‌دارد.[2]

دیگری می‌گوید: این کتاب در موضوع خود، جالب است. علامه صاحب «الروضات»

---

۱ – أعیان الشیعة، بیروت، ج۱، ص۶۹.

۲ – متن نوشته‌ی جناب حجت کبیر، آیت الله امام شیخ آقا بزرگ تهرانی، یکی از مجتهدان برجسته در نجف اشرف، صاحب کتاب «الذریعة» و دیگر کتاب‌ها. نگا: مقدمه، ج،۲ ص۲۴.

می‌گوید: پس از کتاب الشافی از سید مرتضی علم الهدی، کتابی مثل این ندیده ام حتی در بعضی جهات بر آن برتری دارد.[۱]

مانند این مطالب را از کحاله[۲]، قمی[۳]، خوانساری[۴]، اصفهانی[۵]، حر عاملی[۶] و دیگران نقل کرده اند که همگی اینها از متأخرین هستند.

راجع به اینکه برخی از شیعیان می‌گویند: که شیعه از صحابه عیب و ایراد نمی‌گیرند و معتقدند احترام به صحابه درست مثل احترام به پیامبرﷺ است، این تنها یک نیرنگ و فریب است که می‌خواهند اهل سنت را با آن فریب بدهند، و تقیه ای است که خلاف آنچه را که در دل دارند و بدان معتقدند، اظهار می‌کنند.

بهترین دلیل آن، قصیده ای مدحی است که سید محسن امین در تعریف و تمجید از این کتاب کثیف نوشته و آن را در کتاب بزرگ خود موقع سخن از این کتاب و زیر شرح حال مؤلفش آورده است. این در حالی است که ادعا می‌کند، احترام به صحابه درست مثل احترام به پیامبرﷺ است.

بنگرید که چه می‌گوید:

هذا الکتاب مبشر برشاد من　　یسلک طرائقه بغیر خلاف

«این کتاب بدون شک به هدایت کسی که راه‌های هدایت را طی کرده مژده می‌دهد».

فکأنه المبعوث أحمد إذ أتی　　فی آخر الأدیان بالإنصاف

---

۱ - شهاب الدین مرعشی نجفی، الصراط المستقیم، ج۱ ، ص۹ .

۲ - معجم المؤلفین، ج۷، ص۲۶۶ .

۳ - الکنی و الألقاب، ج۲، ص۱۰۱ .

۴ - روضات الجنات، ج۱، ص۴۰۰ .

۵ - ریاض العلماء، ص۵۸۶.

۶ - أمل الآمل، ص۲۳.

«گویی او احمد است که در آخر ادیان مبعوث می‌شود و عدالت را بـا خـود بـه ارمغـان می‌آورد».

وکأنه من بین کتب الشیعة الـ ـمتقدمین کسورة الأعراف

«گویی این کتاب از بین کتاب‌های متقدم شیعه، مثل سوره‌ی اعـراف از بـین سـوره‌هـای قرآن است».

ینبیک عن حال الرجال وما رووا بعبارة تغنی و قول شاف

«تو را از حال و اوضاع راویان و روایت شان با عبارتی رسا و روان خبر می‌دهد».

فهو الصراط المستقیم و منهج الدین القویم لسالکیه کاف

«پس این کتاب راه راست و دین استوار است که برای سالکان این راه کفایت می‌کند».

تألیف من شهدت له آراؤه بکماله فی سائر الأوصاف

«این کتاب تألیف کسی است که آرای او به سایر اوصاف آن گواهی می‌دهد».

للشیخ زین الدین قطب زمانه رب المکارم عبد آل مناف

«اثر شیخ زین الدین، قطب زمان خود، صاحب مکارم و فضایل، بنـده‌ی خانـدان منـاف است».

فلقد أنار منار شیعة حیدر وأباد من هو للنصوص منافی

«او چراغ‌های شیعه و پیروان حیدر را نورانی کرده و کسانی را که مخالف نصوص هستند، از بین برده است».

فجزاؤه من أحمد ووصیه أهل السماحة معدن الأشراف[1]

«جزایش از جانب پیامبر و وصی پیامبر، آن بزرگوار و معدن بزرگواری هاست».

---

۱ – أعیان الشیعة (به نقل از شرح حال نباتی تهرانی)، ج۴۲، ص۳۲ .

شاید این تذکری برای غافلان و فریب‌خوردگان و نصیحتی برای سهل انگاران باشد. ﴿كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ ١١ فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ١٢﴾ عبس: ۱۱ – ۱۲. «آری این تـذکری اسـت بـرای کسـی کـه بخواهد حقیقت را بفهمد».

آنچه ذکر کردیم برای شناخت کینه و بغض شیعه نسبت به پیشینیان این امت و نیکوکاران آنها کافی است اما برای کامل کردن بحث چند روایت را از کتـاب‌هـای دیگـر و از علمـا و فقهای شیعه می‌آوریم.

از جمله‌ی اینان اردبیلی[1] است. او بخشی از کتابش را به طعن و تکفیر و تفسیق اصحاب رسول الله ﷺ به طور عام و سه خلیفه‌ی راشد به طور خاص اختصاص داده است که در بـاب مطاعن خلفای سه گانه می‌نویسد: «خلفای سه گانه از لشکر اسامه و دستور پیامبر ﷺ سرباز زدند و مستحق کفر و نفرین شدند.»[2]

درباره‌ی صدیق و فاروق می‌گوید:

فالله يعلم أن الحق حقهم   لا حق تيم.. لا ولا حق العديين

«خدا می‌داند که حق با آنهاست نه با تیم و عدی».

لا تظلمن أخاتيم أبا حسن   إذ خصه الله من بين الوصيين

---

۱ – احمد بن محمد اردبیلی – اردبیل شهری در آذربایجان – است که در قرن دهم هجری متولد و در سال ۹۹۳ درگذشت. او متکلم و فقیهی عالی قدر و بلند مرتبه بود و از جمله کسانی بود که امام زمان را دیده بود. او تألیفات خوبی دارد از جمله: «آیات الأحکـام» و «حدیقـة الشـیعة» (الکنـی و الألقـاب، قمـی ۱۶۷/۳).

او در شب وقتی برخی مسایل برایش مبهم می‌بود، به سر قبر امام مـی‌رفـت و جـواب مسـایل را دریافـت می‌کرد، و بسیاری اوقات امام زمان وقتی که در مسجد کوفه بود، این مسایل را برایش حـل مـی‌کـرد». (روضات الجنات ج۱ ص۸۴).

۲ – حديقة الشيعة، تهران، ص۲۳۳ .

«ای فرد تیمی (ابوبکر) بر ابوالحسن ظلم مکن؛ زیرا خداوند او را از میان وصی‌ها انتخاب کرده است».

خص النبی علیاً یوم کفرکم بالعلم والحلم والقرآن والدین».[۱]

«پیامبر روزی که شما کافر بودید، علم و حلم و قرآن و دین را به علی اختصاص داد».

تحت عنوان عیب‌های مخصوص عمر می‌نویسد:

عمر آن قدر عیب و نقص دارد که قابل شمارش نیست.[۲]

درباره‌ی عثمان تحت عنوان عیب‌ها و نقص‌های مخصوص عثمان می‌نویسد: «مسلمانان وقتی که در جنگ احد شکست خوردند، عثمان خواست به شام فرار کند تا در آن جا کنار یک دوست یهودی پناهنده شود و طلحه خواست در آن جا کنار یک دوست مسیحی پناهنده شود. پس یکی شان می خواست، یهودی و دیگری می خواست مسیحی شود.»[۳]

می‌نویسد: عثمان بر باطل بوده و ملعون است.[۴]

ابن طاوس حسنی[۵] همان کسی که سرپرستی هلاکو را پذیرفت و مسلمانان را به قتل رساند و اطاعت عباسیان را قبول نکرد، کینه‌ی خود را نسبت به صدیق اکبر نشان داده و

۱ – همان.

۲ – همان، ص۲۶۶.

۳ – حدیقة الشیعة، ص۲۶۶.

۴ – همان، ص۲۷۵.

۵ – علی بن موسی بن طاوس، در حله و در سال ۵۸۹ به دنیا آمد و در همان جا رشد کرد و به مدت پانزده سال در زمان عباسیان به بغداد رفت سپس به حله بازگشت و دوباره به بغداد برگشت که اقتضای مصلحت‌های دولت مغول بود و رهبری طالبین را در عراق به مدت سه سال و یازده ماه از جانب هولاکو در سال ۶۶ به عهده گرفت، هر چند که در زمان مستنصر از ولایت نقابت وی به شدت منع شد. وی در سال ۶۶۴ هـ درگذشت. (مقدمه کتاب به نقل از البحار۱۰۷/۴۴). تفرشی گفته است: او از بزرگان شیعه است وارزش و منزلتی والا داشته است. (نقد الرجال ص۱۴۴).

می‌گوید: چگونه به ابوبکر اجازه‌ی خلافت دادند در حالی که عباس و علی و سایر بنی‌هاشم بودند و بنی‌هاشم از بنی‌تیم و عدی به پیامبرشان نزدیک تر بوده اند. پس چگونه شخص نزدیک‌تر و افضل، از شخص دورتر و پایین‌تر، منزلتی پایین تر دارد.[۱]

همچنین رسول الله ﷺ به علی امر کرد که در جای وی بخوابد از ترس این که مبادا ابوبکر قریش را از رفتن پیامبر و از مکانش باخبر کند، از این رو او را با خود به غار برد.[۲]

درباره‌ی عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: او قبل از اسلام، چوبدار الاغ بود و می‌گوید:

مادربزرگش، صهاک حبشی بود که او را از طریق زنا به دنیا آورده است. سپس روایت می‌کنند که زنا زاده نجیب نیست. سپس با وجود این تناقض ادعا می‌کنند که عمر نجیب بوده و در همان حال خودشان را تکذیب می‌کنند. اگر عقل داشتند، زشت می‌دانستند که یک خلیفه را قبول داشته باشند و سپس گواهی بدهند که او زنازاده است[۳]:

به این تعبیر زشت و عبارت کثیف وی بنگرید:

«در حالی که عمر این وضعیت را داشت او را به عنوان خلیفه برگزیدند. او که چوب حمل می‌کرد و جسدها را لخت می‌کرد و خرها را می‌فروخت. بعد از وفات پیامبر ﷺ به این فکر افتاد که چه کار کند، پس با سوءاستفاده و عمل زشت، با پیامبر ﷺ رفتار می‌کرد و با اهل بیت پیامبر ﷺ این گونه به بدی رفتار می‌کرد.»[۴]

درباره‌ی عثمان، سومین خلیفه‌ی راشد می‌نویسد:

«سومین خلیفه مثل کلاغ بلند شد. وای بر او اگر بالش کوتاه می‌شد و سرش قطع می‌شد،

---

۱ – ابن طاوس، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، خیام،۱۴۰۰هـ ، ص۴۰۱.

۲ – همان، ص۴۱۰.

۳ – الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ص۴۶۸ و ۴۶۹.

۴ – همان ، ص۴۱۷ .

برایش بهتر بود».[۱]

حجت شیعیان و مجدد و فقیه و محدث آنها ملا باقر مجلسی که او را خاتم المحـدثین و امام الأخباریین نامیده اند که امام شیعیان در دروغ و لعن و طعن مـی‌باشـد. او جـزو اولـین افرادی است که بهتان و افتراء و هذیان را آغاز کرد و از تمام حدود اخلاقی وغیـر اخلاقـی فراتر رفت. در کتاب خود «حق الیقین» باب مستقلی را تحت عنـوان «بیـان کفـر ابـوبکر و عمر» آورده است و می‌نویسد:

بدیهی است که حضرت فاطمه و حضرت امیر المؤمنین‌علیه السلام، ابوبکر و عمـر را منـافق و ظالم و غاصب و دروغگو و مدعی بر خلاف حق و اذیت کنندگان می‌دانسته اند.

پرواضح است هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و از اطاعت امام سرپیچی کند بـر حالت جاهلیت مرده است. همچنین روایت شده که هر کس بمیرد و در گردنش اطاعت امام نباشد یا به اندازه‌ی یک وجب از جماعت مسلمانان جدا شود، بر حالت جاهلیت مرده است. همچنین معلوم است که فاطمه صدیقه نیز، در حالی که از ابوبکر راضی نبود از دنیا رفت.[۲] و

---

۱ – همان .

۲ – این دشمن خدا دروغ می‌گوید و به یاد ندارد که خودش روایت کـرده کـه فاطمـه قبـل از وفـاتش از ابوبکر و عمر راضی بود، همچنان که قبلاً ذکرش رفت و بعداً بیان خواهد شد:

فاطمه از علی ناراحت شد، این در حالی است که رضایت و عدم رضایت وی نشانه‌ی اسلام و کفر نیسـت. چون فاطمه از علی نیز، ناراحت شده و کسی نگفته که علی با این کار از اسلام خارج شده است.

خود شیعه این مطلب را در کتاب‌هایشان آورده اند:

از جمله روایتی است که ابن بابویه قمی ملقب به صدوق در کتاب خـود از ابوعبـدالله، جعفـر– امـام ششـم شیعیان– روایت کرده که از وی سؤال شد:

آیا تشییع جنازه با آتش، درست است، و. درست است که جنازه با فانوس و آتشدانی که با آن راه را روشن کنند، تشییع شود؟

راوی می‌گوید: چهره‌ی ابوعبدالله تغییر کرد و نشست و سپس گفت: یکی از بدبخت‌ها به طرف فاطمه دختـر

پیامبر ﷺ آمد و گفت: آیا می‌دانستی که علی از دختر ابوجهل خواستگاری کرده است. گفت: آیـا آنچـه می‌گویی راست است؟ گفت: آنچه می‌گویم راست است و سه بار این جمله را تکرار کرد. غیرتـی بـه او دست داد که نتوانست خودش را کنترل کند. -زیرا خداوند غیرت را بر زنان و جهاد را بر مـردان مقـرر نموده است. و برای زنی که خویشتن داری می‌کند و صبر پیشه می‌کند، به اندازه‌ی مردی که در راه خـدا هجرت کرده، اجر و پاداش قرار داده است- راوی گوید: غم فاطمه بـر اثـر آن بیشـتر شـد و تـا شـب همچنان فکر می‌کرد. شب فرا رسید و حسن را بر طرف راست و حسین را بر طرف چـپ خـود حمـل می‌کرد و با دست راستش، دست چپ ام کلثوم را گرفت. سپس به اتاق پـدرش رفـت. علـی وارد اتـاق خود شد و فاطمه را ندید و بر اثر آن غمش بیشتر شد و خیلی سختش آمد. نمی‌دانست قضـیه چیسـت. شرم کرد که از منزل پدرش او را فرا بخواند. پس به طرف مسجد رفـت و بسـیار نمـاز خوانـد. سـپس مقداری از شن‌های مسجد را جمع کرد و بر آن تکیه کرد. وقتی پیامبرﷺ اندوه و نگرانی فاطمـه را دیـد کمی آب بر او ریخت. سپس لباسهایش را پوشید و وارد مسجد شد. و مدام نمـاز مـی‌خوانـد و هـر دو رکعت که می‌خواند، دعا می‌کرد که خداوند غم و اندوه فاطمه را بزداید. وقتی که پیامبر از پـیش فاطمـه بیرون رفت: فاطمه دگرگون و پریشان بود و آرام و قرار نداشت. پیامبر به او گفـت: برخیـز. دختـرم، او برخاست. پیامبر ﷺ حسن را برداشت و فاطمه، حسین را و دست ام کلثوم را گرفتند و بـه طـرف علـی رفتند. دیدند او در خواب است. پیامبر ﷺ پاهایش را به پای علی زد و گفت برخیز ای ابـو تـراب، چـه کسی تو را آزرده است؟ ابوبکر را از خانه اش برایم صدا بزن و عمر و طلحه را نیز، برایم صدا بزن. علی رفت و آنان را از منزلشان بیرون کشید و همگی نزد رسول الله ﷺ جمع شـدند. پیـامبر گفـت: ای علـی، می‌دانی که فاطمه، پاره‌ی تن من است، هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است. [از جمله چیزهای عجیب این است که این روایت تنها از طریق علی روایت شده است، اما آنها، آن را بـه ابـوبکر صـدیق، نسـبت می‌دهند. بر این اساس، شیخ الإسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: اگر این تهدیدی باشد که ملحـق بـه فاعلش بشود، باید این تهدید شامل علی بن ابی‌طالب بشود و اگر تهدید ملحق به فاعل آن نباشد ابوبکر نسبت به این تهدید دورتر از علی است. (المنتقی، ذهبی)] و هر کس مرا بیازارد، خداوند را آزرده است، و کسی که بعد از مرگ من فاطمه را بیازارد، مانند این است که در زمان حیات من او را آزرده و کسـی که در زمان حیات من او را بیازارد، مانند کسی است که او را بعد از مرگ من آزرده است. (قمی، علـل الشرائع، نجف، ص۱۸۵ و ۱۸۶. همچنین این روایت را مجلسی در کتاب «جلاءالعیون» آورده است).

همچنین بار دیگر فاطمه از دست علی عصبانی شد و آن زمانی بود که علی را در اتاق کنیزی دید که از طرف برادرش به او هدیه داده شده بود. متن ماجرا از این قرار است:

قمی و مجلسی از ابوذر روایت می‌کنند که گوید:

من و جعفر بن ابی طالب به سرزمین حبشه مهاجرت کردیم؛ کنیزی را که قیمتش چهار هزار درهم بود، به او هدیه دادم و هنگامی که به مدینه رسیدیم، آن را به علی هدیه کرد تا خدمتگزار وی باشد. علی او را در منزل فاطمه گذاشت. یک روز فاطمه وارد خانه شد و به سر علی در اتاق آن کنیز نگاه کرد. گفت: ای ابوالحسن، آن کار را کردی؟ [به رکیک بودن تعبیر و حماقت این قوم بنگرید و به بهتان و افترایی که به اهل بیت نبوت می‌زنند، آن هم از طرف همین قوم که ادعای محبت اهل بیت و دوستداری آنها را دارند ولی اهل بیت از امثال چنین اعمال زشتی مبرا هستند]. علی گفت: قسم به خدا هیچ کاری نکردم. منظورت چیست؟ فاطمه گفت: به من اجازه می‌دهی که به منزل پدرم رسول الله ﷺ بروم؟ علی به فاطمه گفت: اجازه می‌دهم. فاطمه لباسهایش را پوشید و به طرف منزل پدرش رفت. (علل الشرائع، نجف ،ص۱۶۳. بحارالانوار، باب چگونگی معاشرت با علی، ص۴۳ و ۴۴).

طبق روایت‌های شیعه، فاطمه برای بار سوم نیز، از علی عصبانی شد. ماجرا از این قرار است:

فاطمه وقتی فدک را از ابوبکر مطالبه کرده بود و ابوبکر از پس دادن آن خودداری کرد، فاطمه با حالتی خشمگین و ناراحت بازگشت و از علی عصبانی شد که چرا او را یاری نداده و گفت: ای پسر ابوطالب، سختی کار را به من واگذار کرده ای و خود بعد از این که مردان شجاع را هلاک کردی در گوشه ای از خانه نشسته ای و مغلوب این چند نفر شده ای. این ابن قحافه، فدکی را که پدرم به من داده بود به زور و ظلم از من گرفته و کسی نیست که در این راه مرا یاری دهد و شفیع و وکیلی ندارم. خشمگین رفتم و اندوهگین آمدم. گرگها آمدند و رفتند و تو حرکتی نکردی. ای کاش، قبل از این مرده بودم و فراموش می‌شدم و من از آنها به نزد پدرم شکایت می‌کنم و نزد پروردگار نیز، آنها را دشمن می‌پندارم. مجلسی، حق الیقین (بحث فدک)، ص۲۰۳ و ۲۰۴ . (مانند این در «الاحتجاج» از طبرسی و «الأمالی» چاپ نجف، صفحه ی ۲۹۵ آمده است.)

وقایع دیگری نیز، اتفاق افتاده که هر کدام از مجلسی و طوسی و اربلی و ... روایت شده است و این وقایع میان علی و فاطمه اتفاق افتاده که سبب اذیت و آزار فاطمه و ناراحت شدن وی از دست علی شده است.

او را درگمراهی و بطلان می‌دید. تنها این نیست و بس، بلکه هر کس به امامت ابوبکر معتقد باشد بر مرگ جاهلی مرده و گمراه است و عمر نیز، چنین است.[۱]

وی مدام بر غلو و دشمنی خود با اصحاب رسول الله ﷺ ادامه می‌دهد و می‌نویسد:

«یک بار درباره‌ی کلاله از ابوبکر سؤال شد، او جواب داد و سپس گفت: اگر درست باشد از جانب خداوند است و اگر اشتباه باشد از طرف من و شیطان است. ابوبکر چه خوب گفته که خود را همنشین شیطان دانسته و همنشین او نیز در جهنم خواهد بود. شاید منظورش از شیطان، عمر باشد.»[۲]

این شخص ملعون باب مستقلی را تحت عنوان «بیان گوشه ای از بدعت‌ها و اعمال زشت و ناپسندی که عمر، خلیفه‌ی دوم مرتکب شد» آورده است.[۳]

نمی‌دانیم این قوم چه جوابی به این وقایع می‌دهند که فاطمه از دست علی ناراحت شده است؟ و انسان‌های منصف درباره‌ی آنها چه حکم می‌کنند؟ ما آنها را در مقام قاضی، قبول داریم و می‌خواهیم که جواب بدهند. پس جواب آنها درباره‌ی علی چیست؟ همان جواب ما درباره‌ی ابوبکر و عمر خواهد بود.

اگر بگویند: فاطمه بعد از ناراحت شدن از علی دوباره از او خشنود شده است، در جواب می گوییم فاطمه وقتی که از ابوبکر و عمر ناراحت شد، دوباره از آنها خشنود شد. ابوبکر نزد فاطمه رفت و برای عمر شفاعت کرد، پس فاطمه از عمر راضی شد.(ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، ج۱، ص۵۷. حق الیقین، تهران، ص۱۸۰. ابن میثم، شرح النهج، تهران، ج۵، ص۵۰۷. دنبلی، شرح النهج، تهران،ص۳۳۱).

۱ – مجلسی، حق الیقین، ایران، ص۲۰۴ و ۲۰۵.

۲ – حق الیقین، ص۲۰۶. آیا یکی از این داعیان فریب خورده و جاهل و خود فروش تقریب وجود دارد که غیرتش از این سخن زشت و فحش بسیار بد به حرکت در آید؟ یا این که غیرتی در آنها نمانده است و همچنین جوانمردی اسلامی و شجاعت اصیل شرعی در وی وجود ندارد. پس کسی که نسبت به ام المؤمنین غیرت نداشته باشد، نسبت به مادرش نیز، غیرت ندارد. و کسی که نسبت به دوستان محبوب پیامبر ﷺ غیرت نداشته باشد، نسبت به خودش نیز، غیرت ندارد.

۳ – کسی نیست به این زوزه کش بگوید: کسی که او را خلیفه‌ی سنت نامیده است، علی بن ابی طالب و فرزندان و عموها وبرادران و خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌ها و تمامی خانواده اش بوده اند. و او خود یکی

سپس می‌گوید: عیب و نقص‌ها و ایرادهای چنین فردی بسیار زیاد است که کتاب‌های بزرگ و مفصل گنجایش آن را ندارند، پس چگونه در این کتاب می‌گنجد؟ او در تمامی معایب و بدی‌هایش شریک ابوبکر است. خلافتش یکی از جرم‌های اوست.[1]

عمر معروف به کافر و منافق و دشمن اهل بیت بود. (پناه بر خدا از این بیهوده گوی کثیف) و گناه تمامی شهداء بر گردن اوست.[2]

بدترین شما، فدیه‌ی بهترین شماست:

در اخیر سبّ و دشنام و طعن درباره‌ی فاروق اعظم را با این کلام به پایان می‌رساند:

اما آنچه از پستی نسب و حسب عمر و زنازاده بودن او در کتاب‌های مبسوط گفته شده، در این مختصر نمی‌گنجد.[3]

سپس آنچه درباره‌ی ابوبکر و عمر گفته، درباره‌ی عثمان ذی النورین نیز، می‌گوید: بزرگان صحابه بر تفسیق و تکفیر وی اتفاق نظر دارند – دروغ می‌گویی ای دشمن خدا و ای یهودی زاده‌ی مجوسی – و همگی به کافر بودن او شهادت می‌دهند. حذیفه می‌گفت: «سپاس خدای را که من در کفر عثمان شکی ندارم. اما در این شک دارم که آیا قاتل وی کافر بود یا مؤمن، تا اگر مؤمن باشد، ایمانش از همه‌ی مؤمنان بیشتر است». همچنین هر کس معتقد باشد عثمان به مظلومی کشته شده، گناه وی بیشتر از گناه گوساله‌پرست‌ها است.[4]

از مشاوران و وزیران و قاضیان او بوده است. همچنان که دخترش را به وی داد و علی به اعمال او غبطه می‌خورد. همچنان که پیش از این با ذکر منابع و مراجع بیان کردیم.

۱ – مجلسی، حق الیقین، ایران، ص۲۱۹ .

۲ – همان، ص۲۲۳.

۳ – مجلسی، حق الیقین، ص۲۵۹ .

۴ – حق الیقین، ص۲۷۰

دلیل واضح برای کفر عثمان، این است که علی عليه السلام قتل او را مباح دانسته و اشکالی در آن ندیده است.[۱]

دلیل اینکه امیرالمؤمنین، عثمان را کافر می‌پنداشت، این بود که جسد او را رها کرد تا سگها بخورند. این سگها او را با یک پا می‌کشیدند.- دشمنی و کینه‌ی یهودیت را بنگرید که چگونه این کلمات نیش دار را برای اثبات حبّ علی و اهل بیتش، به کار می‌برند که نشان دهند علی و اهلش از آنها بیزارند- و جسدش تا سه روز، مانند جسد سگ در زباله‌دان پرت شده بود تا سگها آن را بخورند.[۲]

-آری! سگهایی مثل تو- و علی بر جسد وی نماز نخواند.[۳]

دروغ‌های دیگری مثل این دروغ‌ها، آن قدر زیادند که قابل شمارش نیستند و من حتی نمی‌توانم آنها را نقل کنم. سپس این سگ پا بریده، هرگاه اسم ابوبکر و عمر و عثمان و حتی امهات المؤمنین ـ عایشه و حفصه که به نص قرآن، مادران مؤمنانی چون علی و سایر مؤمنان

---

۱ - همان ، ص۲۷۱.

۲ - پروردگارا مرا ببخش و توبه می‌کنم که این عبارات زشت و ناپسند را علیه بنده ای از بندگان صالحت نقل می‌کنم که در زمان حیات شان به بهشت مژده داده شدند. علیه کسی که فرستاده‌ی تو که وحی را بر زبان می‌آورد، به خواست تو دو دختر و نور چشمانش و پاره تنش را به ازدواج وی درآورد. بارالها! از تو طلب بخشش می‌کنم و تو می‌دانی که قصد من از نقل این عبارات، فقط بیان مذهب و عقیده‌ی شیعه و کینه توزی شان نسبت به مسلمانان و پیشوایان دینی شان و رهبرانشان به سوی بهشت می‌باشد. هر کس آنان را دوست بدارد، به خاطر محبت تو و محبت پیامبرت، او را دوست می‌دارم و هر کس آنان را دشمن بدارد، به خاطر دشمنی پیامبر هدایتگرت و دین خوبت، او را دشمن می‌دارم. پس ما را از آنان قرار نده و ما را به سبب آنچه که جهت اطلاع بندگانت از این یهودی‌های پلید و کثیف، نقل کردیم، بازخواست مکن.

۳ - همان، تهران ،ص۲۷۳ و ۲۷۴.

بنی‌هاشم بوده اند ـ را می‌آورد، آنها را با نفرین و ناسزا توصیف می‌کند و بسیار کم پیش می‌آید که آنها را بدون این صفات زشت نام نبرد.

قبل از بیان چند مثال در این باره، از تمام شیعیانی که شعور و درک دارند، می‌پرسیم: آیا ممکن است شخصی حلال زاده باشد و مادر خود را دشنام و فحش و لعن بدهد؟

پس این فرد چگونه توانسته مادر تمام مؤمنان و اهل بیت را دشنام بدهد؟

آیا لعنت کننده‌ی علی یا اهل بیت، مؤمن و مسلمان است؟پس عدالت داشته باشید ای بندگان خدا! یا منکر ولایت علی بن ابی طالب کافر است؟ او خود مصداق همین انکاری است که خود شیعه اظهار می‌دارند، و منکر مادرش است و او را دشنام می‌دهد و لعن و تکفیر می‌کند. پس درباره‌ی او چه می‌گویید؟

اینک داستان جدیدی را می‌آوریم که هیچ کس جز این مجلسی دروغگو و گناهکار و افترا زننده نیاورده است، می‌گوید:

عیاشی با سند معتبر از صادق ؈ روایت کرده که عایشه و حفصه- لعنت خدا بر آنها و پدرانشان بادـ (وای پروردگارا، تا کی اینان اجساد این پرهیزگارانِ خوب را می‌خورند و تا کی آنان را مهلت می‌دهی و عذاب سختت و زورت را شامل حالشان نمی‌کنی؟) رسول الله ﷺ را با زهر کشتند.[1]

این یکی از هزاران هزار خرافات این قوم است. هیچ کتابی از کتاب‌های آنها را نمی‌توان یافت که خالی از دشنام صریح و تفسیق آشکار و تکفیر خلفای راشدین و امهات المؤمنین باشد.[2]

---

۱ - مجلسی، حیاة القلوب، تهران، ج۲، ص۷۰۰.

۲ - قمی به دروغ گفته که آیه‌ی: «إن جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا» درباره‌ی عایشه نازل شده است. (تفسیر قمی، ۳۱۹/۲). البته بهتان‌هایی بیشتر از این در دین روافض بر علیه بهترین امت وجود دارد.

مگر آنچه از روی نفاق و تقیه و فریب مسلمانان و اظهار دوستی و نزدیکی به مسلمانان نوشته شده است.

فلم أر ودّهم إلا خداعاً ولم أر دينهم إلا نفاقاً

«دوستی آنها را جز نیرنگ و دینشان را جز نفاق ندیده ام».

این دین و عقیده ای است که آنها به آن معتقدند. این دیدگاه شیعه دربارهی ابوبکر، عمر، عثمان و خلفای هدایت یافته است که عقیده و دیدگاهی کاملاً مخالفِ کتاب خداوند -ثقل اکبر از نظر شیعه- و مخالف تعالیم اهل بیت -ثقل اصغر از نظر شیعه- میباشد. چون آنان هستند که به آنان گفته میشود همان طور که در کتابهای خودشان روایت میکنند:

اما ثقل اکبر را رها کردید و با این گفته تان که قرآن تحریف شده و تغییر کرده و بسیاری آیات از آن کم شده و در بعضی جاها ناقص است، و نسخهی اصلی آن تنها در دست امام غایب است، از آن روی گرداندید؛ امام غایبی که هزار سال است ظهور نکرده و هرگز ظهور نخواهد کرد. همچنان که با دلایل قاطع، آن را در کتاب «الشيعة و السنة» خود اثبات کردیم و کسی نمیتواند آن را رد کند.[1]

ثقل اصغر را نیز، تکذیب کرده و با آن مخالفت کرده اید؛ چون اهل سنت خلفای سه گانه را دوست میدارند و تمجید میکنند ولی شما آنان را دشمن میدارید و به آنان ناسزا می گویید، و اهل بیت آنان را دوست میدارند و از آنان پیروی میکنند ولی شما با آنها دشمنی میورزید و از آنها بیزار هستید. اهل بیت خلفا را به سبب اسلامشان میستایند اما شما خلفا را تکفیر و اسلامشان را انکار میکنید. اهل بیت با خلفا بیعت و آنها را ائمهی حق و عدالت میدانند اما شما آنها را غاصب و ظالم و خائن میخوانید. اهل بیت دخترانشان را به ازدواج

---

۱ - صدوق از کسانی است که تحریف را در قرآنهای اولیه انکار میکند، میگوید: هشتاد آیه دربارهی علی نازل شده که در کتاب خداوند است و هیچ کس با او شریک نیست. (کتاب الخصال، قمی، ملقب به صدوق، ۵۹۲/۲) پس این آیات کجا هستند؟

خلفا در می‌آورند و فرزندانشان را به نام آنها می‌نامند اما شما به آنها تهمت‌هایی می‌زنید که عوام نیز، به آن نمی‌پردازند، چه برسد به خواص، و از نام و نسب آنها بدتان می‌آید. پس شما در یک طرف و اهل بیت در طرف دیگر هستند.

دیدگاه اهل بیت درباره‌ی دشمنان خلفای راشدین:

علم الهدی شیعی در کتاب «الشافی» خود روایت کرده است:

علی در خطبه ای گفت: «بهترین افراد این امت بعد ازپیامبرﷺ، ابوبکر و عمر می‌باشند و در بعضی از روایات آمده که علی زمانی که شخصی را که به ابوبکر و عمر دشنام می‌داد، به نزد او آوردند، همین سخن را گفت و بعد از این که جمعی بر آن شهادت دادند، او را فرا خواند و مجازاتش کرد».[1]

این محبت و علاقه‌ی علی رضی الله عنه نسبت به امیر المؤمنین و خلیفه‌ی مسلمانان، ابوبکر صدیق و نسبت به قهرمان اسلام، و نیکوکار امت ستوده، عمر فاروق رضی الله عنه، بوده، و این هم دیدگاه وی نسبت به آن دو و نسبت به دشمنانشان.

بر این اساس وقتی پس از بیعت مردم با ابوبکر صدیق، ابوسفیان نزد علی آمد و علی را به رویارویی با ابوبکر تشویق می‌کرد-بنا به روایت خود شیعیان- علی در رد او گفت: «وای بر تو ای ابوسفیان، این از حیله‌های توست. در حالی که مردم پیرامون ابوبکر جمع شده اند، تو همچنان می‌خواهی اسلام را به جاهلیت بکشانی».[2]

اما عثمان همان کسی بود که علی دو پسرش را برای دفاع از وی در مقابل مفسدان و فتنه انگیزان فرستاد؛ همچنان که پیش از این گفتیم.

---

۱ - علم الهدی، الشافی، ص۴۲۸.

۲ - همان، ص۴۲۸ .

حضرت علی پس از مدح حضرت ابوبکر دربارهی کینهتوزان و دشمنان وی میگوید: «خشم و غضب خدا بر کسی که از ابوبکر نقص و ایراد میگیرد یا به وی طعنه میزند.»[۱]

پس از مدح و ثنای عمر فاروق دربارهی کینهتوزان وی میگوید: «لعنت خداوند تا روز قیامت بر کسانی که از او عیب و نقص میگیرند».[۲]

پس از ذکر اوصاف زیبا و اخلاق حمیدهی عثمان دربارهی دشمنانش میگوید: «لعنت خداوند بر کسی که او را لعنت میکند».[۳]

نوهی علی مرتضی، علی بن حسین ـ امام معصوم چهارم شیعیان ــ بر اساس سنت پدرانش با محاربان خلفای راشدین، میجنگید و با دشمنانشان، دشمنی میورزید و کسی را که از آنها تبری جسته و به بدی از آنان سخن میگفت، از مجلس بیرون میکرد.

اربلی شیعی روایت کرده که گروهی از اهل عراق بر علی بن حسین وارد شدند و دربارهی ابوبکر و عمر به بدی سخن گفتند. وقتی سخنشان تمام شد، علی بن حسین به آنها گفت: به من بگویید آیا شما جزو مهاجران نخستین هستید که ﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ٨﴾ الحشر: ۸گفتند: خیر. گفت: آیا شما جزو ﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾الحشر: ۹هستید؟ گفتند: خیر. گفت: شما تبری جستید از این که جزو یکی از این دو گروه باشید و من شهادت می دهم که شما جزو این گروه نیز، نیستید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ الحشر: ۱۰ از پیش من بروید

---

۱ – مرزه محمد تقی لسان الملک شیعی، ناسخ التواریخ، ج۵ ، ص۱۴۳. مروج الذهب، ج۳، ص۶۰.

۲ – ناسخ التواریخ، ج۳، ص۶۰.

۳ – همان.

خدا از بین تان ببرد![1]

پسرش زید نیز، مانند او بود. آری زید بن علی بن حسین بن علـی بـن ابـی طالـبﷺ؛ همان کسی که شیعه در مدح و تمجیدش مبالغه کرده و ابواب زیادی را در کتاب‌هایشـان بـه مدح وی اختصاص داده اند. او نیز، از همان روش پدرش، علی بن حسین و جدش، علی بن ابی طالب و روش حضرت محمد رسول الله ﷺ استفاده می‌کرد که می‌گفت: اصحابم را بـرایم صدا بزنید.[2]

شیعه روایت کرده اند که وقتی زید خارج شد، اصحابش دربـاره‌ی ابـوبکر و عمـر از او پرسیدند، او گفت: جز خیر چیزی درباره‌ی آنها نمی‌گویم و از اهل بیت خود نیز، جـز خیـر درباره‌ی آنها نشنیده ام. گفتند: تو از اصحاب مـا نیسـتی، و از او جـدا شـدند و او را تـرک کردند. زید گفت: امروز ما را ترک کردند. پس، از آن روز اسم رافضی بر آنان اطلاق شد.[3]

مرزه تقی بر آن می‌افزاید:

زید آنها را از عیب و ایراد به اصحاب پیامبر ﷺ منع می‌کرد. وقتی کـه فهمیدنـد زیـد از ابوبکر و عمر تبری نمی‌جوید، او را ترک کردند و از وی جدا شدند و پس از این حادثه، این واژه درباره‌ی هر کسی که در مذهب شیعه غلو و زیاده روی کند و طعن به اصحاب را جـایز بداند به کار برده شد.[4]

سپس محمد باقر بن علی بن حسین – امام پنجم شیعیان – همین سـخن آنهـا را تکـرار می‌کند و نظر آنان را دارد. به همین خاطر بر کسی که لقب صدیق را بر ابوبکر انکار می‌کـرد،

---

۱ – اربلی ، کشف الغمة، ج۲، ص۷۸ .

۲ – قمی، عیون أخبار الرضا، ج۲، ص۸۷ .

۳ – ناسخ التواریخ (تحت عنوان «اقوال زین العابدین، عمدة الطالب، تحت عنوان، اخبار زیـد بـن علـی») ، ج۳، ص۵۹۰.

۴ – همان.

می‌جهد و به شدت او را سرزنش می‌کند و می‌گوید: آری، صدیق. هر کس به او صدیق نگوید، خداوند در دنیا و آخرت هیچ سخن وی را راست نمی‌داند.[۱]

آیا عاقلانه است که علی و فرزندانش، ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ را تکفیر کنند و بعد با آنها بیعت کنند و پشت سر آنها نماز بخوانند و با آنها به خوبی معاشرت و رفت و آمد داشته باشند؛ دوستی کنند و رابطه‌ی سببی و دامادی ایجاد کنند و با آنان جنگ و مجادله نکنند. حضرت علی حتی کسانی را که با او جنگ و جدل می‌کردند و اصحابش را می‌کشتند، تکفیر نمی‌کرد.

نهج البلاغه، پر از مطالبی است که علی ﷺ اصحابش را از فحش و دشنام و تکفیر و تفسیق، در جنگ صفین منع می‌کند. حتی آنها را از فحش دادن به جنگجویان صفین نیز، منع می‌کرد. عنوان خطبه این است: از سخنان علی ﷺ موقعی که از اصحابش شنید که اهل شام را در ایام جنگ صفین، ناسزا و بد و بیراه می‌گویند:

«من بدم می‌آید از این که شما به همدیگر فحش و دشنام بدهید و اگر اعمال و احوال همدیگر را توصیف کنید، بهتر از فحش و ناسزاست و بهترین بهانه و عذر است. به جای فحش و ناسزا بگویید: خداوندا، از ریختن خون ما و خون آنها جلوگیری کن و رابطه‌ی میان ما و آنها را نیکو بگردان و آنها را از گمراهی نجات بده تا حق از ناحق معلوم شود. کسانی که دلبسته‌ی ظلم و دشمنی هستند از آن دست بردارند».[۲]

دینوری نیز، مانند آن را آورده و تصریح کرده که این فحاشان، همان کسانی بودند که امام مظلوم، عثمان بن عفان ﷺ را شهید ساختند. همین طور تصریح کرده که آنها معاویه و یارانش را لعن می‌کنند. میان آنها و علی سؤال و جوابی رد و بدل شده است.

---

۱ – کشف الغمة، تبریز (ایران)، ج۲، ص۱۴۷.

۲ – نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص۳۲۳.

دینوری این داستان را به طور کامل آورده است: علی خبردار شد که حجر بـن عـدی و عمرو بن حمق، به معاویه و اهل شام، فحش و ناسزا می‌گویند. پس دنبال آنها فرستاد و آنها را از این کار بازداشت. آنها آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان، آیا ما بر حق نیسـتیم و آنهـا بـر باطل ؟ علی گفت: آری قسم به پروردگار کعبه. گفتند: پس چرا ما را از فحـش و لعـن آنهـا منع می‌کنی؟

گفت: بدم می‌آید از این که شما فحّـاش و لعـن کننـده باشـید، بلکـه بگوییـد: خداونـدا، خون‌های ما و آنها را پایمال نکن و رابطه‌ی میان ما و آنها را نیکو گردان.[۱]

این علی بن ابی‌طالب است که به لعن و نفرین اهل شام و جنگ با معاویه بـن ابوسـفیان راضی نیست و آنها را از این کار منع می کند. پس چطور می‌توان از او توقع داشت که اهـل مدینه و پیامبر و اصحاب او را لعن و نفرین کند؟

بلکه او به اسلام و ایمان اهل شام تصریح کرده با وجودی که آنان بـا علـی جنگیدنـد و معتقد بود که آنان کافر و مرتد نبوده و از دایره‌ی اسلام خارج نیستند.

همین طور جعفر از پدرش نقل کرده که علی علیه‌السلام به جنگجویان می‌گفت: ما به دلیل کفر با آنها نمی‌جنگیم و آنها نیز، به دلیل کافر دانستن ما، این کار را نمی‌کنند. اما ما می‌گوییم کـه ما بر حق هستیم و آنها می گویند که خودشان بر حق هستند.»[۲]

حضرت علی در خطبه اش در حضور یاران و مخالفانش می‌گوید:

«ما همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودیم و جنگ با پداران و فرزندان و برادران و نزدیکان بود. در هر بلا و مصیبتی جز ایمان و پایداری بر حق و تسلیم قضا و قدر و صبر بر دردهـای زخـم، چیزی به ما نمی‌افزود. ولی اینک در زمانی قرار گرفته ایم که با برادران مان صرفاً به خـاطر

---

۱ – الاخبار الطوال (ذیل عنوان واقعة صفین)، قاهره، ص۱۶۵.

۲ – همان.

انحراف و شبهه و تأویلی که دارند، می‌جنگیم».[۱]

صریح تر از آن می‌گوید:

«ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی توصیه می‌کنم؛ چون تقوا بهترین چیزی است که می‌توان به آن توصیه کرد و عاقبتِ نیک کارها در دست خداوند است. دروازه‌های جنگ میان شما و اهل قبله گشوده شده است».[۲]

حتی بالاتر از این، آنها را در ایمان به خدا و تصدیق رسول الله ﷺ همچون خود می‌دانست و همچنین برائت و بی‌گناهی خود را از خون عثمان‌ؓ اعلام می کرد و به مناطق مختلف نامه‌هایی می‌فرستاد که در آن ماجرای میان خود و اهل صفین را توضیح می‌دهد:

«آغاز جنگ ما این گونه بود که ما با اهل شام مواجه شدیم و در ظاهر خدای ما و پیامبر ما، یکی است و دعوت ما، در اسلام یکی است، و در ایمان به خدا و تصدیق رسولش نه ما بر آنها برتری داریم و نه آنها بر ما. فقط اختلاف ما، در خون عثمان است که ما از آن مبرا و بی‌گناهیم.[۳] پس گفتیم: بیایید ... تا آخر خطبه».[۴]

پس به علی‌ؓ بنگرید که چقدر عادل و منصف بوده است، و به این شیعیان بنگرید که چقدر از علی و از حق در قول و عمل، دورند؟

---

۱ – نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص۱۷۹.

۲ – همان، ص۲۴۸.

۳ – نمی‌دانم مجلسی– که ادعای دوستی با اهل بیت را دارد، چگونه جسارت کرده که می‌گوید: علی قتل عثمان را مباح دانسته و اشکالی در آن ندیده است. سپس به علاوه، نهج البلاغه مملو از اقوال امام اول و معصومی است که به قول خودشان اشتباه نمی‌کند. از جمله سخنان علی ؓ در نهج البلاغه این است که او از قتل عثمان ؓ و قاتلانش مبرا و بی‌گناه است. هر کس نهج البلاغه را بخواند، بر این امر گواهی می‌دهد اما از این قوم چه کسی نهج البلاغه را می‌خواند؟ زیرا حسد، قلب هایشان را خورده و چشمانشان را کور کرده، و کسی که خداوند نوری برایش قرار نداده باشد، نوری نمی‌بیند.

۴ – نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)، ص۴۴۸.

این علی و دیدگاهش دربارهٔ‌ی دشمن ترین دشمنان به نسبت او بود. حال دیدگاه وی و اهل بیتش دربارهٔ‌ی دوستداران آنها و خلفای رسول الله ﷺ و دوستانشان چگونه می‌باشد؟ همان کسانی که اهل بیت را دوست داشتند و اهل بیت نیز در مقابل آنان را دوست می‌داشتند. همچنین دیدگاهشان دربارهٔ‌ی مادران مؤمنان چگونه باید باشد؟

این باب را با این سؤال خاتمه می‌دهیم: آیا حضرت علی و اهل بیتش مؤمن بودند یا خیر؟ اگر مؤمن بودند که بدون شک بوده اند، مشمول این کلام خداوند می‌شوند که می‌فرماید: ﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾الأحزاب: ۶

پس به حکم قرآن و خالق هستی، عایشه مادر اهل بیت و مادر مسلمانان می‌باشد.

بنابراین، آیا می‌توان تصور کرد که شخصی ادعای دوستی اهل بیت داشته باشد اما به مادرش دشنام بدهد؟

آنچه ما می‌دانیم این است که انسان شریف و کریم، ممکن است وقتی دشنام و فحش به او داده شود، گذشت نماید اما هرگز گذشت نمی‌نماید از اینکه فردی به مادرش فحش و ناسزا بگوید.

آیا مادر علی و اهل بیتش را دشنام می‌دهید به گمان این که کار خوبی انجام می‌دهید؟

این دیدگاه شیعه دربارهٔ‌ی عموم صحابه به ویژه خلفای راشدین بود و آن هم دیدگاه اهل بیت دربارهٔ‌ی آنها و دشمنانشان است که به کلی مخالف دیدگاه کسانی می‌باشد که به دروغ و فریب و نفاق خود را به آنها نسبت می‌دهند.

پس شیعه دوستدار و مطیع اهل بیت نیستند بلکه دشمن و مخالف آنها هستند، و این مطلبی است که ما می‌خواهیم در این باب آن را از طریق کتاب‌های خودشان اثبات کنیم؛ تا کسی که قبلاً حقیقت را نشناخته، اینک بشناسند و به راه راست هدایت یابد.

باب سوم:
شیعه و دروغ‌هایی که به اهل بیت نسبت داده‌اند

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍ﴾الأنعام: ۱۵۹ «کسانی که دینشان را فرقه فرقه کردند و دسته دسته شدند، در هیچ چیز جزو آنان نیستی».

دسته ای شیعه شدند که ادعای دوستی و حبّ اهل بیت و پیروی از آنها را می‌کنند در حالی که از کینه توزان اهل بیت و دشمنان آنها هستند که مخالف اوامر و نواهی آنها عمل می‌کنند و از معروف، نهی و به منکر، امر می‌کنند و به دوستان آنها کینه می‌ورزند و دشمنانشان را دوست می‌دارند. از هوای نفس، پیروی و هیچ گاه از آن سرپیچی نمی‌کنند. علاوه بر این، داستان‌ها و اسطوره‌ها و دروغ‌هایی را خلق کرده و به اهل بیت نسبت می‌دهند و در پس این اقدامات، اهداف بزرگی دارند تا مذهبشان را رواج دهند و اراذل و اوباش را به دینی که خود خلق کرده اند، جلب کنند.پس در دنیا و آخرت ضرر می‌کنند که ضرر اخروی واقعی است. چون اهل بیت صالح، سخنی مخالف قرآن و سنت رسول الله ﷺ نمی‌گویند و شایسته نیست اموری که مخالف قرآن و سنت است، به آنها نسبت داده شود؛ چون اهل بیت، مانند سایر مسلمانان به هر آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبرش آمده است، عمل می کنند و به آن تمسّک می‌جویند:﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ النساء: ۵۹ ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَأَنتُمۡ تَسۡمَعُونَ ۝٢٠﴾ الأنفال: ۲۰ ﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ۝١٣٢﴾ آل عمران: ۱۳۲ ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ۝٣٦﴾ الأحزاب: ۳۶در سنت ثابت نبوی آمده است: «**ترکت فیکم أمرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما: کتاب الله** وسنتی»: «دو چیز را در میان شما به جای می گذارم که با تمسّک به آن، گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت من.»

چیزی که علی و اولادش به آن اعتراف کرده اند، همچنان که از ثقفی در کتاب «الغارات» روایت شده است: علی نامه ای به مسلمانان مصر نوشت که آن را توسط قیس بن

سعد بن عباده انصاری ـ او را کارگزار مصر کرده بود ـ فرستاد و آنها را این گونه به بیعت با خود دعوت کرد: «حق شما بر ما این است که ما به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کنیم.»[۱]

سپس می‌گوید: وقتی قیس بن سعد بن عباده انصاری، نامه را خواند، بلند شد و خدای را سپاس گفت و گفت: «برخیزید و بر اساس کتاب خدا و سنت رسولش بیعت کنید. اگر ما به کتاب خدا و سنت رسولش عمل نکردیم، بیعتی میان ما و شما نیست. پس آنها برخاستند و بیعت کردند و مصر استوار شد.[۲]

همین طور علی ﷺ نامه ای را با همین عبارت به بصره نوشت: «از بنده‌ی خدا، امیر المؤمنین، به تمام ساکنان مسلمان و مؤمن بصره که این نامه برای آنها خوانده می‌شود. سلام علیکم، اما بعد ... اگر بیعت مرا بپذیرید و نصیحت مرا قبول کنید و بر سر اطاعت من ثابت قدم و پایدار باشید، طبق کتاب خدا و سنت رسولش با شما رفتار می‌کنم.»[۳]

علی ﷺ گفت که رسول الله ﷺ فرمود: «هیچ قول و سخنی جز با عمل شناخته نمی‌شود و هیچ قول و عملی جز با نیت درست نمی‌شود و هر قول و عمل و نیتی، در صورت مطابقت با سنت، درست است».[۴]

یکی از پسران علی ﷺ و امامی از امامان شیعه، امام ششم شان، می‌گوید: «هیچ چیزی درست نیست مگر این که در آن کتاب یا سنت آمده باشد».[۵]

---

۱ – ثقفی، الغارات (تحت عنوان «ولایت قیس بن سعد»)، ج۱، ص۲۱۱.

۲ – الغارات، ص۲۱۱ و ۲۱۲.

۳ – ثقفی، الغارات، ج۲، ص۴۰۳.

۴ – کلینی، الکافی فی الاصول (کتاب فضل العلم)، ج۱، ص۷۰.

۵ – الکافی فی الاصول، ج۱، ص۵۹، باب رجوع به کتاب و سنت و این که هیچ حلال وحرامی بدون رجوع به آنها درست نیست. همچنین مانند آن را از پدرش در کتاب الشیعة فی المیزان، ص۵۶ نقل کرده است.

همچنین می‌گوید: «هر کس با کتاب خدا و سنت حضرت محمد مخالفت کند، کافر است».[1]

از پدرش باقر –امام پنجم شیعیان– نقل کرده که گفت: «هر کس از سنت تجاوز کند، به سنت برگردانده می‌شود».[2]

از پدرش علی بن حسین – امام چهارم شیعه – نقل شده که می‌گوید: «بالاترین اعمال نزد خداوند، اعمالی است که طبق سنت انجام شود، هر چند کم باشد».[3]

به این امر اکتفا نکردند و بیشتر از این نیز، گفته اند؛ چنان که کشی از جعفر بن باقر روایت کرده که گوید:

تقوای خداوند داشته باشید و آنچه مخالف قول پروردگار و سنت پیامبر ما، محمدﷺ است، از ما قبول نکنید؛ چون ما وقتی حدیثی را روایت می‌کنیم، می‌گوییم: خداوند عزّ و جل و رسول الله ﷺ چنین فرموده اند».[4]

به همین خاطر پیروان خود را امر می‌کند: «هیچ حدیثی را از ما قبول نکنید مگر این که موافق قرآن و سنت باشد».[5]

قبل از او نیز، پدرش این گفته را اظهار داشته؛ آنجا که گوید: «به امر ما و آنچه از ما نقل می‌کنند، بنگرید؛ اگر در قرآن چیزی موافق آن یافتید، پس به آن عمل کنید و اگر چیزی موافق آن نیافتید، آن را نپذیرید.»[6]

---

۱ – الأصول من الکافی ، ج۱ ، ص۷۰.

۲ – همان، ص۷۱.

۳ – همان، ج۱، ص۷۰.

۴ – رجال کشی (ذیل شرح حال مغیره بن سعید)، کربلاء، ص۱۹۵.

۵ – همان، ص۱۹۵.

۶ – طوسی، الأمالی، نجف، ج۱، ص۲۳۷.

پیش از او علی بن ابی طالب این قاعده‌ی اصولی را بیان کرده که می‌گوید: «آنچه موافق کتاب خدا باشد، بپذیرید و آنچه موافق نبود، رها کنید.»[۱]

مانند آن را باقر از رسول الله ﷺ آورده که فرمود:

«فإذا أتاكم الحديث فاعرضوه على كتاب الله عزّ وجل وسنتي، فما وافق كتاب الله وسنتي فخذوه، وما خالف كتاب الله فلا تأخذوه»[۲]: «وقتی حدیثی را به شما عرضه می‌کننـد آن را بـا کتاب خدا و سنت من بسنجید؛ پس آنچه موافق قرآن و سنت من بود، بپذیرید و آنچه مخالف بود، نپذیرید».

این دستور خدا و رسولش ﷺ و تعالیمی بود که از اهل بیت و امامان معصوم شیعه – طبق پندار خودشان – نقل کردیم.

در پرتو این مطالب از شیعه می‌پرسیم: شما چه اعتقادی دارید و چه چیزی را به اهل بیت نسبت می‌دهید؟ آنچه به آنها نسبت داده اید، آیا درست است یا نادرست؟ آیا شما راستگویید یا دروغگو؟ آیا آنچه نگفته اند به آنها نسبت می‌دهید و آنچه تصورش نکرده اند به آنها دروغ می‌بندید؟

پس از سرور دو عالم و رسول ثقلین و صاحب دو حرم شروع می‌کنیم؛ چون دروغ‌ها و سخنان زیادی و زشت‌ترین افتراها را به ایشان نسبت داده اند، و با این کار جایگاه خود را از جهنم آماده کرده اند.

متعه (ازدواج موقت):

از جمله دروغ‌های زشت و کثیفی که به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند، این است که پیـامبر ﷺ فرمود:

---

۱ – همان، ص۲۲۱.

۲ – طبرسی، الاحتجاج، ص۲۲۹.

«**من خرج من الدنيا ولم يتمتع جاء يوم القيامة وهو أجدع**»[1]: «کسی کـه از دنیـا بـرود و ازدواج موقت نداشته باشد، روز قیامت با گوش و بینی بریده می‌آید».

زشت‌تر و قبیح‌تر از این به رسول الله ﷺ بهتان زده اند که فرمود: «**من تمتع مرة واحدة عتق ثلثه من النار، ومن تمتع مرتين عتق ثلثاه من النار، ومن تمتع ثلاث مرات عتق كله من النار**»[2]: « کسی که یک بار ازدواج موقت (صیغه) داشته باشد، یک سوم بدن وی از آتش جهنم نجـات می‌یابد و کسی که دو بار ازدواج موقت داشته باشد، دو سوم و کسی که سه بار ازدواج موقت داشته باشد، تمام بدن او از آتش جهنم در امان می‌ماند».

بنگرید که این قوم چقدر زشت و ناپسند به پیامبر ﷺ بهتان می‌زنند و چقدر از شـریعت گرانقدر اسلام و تعالیم پاک آن به دورند و چگونه به نام دین و شریعت، به لـذتها و شـهوات خود رنگ دینی می‌دهند و چطور آنها را به رسول صادق و امین و ناهی از منکرات، نسـبت می‌دهند؟

این قوم در پس این اعمال می‌خواهند که دین خدا را بازیچه‌ی فاسقان و فاجران کنند تا مسخره‌کنندگان آن را مسخره کنند. عملی که این افراد از یهودیان کینه توز به ارث برده انـد؛ همان یهودیانی که این مذهب و این عقاید را تأسیس کردند.[3] آیـا عاقلانـه اسـت کـه دینـی پیروان خود را از تمام قید و بندها و واجبات و سختیها و رنجهـا، آزاد بگـذارد و رهـایی از عذاب خداوند را در گرو شهوت پرستی و لذت پرستی بداند؟

شیعه، دشمن اهل بیت و پیامبرمان، حضرت محمد رسول الله ﷺ، به این دروغ اکتفا نکـرده اند بلکه تا حد اهانت مبالغه کرده و گفته اند: – از ذکر این کفر به خدا پناه می برم– پیامبر ﷺ

---

۱ – ملا فتح الله کاشانی، منهج الصادقین، ج۲، ص۴۸۹.

۲ – تفسیر منهج الصادقین، ص۴۹۲ به نقل از شیخ علی بن عبد العالی، در رساله ای که در باب متعه نوشـته است.

۳ – برای تحقیق بیشتر به کتاب «الشیعة و السنة» مراجعه کنید.

فرمود: «**من تمتع مرة أمن من سخط الجبار، ومن تمتع مرتين حشر مع الأبـرار، ومـن تمتـع ثلاث مرات زاحمنی فی الجنان**»[۱]: «هر کس یک بار صیغه بکند از خشـم خداونـد رهـایی می‌یابد و هر کس دو بار ازدواج موقت بکند همراه نیکوکاران محشور می‌شود و هر کس سه بار ازدواج موقت بکند، در بهشت همراه من است.»

تنها به گفتن این امور اکتفا نکرده اند بلکه آشکارا اهل بیت را ذکر کرده اند؛ همان کسانی که آنها را ابزاری جهت رسیدن به اهداف خود و در معرض شمشیرها و تعابیر زشت و دروغ خود قرار داده اند.

به پیامبر ﷺ تهمت زده و می‌گویند که گفته است:

«**من تمتع مرة كانت درجته كدرجة الحسين عليه السلام – الإمام الثالث المعصوم حسب زعمهم – ومن تمتع مرتين كانـت درجتـه كدرجـة الحسـن عليـه السـلام – الإمـام الثـانی المعصوم المزعوم – ومن تمتع ثلاث مرات كانت درجته كدرجة علی بن أبـی طالـب عليـه السلام[۲]– الإمام المعصوم الأول لديهم، ختن رسول الله وابن عمه– ومـن تمتـع أربـع مـرات فدرجته كدرجتی**»[۳]: «هر کس، یک بار صیغه بکند، درجه اش مانند درجه‌ی حسین عليه السلام – امام معصوم سوم شیعه – است و کسی که دو بـار ازدواج موقـت بکنـد، درجـه اش، ماننـد درجه‌ی حسن عليه السلام –امام معصوم دوم شیعه – است و کسی که سه بار ازدواج موقـت داشـته

۱ – تفسیر منهج الصادقین، ج۲، ص۴۹۳.

۲ – پس معنای سخن این فرد چیست که می گوید: اهل نجف و تمام سرزمین‌های شیعه نشین، متعه را عیب می‌دانند، حتی اگر حلال باشد، و هر حلالی را که نباید انجام داد. (اعیـان الشـیعة، سـید محسـن امـین، ص۱۵۹) اینها با اقوال ائمه که درباره‌ی وجوب متعه و ثواب آن ذکر شد، منافات دارد. پس کـدام یـک راست می‌گویید: شما یا امامانتان؟

۳ – تفسیر منهج الصادقین، ج۲، ص۴۹۳.

باشد، درجه اش، مانند درجه‌ی علی بن ابی طالب عليه السلام است. و کسی که چهار بـار ازدواج موقت داشته باشد، درجه اش مانند درجه‌ی من (پیامبر) است».

بنگرید به دروغ‌هایی که بر زبان پیامبر ﷺ بافته اند و بهتان‌هایی که به او نسبت می‌دهنـد و به بنای اسلام بنگرید که چگونه نابود شده و به شریعت بنگرید که چگونه تعطیل شده و به اهل بیت بنگرید که چگونه با هواپرستان برابر شده اند. اکنون با این فاسقان فـاجر، چگونـه باید رفتار کرد؟

آیا بعد از این شیعه ادعا می‌کند که محب و طرفدار اهل بیت هستند؟

این قوم مطالب بسیار زشتی در این باب دارند که به اهل بیت و سـرور آنهـا تهمـت زده اند، که ما گوشه ای از آن را بیان می‌کنیم. از جمله‌ی آنچه اختراع کرده اند و به محمد باقر – امام پنجم شیعیان– نسبت داده اند، این است که گوید: «وقتی پیامبر ﷺ در واقعه‌ی معراج به آسمان رفت،گفت: جبرئیل را ملاقات کردم که گفت: ای محمد! خداوند متعال می‌فرماید: من زنان امتم را که ازدواج موقت کرده اند، می‌بخشم».[1]

طوسی به ابوالحسن–امام دهم شیعیان– افترا می‌بندد که علی سائی بـه او گفـت: فـدایت شوم، من قبلاً ازدواج موقت می‌کردم و بعداً از آن بدم آمد. با خـدای خـود عهـد بسـتم کـه ازدواج موقت نکنم و اگر این کار برایم سخت باشد و پشیمان شدم، در کفاره‌ی سوگندم نذر و روزه را انجام بدهم. ولی من توانایی دارم که ازدواج دائم بکنم. ابوالحسن به من گفـت: بـا خدا عهد بستی که از وی اطاعت نکنی! به خدا اگر از وی اطاعـت نکنـی، بـدان کـه از وی نافرمانی کرده ای».[2]

۱ – ابن بابویه قمی (ملقب به صدوق ـ کذوب ـ)، من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۴۶۳.

۲ – طوسی ، تهذیب الأحکام ، ج۷ ،ص۲۵۱. الفروع من الکافی ، ج۵ ، ص۴۵۰.

همچنین طوسی از ابوعبدالله جعفر صادق، روایت کرده که گفت: «متعه در قرآن نازل شده و در سنت رسول الله ﷺ جاری شده است».[۱]

همچنان که بر علی بن ابی‌طالب دروغ بسته اند که گفت: «اگر آنچه قبل از عمر بود، باشد؛ تنها انسانهای بدبخت زنا می‌کنند».[۲]

در این باره داستان زیبایی را آورده اند که از درون و باطن آنها خبر می‌دهد و راوی آن، محدث بزرگ قوم، محمد بن یعقوب کلینی، است که از مردی قریشی آورده که گوید: دختر عمه ام به دنبال من فرستاد که مال زیادی داشت. او گفت: تو می‌دانی که من خواستگارهای زیادی دارم و با هیچ کدام ازدواج نکرده ام؛ زیرا علاقه ای به مردان ندارم فقط به من خبر رسیده که خداوند متعه را در قرآن حلال و پیامبر ﷺنیز، در سنت خود حلال کرده است، اما زفر-منظورش، حضرت عمر است همان طور که در پاورقی بدان تصریح کرده است- آن را حرام کرده است. پس من دوست دارم که فرمان خدا و رسولش را به جای آورم و از امر عمر سرپیچی کنم. پس با من ازدواج موقت بکن. به وی گفتم که باید با ابوجعفر مشورت کنم. پیش وی رفتم و جریان را برایش تعریف کردم، گفت: «این کار را بکن».[۳]

به این کار زشت و ناپسند آن قدر تشویق کرده اند که به جعفر بن محمد باقر نسبت داده اند که گفت: «کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد و متعه‌ی ما را حلال نداند، از ما نیست».[۴]

---

۱ - طوسی ، الاستبصار(باب تحلیل متعه)، ج۳ ، ص۱۴۲.

۲ - بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج۱، ص۳۶۰. تفسیر العیاشی، ج۱، ص۲۳۳. تفسیر صافی، ج۱، ص۳۴۷. کلینی، کافی، ج۵، ص۴۴۸. طبرسی، مجمع البیان، ص۳۲.

۳ - کلینی ، الفروع من الکافی (باب نوادر)، ج۵، ص۴۶۵.

۴ - کاشانی، الصافی، ج۱ ، ص۳۴۷. من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۴۵۸.

متعه چیست؟

شیعه به جعفر صادق تهمت زده اند که از او دربارۀ‌ی متعه سؤال شد:

«چی به زن بگویم وقتی که با او خلوت کردم؟ گفت: می‌گویی: آیا بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ و بدون داشتن وارث و موروث، به مدت فلان روز و اگر بخواهی فلان سال و فلان درهم با من ازدواج متعه می‌کنی؟ و مقداری اجر که بر آن توافق کرده اید، کم یا زیاد، نام می‌بری».[۱]

کیفیت متعه:

می‌گویند: از ابوعبدالله — امام ششم شیعه — دربارۀ‌ی مردی که بدون شاهد با زنی ازدواج موقت کرده، سؤال شد: گفت: مگر این به طور علنی نیست که دختران جوان خود را به ازدواج در می‌آوریم و همه را بر سر سفره ای جمع می‌کنیم و می‌گوییم: فلانی، فلانی را به عقد فلانی در می‌آوری؟ او هم می‌گوید: بله».[۲]

متعه با چه کسانی جایز است؟

از جعفر صادق روایت کرده اند که گفت: «اشکالی ندارد که شخصی با زن مجوسی ازدواج موقت بکند».[۳]

همچنین از ابوالحسن رضا نقل کرده اند که گوید: «اشکالی ندارد که با زن یهودی و مسیحی ازدواج موقت کرد».[۴]ازدواج موقت با زنان بدکار و هرزه نیز، مانعی ندارد؛ زیرا او را

---

۱ – الفروع من الکافی، ج۵، ص۴۵۵.

۲ – همان، ج۵، ص۲۴۹.

۳ – تهذیب الأحکام، ج۷، ص۲۵۶ . الاستبصار، ج۳، ص۱۴۴.

۴ – جعفربن الحسن، تهذیب الأحکام و شرائع الإسلام، ص۱۸۴.

از کار بد باز می‌دارد – به گمان خودشان –[۱]حتی با زن زناکار نیز، مانعی نـدارد، چنـان کـه خمینی به آن تصریح کرده است.[۲]

از ابوالحسن درباره‌ی ازدواج موقت با خدمتکار سؤال شد، اجازه‌ی آن را داد».[۳]

دو روایت عجیب نیز، وجود دارد که از حقیقت متعه خبر می‌دهد:

روایت اول را طوسی و دیگران از فضل، آزاد شده‌ی محمد بن راشد روایت کرده اند کـه او به جعفر صادق گفت: «من با زنی ازدواج موقت کردم و به دلم افتاد که ممکن است این زن شوهر داشته باشد. تحقیق کردم، دیدم که شوهر دارد. جعفر گفت: چرا تحقیق کـردی؟[۴] بعـد گفت: این وظیفه‌ی تو نیست، بلکه وظیفه‌ی تو این است که به او باور کنی».[۵]

روایت دوم: روایتی است که کلینی از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: «بـه ابوعبـدالله گفتم: من در بعضی مسیرها زنان زیبارویی را می‌بینم اما مطمئن نیستم که شوهر دارند یا نـه؟ گفت: این وظیفه‌ی تو نیست که تحقیق کنی آیا شوهر دارد یا نه، بلکه وظیفه‌ی تـو آن اسـت که به او باور کنی».[۶]

آیا متعه با زن هاشمی جایز است؟

در جایی از جعفر بن باقر سؤال شد که آیا متعه با زن هاشمی جایز است؟ گفت : «بلـه، جایز است».[۷]

---

۱ - تهذیب الأحکام، ج۷، ص۲۵۳.

۲ - خمینی، تحریر الوسیلة، قم (ایران)، ص۲۹۲.

۳ - الاستبصار، ج۳، ص۱۴۴.

۴ - تهذیب الأحکام، ج۷، ص۲۵۳.

۵ - الفروع من الکافی، ج۵، ص۴۶۲.

۶ - همان.

۷ - تهذیب الأحکام، ج۷، ص۲۷۲.

در جایی دیگر طبق روایتی از این قوم، آن را مقید کرده است. عبدالله بن عمر لیثـی، نـزد ابوجعفر آمد و گفت: «درباره‌ی متعه‌ی زنان چه نظری داری؟ گفت: در کتاب خـدا و سـنت رسول الله ﷺ تا روز قیامت حلال شده است. گفت: امثال تو چنین می‌گویند، حال آنکه عمـر آن را حرام و از آن نهی کرده است. گفت: به خدا پناه می‌برم از آنچه عمر حرام کرده اسـت. آنگاه گفت: تو بر نظر رفیقت باش و من نیز، بر نظر رسول الله ﷺ هسـتم و آنچـه رسـول الله گفته حق و آنچه رفیق تو گفته، باطل است. راوی گوید: عبدالله بن عمـر آمـد و گفـت: آیـا خوشحال می‌شوی که زنانت و دخترانت و خواهرانت و دختر عموهایت چنین کاری بکننـد؟ راوی گوید: هنگامی که نام زن و دختر عموهای او را آوردم، ابوجعفر از او روی گرداند».[۱]

ازدواج موقت با دختر بچه:

«از ابوجعفر سؤال شد: آیا جایز است با کنیز ازدواج موقت کرد؟ گفت: آری! مگراین که دختر بچه ای باشد که فریب می‌خورد. گفت: خداوند تو را صالح گرداند، حدی را تعیین کن که بچه هرگاه به سن بلوغ رسید، فریب نخورد؟ گفت: دختر ده ساله».[۲]

ازدواج موقت با دختر باکره بدون اذن ولی:

همان طور که جعفر می‌گوید: «ازدواج با دختر باکره ای که خودش راضی باشـد، بـدون اذن ولیّ اش جایز است».[۳]

حلی در کتاب فقهی مشهورش می‌گوید: دختر بالغ و رشید می‌تواند خودش را به ازدواج موقت دیگری درآورد و ولیّ او، حق اعتراض ندارد خواه باکره باشد یا بیوه.[۱]

---

۱ - الفروع من الکافی، ج۵، ص۴۴۹. تهذیب الأحکام، ج۷، ص۲۵۱. الصافی، ج۱، ص۲۴۶.

۲ - طوسی، الاستبصار، ج۳، ص۱۴۵. تهذیب الأحکام، ج۷، ص۲۵۵. جعفر هم چنین گفته اسـت؛ الفـروع من الکافی، ج۵، ص۴۶۳.

۳ - تهذیب الأحکام، ج۷، ص۲۵۴.

متعه با چند زن جایز است؟

می‌گویند: ابوجعفر گفت: «متعه منحصر به چهار زن نیست. چون طلاق داده نمی‌شود و از او ارث برده نمی‌شود و او هم ارث نمی‌برد، بلکه او تنها اجاره ای است».[۲]

نزد پسرش ابوعبدالله از متعه سخن به میان آمد و به او گفته شد: «آیا متعه منحصر به چهار زن است؟ گفت: با هزار تا هم ازدواج موقت بکن؛ چون آنان فقط زنان اجاره ای هستند».

اجرت آن چقدر است؟

از ابوجعفر روایت کرده اند که از او درباره‌ی متعه‌ی زنان سؤال شد، در جواب گفت: «حلال است و اجرت آن یک درهم به بالا است».[۳] پسرش، جعفر می‌گوید: «اجرت آن یک کفه ترازو گندم است.[۴] و یک کف غذا: آرد یا قاوت یا خرما است».[۵]

متعه برای چه مدت است؟

از ابوالحسن – امام دهم شیعیان – روایت کرده اند که از او سوال شد: «کمترین مدت متعه چقدر است؟ آیا جایز است که مرد فقط به شرط یک دفعه از وی بهره ببرد؟ گفت: آری، و از جدم ابوعبدالله نقل شده که کمترین آن یک بار آمیزش است. گفت: اشکالی ندارد اما بعد از اتمام آمیزش، باید رویش را از زن برگرداند و به او ننگرد».[۶]

---

۱ – نجم الدین حلی، شرائع الاسلام، تهران ،۱۳۷۷هـ ج۲، ص۱۸۶.

۲ – الاستبصار، ج۳، ص۱۴۷.

۳ – الفروع من الکافی، ج۵، ص۴۵۷.

۴ – تهذیب الأحکام، ج۷، ص۲۶۰.

۵ – الفروع من الکافی، ج۵، ص۴۵۷.

۶ – همان، ج۵، ص۴۶۰. الاستبصار، ج۳، ص۱۵۱.

مرد می‌تواند چندین بار با وی ازدواج موقت بکند، همان طور که از جعفرصادق درباره‌ی مردی که با یک زن چندین بار ازدواج موقت می‌کند، سؤال شد و او گفت: «اشکالی ندارد هر چند بار که با وی ازدواج موقت کند». پدرش، محمد باقر نیز بدان تصریح کرده و از وی روایت کرده اند که گوید: «آری، هر چند بار می‌تواند با او ازدواج موقت بکند؛ چون او اجاره ای است و اجرت می‌گیرد».[1]

مرد متعه کننده می‌تواند در مقابل اجرتی که به زن متعه شده می‌دهد، از زن حساب بکشد تا آن مدتی که قرار بوده با هم باشند، زن رعایتش کند و در صورت عدم رعایت شرط، می‌تواند از اجرت زن کم کند؛ همان طور که از ابوالحسن روایت کرده اند که از وی سؤال شد: «مرد با زن ازدواج موقت می‌کند به شرطی که زن هر روز پیش مرد بیاید تا اینکه به شرطش وفا بکند، یا مرد شرط می‌گذارد که زن روزهای مشخصی نزد مرد بیاید، اما زن عذر می‌آورد و بر اساس شرطی که گذاشته شده، پیش مرد نمی‌آید، آیا مرد می‌تواند زن را در مقابل روزهایی که پیش مرد نیامده، بازخواست کند و از او حساب بکشد و به حساب این چند روزی که پیش مرد نیامده، از اجرتش کم کند؟ گفت: بله، به مقدار روزهایی که قرار بوده زن پیش مرد بیاید اما نیامده، توجه می‌شود و به آن مقدار از اجرتش کم می‌شود[2]، بجز ایام قاعدگی؛ چون این ایام حق زن است که پیش مرد نیاید».

این متعه‌ی شیعه است که آن را واجب می‌دانند، و روایات و احادیثی را به دروغ از پیامبر

---

۱ – الفروع من الکافی، ج۵، ص۴۶۰.

۲ – آیا از خدا شرم نمی‌کنند که این حماقت و بی بندوباری را نکاح می‌نامند؟! آیا نکاح چنین است که در مقابل روزهایی که زن پیش مرد نیامده، از مهریه کم می‌شود؟ ای بندگان خدا کمی انصاف داشته باشید!.

ﷺ ساخته اند که مؤمن کامل نمی‌شود[۱] تا زمانی که متعه نکند.[۲] ابوعبدالله در جواب کسی که از متعه پرسیده بود، گفت: «من بدم می آید از مرد مسلمانی که از دنیا برود و متعه نکند».[۳]

همچنین از ابوجعفرسوال شد:

«آیا کسی که ازدواج موقت می‌کند، ثواب دارد؟ گفت: اگر به خاطر رضای خدا و مخالفت با منکران متعه باشد، در مقابل هر کلمه ای که با زن متعه شده بر زبان می‌آورد، خداوند ثواب حسنه ای را به او می‌دهد. و هر بار دستش را به سوی زن دراز کند، خداوند حسنه ای را به او می‌دهد. و هربار به او نزدیک شود، خداوند گناهی را از او می بخشد و

---

۱ – نمی‌دانم چگونه شیعه برای جواز متعه دلیل می‌آورند که متعه برای مسافران و کسانی که توانایی ازدواج دائم را ندارند، ضروری است؛ چون غالباً در صورت عدم جواز متعه، تبعات و آثار ناگواری به بار می‌آید. (أصل الشیعة وأصولها، اثر محمد حسین کاشف الغطاء ص۱۴۶، چاپ بیروت ۱۹۶۰م).

همان طور که درک نمی‌کنیم این چه عذری است که می آورند: شیعیان سوریه و لبنان و عرب‌های عراق ازدواج موقت نمی‌کنند. ولی نقل شده که برخی از زنان سن بالا در شهرهای ایران ازدواج موقت می‌کنند، اما بر اساس قاعده ای که بیان کردیم. به رغم آن شیعیان سوریه و لبنان و عراق ازدواج موقت نمی‌کنند و متعه در مناطق آنان رایج نیست. (الشیعة فی المیزان، اثر مغنیة، ص۳۵۸، چاپ بیروت).

کسی نیست بپرسد اگر آن را ثواب می‌دانید پس چرا همیشه از آن استفاده نمی‌کنید؟ و مادام که معتقدید ایمان با آن کامل می‌شود و فاعل آن اجر می‌برد، چرا آن ر انجام نمی‌دهید؟ اینکه آن را انجام نمی‌دهید، آیا این امر نشان نمی‌دهد که دل انسان به این کار راضی نیست و این کار نادرستی است؟ و گرنه چرا عرب و عجم آن را انجام نمی‌دهند؟ سپس چرا برای تعلیل آن مسافران را می‌آورند؟ اگر متعه از مکملات ایمان و سبب رفع درجات است، فرق میان گشاد دست و تنگدست و مسافر و مقیم چیست؟ در حالی که بزرگان شما گفته اند: لازم است فرد در صورتی که به آن نیاز ندارد از آن خودداری کند. در این سخنان، عبرت‌هایی برای خردمندان است.

۲ – من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۳۶۶.

۳ – همان، ج۳، ص۴۶۳.

هرگاه غسل کند، خداوند به اندازه‌ی آبی که بر موهایش می‌ریـزد، گناهـانش را مـی‌بخشـد. گفتم: به تعداد موها؟ گفت: آری! به تعداد موها».[1]

امثال این روایات بسیار زیاد است.

این بحث را با آوردن روایت دیگری که در کتاب‌های تفسیر و حدیث و فقه شیعه آمـده، خاتمه می‌دهیم. این روایت یکی دیگر از افتراهای شیعه است که به جعفر بسته اند. گویا وی گفته است:

«متعه، جزو دین من و اجداد من است پس کسی که به آن عمل کند به دین ما عمل کرده و کسی که آن را انکار کند، دین ما را انکار کرده است. متعه باعث نزدیکـی بـه پیشـینیان و محافظت از شرک است و بچه‌ی حاصل از متعه برتر از بچه‌ی حاصل از نکاح اسـت. منکـر متعه، کافر و مرتد است و اقرارکنندگان به آن، مؤمن و موحد هستند؛ چون متعه دو اجر دارد: اجر صدقه ای که به آن زن متعه شده داده می‌شود و اجر متعه».[2]

دلیل این که متعه بهتان و تهمت به اهل بیت است، این است که تا به حال در هیچ یک از کتابهای شیعه نام زنی که یکی از امامان شیعه با او ازدواج موقـت انجـام داده باشـد، نیامـده است. در حالی که تمام زنان ائمه ذکر شده اند و نام‌های آنان در کتاب‌هایی کـه در سـیره و زندگینامه‌ی آنان تألیف کرده اند، آمده است. از علی بن ابی‌طالب تا حسن عسـکری و امـام غائب موهوم آنها، ثابت نشده که یکی از فرزندان آنها مولود نکاح موقت باشد در حالی کـه کتاب‌های تاریخ و انساب و سیره، پر از اسطوره و چیزهای باطل است.

این از جمله مسائلی است که هیچ یک از آنها از کوچک‌ترین شان گرفته تا بـزرگ‌تـرین شان جوابی برای آن ندارند. پس اگر راست می‌گویید دلیل خود را بیاورید؟

---

۱ - همان، ج۳، ص۳۶۶.

۲ - ملا کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ج۲، ص۴۹۵.

عاریه گرفتن فرج:

همچنین شیعه عاریه گرفتن فرج را مباح دانسته و آن را به دوستان می‌بخشند. طوسی از ابوالحسن طارئ نقل کرده که گفت: «از ابوعبدالله درباره‌ی عاریه گرفتن فرج پرسیدم؟ گفت: اشکالی ندارد».[۱]

از پدرش نیز، مانند آن را روایت کرده اند؛ همچنان که طوسی از زراره نقل می‌کند که گفت: به ابوجعفر گفتم: آیا کنیز کسی برای برادرش حلال است؟ گفت اشکالی ندارد».[۲]

اجاره کردن فرج:

از جمله دروغ‌های زشتی که به جعفر باقر می‌بندند این است که گفت: «زنی نزد عمر آمد و گفت: من زنا کردم، پاکم کن. عمر دستور داد که او را سنگسار کنند. علی ﷺ از این امر باخبر شد و گفت: چگونه زنا کردی؟ گفت: از بیابان گذشتم که تشنگی شدیدی بر من چیره شد، از یک بادیه نشین طلب آب کردم و او خودداری کرد آب به من بدهد مگر اینکه خودم را در اختیارش بگذارم. وقتی تشنگی مرا عاجز کرد و از جانم ترسیدم او مرا سیراب کرد و من خودم را در اختیارش نهادم. سپس علی ﷺ گفت: قسم به پروردگار کعبه، این ازدواج بوده است».[۳]

بنگرید که این قوم چگونه دروازه‌های فحشا و بی‌غیرتی و بی‌آبرویی را با امثال چنین دروغ و تهمت‌هایی باز کرده اند؟

لواط با زنان:

از جمله دروغ‌هایی که به اهل بیت نسبت داده اند، این است که از آنها نقل کرده اند که

---

۱ - طوسی، الاستبصار، ج۳، ص۱۴۱.

۲ - همان، ص۱۳۹.

۳ - الفروع من الکافی، ج۵، ص۴۶۸.

لواط با زن جایز است. کلینی از رضا روایت کرده که صفوان بن یحیی از او پرسید: «مـردی از پیروان تو از من درخواست کرد که از تو سؤال کنم. امام رضا گفت: چه چیزی درخواست کرد؟ گفتم: آیا مرد می‌تواند از پشت با زن نزدیکی کند؟ گفت: می‌تواند این کار را بکند. به او گفتم: آیا تو نیز، این کار را انجام می‌دهی؟ گفت: ما چنین کاری را انجام نمی‌دهیم».[۱]

از جعفر روایت کرده اند که مردی راجع به یک مرد که از پشت با زن نزدیکی می‌کند -و در خانه جماعتی بودند- از او پرسید؟ صدایش را بلند کرد و گفت: «رسول الله ﷺ گفته است: هر کس مملوکش او را به کاری مکلف کند که توانش را ندارد، او را بفروشد -منظورش این است که این را برای فریب مردم گفته است- سپس بـه چهـره‌ی حاضـرین نگریسـت، و در گوش من گفت: اشکالی ندارد».[۲]

همچنین از نوه اش ابوالحسن رضا - امام هشتم شیعه - روایت کرده اند که بـا عبـارتی بسیار زشت تر از عبارت طوسی آورده که مردی درباره‌ی نزدیکـی بـا زن از پشـت، از وی سؤال کرد، او در جواب گفت: از قول لوط عليه السلام در آیه ای از کتاب خداوند آن را حلال کرده است: ﴿هَٰؤُلَآءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطۡهَرُ لَكُمۡ﴾هود: ۷۸. پرواضح است که منظور آنها، فرج بوده است».[۳]

همچنین به صراحت از جعفر از عبدالله بن ابی‌یعفور روایت کرده اند که گفت: از ابوعبدالله درباره‌ی مردی که از پشت با زنش نزدیکی کند، پرسیدم؟ او در جواب گفت: «اگر زن راضی باشد اشکالی ندارد. گفتم: پس منظور این قول خداوند چیست که می‌فرمایـد: ﴿فَأۡتُوهُنَّ مِنۡ حَيۡثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ﴾البقرة: ۲۲۲گفت: این برای طلب فرزند است».[۴]

---

۱ - کلینی، الفروع من الکافی، ج۵، ص۴۰. الاستبصار، ج۳، ص۲۴۳ و ۲۴۴.

۲ - طوسی، الاستبصار (کتاب النکاح)، ج۳، ص۳۴۳.

۳ - طوسی ، الاستبصار، ج۳، ص۲۴۳. تهذیب الأحکام، ج۷، ص۴۱۵.

۴ - طوسی، تهذیب الأحکام (باب آداب خلوت)، ج۷، ص۴۱۴. الاستبصار، ج۳، ص۲۴۳.

از یونس بن عمار روایت کرده اند که گفت: من گاهی با کنیزم از پشت نزدیکی می‌کنم و با خود وعده می‌کنم که هر بار یک درهم صدقه بدهم و این برای من سنگین است. گفت: بر تو حقی نیست و نزدیکی از پشت حق توست.[۱]

این در حالی است که رسول الله ﷺ فرموده است: «**محاش**[۲]**نساء أمتي على رجال أمتي حرام**»[۳]: «دبر زنان امتم بر مردان امتم حرام است».

شریعت:

از جمله افتراهایی که به پیامبرﷺ و اهل بیتش زده اند: احادیث و روایاتی است که برای تعطیل کردن شریعت اسلامی و دور کردن مسلمانان از عمل به اوامر و نواهی آن و جذب اراذل و اوباش و انسان‌های سفیه ساخته اند. کسانی که در حدود خداوند اهمال ورزیده اند و به اوامر الهی عمل نمی‌کنند و به ارشادات و تعالیم وی اهتمام نمی‌ورزند. عدّه ای معتقدند که عبادت‌های نماز و روزه و حج و زکات برای آنها گناه است و قدرتی فراتر از توان آنها می‌خواهد و باعث تباه شدن وقت و مال آنها می‌شود. همچنان که معتقدند، اطاعت از اوامر شریعت در معاملات و غیره از جمله مسائل غیر ضروری زندگی است که بیهوده واجب شده است. آنان زمام نفس را برای شهوات و لذت‌ها و غرق شدن در امور منکر و گناه به طور مطلق، آزاد گذاشته اند.

آنان برای سیرکردن نفس کثیف از لذتها و برای آزاد کردن آن از حدود و قیود دینی و اخلاقی، زنا را به نام متعه جایز و مباح دانسته اند هر چند که هزار زن برای یک مرد باشد و بر عکس. متعه ای که جز بدکاری محض نیست. البته به زودی از طریق کتاب‌های خود

---

۱ - الاستبصار، ج۳، ص۲۴۴.

۲ - جمع محشه که به معنای دُبراست.

۳ - من لایحضره الفقیه (کتاب النکاح، باب النوادر)، ج۳، ص۴۶۸.

شیعه، اثبات خواهیم کرد که چگونه عمل صالح و انجام فرایض شرعی و سنتهای آن را برداشته اند و به سایر مسائل دنیوی پرداخته اند.

بر این اساس به خداوند متعال نیز، دروغ بسته و گفته اند که خداوند متعال فرموده است:

علی بن ابی‌طالب حجت من بر مردم و نور من در سرزمین هایم و امانتدار من بر علمم است. هر کس او را بشناسد، وارد دوزخش نمی‌کنم هر چند که از اوامر من سرپیچی کرده باشد و هر کس او را انکار کند، وارد بهشتش نمی‌کنم هر چند که مرا اطاعت کرده باشد.[1]

معنایش این است که معصیت خداوند برای ورود به بهشت و جهنم اعتباری ندارد، بلکه عشق به علی ملاک است. پس کسی که او را دوست داشته باشد چه به دستورات اسلام و اوامر الهی عمل کرده باشد چه نکرده باشد، وارد بهشت می‌شود. پس بر انسان واجب است که علی را دوست بدارد و بعد هر کاری را که می‌خواهد بکند؛ زیرا بازخواست نمی‌شود.

تنها به این امر کفایت نکرده اند بلکه می‌گویند: وقتی حکم به جهنمی بودن کسی داده شود و به طرف جهنم برده شود و به خاطر ارتکاب گناه از بهشت رانده شود، اگر شیعه باشد به بهشت بازگردانده می شود و از حوض کوثر می‌نوشد.

همچنین بر خداوند متعال افترا بسته اند -- ﴿وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا﴾ الأنعام: ۲۱: کیست ظالم تر از کسی که بر خداوند دروغ می‌بندد- و در یک روایت ساختگی می‌گویند: از ابوجعفر روایت شده که گفت: «وقتی روز قیامت بر پا شد، همه‌ی مردم در یک جا به صورت برهنه جمع می‌شوند و در محشر می‌مانند تا به شدت عرق کنند و به اندازه‌ی پنجاه سال درآن جا می‌مانند، و این همان کلام خداست که می‌فرماید: ﴿وَخَشَعَتِ ٱلۡأَصۡوَاتُ لِلرَّحۡمَٰنِ فَلَا تَسۡمَعُ إِلَّا هَمۡسًا ١٠٨﴾ طه: ۱۰۸سپس ندا دهنده ای از بالای عرش ندا می‌دهد که پیامبر امّی من کجاست؟پیامبر رحمت، حضرت محمد بن عبدالله امّی کجاست؟ رسول الله ﷺ از مقابل همه‌ی

---

۱ - بحرانی، مقدمة البرهان فی تفسیر القرآن، ص۲۳. قمی، الخصال، ج۲، ص۵۸۳.

مردم می‌گذرد تا به حوض برسد که طول آن به اندازه‌ی فاصله‌ی بین ایله و صنعاء است و آن جا می‌ایستد. آن موقع دوست شما ندا داده می‌شود. پس علی از مقابل مردم پیش می‌آید و در کنار او می‌ایستد و بعد به مردم اجازه می‌دهند که بروند. به گروهی اجازه‌ی ورود به حوض داده می‌شود و به گروهی اجازه داده نمی‌شود. وقتی رسول اللهﷺ می‌بینند گروهی از محبّان ما از ورود به حوض منع شده اند، گریه می‌کند و می‌گوید: پروردگارا، شیعه‌ی علی از ورود به حوض منع شده اند؟ خداوند فرشته ای را نزد محمد می‌فرستد و می‌گوید: چرا گریه می‌کنی ای محمد؟ می‌گوید: برای گروهی از شیعیان علی. فرشته به او می‌گوید: خداوند متعال می‌فرماید: ای محمد، شیعیان علی را به تو بخشیدم و به خاطر محبت آنها نسبت به تو و عترت تو از گناهانشان گذشتم و آنها را به شما ملحق می‌کنم و در زمره‌ی شما قرار می‌دهم و وارد حوضشان می‌کنم. ابوجعفر گفت: در آن روز بسیاری از انسان‌های گریان می‌گویند: ای محمد!.

وقتی که چنین می‌بینند، و در آن روز کسی باقی نمی‌ماند که پیرو ما و محب ما باشد و از دشمن ما برائت بجوید و نسبت به آنها کینه داشته باشد، مگر اینکه وارد جمع ما می‌شود و کنار حوض کوثر می‌آید».[1]

همچنین بحرانی در تفسیر خود به نقل از مفید در «الاختصاص» آورده است:

از ابو سعید مدائنی نقل شده که گفت: به ابو عبدالله گفتم: معنای این آیه چیست: ﴿ وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذۡ نَادَيۡنَا ﴾ القصص: ۴۶ او گفت: ای ابوسعید، خداوند قبل از آنکه خلقت خود را آغاز کند در دو هزار سال پیش، نامه ای به ما نوشت و آن را در عرش یا زیر عرش خود نگه داشت که در آن آمده است: ای شیعه‌ی آل محمد، قبل از این که گناهی انجام بدهید، شما

---

۱ - تفسیر البرهان، ج۳، ص۲۵۵. الصافی، ج۲، ص۷۸.

را بخشیدم.[1] کسی که منکر ولایت محمد و آل محمد نباشد او را به رحمت خود وارد بهشت می‌کنم».[2]

همچنان که بر رسول امین و صادق ﷺ دروغ بسته اند که گویا فرموده اند: «کسی که خداوند حبّ ائمه را روزی وی قرار داده باشد، خیر دنیا و آخرت نصیبش می‌شود و کسی شک نکند که او بهشتی است».[3]

به علی ﷺ دروغ بسته اند که گفت: «کسی که مرا دوست داشته باشد، خوشبخت است و در زمره‌ی اولیاء حشر می‌شود».[4]

پس نیازی به قرآن خواندن، نماز، زکات، روزه، حج و خسته کردن خود و روح خود نمی‌باشد، بلکه تنها حبّ او نسبت به اهل بیت کافی است و بر خدا واجب است که او را نجات بدهد و وارد بهشتش گرداند. این صدوق آنها – البته بسیار دروغگو – است که به ناحق بر رسول خدا افترا بسته که گویا آن حضرتﷺ خطاب به علی گفتند: «ای علی! هر کس قلباً تو را دوست داشته باشد، مثل آن است که یک سوم قرآن را خوانده باشد و هر کس قلباً تو را دوست داشته باشد و با زبان تو را یاری دهد، گویی که دو سوم قرآن را خوانده است، و هر کس تو را قلباً دوست داشته باشد و با دست و زبان تو را یاری کند، گویی که کل قرآن را خوانده است».[5]

---

۱ – این قوم تنها ائمه را معصوم نمی‌دانند بلکه خود را نیز، در عصمت آنها شریک می‌دانند، بـه طـوری کـه خداوند قبل از ارتکاب گناه آنها را بخشیده است و کسی که این گونه باشد، معصوم است. پس عصمت، هم برای ائمه و هم برای خود شیعه می‌باشد.

۲ – البرهان، ج۳، ص۲۲۸.

۳ – تفسیر نور الثقلین، قم (ایران)، ج۲، ص۵۰۴ .

۴ – الخصال، ج۲، ص۵۷۸ .

۵ – همان، ص۱۸۰.

اما درباره‌ی نماز و زکات و حج از جعفر صادق نقل کرده اند که گفت: «خداوند به وسیله‌ی کسانی از شیعیان ما که نماز می‌خوانند، عذاب را از شیعیان ما که نماز نمی‌خوانند، دفع می‌کند و به وسیله‌ی کسانی از شیعیان ما که زکات می‌دهند، عذاب را از شیعیان ما که زکات نمی‌دهند، دفع می‌کند، و به وسیله‌ی کسانی از شیعیان ما که حج می‌گذارند، عذاب را از شیعیان ما که حج نمی‌گذارند، دفع می‌نماید».[1]

پس بر هیچ یک از شیعیان واجب نیست که نماز و زکات و حج به جای آورند چون به جای یکدیگر انجام می‌دهند و این واجبات را با حبّ اهل بیت و زیارت آنها و گریه کردن بر کشته‌ها و مرده‌های آنها و زیارت قبرهایشان بعد از مرگشان عوض می‌کنند.

پس دین شیعه دینی ابداعی و جدید است که بویی از اسلام نبرده است؛ اسلامی که دین عمل به واجبات و فرائض و دین عبادات و معاملات و دین اوامر و نواهی است. دینی که بر زبان پیامبر صادق و امین ﷺ، جاری شد که به اهل بیت خودش گفت: رهایی شما از آتش جهنم تنها با تمسّک به ریسمان الهی و عمل به دستورات خدا و رسولش و دوری از منهیّات خدا و رسولش می‌باشد. همچنان که رسول خدا ﷺ اهل بیت و عمو و عمه و دختر و بستگان خود را به اسم، مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «**یا بنی عبد المطلب! یا بني عبد مناف! یا فاطمة بنت رسول الله! یا عباس بن عبد المطلب! یا صفیة عمة رسول الله! افتدوا أنفسکم من النار، فإني لا أغني عنکم من الله شیئاً**»[2]: «ای بنی‌عبدالمطلب، ای بنی‌عبد مناف، ای فاطمه، دختر رسول الله ﷺ، ای عباس بن عبدالمطلب، ای صفیه عمه‌ی پیامبر، خود را از آتش جهنم برهانید؛ چرا که من در پیشگاه خداوند برایتان کاری از دستم برنمی‌آید». در وایتی دیگر

---

۱ – علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج۱، ص۸۳ و ۸۴ . محمد بن مسعود سلمی (معروف به عیاشی)، تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۳۵.

۲ – تفسیر منهج الصادقین، ج۶، ص۴۸۸.

آمـده اسـت: «**اعملوا اعملوا، وسلوني من مالي ما شئتم، فإني لا أغني عنكم من الله شيئاً**»[1] :«تلاش کنید، تلاش کنید، و از مالم هر چه می‌خواهید، درخواست کنید؛ چون از جانب خـدا چیزی برایتان از دستم بر نمی‌آید».

اینان اهل بیت نبوّت هستند که تنها با عمل صالح و اطاعت از خدا و پیامبرﷺ در تمامی امور؛ چه امور دنیا و چه امور آخرت از عذاب خدا نجات می‌یابند و داخل بهشت می‌شوند و رسول الله کاری از دستش برنمی‌آید و نمی‌تواند کاری برایشان بکند.

این چیزی است که قرآن نازل شده از آسمان بر حضرت محمدﷺ آن را تأیید مـی‌نمایـد؛ آنجا که مـی فرمایـد:﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾الأنعـام: ۱۶۴، ﴿لَّيْسَ لِلْإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُۥ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَىٰهُ ٱلْجَزَآءَ ٱلْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾﴾ النجم: ۳۹ – ۴۱، ﴿فَأَمَّا مَن طَغَىٰ ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ ٱلْجَحِيمَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾﴾ النازعات: ۳۷ – ۴۱، ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾﴾ الأعلی: ۱۴ – ۱۵

خداوند متعال در کتابی که باطل در آن راه ندارد، می‌فرماید: ﴿فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُۥ ﴿٧﴾ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُۥ ﴿٨﴾﴾ الزلزلـة: ۷ – ۸در جـایی دیگـر می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ فِى صَلَاتِهِمْ خَٰشِعُونَ ﴿٢﴾ وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَٱلَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ﴿٤﴾ وَٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَٰفِظُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾ فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ ﴿٧﴾ وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَٰنَٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَٰعُونَ ﴿٨﴾ وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْوَٰرِثُونَ ﴿١٠﴾ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿١١﴾﴾ المؤمنون: ۱ – ۱۱خداوند متعال در قرآنی که آن را دستور و راهنما و هـدایت و رحمت برای مؤمنان قرار داده مـی‌فرمایـد: ﴿كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّآ أَصْحَٰبَ ٱلْيَمِينِ ﴿٣٩﴾ فِى جَنَّٰتٍ

---

۱ – همان.

يَتَسَآءَلُونَ ٤٠ عَنِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ ٤١ مَا سَلَكَكُمۡ فِي سَقَرَ ٤٢ قَالُواْ لَمۡ نَكُ مِنَ ٱلۡمُصَلِّينَ ٤٣ وَلَمۡ نَكُ نُطۡعِمُ ٱلۡمِسۡكِينَ ٤٤ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ ٱلۡخَآئِضِينَ ٤٥ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤٦ حَتَّىٰٓ أَتَىٰنَا ٱلۡيَقِينُ ٤٧ فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ المدثر: ۳۸ – ۴۸ از زبان پیامبر خود، حضرت نوح عليه السلام آنگاه که پسرش را دید که غرق می‌شود و پروردگارش را نداد داد، می‌فرماید: ﴿رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي وَإِنَّ وَعۡدَكَ ٱلۡحَقُّ وَأَنتَ أَحۡكَمُ ٱلۡحَٰكِمِينَ ٤٥ قَالَ يَٰنُوحُ إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَۖ إِنَّهُۥ عَمَلٌ غَيۡرُ صَٰلِحٖۖ فَلَا تَسۡـَٔلۡنِ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۖ إِنِّيٓ أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٤٦ قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَعُوذُ بِكَ أَنۡ أَسۡـَٔلَكَ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞۖ وَإِلَّا تَغۡفِرۡ لِي وَتَرۡحَمۡنِيٓ أَكُن مِّنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٤٧﴾ هود: ۴۵ – ۴۷همچنان که از ابراهیم عليه السلام و پدرش نقل می‌کند که به او گفت: ﴿يَٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدۡ جَآءَنِي مِنَ ٱلۡعِلۡمِ مَا لَمۡ يَأۡتِكَ فَٱتَّبِعۡنِيٓ أَهۡدِكَ صِرَٰطٗا سَوِيّٗا ٤٣ يَٰٓأَبَتِ لَا تَعۡبُدِ ٱلشَّيۡطَٰنَۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلرَّحۡمَٰنِ عَصِيّٗا ٤٤ يَٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٞ مِّنَ ٱلرَّحۡمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيۡطَٰنِ وَلِيّٗا ٤٥ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنۡ ءَالِهَتِي يَٰٓإِبۡرَٰهِيمُۖ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ لَأَرۡجُمَنَّكَۖ وَٱهۡجُرۡنِي مَلِيّٗا ٤٦ قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا ٤٧﴾ مریم: ۴۳ – ۴۷در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱسۡتِغۡفَارُ إِبۡرَٰهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوۡعِدَةٖ وَعَدَهَآ إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥٓ أَنَّهُۥ عَدُوّٞ لِّلَّهِ تَبَرَّأَ مِنۡهُۚ إِنَّ إِبۡرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٞ ١١٤﴾ التوبة: ۱۱۴.

خدای متعال در این آیات مبارک از کتاب خودش بیان کرده که نجات و رستگاری تنها در سایه‌ی تمسّک به ریسمان الهی و عمل به کتاب خدا و انجام اوامرش و اطاعت از پیامبرش و نزدیکی جستن به او توسط عباداتی همچون نماز و روزه و زکات و حج و دوری از محارم و گناهان می‌باشد و غیر از اینها فایده ای ندارد. حتی اگر قرابت نسبی و سببی با اولیای خدا و صالحان و پیامبران داشته باشد، باز فایده ای برایش ندارد؛ چون همگی اینها یکسان هستند و تنها با عمل صالح محک زده می‌شوند.

این ابولهب عموی/کاکای حقیقی رسول الله صلى الله عليه وسلم و داماد دو دختر ایشان و از طایفه و نزدیکان وی می‌باشد که درباره اش این آیه نازل شده است: ﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ ٣ وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ ٤ فِي جِيدِهَا

﴿حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۢ ٥﴾ المسد: ۱ – ۵ابوطالب، عموی دوم پیامبرﷺ است که وقتی پیامبر برای وی طلب مغفرت کرد، این آیه نازل شد: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣﴾ التوبة: ۱۱۳این امر بر تمام کسانی که در قرآن تأمل می‌کنند، پوشیده نیست که اساس نجات همان اقرار به وحدانیت خداوند متعال و رسالت پیامبر گرامی ویﷺ و عمل به اوامر قرآن و سنت است: ﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٧٠ وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابٗا ٧١ وَٱلَّذِينَ لَا يَشۡهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا ٧٢ وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ لَمۡ يَخِرُّواْ عَلَيۡهَا صُمّٗا وَعُمۡيَانٗا ٧٣ وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا ٧٤ أُوْلَٰٓئِكَ يُجۡزَوۡنَ ٱلۡغُرۡفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَيُلَقَّوۡنَ فِيهَا تَحِيَّةٗ وَسَلَٰمًا ٧٥ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ حَسُنَتۡ مُسۡتَقَرّٗا وَمُقَامٗا ٧٦﴾ الفرقان: ۷۰ – ۷۶

این برخلاف اعتقاد شیعه است که می‌گویند: حب علی حسنه ای است که هیچ گناهی به آن ضرر وارد نمی‌کند.[۱]

«عشق ما به اهل بیت، گناهان ما را می‌زداید همچنان که باد شدید برگ درختان را جدا می‌کند».[۲]

همچنان که بر رسول الله دروغ بسته اند که گویا ایشان فرمودند:

«إن الله تعالى جعل لأخي علي بن أبي‌طالب فضائل لا تحصى كثرة، فمن ذكر فضيلة من فضائله مقراً بها غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر، ومن كتب فضيلة من فضائله؛ لم تزل الملائكة تستغفر له ما بقي لتلك الكتابة أثر ورسم، ومن استمع إلى فضيلة من فضائله غفر الله له الذنوب

۱ – تفسير منهج الصادقين، ج۸، ص۱۱۰ .

۲ – همان، ج۸، ص۱۱۱ .

التي اكتسبها من السماع، ومن نظر إلى كتاب من فضائله غفر له الذنوب التي اكتسبها من النظر»[1]: «خداوند متعال فضیلت‌های بی‌شماری را برای برادرم علی بن ابی طالب قرار داده است پس کسی که فضیلتی را از آنها در ذهن داشته باشد و به آن اقرار کند، خداوند تمام گناهان گذشته و آینده‌ی او را می‌بخشد. کسی که یکی از این فضایل را بنویسد تا زمانی که اثری از آن باقی باشد، ملائکه برای وی طلب مغفرت می‌کنند و کسی که به یکی از فضایل وی گوش فرا داده باشد خداوند گناهانی را که از راه گوش مرتکب شده، می‌بخشد و کسی که به فضیلتی از فضایل نوشته شده‌ی وی بنگرد، خداوند گناهانی را که از راه چشم مرتکب شده، می‌بخشد».

راجع به عمل صالح به صراحت گفته اند که نیازی به انجام کارهای نیکو نیست؛ همچنان که به دروغ از جعفر روایت کرده اند که او شیعه را مورد خطاب قرار داده و گفت: «قسم به خدا هیچ یک از شما وارد جهنم نمی‌شود».[2]

او به شیعه گفته است: کارنامه‌ی شما پر است اما بدون عمل.[3] حتی در روز قیامت در درجه‌ی انبیاء همراه آنان هستید».[4]

به رسول خداﷺدروغ بسته اند که گویا فرموده اند: «هر کس حسین را پس از مرگش زیارت کند، بهشت نصیبش می‌شود».[5]

همچنین به ابوالحسن رضا – امام هشتم و معصوم شیعیان – نسبت می‌دهند که گفت: «قلم گناه از شیعه‌ی ما برداشته شده است. هیچ یک از شیعیان ما نیست که گناهی مرتکب

---

۱ – احمد بن محمد (معروف به مقدس اردبیلی)، حدیقة الشیعة، تهران ،ص۲. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمة، ج۱،ص۱۱۲.

۲ – کلینی، الروضة من الکافی، ج۸ ، ص۷۸ .

۳ – همان .

۴ – مقدمة البرهان، ص۲۱ .

۵ – الإرشاد، اثر مفید، ص۲۵۲.

شده باشد و آن گناه محو نشده باشد، هر چند که به انـدازه‌ی قطـرات بـاران و بـه انـدازه‌ی ستارگان و خارها و درختان گناه کرده باشد.»[۱]

پس کسی که چنین جایگاهی دارد چه نیازی است که خود را خسته کند، کافی است کـه به حب و دوستی آل علی اعتراف کند و بعد هر کاری که خواست انجام دهد؛ زیرا قلم گناه از او برداشته شده و گناهان و اشتباهات وی آمرزیده شده و بهشت به وی عطا شده است و کار ناپسند به او ضرری نمی‌رساند و ایمان و عمل نیز، آن را نمی‌افزاید.

اظهار این حبّ و علاقه به اهل بیت این گونه است که باید قبر حسین یا رضا یا یکی از ائمه را زیارت کند و مجوز رضایت و مغفرت و بهشت را از آنها بگیرد. به همین دلیـل گفتـه اند: زیارت قبر حسین، معادل صد حج مقبول و صد عمره‌ی مقبول است.[۲]

به رسول الله ﷺ تهمت زده اند که فرمـوده اسـت: «**من زار الحسين بعد موته فله الجنة**»[۳]: «کسی که حسین را پس از مرگش زیارت کند، بهشتی است».

کسی که نمی‌تواند او را زیارت کند، برای شهادتش گریه کند تا بهشت را ببرد؛ همچنان که از باقر بن زین العابدین روایت شده که گفت: «هر قطـره اشـکی کـه بـرای حسـین ریختـه می‌شود، خداوند گناهانی را با آن می‌زداید هر چند به اندازه‌ی کـف دریـا باشـد»[۴]و بهشـت برایش واجب می‌شود.[۵]

همچنین کسی که بر رضا بگرید، بهشتی است و از خود وی نقل شـده کـه گفـت: «هـر مؤمنی که مرا زیارت کند و قطره اشکی صورتش را خیس کند، خداوند متعال آتش جهنم را

---

۱ - ابن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۲۳۶ .

۲ - مفید، الإرشاد، قم، بصیرتی، ص۲۵۲.

۳ - همان.

۴ - مجلسی، جلاءالعیون، ج۲، ص۴۶۸.

۵ - جلاءالعیون (باب گریه بر حسین)، ص۴۶۴ .

بر وی حرام می‌کند».[۱]

اما کسی که قبرش را زیارت کند، به نقل از پسرش، محمد ملقب به جواد -امام نهم شیعیان- درباره‌ی او گفته اند: «کسی که قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناهان اول و آخر او را می‌بخشد و در روز قیامت منبری هم سطح منبر پیامبرﷺ برای او گذاشته می‌شود تا اینکه خداوند از حسابرسی بندگان فارغ شود».[۲]

از پدرش موسی بن جعفر – امام هفتم شیعه – نقل کرده اند که گفت: «کسی که قبر فرزندم، علی را زیارت کند، هفتاد حج مقبول برایش نوشته می‌شود. راوی گوید، گفتم: هفتاد حج؟ گفت: آری، هفتاد هزار حج. -خدایا، از دروغ‌های این قوم به تو پناه می‌بریم. چقدر زشت اند و چقدر پستند-. سپس افزود: چه بسیار حج‌هایی که قبول نمی‌شوند، اما کسی که او را زیارت می‌کند و شب در کنار قبر او می‌خوابد، مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است. (پناه بر خدا از نقل این خرافات) گفتم: مانند کسی که خدا را در عرشش زیارت کند؟ گفت: آری».[۳]

از رضا نقل کرده اند که گوید: «روزی خواهد آمد که شما قبر مرا در طوس زیارت می‌کنید. هان! آگاه باشید هر کس قبر مرا زیارت کند و قبل از آن غسل کرده باشد، تمام گناهانش زدوده می‌شود درست مانند آن موقعی که متولد شده است».[۴]

---

۱ – عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۲۲۷.

۲ – همان، ص۲۵۹ .

۳ – همان .

۴ – عیون أخبار الرضا، ج۲ ص۲۶۰. [شیعه در دروغ خیلی زیاده روی کرده اند به گونه ای که هیچ یک از امت‌های گذشته و حال به آن درجه نرسیده اند. هر یک از علما و فقها و محدثانشان در ساختن دروغ مسابقه می‌دهد و می‌خواهد بیشتر از دیگران دروغ گوید تا جایی که فراموش کرده دیگران در این زمینه چه گفته اند. همه می‌دانند که شیعه منزلت و جایگاهی که برای حسین، نوه‌ی پیامبرﷺ قایل اند به احدی نمی‌دهند، ولی ابن بابویه موقعی که شروع به سخن گفتن از رضا می‌نماید، در دروغ زیاده روی می‌کند و

«هر مؤمنی او را زیارت کند، خداوند بهشت را بر او واجب و جهنم را بر او حرام می‌کند».[1]

همچنین کسی که قبر خواهرش، فاطمه بنت موسی را زیارت کند بهشتی است؛ همچنان که از سعد بن سعد روایت شده که گفت: «از ابوالحسن رضا عليه السلام درباره‌ی زیارت قبر فاطمه، دختر موسی بن جعفر، سؤال کردم که گفت: کسی که او را زیارت کند، بهشتی است».[2]

این مذهب شیعه است که مبنی بر زیارت قبور و گریه و حبّ و دوستی است نه انجام دادن عمل نیک و ادای فرایض و واجبات و رعایت حدود الهی و دوری از منکرات و گناهان.

ائمه:

شیعه با دروغ سرشته شده و با دروغ خلق شده اند گویی که با دروغ دوقلو اند. دروغ شان اقتضا می‌کند که امامان شان دارای اوصاف الهی و در امور و تقدیرات خداوند با وی

خیلی دروغ می‌گوید تا جایی که مذهب و اعتقاد خود را فراموش کرده و در دریای دروغ غوطه ور می‌شود تا جایی که رضا را بر حسین برتری می‌دهد ؛ چون مفید در الإرشاد اظهار داشته که زیارت قبر حسین برابر با صد حج و صد عمره است. ولی وقتی از رضا سخن می‌گوید، اظهار می‌دارد که زیارت قبر رضا برابر با هزار حج است. (نگا: عیون أخبار الرضا، ص۲۵۷). فراتر از آن می‌گوید: زیارت قبر رضا از زیارت قبر حسین برتر است؛ همچنان که از علی بن مخریاء نقل کرده اند که گفت: به ابن ابی جعفر، یعنی امام رضا گفتم: «فدایت شوم! زیارت قبر رضا برتر است یا زیارت قبر حسین؟ گفت: زیارت قبر پدرم برتر است». (عیون أخبار الرضا ج۲ ص۲۶۱). فراتر از آن گفته است: «زیارت قبر وی از زیارت کعبه برتر است». (عیون أخبار الرضا ج۲ ص۲۵۵)..

۱ - همان ،ص۲۵۵ .

۲ - همان، ص۲۶۷ .

شریک هستند ـ پاک و منزه است خداوند از چنین غلوهایی ـ

کلینی آنها –که مانند بخاری اهل سنت است – بر علی بن ابی‌طالب دروغ بسته که گویا علی ﷺ می‌گوید: «به من خصلت‌هایی داده شده که به هیچ یک از افراد قبل از من – حتی پیامبران– داده نشده است. من نیّات و نسب‌ها و امور مخفی را می‌دانم و چیزی از چشم من پنهان نیست».[1]

در حالی که آنچه در کتاب خدا ثابت شده، این است:

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ لقمان: ۳۴این از اوصاف خداوند است که:﴿لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ سبأ: ۳

و او پیامبرش را امر کرده که بگوید: ﴿لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾النمل: ۶۵ اما این قوم به نسبت دادن صفات ربانی خداوند به علی ﷺ اکتفا نکرده اند بلکه برخلاف کتاب خدا و سنت رسولش آن را برای تمام امامانشان اثبات کرده اند. کلینی باب مستقلی را تحت عنوان «ائمه به گذشته و آینده علم دارند و چیزی از دید آنها پنهان نمی‌ماند» آورده است.

سپس از جعفر صادق نقل کرده که گفت: «من به آنچه در آسمانها و زمین می‌گذرد، علم دارم و به آنچه در بهشت و جهنم و گذشته و آینده می‌گذرد، علم دارم».[2]

چنان که بر پدرش محمد باقر دروغ بسته اند که گفت: «خداوند بسیار بالاتر و گرامی‌تر از آن است که اطاعت از بنده ای را فرض گرداند و علم آسمان و زمین را از او منع کند. پس گفت: آن را از او منع نکرده است».[3]

---

۱ – الأصول من الكافی، ج۱۹، ص۱۹۷ .

۲ – الأصول من الكافی، كتاب الحجة (ج۱ ص۲۶۱).

۳ – الأصول من الكافی، ج۱ ،ص۲۶۲ .

بر ابو الحسن، علی دروغ بسته اند که «او نزد اسحاق بن عمار نشسته بود و یک مرد شیعی بر او وارد شد و به او گفت: ای فلانی، توبه ات را تازه کن و عبادتت را تازه کن؛ چرا که یک ماه بیشتر از عمرت باقی نمانده است. اسحاق گفت: با خودم گفتم: چه عجب او از اجل شیعه خبر دارد. با عصبانیت به من نگریست – چون آنچه فکر کردم، او فهمید – و گفت: ای اسحاق، چرا انکار می‌کنی ... تو، خانواده ات را دچار سردرگمی می‌کنی و به شدت مفلس و بی‌چیز می‌شوی».[۱]

در حالی که خدای حق می‌فرماید: ﴿وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَ﴾ الأنعام: ۵۹

جعفر نیز، به آن اقرار و علم غیب را از خود و از اهل بیت انکار کرده است، چنان که در کتاب‌های شیعه از «سدیر» روایت شده که گفت: «من و ابوبصیر و یحیی بزار و داود بن کثیر در مجلس ابوعبدالله عليه السلام بودیم که او با عصبانیت گفت: تعجب می‌کنم از گروهی که می‌پندارند ما علم غیب می‌دانیم. هیچ کس جز خداوند متعال علم غیب نمی‌داند. من کنیزم را زدم و او از دست من گریخت، و نمی‌دانم که او در کدام خانه است؟»[۲]

مانند آن در رجال کشی است که از وی سؤال شد که «ابوالخطاب -یکی از شاگردانش- می‌گوید: تو علم غیب می‌دانی و تو این را گفته ای؟ جعفر گفت: اما اینکه می‌گوید که من علم غیب می‌دانم، قسم به خدایی که معبود برحقی جز او نیست، علم غیب نمی‌دانم. اگر من این را گفته باشم، خدا مردگانم را نبخشاید و در بازماندگانم برکت قرار ندهد! باغی بین من و عبدالله بود که میان هم تقسیم کردیم و قرعه‌کشی کردیم. دشت و چشمه نصیب او شد و کوه نصیب من شد. اگر علم غیب می‌دانستم دشت و جلگه نصیب من می‌شد و کوه نصیب او می‌شد».[۳]

---

۱ - رجال الکشی (شرح حال اسحاق بن عمار)، کربلاء، ص۳۴۸ .

۲ - الحجة من الکافی، ج۱، ص۲۵۷ .

۳ - رجال الکشی، ص۲۴۸ .

بر محمد بن باقر دروغ بسته اند به طوری که ابوبصیر از او روایت کرده که گفت: به ابوجعفر عليه السلام گفتم: «شما قادرید مردگان را زنده و کور مادرزاد و جذامی و پیس را مداوا کنید؟ گفت: آری، به اذن خدا. سپس به من گفت: نزدیک شو ای ابو محمد، پس به او نزدیک شدم و او دستی بر صورت و چشمانم کشید، من خورشید و آسمان و زمین و منازل و همه چیز را دیدم. آنگاه گفت: آیا دوست داری که چنین باشی و در روز قیامت بینا باشی و مردم کور؟ گفت: می‌خواهم به حالت اول برگردم. پس دستی بر چشمانم کشید و من به حالت اول بازگشتم».[۱]

از جمله دروغ‌هایی که به ائمه نسبت داده اند این است که آنها تمام کتاب‌های آسمانی را دارند و با وجود اختلاف زبانها آن را می‌فهمند.[۲]

ائمه می‌دانند کی می‌میرند و حتی با اختیار خود می‌میرند.[۳]

امامان اگر بخواهند می‌توانند به هر کسی خبر دهند که چه چیزهایی به نفعش و چه چیزهایی به ضررش مقدر شده است.[۴]

ملائکه وارد خانه‌های ائمه می‌شوند و اخبار را برای آنها می‌آوردند.[۵]

ائمه علمی دارند که هیچ فرشته‌ی مقرب و هیچ پیامبر مرسل ندارد.[۶]

کلام هیچ یک از مردم و هیچ پرنده و حیوان و جانداری بر امام پوشیده نیست.[۷]

---

۱ - الحجة من الکافی، ج۱، ص ۴۷۰ .

۲ - همان، ص۲۲۷ .

۳ - همان، ج۱ ،ص۲۵۸ .

۴ - همان، ص۲۶۴ .

۵ - همان، ص۳۹۳ .

۶ - همان، ص۴۰۲ .

۷ - حمیری، قرب الاسناد، تهران، نینوی، ص۱۴۶ .

ظهور مهدی قائم:

از جمله دروغ‌هایی که به اهل بیت نسبت می‌دهند، روایات و اقوالی درباره‌ی ظهور مهدی قائم از اولاد حسن عسکری است که هرگز متولد نشده است. بر حسب پندار شیعه، مهدی در آخر زمان ظهور می‌کند و دشمنان اهل بیت را زنده و آنان را می‌کُشد. همچنان که کلینی، -محدث شیعیان- از سلام بن مستنیر آورده که گفت: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «وقتی مهدی قائم ظهور کند، ایمان را به هر ناصبی عرضه می‌کند و اگر ایمان نیاورد، گردنش را می‌زند یا مانند اهل ذمه از او جزیه می‌گیرد و آنها را از شهرها به بیابان بیرون می‌راند».[۱]

تنها این نیست و بس، بلکه صافی- مفسّر شیعه- نیز روایتی از جعفر نقل کرده که گفت: «وقتی که مهدی قائم ظهور کند، نوادگان قاتلان حسین را به دلیل کاری که پدرانشان کردند، می‌کشد».[۲]

تنها به قتل نوادگان آنها کفایت نمی‌کند بلکه پدرانشان را نیز، زنده می‌کند و می‌کشد؛ چنان که مفید به دروغ از جعفر بن باقر روایت کرده که گفت: «وقتی که مهدی و قائم آل محمد، ظهور کند پنجصد نفر از قریش را گردن می‌زند و دوباره پنج‌صد نفر دیگر را زنده می‌کند و گردنشان را می‌زند و تا شش بار این کار را تکرار می‌کند».[۳]

عیاشی آورده که او یزید بن معاویه و اصحابش را می‌کشد؛ چنان که می‌گوید: ابوعبدالله علیه السلام گفت: «اولین کسی که به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی علیه السلام و اصحابش و

۱ - الروضة من الکافی، ج۸، ص۲۲۷ .
۲ - تفسیر الصافی (سورة بقره)، ج۱، ص۱۷۲ .
۳ - مفید ،الإرشاد، ص۳۶۴ .

یزید بن معاویه و اصحابش است که آنها را به تاوان قتل حسین می‌کشد».[۱]

این قوم به این دروغ‌ها راضی نمی‌شوند و تا آخرین انتقام‌ها را نگیرند، دلشان آرام نمی‌گیرد. به محمد بن باقر افترا زده اند که گفت: «وقتی که قائم ما می‌آید، حمیراء (یعنی ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها) زنده می‌شود تا حد تازیانه بخورد و انتقام دختر پیامبر ﷺ، فاطمه، را از او بگیرند. گفتند: چرا تازیانه بخورد؟ گفت: به خاطر تهمتی که به مادر ابراهیم زده است. گفتند: چرا خدا حد او را برای قائم به تأخیر انداخته است؟ گفت: همانا خداوند، پیامبر ﷺ را به عنوان رحمت و مهدی قائم را به عنوان عذاب برای جهانیان فرستاده است».[۲]

همچنان که روایت‌های زیاد و باطلی را آورده و آنها را به امامان خود نسبت داده اند. یکی از آنها را ذکر می‌کنیم که ابوجعفر باقر گفت:

«گویی من قائم را در نجف کوفه دیدم که به طرف مکه می‌رفت و پنج هزار ملائکه همراه وی بودند و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و مؤمنان جلوی او بودند و او لشکریان را در سرزمین‌های مختلف تقسیم می‌کرد و اولین کسی که با او بیعت کرد، جبرئیل بود».[۳]

مسائل شگفت انگیز:

از جمله دروغ‌های زشتی که درباره‌ی اهل بیت گفته اند، این است که به دروغ از ابوعبدالله جعفر بن باقر نقل کرده اند که گفت: «اگر مذی یا ودی در حال نماز از آلت خارج شد، لازم نیست که غسل انجام بدهی و نمازت را قطع کنی؛ زیرا وضو را نقض نمی‌کند و به منزله‌ی خلط است و هر چیزی که بعد از وضو از تو خارج شد، مثل یک دام است یا مانند

---

۱ - تفسیر العیاشی، ج۲، ص۲۸۰ ذیل آیه ی «ثم رددنا لکم الکرة علیهم» البرهان، ج۲ ، ص۴۰۸ ؛ الصافی، ج ۱، ص ۹۵۹.

۲ - تفسیر الصافی (سورة انبیاء)، ج۲، ص۱۰۸ .

۳ - روضة الواعظین، ج۲، ص۳۶۴ و ۳۶۵. الإرشاد، ص۳۶۴ .

بواسیر است که چیزی نیست».[1]

چنان که بر پدرش، محمد باقر بن علی، زین العابدین دروغ بسته و گفته اند:

«درباره‌ی مذی که از آلت خارج شود و بر ران جاری شود از او سؤال شد؟ گفت: نماز را باطل نمی‌کند و لازم نیست که ران را بشویی.»[2]

از عمر بن زید روایت کرده اند که گفت:

روز جمعه در مدینه غسل کردم و پاک شدم و لباس تمیز پوشیدم و صفیّه از کنار من گذشت و رانهایم را به رانهایش مالیدم و ارضا شدم و او نیز، ارضا شد، اما دچار مشکل شدم و از ابوعبدالله پرسیدم، او گفت: وضو بر تو لازم نیست و او نیز، غسل نمی‌خواهد».[3]

از جمله‌ی این دروغ‌ها این است که جعفر، حنان بن سدیر را دید که کفشهای مشکی پوشیده است، گفت: «چرا کفش مشکی پوشیده ای؟ آیا می‌دانی که کفش مشکی سه ویژگی دارد؟ گفتم: آن سه ویژگی چیست فدایت شوم؟ گفت: باعث ضعف بینایی چشم و سستی آلت تناسلی و ایجاد غم و غصه می‌شود و لباس انسان های متکبر است. تو باید کفش زرد بپوشی که سه ویژگی دارد. گفتم: آن سه ویژگی کدامند؟ گفت: چشمها را تقویت و آلت تناسلی را محکم و غم و اندوه را می‌زداید».[4]

کسی نیست که بگوید رابطه‌ی کفش با محکمی و سستی آلت تناسلی چیست؟

از ابوالحسن الاول – امام هفتم شیعه – روایت کرده اند که گفت: «نگریستن به صورت زیبا باعث روشنی چشم می‌شود».

---

۱ – الفروع من الکافی، ج۳، ص۳۹ . تهذیب الأحکام ، ج۱، ص۲۱ . الاستبصار، ج۱، ص۹۴ .

۲ – الفروع من الکافی (کتاب الطهارة)، ج۳ ، ص۴۰ .

۳ – حر عاملی، وسائل الشیعة (کتاب الطهارة)، ج۱ ، ص۱۹۸ .

۴ – ابن بابویه قمی، الخصال، ج۱ ، ص۹۹.

از پدرش جعفر آورده اند که گفت: «چهار چیز از یکدیگر سیر نمی‌شوند: زمین از باران، چشم از دیدن، مؤنث از مذکر».[۱]

همچنین از او روایت کرده اند که گفت: «ده چیز باعث نشاط و سرمستی می‌شود: خوردن، نوشیدن، نگریستن به زن زیبا و جماع».[۲]

همچنین روایت شده که از او پرسیده شد: «آیا نگریستن مرد به زن لخت جایز است؟ گفت: اشکالی ندارد. آیا لذتی فراتر از این وجود دارد»؟[۳]

همچنین از ابوالحسن درباره‌ی مردی که فرج زنش را ببوسد، سؤال شد؟ گفت: اشکالی ندارد.[۴]

ما نمی‌دانیم که امامان اینها چه ارتباطی با این مسائل دارند و هدف آنها از بیان این مطالب چه بوده است؟ علاوه بر این، چه دینی این گونه پیروانش را به محکم کردن آلت تناسلی و خوردن و نوشیدن و جماع و خرافات تشویق می‌کند که حتی انسان عادی از گفتن آنها شرم دارد چه برسد به امامان و معتمدان؟

همچنین از جعفر روایت کرده اند که گفت: «نگریستن به عورت غیر مسلمان مانند نگریستن به عورت الاغ است».[۵]

درباره‌ی عورت مسلمان از ابوالحسن موسی کاظم روایت شده که گفت: «عورت دو نوع است: جلو و پشت، عورت پشت توسط لگن‌ها پوشیده می‌شود و عورت جلو را با دستت

---

۱ - الخصال، ج۱ ،ص۲۲۱ .

۲ - همان، ص۴۴۳ .

۳ - الفروع من الکافی، هند، ج۲، ص۲۱۴ .

۴ - الفروع من الکافی، ج۲، ص۲۱۴ .

۵ - الفروع من الکافی، تهران، ج۶ ، ص۵۰۱ .

بپوشان».[۱]

به اینها کفایت نکرده اند، بلکه فضایل بیشتری را آورده اند و گفته اند: ابوجعفر – محمد باقر – می‌گوید: «کسی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد بدون پیش بند وارد حمام نمی‌شود. پس گفت: روزی بدون پیش بند وارد حمام شد. سپس برده‌ی او گفت: پدر و مادرم فدایت باد! تو ما را به بستن پیش بند توصیه می‌کنی اما خودت آن را می‌اندازی؟ گفت: آیا می‌دانی که نور، عورت را می‌پوشاند؟»[۲].

همچنین از عبیدالله دابقی روایت کرده اند که گفت: در مدینه وارد حمامی شدم، دیدم که پیرمردی که سرپرست حمام بود، آنجا حضور داشت. گفتم: ای شیخ! این حمام مال کیست؟ گفت: مال ابوجعفر، محمد بن علی بن حسین –علیهم السلام–. گفتم: او وارد این حمام می‌شد؟ گفت: بله. گفتم: چکار می‌کرد؟ گفت: وارد می‌شد و شروع به شستن خود می‌کرد. آلت خود را می‌مالید و آن را نشان نمی‌داد. سپس به طرف یکی از نشمینگاهش قرار می‌گرفت و مرا صدا می‌زد. من هم سایر بدنش را می‌مالیدم. روزی به او گفتم: چیزی که دوست نداشتی ببینم، دیده ام. گفت: نه هرگز! چون نور آن را پوشانده است».[۳]

چیزهای عجیب و غریب:

از جمله مسائل عجیب و دروغ‌های شگفت انگیز این است که از محمد باقر نقل کرده اند که گفت: «مردی که با مادرزنش یا دخترش یا خواهرش زنا کند، زنش بر وی حرام نمی‌شود».[۴]

---

۱ – همان.

۲ – همان، ج۶ ص ۵۰۲، ۵۰۳.

۳ – همان، ص۵۰۳ .

۴ – الفروع من الکافی، ج۵ ص۴۱۶ .

همچنین از او روایت کرده اند که گفت: «اگر شخصی با زن پدرش یا کنیز وی زنا کند، آن زن برای شوهرش حرام نمی‌شود و آن کنیز نیز، بر صاحبش حرام نمی‌شود».[۱]

امثال این روایات، بسیار زیادند.

از دیگر مسائل بسیار زشت و عجیب این است که می‌گویند: «نماز جنازه بدون وضو نیز، جایز است همچنان که بر جعفر دروغ بسته اند که او در جواب کسی که درباره‌ی نماز خواندن بدون وضو بر جنازه سؤال کرد؟ در جواب گفت: درست است».[۲]

در حاشیه‌ی آن می‌نویسد: علمای ما بر عدم طهارت در این نماز اجماع دارند، و از کتاب «التذکرة» نقل کرده که طهارت شرط آن نیست بلکه برای بی‌وضو و حائض و جُنُب جایز است تا بر جنازه نماز بخوانند حتی اگر آب و خاک نیز، موجود باشد. علمای ما بر آن اجماع دارند.[۳]

از جعفر بن محمد باقر نقل کرده اند که گفت: «زن حائض می‌تواند بر جنازه نماز بخواند».

همچنین اظهار می‌دارند که از ابوجعفر محمد باقر و پسرش جعفر سؤال شد: «ما لباسی می‌خریم که شراب روی آن ریخته و شهوت خوک نیز، به آن خورده است،آیا بعد از ستردن آن جایز است که قبل از شستن با آن نماز بخوانیم؟ گفتند: آری، اشکالی ندارد؛ زیرا خداوند فقط خوردن آن را حرام کرده نه پوشیدن و لمس کردنش و نماز خواندن با آن».[۴]

همچنین درست کردن طناب از موی خوک و کشیدن آب چاه برای وضو جایز است؛ همچنان که از زراره نقل شده که گفت: «از ابوعبدالله درباره‌ی طنابی که با موی خوک درست

---

۱ - همان، ص۴۱۹ .

۲ - همان، ج۲ ،ص۱۷۸. من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۱۷۰ .

۳ - الفروع من الکافی، ص۱۷۸ (حاشیه) .

۴ - من لا یحضره الفقیه، ج۱، ص۱۷۰.

شده و با آن از چاه آب کشیده می‌شود، پرسیدم که آیا جایز است که بـا آن وضـو گرفـت؟ گفت: اشکالی ندارد».[۱]

همچنین از جعفر روایت کرده اند که گوید: «از امیرالمؤمنین، علی‌ علیه السلام دربارهٔ دیگی که پخته شده و موشی در آن است، سؤال شد، در جواب گفت: شـوربایش ریختـه مـی‌شـود و گوشت، شسته و سپس خورده می‌شود».[۲]

همچنان که از جعفر روایت شده که «از او سؤال شد: اگر موش یا سگی در روغن بیفتـد و زنده بیرون آورده شود، [آن روغن حلال است؟] گفت: خوردن آن روغن اشکالی ندارد».[۳]

از طرف دیگر سخت‌گیری کرده اند و گفته اند: رسول الله ﷺ از خوردن گوشت حیوان نر هنگام شهوتش، نهی کرده است.[۴]

این تکلیف ما لایطاق است چرا که کسی نمی‌داند که این حیوان نر هنگام ذبـح در حـال شهوت بوده است یا خیر؟

البته سهل گرفتن و آسان‌گیری بیشتر از سخت‌گیری در میـان شـیعیان وجـود دارد. بـه طوری که از جعفر بن باقر نقل کرده اند که «از او سؤال شد: اگر موش یا گربـه یـا مـرغ یـا پرنده یا سگ در چاهی بیفتد، حکمش چیست؟ گفت: مادام که رنگ و طعم آب تغییر نکرده باشد، ریختن پنج دلو کافی است».[۵]

---

۱ - تهذیب الأحکام، ج۱ ،ص۴۰۹.

۲ - الفروع من الکافی، ج۳، ص۷.

۳ - همان، ج۲، ص۱۶۱ .

۴ - همان ، ج۶، ص۲۶۰ .

۵ - همان، ج۳، ص۵ .

همچنین از جعفر درباره‌ی چاهی که کیسه نجاستی خشک یا تر درون آن بیفتد، سؤال شد که حکمش چیست؟ گفت: در صورتی که آب زیاد در چاه باشد، اشکالی ندارد».[۱]

از صادق‌؈ نقل کرده اند که «درباره‌ی پوست مردار از او سؤال شد که آیا می‌توانند در آن آب و روغن بریزند؟ گفت: اشکالی ندارد که چیزی را در آن قرار دهند و با آن وضو بگیرند یا از آن بنوشند».[۲]

همچنین گفته اند که اگر در مسیر آبی، موش یا کرم یا پشه خاکی مرده ای بیفتد و متلاشی شود، نوشیدن آن و وضو گرفتن با آن جایز نیست، و اگر متلاشی نشود، نوشیدن آن و وضو گرفتن با آن اشکالی ندارد، و مردار در صورتی که تازه مرده باشد، دور انداخته می‌شود. همچنین است کوزه و مشک و دیگر ظروف آب.[۳]

از جعفر بن باقر روایت کرده اند که گفت: «اگر دو ناودان موجود باشد، یکی مربوط به آب و دیگری مربوط به ادرار باشد و آن دو قاطی شوند سپس به تو اصابت کنند، اشکالی ندارد».[۴]

همان طور که از جعفر روایت کرده اند که یکی از شیعیان به او گفت: «در ظرفی که ادرار در آن ریخته شده و غسل جنابت در آن انجام گرفته، غسل می‌کنم، در این ظرف آب به مقداری که روی زمین بریزد، وجود دارد. حکمش چیست؟ گفت: اشکالی ندارد».[۵]

قمی در کتاب خود روایت کرده که «ابوجعفر باقر؈ وارد دستشویی شد و لقمه نانی را دید که بر روی مدفوع افتاده است. آن را برداشت و شست و به برده اش که همراهش بود،

---

۱ - تهذیب الأحکام ، ج۱، ص۴۱۶.الاستبصار، ج۱، ص۴۲.

۲ - ابن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، ج۱ ،۱۱ .

۳ - همان، ج۱، ص۱۴.

۴ - الفروع من الکافی، ج۳، ص۱۲ و ۱۳؛ تهذیب، ج۱ ،ص۴۲.

۵ - الفروع من الکافی، ج۳، ص۱۴ .

داد و گفت: آن را نگه دار تا بیرون بیایم. وقتی که بیرون آمد به برده گفت: لقمه کجاست؟ گفت: آن را خوردم ای پسر رسول اللهﷺ، گفت: آن لقمه در شکم هر کس که قرار گیرد، بهشتی است. برو که تو آزادی، چرا که من خوشم نمی‌آید کسی که بهشتی است، خادم من باشد».[1]

اینها دروغ‌های این قوم بود که سند مغفرت را در برابر خوردن کثافت روی نان می‌بخشند.

چیزهای خنده آور و گریه آور:

از دروغ‌های خنده‌دار و گریه‌آور شیعیان، این است که از جعفر روایت کره اند که گفت: «وقتی پیامبرﷺ متولد شد چند روز شیر نداشت که بخورد. ابوطالب او را به پستان‌های خود بست و خداوند شیر را در آنها قرار داد. چند روزی از این طریق شیر نوشید تا وقتی که ابو طالب او را به حلیمه سعدیه سپرد».[2]

همچنین می‌گویند: «حسین از فاطمه و هیچ زن دیگری شیر نمی‌خورد، پیامبر ﷺ آمد و انگشت ابهام خود را در دهانش قرار داد و او دو یا سه روز آن را می‌مکید.»[3]

بنگرید که این قوم چگونه این داستان‌ها و قصه‌ها و اسطوره‌ها را می‌سازند،آن هم تنها برای کسی که بخواهند او را تمجید کنند حتی اگر دلیلی برای آن نیابند، و چون به خوبی آن را نمی‌بافند، فسادش روشن و زشتی آن آشکار می‌شود. پس چه وقت این قوم می‌فهمند و به خود می‌آیند؟

مانند این دروغ‌ها را از باقر بن زین العابدین نقل کرده اند که گفت: «به رسول اللهﷺ گفته

---

۱ - من لا يحضره الفقيه (باب احكام التخلی)، ج۱، ص۲۷ .

۲ - الأصول من الكافی (كتاب الحجة)، تهران، ج۱، ص۴۵۸.

۳ - همان، ج۱، ص۴۶۵.

شد: تو فاطمه را می‌بوسی و با او زیاد رفت و آمد می‌کنی، با دیگـر دخترانـت ایـن کـار را نمی‌کنی؟

فرمود: جبرئیل سیبی از سیب‌های بهشت به من داد و من آن را خوردم و آب آن در پشتم متغیر شد سپس با خدیجه نزدیکی کردم و او به فاطمه آبستن شد، پس من بوی بهشت را از او احساس می‌کنم».[1]

وقتی فاطمه این گونه است ناچار باید علی نیـز، مثـل وی باشـد. دربـاره‌ی علـی ﷺ و ولادت وی قصه ای مشابه آن خلق کرده اند. فتال[2] در کتابش آورده که یـک سـینی میـوه‌ی بهشتی مثل خرما و انار برای ابوطالب آوردند و ابوطالب از انار خورد و شاد و خوشحال به خانه برگشت. وقتی آن را خورد و آب آن در پشتش متغیر شد با فاطمه، دختر اسد، نزدیکی کرد و او به علی حامله شد.[3] همچنین به دروغ به جعفر نسبت داده اند که از او سؤال شد:

«چرا فرزندی برای رسول الله ﷺ باقی نماند؟ گفت: چون خداوند حضرت محمد ﷺ را نبی خلق و علی ؈ را وصی خلق کرده است. اگر رسول الله ﷺ فرزندی داشت، فرزندش برای خلافت بر امیر المؤمنین، علی اولویت داشت و دیگر وصیتی برای امیر المؤمنین نمی‌شد».[4]

---

۱ - علل الشرائع، ج۱، ص۱۸۳.

۲ - محمد بن حسن بن علی، فتال نیشابوری. قمی درباره اش می‌گوید: او حافظ و واعظ و صـاحب کتـاب «روضة الواعظین» بوده است. از علمای سده‌ی ششم و از اساتید ابن شهر آشوب بوده اسـت. (الکنـی و الألقاب).

حلی می‌گوید: او متکلم گران قدر و فقیه و عالم و زاهد بوده است که ابوالمحاسن عبدالرزاق رئیس نیشـابور او را کشت. (رجال، الحلی، ص۲۹۵، ۵۰۸).

۳ - فتال، روضة الواعظین، قم (ایران)، ج۱، ص۸۷.

۴ - علل الشرائع، نجف، ج۱ ،ص۱۳۱.

مادام که شیعیان به افترا بستن و دروغ گفتن شروع کرده اند، لیاقتشان است که به اوجش برسند. به رسول الله ﷺ دروغ بسته اند که گویا آن حضرت فرمودند: «حلقه ای در بهشت از یاقوت قرمز با صفحه‌ی طلایی است که هرگاه حلقه را بر صفحه می‌زنی، ندای یا علی بلند می‌شود».[۱]

دیگری گفته است: اگر شمشیر ابن ملجم نبود علی در دنیا جاودان می‌ماند.[۲] وقتی برای چنین مقام والایی مبالغه می‌کنند، پس لازم است شیعیان وی نصیبی از این بزرگی و شرف داشته باشند. به رسول الله دروغ بسته اند که او به علی گفت: «خداوند گناهان شیعیان تو را بر دوش من انداخت سپس آنها را به من بخشید».[۳]

از جمله افتراهای دروغ آمیز شیعه بر اهل بیت این است که به ابوعبدالله دروغ بسته اند که درباره‌ی زمین از وی سؤال شد: «زمین بر روی چه چیزی است؟ فرمود: بر روی ماهی. گفتم: ماهی بر روی چه چیزی است؟ گفت: بر روی آب. گفتم: آب بر روی چه چیزی است؟ گفت: بر روی صخره. گفتم: صخره بر روی چیست؟ گفت: بر روی گاو. گفتم: گاو بر روی چیست؟ گفت: بر روی خاک. گفتم: خاک بر روی چیست؟ گفت: آن موقع علما سردرگم می‌شوند».[۴]

از جمله دروغ‌های خنده دار شیعه این است که به علی بن حسین ملقب به زین العابدین نسبت داده اند که او گفت: «خداوند فرشته ای دارد به نام خرقائیل که دوازده هزار بال دارد و فاصله‌ی میان هر یک از بال هایش پانصد سال است».[۵]

۱ - روضة الواعظین، ج۱، ص۱۱۱.

۲ - أصل الشیعة وأصولها، بیروت ،۱۹۶۰، ص۱۱۲.

۳ - البرهان، قم (ایران)، ج۲، ص۴۴۲.

۴ - تفسیر قمی، ج۲، ص۵۹.

۵ - البرهان، ج۲، ص۳۲۷.

ما این بحث را به اتمام می‌رسانیم زیرا اگر بخواهیم، ادامه بدهیم یک کتاب، دو کتاب و حتی چند کتاب کفایت نمی‌کند؛ زیرا این قوم با دروغ سرشته شده اند و بر آن افزوده اند و آن را در هر جا و مکانی به کار می‌برند.

ابن بابویه قمی از ابوالحسن درباره‌ی مسخ شده‌ها پرسید، او در جواب گفت:

«فیل مسخ شده است؛ زیرا او در اصل پادشاه زناکار و لواط کار بوده است و خرس مسخ شده، چون یک مرد دیوث و بی‌غیرت بوده و خرگوش مسخ شده، چون یک زن است که به شوهرش خیانت کرده و از حیض و جنابت غسل نکرده است و خفاش مسخ شده، چون کسی است که خرمای مردم را دزدیده است و زهره مسخ شده، چون زنی است که با هاروت و ماروت فتنه کرد. اما میمون و خوک، گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که در روز شنبه گناه کردند. سوسمار و ملخ مسخ شده اند؛ چون گروهی از بنی اسرائیل هستند. عقرب مسخ شده؛ چون یک مرد سخن چین است. زنبور مسخ شده؛ چون قصابی است که گوشت را از ترازو می‌دزدید».[1]

این بحث را با گلایه و شکایت ائمه‌ی شیعه، از دست این انسان‌های دروغگو به پایان می‌بریم. البته هر یک از اهل بیت چند نفر امثال این دروغگویان را در اطرافشان داشته اند و چنان افتراهایی می‌زنند که هیچ گاه به ذهنشان خطور نکرده است. کتاب‌های شیعه مملو از شکایت و گلایه‌ی ائمه از ایشان است.

از جمله کشی از ابن سنان روایت کرده که گفت:

ابوعبدالله گفت: «ما اهل بیت صادق هستیم و دروغگویانی هستند که بر ما دروغ می‌بندند و صدق و راستی ما به خاطر دروغ آنان نزد مردم ساقط می‌شود – سپس تک تک دروغگویان را بر می‌شمارد– رسول الله ﷺ صادق‌ترین مردم بود که مسیلمه بر او دروغ بست و امیر المؤمنین بعد از پیامبر ﷺ صادق‌ترین مردم بود که عبدالله بن سبأ بر او دروغ بست –

---

۱ – علل الشرائع، ص ۴۸۵ و ۴۸۶.

لعنت خدا بر او بادـ و ابوعبدالله حسین بن علی، گرفتار مختار شد. سپس ابوعبدالله، حـارث شامی و بنان را ذکر می‌کند که بر علی بن حسین دروغ بستند و سپس مغیره بن سعید و بزیع و سری و ابوالخطاب و معمر و بشار اشعری و حمزه یزیدی و صائب نهدی – یعنی اصحابش – را ذکر می‌کند و می‌گوید: لعنت خدا بر آنها باد؛ ما از دست این دروغگویـانی کـه بـر مـا دروغ می‌بندند، در امان نیستیم. خدا ما را از دست این دروغگویان در امـان بـدارد و آتـش جهنم را به آنها بچشاند».[1]

نوه‌ی او ابوالحسن نیز، چنین گلایه ای را کرده و می‌گوید: «بنان بر علی بن حسین دروغ بست. پس خداوند آتش جهنم را به او چشاند و مغیره بن سعید بر علی بن جعفر دروغ بست و خداوند آتش جهنم را به او چشاند و محمد بن بشیر بر علی بن حسـن علـی بـن موسـی الرضا عليه السلام دروغ بست پس خداوند آتش جهنم را به او چشاند و ابوالخطاب بـر ابوعبـدالله دروغ بست و خداوند عذاب جهنم را به او چشاند. کسی که بر من دروغ می‌بست، محمد بن فرات بود».[2]

به همین دلیل جعفر بن باقر گفت: «وقتی که قائم ما بیاید، دروغگویان شیعه را می‌کشد».[3]

این بهترین سخنی است که جعفر گفته است: «ما شب می‌کنیم و هیچ کس جز افرادی که ادعای محبت ما را دارند، دشمن سرسخت ما نیستند».[4]

آن چیزی بود که شیعه گفته اند و این چیزی است که ائمه‌ی آنان می‌گویند. خداوند ما را از دروغ و دروغگویان حفظ کند!

---

۱ – رجال الکشی (شرح حال ابی الخطاب)، ص۲۵۷ و ۲۵۸.

۲ – همان، ص۲۵۶ .

۳ – رجال الکشی، ص۲۵۲ .

۴ – همان، ص۲۵۹ .

باب چهارم:
شیعه و اهانت آنها به اهل بیت

شیعه هیچ گاه دوستدار اهل بیت و مطیع آنها نبوده است و این امر با نصوص کتاب‌هـای خود شیعه ثابت شده است. آنها از همان روز اول که به وجود آمده اند، هدفی جز فاسد کردن عقاید صحیح اسلامی و مخالفت با آن و ضـربه زدن بـه مسـلمانان و اهانـت بـه بزرگـان و پیشینیان اسلام نداشتند و در رأس آنها به حامل شریعت پـاک و امـام ایـن امـت بـزرگ و اصحاب وی و شاگردانش و جانشینان راشدش و اهل بیت پاکش تهمت زدند.

دلیل اینکه ما این کتاب را به اسم شیعه و اهل بیت نامگذاری کردیم، همین است که آنها خود را نهالان کاشته شده توسط اهل بیت می‌دانند. ادعا می‌کنند که اهل بیت قواعد مذهبشان را بنا نهادند و اصول عقایدشان را ثابت کردند و علاوه بر این، آنها کسانی بودند که شـیعه را به وجود آورده و تربیت کردند. و این شیعیان چنان رابطه ای با اهل بیت دارند که هیچ کـس چنین رابطه ای با آنها نداشته است.

درباره‌ی ادعاها و پندارهای آنها به تفصیل سخن گفتیم و رابطه‌ی آنها و اطاعت و حـبّ شان را نسبت به اهل بیت در ابواب پیشین توضیح دادیـم. امـا در ایـن بـاب و بـاب آخـر، می‌خواهیم که یک جنبه‌ی دیگر از عقاید شیعه را پیش روی خواننده بگذاریم. ایـن قـوم بـه مخالفت و سرپیچی با اهل بیت و دروغ و افترا بر آنها کفایت نکرده اند بلکه تا حد اهانـت و بدگویی غلو کرده اند. اهانت صریح و آشکار نه اهانت مخفی و غیـر ظـاهری. گـویی آنهـا منظورشان از حبّ اهل بیت چیزی جز دشنام و فحش بـه خلفـای رسـول الله ﷺ و یـارانش نیست و هنگامی که از این کار فراغت یافتند، آنچه در سینه دارند به اسم حبّ اهل بیت و به نام آنها بیرون می‌ریزند چرا که هدف آنها حبّ بعضی‌ها و بغض بعضی‌ها نیسـت بلکـه تنهـا هدف آنها ایجاد شک و تردید در میان مسلمانان و برانگیختن بغض و کینه در میـان آنهـا و نابودی کیان اسلام و امت اسلامی است. و گرنه آیا اهانت به اهل بیت پیامبر ﷺ و اهـل بیـت علی جایز است؟ و آیا اهانت به خود رسول الله ﷺ و خود علی رضي الله عنه درست است؟

گستاخی شیعه نسبت به خاتم الأنبیاء:

آری، پیامبر صادق خداوند که الله متعال او را بر تمام مخلوقاتش برتری داده و کسی که رسالتش بر دو عالم ادامه دارد و رهبری ایشان تا روز قیامت پایدار است و پرچم حمد و ستایش را در دستش دارد و حضرت آدم و سایر برگزیدگان در زیر پرچم او هستند.

آری، اینان به این پیامبر عظیم الشأن که افضل انبیا و رسولان است، توهین کرده و صفاتی را به وی نسبت داده اند که هیچ گاه نداشته است؛ از جمله درباره اش گفته اند:

علی پیامبر را با خود مقایسه کرده و گفته است:

من تقسیم کننده‌ی بهشت و جهنم و فاروق اکبر و صاحب عصا هستم و تمامی ملائکه و رسولان به آنچه برای محمد اقرار کردند برای من نیز، اقرار می‌کنند و من نیز، مثل او یک مأموریت الهی دارم. رسول الله فرا خوانده شد و سپس خود را پوشاند و من نیز، فرا خوانده شدم و خود را پوشاندم. از او خواستند که حرف بزند و از من نیز خواستند که حرف بزنم – تا این جا هر دو مساوی هستیم – و به من خصوصیات و ویژگی‌هایی داده شده که به هیچ کس قبل از من داده نشده است؛ من آرزوها و نیّات و نسب‌ها و مسائل مخفی را می‌دانم و کسی در این راه بر من پیشی نگرفته است و هیچ چیز از من مخفی نمی‌ماند.[1]

پس رسول الله ﷺ در بعضی صفات مثل علی است و بعضی صفات و ویژگی ها نیز، برای او حاصل نشده است؛ چرا که او بشر است: ﴿إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ﴾ الکهف: ۱۱۰ و ﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ لقمان: ۳۴ و ﴿يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُۚ﴾ النمل: ۶۵.

---

۱ – الأصول من الکافی (الحجة)، ص۱۹۶ و ۱۹۷.

اما علی بالاتر از پیامبر است چرا که او بالاتر از بشر است و شاید که ...؟ ـ پناه بر خدا ـ گفته اند که علی می‌گوید:

«من صورت خداوند و پهلوی او هستم و من اول و آخر و ظاهر و باطن و وارث زمین و راه خدا هستم».[1]

این امر از شیعه بعید نیست؛ چون آنان بر شأن پیامبرﷺ جسارت کرده اند و او را در برابر علی کوچک کرده اند. ما روایت‌هایی را در این باب آورده ایم[2] که نوادگان وی از این امر اعلام برائت نموده اند و روایت‌هایی را که پیش از این نیاورده ایم، در این جا می‌آوریم. عیاشی و حویزی در تفسیرشان روایت‌هایی را آورده اند که بر بالاتر بودن جایگاه علی از جایگاه پیامبر ﷺ دلالت می‌کنند که در ذیل این آیه آورده اند: ﴿حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلۡوُسۡطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ٢٣٨﴾ البقرة: ۲۳۸ مراد از صلوات، رسول الله و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین است و مراد از نماز وسطی امیر المؤمنین است.[3]

آیا توهینی بالاتر از این نسبت به سرور آفریدگان و رسول ثقلین وجود دارد؟

آنچه حویزی از صدوق نقل کرده، شنیع‌تر و قبیح‌تر است که گفته: پیامبرﷺ فقط برای رساندن ولایت علی بر مردم فرستاده شده است و اگر آنچه به وی امر شده بود نمی‌رساند، کارش بیهوده بود و همه‌ی اعمالش ضایع می‌شد. – پناه بر خدا –

نص عبارت این است که صدوق در «الأمالی»از رسول الله نقل کرده که آن حضرت به علی گفت: «اگر من به آنچه به آن امر شده ام؛ یعنی، ولایت تو را نمی‌رساندم، رسالتم باطل و بیهوده بود».[4]

---

۱ – رجال الكشی، ص۱۸۴.

۲ – در باب دوم تحت عنوان «چه کسی برتر است؟ علی یا پیامبر؟».

۳ – تفسیر العیاشی، تهران، ج۱، ص۱۲۸. نور الثقلین، قم ،ج۱، ص۲۳۸.

۴ – تفسیر نور الثقلین، ج۱، ص۶۵۴.

چرا چنین نباشد، در حالی که ذکر پیامبرﷺ فقط به وسیله‌ی علی بلند شده – امیدواریم خداوند، ما را به خاطر بیان کفرگویی‌های این قوم مؤاخذه نکند ـ و بار گناهش را جز به واسطه‌ی علی برنداشته است؛ همچنان که بحرانی از ابن شهر آشوب در ذیل آیه‌ی: ﴿وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ﴾ [الشرح:۲] می‌گوید: یعنی، سنگینی جنگ با کفار و اهل تأویل را به وسیله‌ی علی بن ابی طالب از دوش تو برداشتیم.[۱]

از برسی نقل شده که پیامبر این آیه را این گونه خوانده است: «**ورفعنا لک ذکرک بعلی صهرک**» و ابن مسعود آن را آورده ولی عثمان آن را برداشته است.[۲]

به همین دلیل پیامبر ﷺ به وسیله‌ی احترام حضرت علی از خداوند درخواست می‌کرد و او را به فریاد می‌طلبید. همچنان که بحرانی از سید رضی در کتابش «المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة» از ابن مسعود نقل کرده که گفت:

«به طرف رسول اللهﷺ بیرون رفتم، دیدم که در حال رکوع و سجود است و می‌گوید: خداوندا، به خاطر احترام بنده ات علی، گناهکاران امتم را ببخشای». به این نیز، اکتفا نکرده اند و بر غلو خود افزوده و گفته اند: از نور پیامبر ﷺ آسمانها و زمین خلق شده و او برتر از آسمانها و زمین است اما عرش و کرسی آن از نور علی خلق شده و علی بسیار بزرگتر از عرش و کرسی است.[۳]

این پیامبر ﷺ از دیدگاه شیعه است و آن هم علی بود که از پیامبر برتر و والاتر است. برای پایین آوردن درجه‌ی پیامبر، به عمد درباره‌ی علی مبالغه کرده و از تمامی حدود تجاوز کرده اند تا جایی که گفته اند: وقتی پیامبر ﷺ به آسمان عروج کرد، علی و فرزندانش را دید

---

۱ – البرهان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص۴۷۵.

۲ – همان.

۳ – همان، ج۴، ص۲۲۶ .

که قبل از وی رسیدند پس بر آنها سلام کرد و به سمت زمین از آنها جدا شد.[۱]

همچنین از صدوق در امالی اش روایت شده که رسول الله فرمود: «به آسمان عروج کردم و به پروردگارم نزدیک شدم، به گونه ای که میان من و او به اندازه‌ی دو کمان یا کمتر فاصله بود. فرمود: ای محمد، از میان مخلوقاتم چه کسی را بیشتر دوست داری؟

گفتم: پرودرگارا، علی. گفت: بنگر ای محمد. به طرف چپم نگریستم، دیدم که علی بن ابی‌طالب است».[۲]

تنها این نیست بلکه فراتر از این وقتی که از پیامبرﷺ سؤال شد: پروردگارت با چه زبانی در شب معراج با تو صحبت کرد؟ فرمود: با زبان علی بن ابی‌طالب، تا جایی که گفتم: تو با من صحبت می‌کنی یا با علی؟[۳]

علی در هر جایی، قبل از پیامبر ﷺ حضور دارد؛ در آسمان قبل از اوست و نزد پروردگار نیز، قبل از اوست و خداوند با زبان وی پیامبر را مخاطب قرار می‌دهد و با صدای او سخن می‌گوید و او از لحاظ خلقت بر پیامبر ﷺ افضل است و توسط علی گناهانش زدوده می‌شود و به احترام وی دعای پیامبر اجابت می‌شود و به قدرت وی خود و روحش را محافظت می‌کند و قدرت و دینش را قوی می‌کند. یک شیعی معاصر همین را اظهار داشته و گفته است:

«دین را بنا نهاد و استوار کرد و اگر ضربه‌ی علی نبود، این بنا استوار نمی‌شد».[۴]

دیگری گفته است: توسط شیعه، اسلام برجای ماند و به وسیله‌ی شمشیر امامشان، اسلام

---

۱ – تفسیر البرهان (به نقل از برسی)، ج۲، ص۴۰۴.

۲ – تفسیر البرهان، ج۲، ص۴۰۴.

۳ – کشف الغمة، ج۱، ص۱۰۶.

۴ – محمد حسین آل کاشف الغطاء، أصل الشیعة وأصولها، چاپ نهم، ص۶۸.

پایه گذاری شد و پایه‌هایش محکم و ثابت شد.[۱]

قبل از اینها نیز، قمی به رسول الله ﷺ اهانت بزرگی کرده و این داستان باطل و جعلی را ساخته و می‌گوید:

«رسول الله ﷺ در مکه بود و تا زمانی که نزد ابوطالب بود کسی جرأت نداشت به او نزدیک شود و هنگامی که بیرون می‌رفت، بچه‌ها با سنگ و کلوخ به وی حمله می‌کردند؛ پس پیامبر شکایت آنها را نزد علی برد – به این تعبیر زشت و اهانت آشکار به پیامبر ﷺ توجه کنید پیامبری که ناحق را باطل کرد و رهبر شجاعان بود – گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا، هر وقت بیرون رفتی من نیز، با تو می‌آیم. پس رسول الله بیرون رفت و علی همراهش بود و بچه‌ها طبق معمول به پیامبر ﷺ حمله کردند سپس علی به آنها حمله برد و آنها از ترس، صورت و بینی و گوشهایشان خُرد شد».[۲]

می‌گویند: علی بود که از پیامبر ﷺ در غار محافظت کرد.[۳]

پس علی همه چیز است و پیامبر ﷺ تنها برای دعوت مردم به سوی او و دوست داشتن او آمده است و خودش در مقابل علی چیزی نیست. – خدایا، از ذکر این اهانت‌ها و بیهوده‌گویی‌ها از تو آمرزش می‌طلبیم – همچنان که ابن بابویه قمی و دیگران از جعفر روایت کرده اند که گفت: «پیامبر ﷺ صد و بیست بار به آسمان بلند کرده شد و در هر بار خداوند درباره‌ی ولایت علی به پیامبر ﷺ وحی می‌کرد و بیشتر از سایر فرایض به پیامبرﷺ سفارش می‌کرد».[۴]

---

۱ – محسن امین، أعیان الشیعة، ج۱، ص۱۲۳.

۲ – تفسیر قمی، ج۱، ص۱۱۴.

۳ – نور الثقلین، ج۲، ص۲۱۹.

۴ – مقدمة تفسیر البرهان، ص۲۲.

همچنین گفته اند که جبرئیل نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: «ای محمد! پروردگارت به تو سلام می‌کند و می‌فرماید: نماز را فرض کردم و آن را از دوش بیمار انداختم، و روزه را فرض کردم و آن را از دوش بیمار و مسافر انداختم، و حج را فرض کردم و آن را از دوش فقیر و ندار انداختم، و زکات را فرض کردم و آن را از دوش کسی که مالش به حد نصاب نرسیده، انداختم، و حب و دوست داشتن علی را فرض کردم و در آن رخصتی برای هیچ کس قرار ندادم».[۱]

بر خداوند متعال دروغ بسته اند که او می‌فرماید: «علی بن ابی‌طالب حجت من برای مردم و نور من در سرزمین‌هایم و امانتدار علم من است. کسی که علی را بشناسد، وارد جهنم نمی‌شود؛ حتی اگر از امر من سرپیچی کرده باشد و کسی که او را انکار کند، وارد بهشت نمی‌شود؛ حتی اگر مرا اطاعت کرده باشد».[۲]

گستاخی نسبت به پیامبران:

شیعه امثال چنین گفته‌ها و ترّهاتی را تنها بر ضد رسول الله ﷺ نمی‌گویند بلکه مانند آن را و حتی بیشتر از آن را درباره‌ی رسولان پیشین و پیامبران خدا گفته اند. نسبت به موسی و خضر علیهما السلام نیز، جسارت ورزیده و می‌گویند: جعفر از آن دو عالم‌تر بوده است. کلینی از سیف التمار روایت کرده که گفت:

«ما همراه ابوعبدالله و جماعتی از شیعه در یک اتاق نشسته بودیم، گفت: جاسوسی در میان ما نیست؟ به راست و چپ نگریستند و کسی را ندیدند و گفتند: کسی جاسوسی ما را

---

۱ - همان.

۲ - همان، ص۲۳.

نمی‌کند. گفت: قسم به خدای کعبه ـ سه بار تکرار کرد ـ اگر من میان موسی و خضر بودم به آنها می‌گفتم که من از شما عالم‌ترم و نسبت به آینده به آنها خبر می‌دادم».[1]

به پیامبران اولوالعزم اهانت کرده و داستان‌های عجیبی درباره‌ی آنها ساخته اند و گفته اند: وقتی علی متولد شد، پیامبر ﷺ نزد او رفت و دید که او دراز کشیده و دست راستش را در گوش راست قرار داده و اذان و اقامه می‌گوید و به وحدانیت خداوند و رسالت وی شهادت می‌دهد. سپس به رسول الله گفت بخوانم؟ فرمود: بخوان. او با کتابی که خداوند بر آدم نازل کرده بود، شروع کرد. کتاب شیث را از اولین حرف تا آخرین حرف خواند تا جایی که اگر شیث حضور داشت، اعتراف می‌کرد که علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. تورات موسی را خواند تا جایی که اگر موسی حضور داشت، اعتراف می‌کرد که علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. سپس زبور داود را خواند تا جایی که اگر داود حضور داشت، اعتراف می‌کرد که علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. سپس انجیل عیسی را خواند تا جایی که اگر عیسی حضور داشت، اعتراف می‌کرد که علی از او بیشتر و بهتر آن را حفظ دارد. پس قرآن را خواند و دیدم که او در همان لحظه آن را مانند من حفظ دارد بدون اینکه آیه ای را برای او بخوانم.[2] ﴿كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبٗا ٥﴾ الکهف: ۵: «سخن بزرگی که از دهانشان در آمده جز یک دروغ بزرگ، چیزی نیست».

گفته اند که ندا دهنده ای در روز قیامت ندا می‌دهد:

خلیفه‌ی خداوند بر روی زمین کجاست؟ داود﵇ بر می‌خیزد و ندایی از جانب پروردگار می‌آید که منظور ما تو نبودی، هرچند که تو نیز، خلیفه‌ی خدا بودی. سپس ندا می‌دهد که خلیفه‌ی خدا بر زمین کجاست؟ علی بن ابی‌طلب بر می‌خیزد و ندا از جانب

۱ – الأصول من الکافی (کتاب الحجة)، ج۱، ص۲۶۱.

۲ – روضة الواعظین، ص۸۴.

پروردگار می‌آید ای گروه مردم، این علی بن ابی طالب خلیفه‌ی خداوند بر زمین است و حجت وی برای بندگانش است.[1]

به رسولان خدا و انبیای وی اهانت کرده و می‌گویند: نعمت خداوند برای ایوب، پیامبر خدا، تغییر نکرد مگر این که او ولایت علی را انکار کرده بود و یونس فقط به دلیل انکار ولایت علی در شکم ماهی حبس شد و همچنین یوسف و قبل از او آدم علیه السلام این گونه بودند.

حویزی روایتی را در تفسیرش آورده که گوید: «عبدالله بن عمر بر زین العابدین وارد شد و گفت: ای ابن الحسین، تو بودی که می‌گفتی: یونس به این بلا دچار شد چون ولایت جدم را انکار کرده بود؟ متحیر ماند و گفت: آری. گفت: اگر راست می‌گویی دلیل و نشانه ای را به من نشان بده. پس امر کرد که چشمان خود را ببندم و بعد گفت: چشمانت را باز کن، دیدم که در ساحل دریا هستیم و موج آن به ساحل می‌خورد. ابن عمر گفت: خون من بر گردن توست، من می‌ترسم خدایا. گفت: آرام باش اگر راست می‌گویی. پس گفت: ای ماهی! ماهی مانند کوه عظیمی سرش را از آب بیرون آورد و گفت: گوش به فرمانم ای ولی خدا، گفت: تو کیستی؟ گفت: ماهی یونس ای سرورم. گفت: ماجرای آن را برای ما بازگو. گفت: خداوند هیچ پیامبری را نیافریده مگر اینکه ولایت شما اهل بیت به وی عرضه شده باشد. پس هر کس آن را قبول کند، رهایی یافته و هر کس آن را قبول نکند به مصیبتی مانند مصیبت آدم دچار می‌شود و گرفتار بلاهایی مانند بلاهای نوح و ابراهیم و یوسف می‌شود. ایوب و داود از خطا رهایی نیافتند چرا که ولایت علی را انکار کردند تا اینکه خداوند یونس را مبعوث کرد و خداوند به او وحی کرد که ای یونس، ولایت امیر المؤمنین را قبول کن».[2]

مانند آن را بحرانی در مقدمه‌ی تفسیرش، «البرهان» از سلمان آورده که وی به حضرت

---

۱ - کشف الغمة، ج۱، ص۱۴۱.

۲ - تفسیر نور الثقلین، ج۳، ص۴۳۵ .

علی گفت: «پدر و مادرم فدایت باد! ای کشته شده‌ی کوفی‌ها! تو حجت خدا هستی که خـدا به وسیله‌ی تو توبه ی آدم را قبول کرد و بـه وسـیله‌ی تـو یوسـف را از زنـدان و از دسـت طاغوتیان نجات داد، و تو سبب تغییر نعمت خدا بر ایوب بوده ای».[۱]

از کتاب «معانی الأخبار» نقل شده که از ابوعبدالله درباره‌ی ایـن گفتـه‌ی علـی: «همانـا ولایت ما قضیه‌ی بسیار سختی است که تنها فرشته‌ی مقرب یا پیامبر مرسل یـا بنـده ای کـه خدا دلش را با ایمان آزمایش کرده باشد، بدان اعتراف می‌کند»، پرسیده شد در جواب گفت: همانا میان فرشتگان مقرب و غیر مقرب، میان پیامبران، مرسل و غیر مرسل و میـان مؤمنـان هم کسانی که خدا دلشان را با ایمان آزمایش کرده باشد و هم کسانی که خـدا دلشـان را بـا ایمان آزمایش نکرده باشد، وجود دارند. ولایت ائمه بر فرشتگان عرضه شد و تنهـا مقـربین بدان اعتراف کردند و بر پیامبران عرضه شد و تنها مرسلین بدان اعتراف کردند و بر مؤمنـان عرضه شد و تنها مؤمنانی که خدا دلشان را با ایمان آزمایش کرده، بدان اعتراف کردند».[۲]

درباره‌ی پدر پیامبران، حضرت آدم نوشته اند که کلماتی که آدم از پروردگارش دریافـت کرد، درخواست و دعایش به حق حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین بود.[۳]

اینها عقیده‌ی شیعه بود که در سینه و لابلای کتاب‌های خود مخفی کرده اند و اهانت‌هایی بود که به انسان‌های پاک و نجیب و انبیاء و رسولان خداوند زده اند.

اهانت به اهل بیت:

در حالی که اهل بیت پیامبر و اهل بیت علی تقریباً یکی هستند، آنها نیـز، از بـدزبانی و بدقلمی و بدسرشتی و پستی باطن شیعه در امان نمانده اند و شیعه به آنها نیز، مانند انبیـاء و

---

۱ – البرهان، ص۲۷.

۲ – مقدمة البرهان، ص۲۶.

۳ – کتاب الخصال، اثر ابن بابویه القمی، ج۱ ص۲۷۰، زیر عنوان: الکلمات التی تلقاها آدم من ربه.

رسولان الهی اهانت کرده اند. دربارهی عباس، عموی پیامبرﷺ، گفته انـد: ایـن آیـه: ﴿لَبِئۡسَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَلَبِئۡسَ ٱلۡعَشِيرُ ١٣﴾ الحج: ١٣دربارهی وی نازل شده است.[۱]

همچنین آیهی: ﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢﴾ الإسراء: ٧٢و آیهی: ﴿وَلَا يَنفَعُكُمۡ نُصۡحِيٓ إِنۡ أَرَدتُّ أَنۡ أَنصَحَ لَكُمۡ﴾ هود: ٣٤دربارهی وی نازل شده است.[۲]

اما دربارهی پسر عموهای رسول الله ﷺ و سـروران بنـیهاشـم و کـارگزار علـی ﷺ و دوست صمیمی وی، عبدالله بن عباس و برادرش، عبیدالله بن عباس، گفته اند:

امیر المؤمنین گفته است: «خداوندا، بر پسران فلانی؛ یعنی، عبدالله و عبیدالله ـ چنان کـه در حاشیه گفته است – لعنت بفرست و چشمانشان را نیز، مانند قلبهایشـان کـور بگـردان و کوری چشمانشان را دلیل کوری قلبهایشان قرار بده».[۳]

دربارهی عقیل بن ابی طالب و برادر پدر و مادری علی به نقل از خود او گفته انـد: «در میان اهل بیت من کسی قویتر و زرنگ تر از من نبود، جز حمزه که در جنگ احد شهید شد و جعفر که در جنگ مؤته کشته شد و من میان دو نفر ترسو و ذلیل و حقیر و پست مانده ام؛ یعنی، عباس و عقیل».[۴]

کلینی نیز، مانند آن را از محمد باقر نقل کرده که گفت: «همراه من دو مرد ضعیف و ذلیل و تازه به اسلام گراییده بودند؛ عقیل و عباس».[۵] معروف است که عباس و عقیـل و خانـدان آنها، جزو اهل بیت پیامبرﷺ محسوب میشوند، همچنان که اربلی به آن اعتراف کـرده کـه از

---

۱ - رجال الکشی، ص۵۴.

۲ - همان، ص۵۲ و ۵۳.

۳ - همان، ص۵۲ .

۴ - جزایری، الأنوار النعمانیة ومجالس المؤمنین، ایران، ص۷۸ .

۵ - الفروع من الکافی (کتاب الروضة) .

رسول الله ﷺ سؤال شد: اهل بیت تو چه کسانی هستند؟ فرمود: «آل علـی و آل جعفـر و آل عقیل و آل عباس».[۱]

اهانت به پسر پیامبر ﷺ:

روایت باطل دیگری را آورده اند که باعث پایین آوردن شأن و منزلت پسر پیـامبر ﷺ و تحقیر وی در مقابل نوه‌های پیامبر از فاطمه است. به طور خلاصه داستان این گونه است کـه رسول الله ﷺ نشسته بود، روی ران چپش ابراهیم بود و در سمت راسـتش، نـوه اش حسـین بود. گاهی ابراهیم را می‌بوسید و گاهی حسین را. جبرئیل نگاه کرد و گفت: پروردگارت مرا فرستاده و سلام بر تو کرده و فرموده این دو در یک زمان با هم جمع نمی‌شوند. پس یکی از آنها را بر دیگری ترجیح بده و دومی را رها کن. سپس پیامبرﷺ به ابراهیم نگریست و گریـه کرد و به سید الشهداء نگریست – به این عبارت دلسوزانه بنگرید که چگونه میان پسر علی و پسر خودش مقایسه می‌کند – و گریست و گفت: مادر ابراهیم، ماریه بـود و هنگـام مـرگش کسی جز من ناراحت نشد اما مادر حسین، فاطمه و پدرش علی، پسـر عمـویم بـود کـه بـه منزله‌ی روح من است و او گوشت و خون من است و اگر پسـرش بمیـرد او و فاطمـه نیـز، ناراحت می‌شوند. پس جبرئیل را مخاطب قرار داد و گفـت: ای جبرئیـل، ابـراهیم را فـدای حسین کردم و به مرگش راضی شدم تا حسین زنده بماند.[۲]

توهین به دختران پیامبر ﷺ:

به سه دختر پیامبر ﷺ نیز توهین کرده اند به طوری که پدر بودن پیامبر ﷺ را از آنها نفی کرده و گفته اند: آنها از پیامبر به دنیا نیامده اند، بلکه آنها دختر خوانده‌های وی بودند. حسن امین شیعی می‌گوید: مورخان گفته اند که پیامبر چهار دختر داشته و هنگام تحقیق در متـون

---

۱ – کشف الغمة، ج۱، ص۴۳ .

۲ – مجلسی، حیاة القلوب، ص۵۹۳. ابن شهر آشوب، المناقب .

تاریخی دلیلی برای اثبات آن نیافته ایم بجز زهرا. ظاهر امر نشان می‌دهد کـه آنهـا دختـران خدیجه قبل از ازدواج با پیامبرﷺ بوده اند.[۱]

توهین به خود علی ﷺ:

آنها به حضرت علی –امام موهوم خود و اولین امام معصوم شان – نیـز، ماننـد دیگـران توهین کرده اند و او را تحقیر کرده و به ترس و ذلیلی منسوب کرده اند. گفته اند: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و علی از بیعت امتناع کرد، ابوبکر به قنفذ گفت: برو علی را بیرون بیاور و اگر بیرون نیامد، خانه را بر سرش خراب کن و اگر ممانعت کـرد، خانـه اش را آتـش بـزن. سپس قنفذ ملعون رفت و همراه یارانش بدون اجازه وارد شد و علـی بـه طـرف شمشـیرش رفت و او جلوتر رفت و شمشیرها را جمع کرد و طنابی در گردنش انداخت و فاطمـه میـان آنها مانعی ایجاد کرده بود و قنفذ ملعون او را با تازیانه زد و هنگامی که فاطمـه در گذشـت، اثر آن ضربه مانند دمل بر روی بازویش بود. سپس علی را به طرف ابوبکر کشـاند، و علـی قبل از اینکه بیعت کند در حالی که طناب در گردنش بود گفت: این قوم مرا ضعیف کردنـد و نزدیک است که مرا بکشند.[۲]

این همان علی بن ابی طالب است که شیعه او را در این جا بسیار ترسو و بـزدل معرفـی کرده و او همان کسی است که اسطوره‌ها و داستانهای بسیاری درباره‌ی شـجاعت و جـرأت وی گفته اند که پیش از این بیان کردیم.

به این امر اکتفا نکردند، بلکه از زبان همسرش، دختر پیامبر ﷺ، او را به ترس و خواری وصف کرده اند.

---

۱ – دائرة المعارف الإسلامیة الشیعة، بیروت، دارالمعارف للمطبوعات، ج۱، ص۲۷.

۲ – سلیم بن قیس، ص۸۴ و ۸۹.

فاطمه بعد از اینکه فدک را مطالبه و با ابوبکر و عمر مشاجره کرد، علی را سرزنش کرد و از دست او عصبانی شد که کسی در این راه به وی کمک نکرده است. به او گفت: ای پسر ابوطالب من سختی و رنج جنین را تحمل می‌کنم، حال آنکه تو در گوشه‌ی اتاق نشسته ای.[1]

فاطمه او را سرزنش کرد که چرا نسبت به این قضیه ساکت نشسته است.[2]

علاوه بر این، گفته اند که عمر بن خطاب دختر علی را غصب کرد و او چیزی نگفته و ممانعت نکرده است. کلینی گوید: «ابوعبدالله درباره‌ی ازدواج ام کلثوم، دختر علی، گفته است که: آن یک فرج غصبی بوده است».[3]

علی نمی‌خواست دخترش را به عمر بدهد اما از او می‌ترسید، پس عباس، عمویش، را وکیل ازدواج وی کرد.[4]

همین علی بود که خلافت و امارت را قبول نکرد، گفت: مرا رها کنید و دیگری را برای این کار برگزینید. با دروغ، به او توهین کرده اند و او را از جایگاه و مقامش پایین آورده و مانند یک شخص طامع تصور کرده اند که نسبت به چنین کاری حریص بوده و در پشت این مناصب هر چیزی را که بخواهد به دست می‌آورد. آری، او را مانند هواپرستان در نظر گرفته اند که با این کار حسب و نسب و حتی زن و فرزندانش را به دست می‌آورد.

بنگرید که چگونه به سالار اهل بیت اهانت کرده اند و در کتاب‌های مهم و معتبرشان آن را ذکر کرده اند. هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و خبر آن به گوش علی رسید، گفت: «این اسم، تنها شایسته‌ی من است و آن روز ساکت شد و شب هنگام علی فاطمه را برداشت و

---

۱ – طوسی، الأمالی، ص ۲۵۹. مجلسی ، حق الیقین، ص۲۰۳ و ۲۰۴. طبرسی، الاحتجاج.

۲- أعیان الشیعة، ص۲۶.

۳ – الکافی فی الفروع، هند، ج۲، ص۱۴۱.

۴ – مقدس اردبیلی، حدیقة الشیعة، ص۲۷۷.

دست حسن و حسین را گرفت و هیچ یک از اصحاب رسول الله ﷺ را فرا نخواند اما آنها او را به منزلش رساندند و خداوند آنها را برای یاری او ندا داده بود».[۱]

آیا اهانتی بزرگتر از این وجود دارد که گفته شود: علی زنش را که دختر پیامبر ﷺ است، روی الاغ سوار کرده است و دست فرزندانش را گرفته و جلوی خانه‌ی مردم رفته تا به او کمک کنند؟

پاک و منزه است خداوند، چه دروغ‌های زشت و قبیحی!

سپس افزوده اند:

علی وقتی دید که مردم او را خوار کردند و یاری نکردند و با ابوبکر بیعت کردند، در خانه ماند.[۲]

به این کلمات و عبارات بنگرید و نگاهی دوباره به این عبارات کوتاه بیندازید که خبر از اعتقاد اصلی و آرای حقیقی شیعه نسبت به علی می‌دهد که چگونه او را خوار و حقیر کرده اند و چگونه او را منزوی و مطرود از جمع دانسته اند.

محدث شیعیان، ابن بابویه قمی مانند این روایات را در کتابش آورده است. او داستانی طولانی را آورده که یاران و یاوران کم حضرت علی چگونه با ابوبکر مخالفت کردند و خلافتش را قبول نکردند و در حضور همه‌ی مردم آشکارا بر ضد وی سخن گفتند. وقتی یاران ابوبکر این را شنیدند، شمشیر به دست نزد علی رفتند و یکی از آنان گفت: به خدا قسم، اگر یکی از شما دوباره چنین سخنانی بگوید، بر او شمشیر می‌کشیم. یاران علی در خانه‌هایشان نشستند و بعد از آن دیگر کسی چیزی نگفت.[۳]

---

۱ - کتاب سلیم بن قیس، ص۸۲ و ۸۳.

۲ - همان، ص۸۳.

۳ - قمی، الخصال ، ج۲، ص۴۶۵ .

از طرف دیگر، به گونه ای زشت و قبیح او را توصیف کرده اند که مفلس و فقیـر بـود و هیچ مالی نداشت.

«در خانه ای فقیرانه تمام فرزندانش را جمع می‌کرد تا اصحابش رنج وی را بدانند و بـار سنگین آن را برای وی کم کنند».[1]

به همین دلیل، وقتی که پدر فاطمه، علی را پیشنهاد کرد، فاطمه ازدواج با او را رد کـرد. نص روایت چنین است:

«وقتی رسول الله ﷺ می‌خواست، فاطمه را به عقد علی در بیاورد، فاطمه در گوش پیامبر گفت: ای رسول خدا، تو به آنچه ما می‌بینیم، بیناتری اما زنان قریش گفته انـد کـه او مـردی شکم گنده با دستانی دراز و شانه‌هایی قوی و سری طاس و چشمانی بزرگ و لبـی خنـدان است اما مالی ندارد.»[2]

اصفهانی از ابن ابی‌اسحاق روایت کرده که گوید: پدرم روز جمعه مرا به مسجد برد و مـرا بلند کرد، علی را دیدم که روی منبر خطبه می‌خواند. او پیرمردی با دستانی دراز و شانه های پهن بود. ریشی داشت که تا سینه اش می‌آمد و چشمش کمی کج بود.[3]

و در یک وصف جامع گفته اند که علی:

گندمگون، با قدی متوسط نزدیک به کوتاه، شکمی بزرگ و انگشـتانی مـنظم و بـازوان محکم و پاهایی قوی و چشمانی مهربان و ریشی بزرگ و سری طاس و پیشانی پهن بود.[4]

کلینی در کافی، روایت کرده که فاطمه از علی راضی نبود، حتی بعد از ازدواج نیز، از او راضی نبود و او را با آرامش و اطمینان قلبی قبول نکرده بود. متن روایت این است:

---

۱ – ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ص۲۶ .

۲ – تفسیر قمی، ج۲، ص۳۳۶ .

۳ – مقاتل الطالبین، ص۲۷ .

۴ – همان.

«وقتی رسول الله، فاطمه را به علی داد، بر آنها وارد شد و دید که فاطمه گریه مـی‌کنـد. فرمود:گریه می‌کنی؟ قسم به خدا، اگر در اهل بیت من کسی بهتر از او بود، تو را بـه عقـدش در نمی‌آوردم؛ من تو را به عقد علی در نیاورده ام، بلکه خداوند تو را بـه عقـدش در آورده است.»[1]

اربلی از «بریده» نقل کرده کـه رسـول الله ﷺ فرمـود: ای بریـده، برخیـز تـا فاطمـه را برگردانیم. وقتی بر آنها وارد شدیم، دیدیم که فاطمه گریه می‌کند. پیـامبر گفـت: چـرا گریـه می‌کنی دخترم؟ گفت: غذای کم و غم زیادی دارم.[2]

آری، این است آراء و نظرات این قوم. پس چه امیدی به کسانی که به اصحاب رسول الله ﷺ، صدیق و فاروق و ذی‌النورین و سایر اصحاب، و به رسـولان و انبیـای الهـی گسـتاخی می‌کنند، وجود دارد؟ آیا آنها علی و اهل بیتش را محترم می‌دانند؟ هرگز چنین نیست.

به علی و پیامبر ﷺ و همسرش در یک روایت باطل و خرافی توهین کرده اند، به طوری که گفته اند:

پیامبر ﷺ تنها یک لحاف داشت و عایشه نیز، همراه وی بـود. پیـامبر ﷺ میـان علـی و عایشه می‌خوابید و لحاف دیگری نداشتند. وقتی که رسول الله ﷺ شب بـر مـی‌خواسـت، بـا دستش لحاف را از وسط پایین می‌آورد.[3]

آیا اهانتی بزرگ‌تر از این اهانت وجود دارد؟

آری، بسیار بزرگ‌تر و بیشتر وجود دارد؛ از جمله، روایت کرده اند که علی نـزد رسـول الله ﷺ آمد و ابوبکر و عمر نزد وی بودند. علی می‌گوید: من میان پیامبر و عایشـه نشسـتم و

---

۱ – الفروع من الکافی.

۲ – کشف الغمة، ج۱ ، ص۱۴۹ و ۱۵۰ .

۳ – کتاب سلیم بن قیس، ص۲۲۱.

عایشه به او گفت: جایی غیر از ران مـن و ران رسـول الله ﷺ پیـدا نکـردی؟ گفـت: نـه ای عایشه.[۱]

باری دیگر آمد و جایی نیافت. رسول خداﷺ اشاره کرد کـه پشـتش بنشـیند، و عایشـه پشتش نشسته بود و پوششی رویش بود. علی آمد و بین رسول خدا و عایشه نشست. عایشه عصبانی شد و گفت: تو را چی شده که غیر از اتاق من جایی نیافتی؟ رسول خداﷺ عصبانی شد و فرمود: ای حمیراء مرا به خاطر برادرم اذیت مکن.[۲]

اینان این گونه خود را خوار و ذلیل کرده اند.

بعد از اینکه علی حکومت را به دست گرفت، شیعیان در هیچ جنگی همراه وی نمی‌رفتند و همیشه بهانه می‌آورند؛ گاه مخفیانه و گاه آشکارا از جنگ فرار می‌کردند. تاریخ پُر است از خوار شدن علی از جانب شیعیانش که او را در تمام جنگهـا تنهـا گذاشـته انـد. از ایـن رو می‌گوید:

«خدا شما را بکشد که دل مرا بسیار چرکین و از خشم پُر کردید و در هر نفس، پـی در پی به من غم و اندوه می‌خورانید و به سبب نافرمانی و بی اعتنایی رأی و تدبیرم را فاسـد و تباه ساختید تا اینکه قریش گفتند: پسر ابوطالب مرد دلیری اسـت، امـا علـم جنـگ کـردن ندارد– تا آنجا که می‌گوید:– کسی که مورد اطاعت قرار نگیرد، رأی و تدبیر ندارد».[۳]

در جایی دیگر می‌گوید: «آگاه باشید من شما را به جنگیـدن در شـب و روز و نهـان و آشکار دعوت نموده ام. پیش از آنکه آنها به جنگ شما بیاینـد، شـما بـه جنگشـان برویـد. سوگند به خدا هرگز با قومی در میان خانه‌ی ایشان جنگ نشده اسـت مگـر آنکـه ذلیـل و مغلوب گشته اند.پس شما وظیفه‌ی خود را به یکدیگر حواله نموده اید و همـدیگر را خـوار

---

۱ – البرهان فی تفسیر القرآن، ج۴، ص۲۲۵

۲ – کتاب سلیم بن قیس عامری، ص۱۷۹ .

۳ – نهج البلاغة، ص۷۰ و ۷۱ .

ساختید تا اینکه از هر طرف اموال شما غارت شد و دیار شما از تصرفتان بیرون رفت و این فرد غامدی است که با سواران خود به شهر انبار وارد گردید و حسان بن حسان بکری را کشت و سواران شما را از حدود آن شهر دور گردانید و به من خبر رسید که یکی از لشکریان ایشان بر یک زن مسلمان و یک زن کافر ذمی داخل شده و خلخال و دستبند و گردن‌بندها و گوشواره‌های او را می‌کند و آن زن نمی‌توانست از او ممانعت کند. باید صدا به گریه و زاری بلند می‌نمود و از خویشان کمک می‌طلبید. پس دشمنان با مال و دارایی بسیار بازگشتند در صورتی که به یک نفر از آنها زخمی نرسید و خونی از آنها ریخته نشد. اگر مرد مسلمانی از شنیدن این واقعه از حزن و اندوه بمیرد بر او ملامتی نیست حتی نزد من هم به مردن سزاوار است. بسیار جای حیرت و شگفتی است! سوگند به خدا، اجتماع ایشان بر کار نادرست و تفرقه و اختلاف شما در کار حق و درست، دل را می‌میراند و غم و اندوه ایجاد می‌نماید. پس چهره‌های شما زشت و دلهایتان غمگین گردد هنگامی که آماج تیرهای آنها قرار گرفته اید. مال شما را به یغما می‌برند و شما غارت نمی‌کنید، با شما جنگ می کنند و شما جنگ نمی نمایید. خداوند را معصیت می‌کنید و راضی هستید، وقتی که به شما در ایام تابستان امر کردند که به جنگ ایشان بروید، گفتید: اکنون هوا گرم است ما را مهلت ده تا حرارت گرما کم شود. چون در ایام سرما شما را به جنگ با آنها امر کردند، گفتید: در این روزها هوا بسیار سرد است به ما مهلت ده تا سرما برطرف گردد. شما که این همه عذر و بهانه برای فرار از گرما و سرما می‌آورید، پس سوگند به خدا از شمشیر زودتر فرار خواهید کرد».[۱]

اهانت به فاطمه رضي الله عنها، دختر پیامبر ﷺ:

به دختر پیامبر ﷺ، مادر حسن و حسین و همسر علی، فاطمه‌ی زهرا رضي الله عنها نیز، اهانت

۱ - نهج البلاغه، ص ۷۰ و ۷۱.

کرده اند و چیزهایی را به او نسبت داده اند که ارتکاب آن از هیچ زن مؤمن مسلمانی قابل تصور نیست، چه برسد به پاره‌ی تن رسول الله ﷺ و سرور زنان اهل بهشت. از جمله گفته اند: فاطمه همیشه از دست علی عصبانی بود و به او اعتراض می‌کرد و شکایتش را نزد پدرش می‌برد و در بسیاری از مسائل کوچک و بی‌اهمیت از علی به پیامبر شکایت می‌کرد.

حتی نسبت به امور خیر نیز، از علی عصبانی می‌شد چنان که محدث شیعیان، ابن فتال نیشابوری روایت می‌کند[1]: پیامبر ﷺ باغی را برای علی داد و علی آن را فروخت و تمام حاصل آن را میان فقرای مدینه تقسیم کرد و چیزی از آن باقی نماند. وقتی به خانه آمد، فاطمه به وی گفت: پسر عمو، باغی را که پدرم کاشته بود، فروختی؟ گفت: آری. گفت: خوب به نقد یا به نسیه؟ پولش کجاست؟ گفت: آن را به فقرا دادم. فاطمه گفت: من گرسنه ام و پسرانم گرسنه هستند، و گمان نمی‌کنم گرسنه ای مانند ما وجود داشته باشد. تنها یک درهم داریم و آن را به طرف لباس علی پرت کرد. علی گفت: فاطمه، تنهایم بگذار. گفت: قسم به خدا، باید پدرم میان من و تو داوری کند. پس جبرئیل بر محمد ﷺ نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند بر تو سلام کرد و گفت: سلام مرا به علی برسان و به فاطمه بگو: تو حق نداری به دست‌های علی ضربه بزنی.[2]

---

۱ – محمد بن حسن الفتال فارسی نیشابوری، متکلم جلیل القدر، فقیه، عالم، زاهد، باتقوا که ابوالمحاسن عبدالرزاق رئیس نیشابور او را به قتل رساند. (رجال الحلی، ایران، ص۲۵۹)
او از بزرگان شیعه، در سده‌ی پنجم بوده و کتاب «روضة الواعظین» از اوست. (تأسیس الشیعة ص۳۹۵).
او شیخی بزرگ از بزرگان شیعه و متکلم و فقیه و عالم و مفسر و متدین و زاهد بوده است. (به نقل از محمد مهدی خراسانی، ایران، مقدمه‌ی کتاب، ص۱۱).

۲ – روضة الواعظین، ج۱، ص۱۲۵ .

همچنین به فاطمه نسبت داده اند که او راجع به قضیه‌ی فدک نزد ابوبکر و عمر آمد و با آنان جر و بحث کرد و در حضور مردم سخن گفت و فریاد کشید، و مردم اطرافش جمع شدند.[۱]

یک بار یقه‌ی عمر را گرفت و او را به طرف خود کشاند.[۲]

یک بار ابوبکر را تهدید کرد که اگر دست از سر علی بر ندارید، موهایم را آشکار می‌کنم و یقه ام را پاره می‌کنم.[۳] امثال این روایات زیادند.

اهانت به حسن بن علی:

به هیچ کس به اندازه‌ی حسن بن علی از طرف شیعه توهین نشده است. آنها بعد از وفات پدرش، علی‌ﷺ او را خلیفه و امام خود قرار دادند اما مدت کوتاهی نگذشت که او را مانند پدرش خوار و به او خیانت کردند.

یعقوبی مورخ شیعی می‌گوید:

حسن بعد از پدرش دو ماه و بنا به گفته‌ی بعضی چهار ماه، حکومت کرد و عبیدالله بن عباس را همراه دوازده هزار نفر به جنگ با معاویه فرستاد. معاویه هزار هزار درهم به عبیدالله بن عباس داد و او همراه هشت هزار نفر از اصحابش به طرف معاویه رفت و معاویه، مغیره بن شعبه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن ام الحکم را نزد حسن فرستاد که در مدائن بود. سپس از نزد او رفتند و مردم می‌گفتند: خداوند خون پسر رسول الله ﷺ را حفظ کرد و از فتنه در امان داشت و او با معاویه صلح کرد. لشکر آشفته شده بود و هیچ کس در صداقت آنها شک نمی‌کرد. سپس آنها به حسن تاختند و مالیات وی را غارت کردند و حسین اسبی را

---

۱ – کتاب سلیم بن قیس، ص۲۵۳ .

۲ – الکافی فی الاصول.

۳ – تفسیر العیاشی، ج۲ ، ص۶۷. الروضة من الکافی، ج۸ ، ص۲۳۸ .

برای او آماده کرد تا از تاریکی‌های ساباط نجات یابد و جراح بن سنان اسدی در کمین او نشسته بود و با نیزه ای به رانش زد و او ریش جراح را گرفت و بلندش کرد و ضربه ای به گردن او زد.

حسن به مدائن رفت در حالی که به شدت خونریزی می‌کرد، به همین دلیل مریض شد و مردم از او جدا شدند. معاویه به عراق آمد و حکومت را به دست گرفت در حالی که حسن به شدت مریض بود. وقتی حسن دید دیگر قدرتی ندارد و اصحابش از اطراف او پراکنده شدند، و با معاویه صلح کرد.[۱ و۲]

مسعودی شیعی در کتاب خود می‌گوید: که حسن در خطبه ای بعد از توافق با معاویه گفت:

ای اهل کوفه، اگر شما را فراموش کنم سه کار شما را فراموش نمی‌کنم: اینکه پدرم را کشتید و سنت و روش مرا از من سلب کردید و به شکم من خنجر زدید. من با معاویه بیعت

---

۱ - صلح حسن با معاویه؛ وقتی که این قوم این عبارت را می‌شنوند، خجالت می‌کشند و چیزهایی می‌گویند و آن را تأویل می‌کنند که عقل از آن حیرت می‌کند. خلاصه‌ی گفته‌ی آنها این است که او با معاویه صلح کرد اما بیعت نکرد و امارت و خلافت را به معاویه نسپرد. در این جا برای پرهیز از طولانی شدن بحث تنها یک روایت از کتابهای شیعه را می‌آوریم و فکر می‌کنیم که برای کسی که بصیرت داشته باشد، کافی است. بزرگ شیعیان در علم رجال، این روایت را از ابوعبدالله جعفر آورده که او گفت: معاویه نامه ای به حسن بن علی نوشت که تو و حسین و یاران علی اینجا بیایید. قیس بن سعد بن عباده انصاری همراهشان رفت و وارد شام شدند. معاویه به آنان اجازه‌ی ورود داد و خطیبان را برایشان جمع کرد و گفت: ای حسن! برخیز و بیعت کن. حسن برخاست و با معاویه بیعت کرد. سپس به حسین گفت: برخیز و بیعت کن. حسین نیز برخاست و بیعت کرد. سپس گفت: ای قیس! برخیز و بیعت کن. قیس به حسین نگاه کرد تا ببیند نظرش چیست. حسین گفت: ای قیس! او امام من است. در روایتی دیگر آمده که حسن نزد قیس رفت و گفت: ای قیس! بیعت کن. قیس هم با معاویه بیعت کرد. (رجال کشی ص۱۰۲).

۲- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۲۱۵.

کردم پس گوش دهید و اطاعت کنید.

اهل کوفه چادر حسن را بر سرش خراب کردند و با خنجر به شکم او زدند. وقتی مطمئن شد چه بلایی سرش آمده، به صلح تسلیم شد.[۱]

به وی اهانت کردند تا جایی که چادر را بر سرش خراب کردند و به او یورش بردند تا جایی که جانمازش را از زیرش درآوردند. سپس عبدالرحمن بن عبدالله جعال ازدی به او حمله کرد و چادر را از روی سرش برداشت. پس حسن بدون شمشیر و بدون پوشش ماند و هیچ کاری از دستش برنیامد.[۲]

مردی از طایفه‌ی بنی اسد، جراح بن سنان، به رانش زد و تا استخوانش را پاره کرد ... و حسن را بر تختی تا مدائن بردند ... او به معالجه‌ی زخمش پرداخت و گروهی از رؤسای قبایل مخفیانه به معاویه نامه نوشتند که از او اطاعت می‌کنند و تسلیم کردن حسن را برای او ضمانت کردند. این خبر به حسن رسید. حسن بیشتر متوجه شد که شیعیانش او را خوار کردند، و به فاسد بودن نیّات آنها و سبّ و تکفیرشان و حلال دانستن خونش و غارت اموالش، علم پیدا کرد.[۳]

این شیعیان همان طور که با زبان به او توهین کردند، با دست نیز، او را آزردند. کشی از ابوجعفر نقل کرده که گفت: «مردی از اصحاب حسن عليه السلام که به او سفیان بن ابی‌لیلی می‌گفتند، نزد حسن آمد در حالی که او در گوشه‌ی اتاقش نشسته بود. به او گفت: سلام بر تو ای خوارترین مؤمنان، گفت: چطور فهمیدی؟ گفت: تو امارت امت را به دست گرفتی سپس

---

۱ - مروج الذهب، ج۲، ص۴۳۱ .

۲ - مفید، الإرشاد، ص۱۹۰ .

۳ - کشف الغمة، ص۵۴۰ و ۵۴۱ . الإرشاد، ص۱۹۰. الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة، تهران، ص۱۶۲ .

آن را از گردن خود انداختی و به گردن این ظـالم انـداختی و بـه غیـر حکـم خـدا، حکـم کردی».[۱]

سپس حسن توضیح می‌دهد که شیعیان وی و شیعیان پدرش چه بلاهـایی بـر سـر آنهـا آوردند و چه بدی‌ها و توهین‌هایی به آنها کردند. با کلامی واضح می‌گوید:

«من معتقدم که معاویه بسیار بهتر از کسانی است که خود را شیعه‌ی من می‌پندارند؛ آنهـا به کشتن من و غارت اموالم فکر می‌کنند. قسم به خدا اگر از معاویه عهـد بگیـرم کـه خـونم محفوظ و خانواده ام در امان باشند، بهتر است از این که مرا بکشند و خـانواده و اهـل بیـتم نابود شوند. قسم به خدا اگر با معاویه بجنگم، شیعیانم گردن مرا می‌گیرند و مرا تسلیم معاویه می‌کنند. قسم به خدا اگر من با معاویه صلح کنم و عزیز باشم، بهتر از این است که مرا بکشند و اسیر باشم. اگر با معاویه صلح کنم، در آن صورت معاویه بر من منت می‌نهد و تا آخر زمان به بنی‌هاشم احترام می‌گذارد و معاویه برای همیشه به مرده و زنده‌ی ما احترام می‌گذارد».[۲]

به او توهین کرده اند به طوری که امامت را بعد از وی از فرزندانش قطع کرده اند، حتـی فتوا داده اند که هر کسی از میان فرزندانش ادعای امامت داشته باشد، کافر است.

توهین به حسین بن علی:

حسین ﷺ نیز، خوشبخت‌تر از برادر و مادر و پدرش نبود، هر چند که این قوم در حـبّ و پیروی از وی مبالغه کرده اند اما قولاً و عملاً به او توهین کرده اند و گفته اند:

فاطمه ﷺ از تولد حسین ناراحت بود و بارها بشارت ولادت وی را رد می‌کرد. همـان طور که رسول خدا ﷺ نمی‌خواست که مژده‌ی ولادتش را قبول کند. فاطمه با روحیه‌ی بـد و از روی اجبار او را به دنیـا آورد و اینکـه حسـین از فاطمـه شـیر نخـورد نشـانه‌ی همـین

---

۱ - رجال کشی، ص۱۰۳ .

۲ - طبرسی، الاحتجاج، ص۱۴۸ .

ناخوشایندی فاطمه بود. این روایات در مهم‌ترین و صحیح‌ترین کتاب‌های حدیثی شیعه روایت شده است. کلینی از جعفر روایت می‌کند که گفت: «جبرئیل نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: فاطمه فرزندی به دنیا خواهد آورد که امت تو بعد از تو او را خواهند کشت. پس وقتی که فاطمه به حسین آبستن شد از آن خوشش نیامد و هنگام به دنیا آمدنش نیز، خوشش نیامد. سپس ابوعبدالله گفت:

در دنیا مادری را ندیدم که پسری به دنیا بیاورد و خوشش نیاید. او خوشش نیامد؛ زیرا می‌دانست که کشته خواهد شد. وی گفت: این آیه درباره‌ی او نازل شده است: ﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ إِحۡسَٰنًاۖ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗاۖ﴾ [الأحقاف:۱۵][۱]

اهانت! چه اهانتی؟! بدگویی! کدام بدگویی؟! دروغ! چقدر بزرگ؟!

حسین از فاطمه شیر نمی‌خورد و از هیچ زن دیگری نیز، شیر نمی‌خورد. سپس پیامبر ﷺ آمد و انگشت ابهامش را در دهانش گذاشت و او به اندازه‌ی دو یا سه روز از آن شیر می‌نوشید.[۲]

این گونه شیعیان همانند رفتاری که با برادر و پدرش کرده بودند با وی با وی نیز رفتار کردند. همچنان که مورخان گفته اند: کوفه که مرکز شیعیان بود هر آنچه خواستند درباره‌ی حسین گفتند. جعفر می‌گوید: «ولایت ما بر آسمانها و زمین و کوهها وسرزمین‌ها عرضه شد و هیچ کدام جز اهل کوفه قبول نکردند».[۳]

درباره‌ی کوفه گفته اند: خداوند چهار سرزمین را برگزید: و التين و الزيتون و طور سينين و هذا البلد الأمين. تین، مدینه است، زیتون، بیت المقدس و طور سیناء، کوفه و هذا البلد

---

۱ – الأصول من الكافي، كتاب الحجة، باب مولد حسين، ج۱ ،ص۴۶۴ .

۲ – همان، ص۴۶۵ .

۳ – صفار ، بصائر الدرجات، جزء۲، باب ۱۰.

الأمین، مکه است.[۱]

از همین کوفه حدود صد و پنجاه نامه به حسین ارسال شد که در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحیم، از طرف شیعیان حسین و شیعیان پدرش به حسین:

سلام بر تو، مردم منتظر تو هستند و رأیی غیر از تو ندارند، پس عجله کن. عجله کن ای پسر رسول خدا، والسلام علیکم و رحمة الله.[۲]

در نامه ای دیگر می‌نویسد: اما بعد؛ باغ‌ها سرسبز و میوه‌ها رسیده اند. هر گاه خواستی به طرف سربازانت بیا.[۳]

وقتی که نامه‌ها و فرستاده‌های شیعه را بررسی کرد، پسر عمویش، مسلم بن عقیل، را نزد آنها فرستاد. آنها نیز، همگی پیرامون وی جمع شدند و با او بیعت کردند و گریستند؛ در حالی که تعدادشان از هیجده هزار نفر بیشتر بود.[۴]

بعد از چند روز مسلم بن عقیل به حسین نامه نوشت که: تو صد هزار سرباز شمشیر به دست داری، پس درنگ مکن.[۵]

حسین ﷺ در جوابشان نوشت: «من روز سه شنبه از مکه حرکت می‌کنم، وقتی که فرستاده‌ی من نزد شما آمد و از اوضاع جویا شد، بدانید که ما پیش شما می‌آییم».[۶]

اما اوضاع دگرگون شد و شیعه مانند قبل عوض شدند و مسلم بن عقیل را بدون هیچ یار و یاوری کشتند. هنگامی که حسین، خبر مرگ وی را شنید و با لشکر ابن زیاد کوفی مواجه

---

۱ – مقدمة البرهان، ص۲۲۳ .

۲ – کشف الغمة ج۲ ، ص۳۲ . الإرشاد، ص۲۰۳ . الفصول المهمة فی معرفة احوال الأئمة، ص۱۸۲ .

۳ – مفید، الإرشاد ، ص۲۰۳ . طبرسی، اعلام الوری، ص۲۲۳.

۴ – مفید، الإرشاد، ص۲۰۵ .

۵ – همان، ص۲۲۰ .

۶ – همان .

شد، پس با کفش و رداء پیش آنها رفت. پس از حمد و سپاس خدا گفت: «ای مردم، من هیچ گاه نزد شما نمی‌آمدم تا اینکه نامه‌های شما را دریافت کردم و شما گفتید: نزد ما بیا که ما امامی نداریم، شاید خدا ما را بر راه راست و هدایت جمع کند. وقتی دیدم شما این گونه هستید، نزد شما آمدم. پس به عهد و پیمانی که با من بستید، وفا کنید. اگر شما این کار را نکنید و از آمدن من خوشتان نیاید، من به همان جایی که از آن آمده بودم، بر می‌گردم».[1]

سپس او را خوار کردند و از او روی برگرداندند و او را به دست دشمن سپردند تا اینکه همراه چند نفر از اهل بیت و اصحابش کشته شد. همچنان که محسن امین می‌گوید:

پس حسن با بیست هزار نفر از اهالی عراق بیعت کرد اما آنها به او نیرنگ زدند و بر او شورش کردند و او را کشتند.[2]

یعقوبی شیعه می‌نویسد: هنگامی که اهل کوفه او را کشتند، اموال وی را غارت کردند و حرم او را برداشته و به طرف کوفه بردند. وقتی که وارد کوفه شدند، زنان کوفه فریاد زنان و گریه کنان بیرون آمدند. علی بن حسین گفت: اینها برای ما گریه می‌کنند؟ پس چه کسانی ما را کشتند؟[3]

اینها همان شیعیان و آنها همان اهل بیت هستند و این هم رابطه و رفتار آنها با اهل بیت؛ همان کسانی که ادعای حبّ و پیروی از آنها را دارند.

توهین به سایر اهل بیت:

سایر اهل بیت علی و اهل بیت پیامبر ﷺ از این آزار و اذیت و بدگویی و اهانت در امان نبودند، تا جایی که آنها را تکفیر و تفسیق کرده و دشنام داده اند و تمام کسانی را که به خون

---

۱ - همان، ص۲۲۴.

۲ - أعیان الشیعة، ص۳۴ .

۳ - تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۲۳۵ .

خواهی حسین و طلب حق و حکومت برخاسته بودند، نفرین کردند و ادعای امامت و رهبری در غیر این هشت نفر از فرزندان حسین کردند؛ حالا خواه از فرزندان خود حسین باشد و خواه از فرزندان حسن و خواه از فرزندان علی باشد؛ از جمله: محمد بن حنفیه،پسرش ابو هاشم، زید بن زین العابدین و پسرش یحیی، عبدالله بن محض بن حسن دوم و پسرش محمد، ملقب به نفس زکیه و برادرش ابراهیم، پسران جعفر بن باقر: عبدالله الأفطح و محمد، نوه‌های حسن دوم: حسین بن علی و یحیی بن عبدالله، پسران موسی کاظم: زید و ابراهیم، پسر علی النقی جعفر بن علی و بسیاری افراد دیگر از علویان و طالبیان که اصفهانی در مقاتل الطالبین آورده است و از میان طالبی‌ها، اولاد جعفر بن ابی‌طالب و عقیل بن ابی‌طالب. آنان معتقدند که تمام عباسیانی که از اهل بیت بودند و ادعای امامت کردند، کافرند. همچنین پسر عموهای رسول الله ﷺ و فاطمیان مصر.[1] روایت‌های زیادی را در این

---

۱ – ما نمی‌دانیم که شیعیان معاصر بر چه اساسی می‌گویند که فاطمیان یک دولت شیعی و بانی شکوه و عظمت شیعه و داعی آن بوده اند و بانی علم و تمدن در مصر و مؤسس مساجد و کتابخانه و دانشگاه‌ها در آن جا بودند. (الشیعة فی المیزان، مغنیة، ص۱۴۹و ما بعد، اعیان الشیعة ص۲۶۴، بخش دوم) با وجود این، آنها را تکفیر کردند و بر خارج شدن آنها از دایره‌ی اسلام اتفاق نظر دارند. آنها در دوره‌ی خلیفه قادر عباسی در ربیع الأخر سال ۴۰۲ ، نامه ای نوشتند که امضای بزرگان این قوم و سران آنان را در برداشت، به خصوص کسی که ملقب به نقیب الأشراف و گرد آورنده‌ی نهج البلاغه بود؛ یعنی، سید رضی و برادرش مرتضی. برای حفظ تاریخ و اعتبار آن، در این جا متن این نامه را می‌آوریم: منصور بن نزار ملقب به حاکم – خداوند حکم خواری و پستی به او بدهد – پسر سعد بن اسماعیل بن عبدالرحمن بن سعید – خداوند او را خوشبخت نگرداند – وقتی که به مراکش رفت، خود را عبیدالله، ملقب به مهدی نامید. او و پیشینیان کثیف و نجس او– لعنت خدا بر آنها باد – داعیان خوارج بودند و هیچ نسبتی با فرزندان علی بن ابی‌طالب ندارند و این ادعایی باطل و دروغ است که خود را به علی نسبت داده اند. این شخص و پیشینیان وی، کافر و فاسق و زندیق هستند که پایبند به مذهب مجوسی می‌باشند. آنها حدود

باره ساختند؛ از جمله: از ابوجعفر باقر سؤال شد: اینکه خداوند می‌فرماید: روز قیامت کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، صورتشان سیاه می‌شود، چه کسانی هستند؟

گفت: کسی که بگوید من امام هستم در حالی که امام نیست، هر چند که علوی باشد؟

گفتم: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی‌طالب باشد؟

گفت:آری. در یک روایت از پسرش، جعفر آمده که گفت: حتی اگر فاطمی علوی باشد.[1]

همچنین کسی که ادعای امامت کند و شایسته‌ی آن نباشد، کافر است.[2]

شیعیان، لقب امام را از هشت نفر از فرزندان حسین خلع کردند اما کمترین توهین و تحقیرها و توهین‌های زیادی به حسن و اولادش نمودند و در عوض برای امام خیالی (مهدی) داستان‌ها بافته اند. آنها را خوار و ذلیل کردند و مورد تمسخر قرار دادند و تهمت‌هایی به آنها زدند که اینان از آن مبرا و به دورند. همان کاری که با پدرانشان و با حسن و حسین و علی بن ابی طالب و رسول الله ﷺ و سایر پیامبران کردند.

توهین به علی بن حسین:

شیعه به علی بن حسین ملقب به زین العابدین و کسی که او را امام مطاع دانستند و بعد

الهی را تعطیل و فرجها را مباح کردند و خونها را ریختند و انبیاء را دشنام دادند و پیشینان را لعن کردند و ادعای ربوبیت دارند.

امضاکنندگان:

شریف رضی، سید مرتضی برادرش، ابن ازرق موسوی، محمد بن محمد بن عمر بن ابی‌یعلی علوی، قاضی ابومحمد عبدالله بن اکفانی، قاضی ابوالقاضی، ابوالقاسم جزری، امام ابو حامد اسفراینی و بسیاری دیگر (النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، جمال الدین تسغری بردی اتابکی، متوفای سال ۸۷۴ هـ ،ج۴ص ۲۳۰-۲۲۹. شذرات الذهب و تاریخ الاسلام، ذهبی، مرآة العقول، المنتظم و عقد الجمان).

۱ - الأصول من الکافی، ج۱، ص۳۷۲ .

۲ - همان.

از پدرش با او بیعت کردند، نیز، توهین کردند. درباره اش می‌گویند: او از یک شخص عادی و عامی ترسوتر است و او به بردگی برای یزید، قاتل حسین، اعتراف کرده است. روایتی در کتاب کافی آنها از پسر زین العابدین محمد باقر آمده که گفت: «یزید بن معاویه وارد مدینه شد و می‌خواست که حج انجام دهد، دنبال فردی از قریش فرستاد و او را آوردند. یزید به وی گفت: آیا اعتراف می‌کنی که تو برده‌ی من هستی، اگر بخواهی تو را می‌فروشم و اگر بخواهی، تو را آزاد می‌کنم. آن مرد گفت: قسم به خدا ای یزید، تو از لحاظ حب در قریش از من برتر نیستی و پدرت در جاهلیّت و اسلام نیز، از پدر من برتر نبوده است و خودت نیز، در دین از من بهتر نیستی، پس چطور می‌گویی که خواسته ات را برآورده کنم. یزید گفت: اگر اعتراف نکنی، قسم به خدا تو را می‌کشم. آن مرد گفت: کشتن من بزرگ‌تر از کشتن حسین بن علی نیست. پس دستور داد که او را بکشند.

سپس دنبال علی بن حسین فرستاد و همان درخواست را از او نیز، کرد؛ علی بن حسین به او گفت: اگر اعتراف نکنم مانند آن مرد مرا می‌کُشی؟ یزید گفت: آری. علی بن حسین گفت: من اقرار کردم به چیزی که خواسته بودی و من برده‌ی اجباری هستم. پس اگر خواستی مرا نگه دار و اگر خواستی مرا بفروش».[۱]

این چنین به فرزند و مادرش نیز اهانت کردند و او را آزردند. می‌گویند: «از یکی از امامان معصوم شان سؤال شد: دو همسایه دارم که یکی شان ناصبی و دیگری زیدی است و ناچارم با آنان رفت و آمد کنم، با کدام یک از این دو نفر رفت و آمد کنم؟

گفت: هر دو مثل هم هستند. هر کس آیه ای از کتاب خدا را تکذیب نماید، اسلام را پشت سرش انداخته و او قرآن و تمام پیامبران و رسولان را تکذیب کرده است. راوی گوید:

۱ – الروضة من الکافی، ج۸، ص۲۳۴ و ۲۳۵.

سپس امام گفت: این ناصبی، آشکارا با تو دشمنی کرده و این زیدی آشکارا بـا مـا دشـمنی کرده است».[۱]

مادرش هم مورد اذیت و آزار و اهانت شیعیان قرار گرفت؛ به گونه ای که گفته اند: تمـام مردم بعد از قتل حسین مرتد شدند جز پنج نفر: ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل، جبیر بن مطیع، جابر بن عبدالله و شبکه همسر حسین بن علی.[۲]

ما نمی‌دانیم که مادر علی بن حسین، شهربانو کجا رفته که از شبکه نام بردند و او را نـام نبردند.

توهین به محمد باقر و پسرش:

محمد باقر و پسرش جعفر، مظلوم‌های حقیقی هستند؛ چرا که هیچ قباحت و زشتی باقی نمانده که به آنها نسبت ندهند. با نام آنها مذهبی را اختراع و مسلکی را ایجاد کردند که خود آنها خبر ندارند. آنها گفته اند: باقر از ترس، آنچه را خدا حرام کرده بود، حلال کـرده اسـت؛ مثلاً فتوا داده است: هر چه باز و عقاب بکشند، حلال است، حال آنکه حرام می‌باشد.

زراره بن اعین از راویان و بزرگان شیعه و مدار مذهبشان، درباره‌ی محمد باقر می‌گوید: او پیرمردی است که از خصومت و فصل دعاوی آگاهی ندارد.[۳]

آورده اند که زراره بن اعین گفت: «از محمد باقر مسأله ای را پرسیدم و او جوابم را داد سپس مردی نزد وی آمد و همان سؤال را پرسید و او بر خلاف جواب من، به او جواب داد. سپس مرد دیگری آمد و بر خلاف جواب من و آن مرد جوابش داد. وقتی که بیـرون رفتنـد،

---

۱ – الروضة من الکافی، ج۸، ص۲۳۵.

۲ – شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، ص۱۴۴.

۳ – الدصول من الکافی .

گفتم: ای پسر رسول الله، این دو فرد، عراقی و از شیعیان شما بودند و شما به هر کدام جواب‌های متفاوتی دادید؟

گفت ای زراره، این برای ما بهتر است و باعث بقای ما و شما می‌شود. اگر همگی بر یک جواب اتفاق داشته باشیم، مردم شما را علیه ما تصدیق می‌کنند و این بقای ما و شما را کمتر می‌کند.

زراره گفت: سپس به ابوعبدلله گفتم: شیعیان شما طوری هستند که اگر کوچکترین آزاری به آنان برسد از اطراف شما پراکنده می‌شوند. زراره گوید: او مانند پدرش جواب مرا داد».[۱]

همچنین درباره‌ی جعفر گفته اند که او از ابوحنیفه که در حضورش بود، تمجید کرد و پس از آنکه از نزدش رفت، او را مورد مذمت و نکوهش قرار داد؛ همان طور که کلینی از محمد بن مسلم روایت کرده که گوید: «بر ابوعبدالله وارد شدم در حالی که ابوحنیفه پیشش بود. به او گفتم: فدایت شوم خواب عجیبی دیدم. به من گفت: ای ابن مسلم! خوابت را تعریف کن؛ چون کسی که بر تعبیر خواب علم و آگاهی دارد، اینجا نشسته است. با دستش به ابوحنیفه اشاره کرد. محمد بن مسلم گوید: گفتم: در خواب دیدم که وارد خانه ام شدم، دیدم که همسرم به روی من بیرون می‌آید، وسایل زیادی را شکستم و همسرم آنها را به طرف من پرتاب کرد. از این خواب درشگفتم. ابوحنیفه گفت: تو مردی هستی که راجع به ارث همسرت خیلی جر و بحث و مجادله می‌کنی. پس از تلاش و زحمت فراوان به خواسته ات می‌رسی. محمد بن مسلم گوید: ابوعبدالله گفت: ای ابوحنیفه به خدا قسم که خوب و درست، خوابش را تعبیر کردی. سپس ابوحنیفه از نزدش رفت. آنگاه گفتم:

فدایت شوم! من از تعبیر خواب این ناصبی خوشم نیامد. ابوعبدالله گفت: ای مسلم! ناراحت نشو؛ چون تعبیر خواب آنان با تعبیر خواب ما خیلی فرق دارد و تعبیر خوابت این نبود که او گفت. به او گفتم: فدایت شوم! تو که به او گفتی درست تعبیر کردی و بر آن قسم

---

۱ – الأصول من الکافی (کتاب فضل العلم)، تهران، ص۶۵ .

خوردی حال آنکه اکنون می‌گویی اشتباه کرده است؟ گفت: آری، قسم خوردم که او به خطا، اصابت کرد».[۱]

همچنین به او نسبت داده اند که گفت: «من با هفتاد زبان حرف می‌زنم و مخرج تمام آنها را به خوبی ادا می‌کنم».[۲]

پیش از این خرافات و بدگویی‌هایی را که انسان از ذکر آنها شرم دارد، ذکر کـردیم[۳] و در این جا فقط یک روایت را که کشی از زراره نقل کرده است، می‌آوریم. در این روایـت زراره می‌گوید: قسم به خدا، اگر تمام آنچه از ابوعبدالله شنیده ام، بازگو کنم؛ آلـت تناسـلی مـردان مانند چوب باد می‌کند.[۴]

اهانت به موسی بن جعفر:

به موسی بن جعفر و مادرش نیز اهانت کرده و گفته اند:

«پسر عکاشه بر ابوجعفر وارد شد و ابوعبدالله نزد وی ایسـتاده بـود. انگـوری را بـه او تقدیم کرد و گفت: پیرمرد و کودک یکی یکی می‌خـورد و کسـی کـه تصـور مـی‌کنـد سـیر نمی‌شود، سه تا سه تا و چهار تا چهار تا می‌خورد. اما دو تا دو تا بخور؛ چون این مسـتحب است. به ابوجعفر گفت: چرا ابوعبدالله ازدواج نمی‌کند، وقت ازدواجش رسـیده اسـت؟ یـک کیسه پول جلویش بود و گفت: کنیز فروشی از اهل بربر می‌آید و در خانه‌ی میمون می‌نشیند و با این کیسه پول کنیزی برای او می‌خریم. گفت: بروید و هر وقت آمد، خبر بدهید. سـپس روزی ما پیش ابوجعفر رفتیم و از کنیز فروشی که گفته بود او را خبر کردیم. گفت: برویـد و با این کیسه پول، کنیزی بخرید. گفت: نزد کنیز فروش آمدیم و او گفت: جز دو کنیز مـریض،

---

۱ – الروضة من الکافی، ج۸، ص۲۹۲ .

۲ – بصائر الدرجات، جزء ۶ .

۳ – نگاه کنید به باب سوم «شیعه و دروغ‌هایشان بر اهل بیت» از این کتاب .

۴ – رجال الکشی، شرح حال زراره بن اعین، ص۱۲۳.

کنیز دیگری ندارم. گفتیم: آنها را بیرون بیاور تا ببینیم. سپس آنها را بیرون آورد و گفتیم: این دو را چقدر به ما می‌فروشی؟ گفت: به هفتاد دینار. گفتیم: خوب است. گفت: کمتر از هفتاد دینار نمی‌دهم. گفت: ما آنها را در مقابل این کیسه پول می‌خریم و نمی‌دانیم که چقدر پول در آن است. مردی با موهای سفید نزد وی بود و گفت: آنها را جدا کن و بشمار. کنیز فروش گفت: اگر یک درهم کم داشته باشد، معامله نمی‌کنم. هنگامی که کیسه پول را شمردند، درست هفتاد دینار بود و کم و زیاد نداشت. ما کنیز را برداشتیم و او را پیش ابوجعفر بردیم؛ در حالی که جعفر نزد وی ایستاده بود و ماجرا را برایش تعریف کردیم. سپس خدای را شکر کرد و گفت: اسمت چیست؟ گفت: حمیده. گفت: در دنیا حمیده و در آخرت محمود هستی. بگو آیا باکره هستی یا بیوه؟ گفت: باکره هستم. گفت: چطور ممکن است کنیزی در دست این کنیز فروشان سالم بماند و او را خراب نکنند. کنیز گفت: از پشت با من نزدیکی می‌کردند. سپس او گفت: ای جعفر! بگیر که او بهترین فرد روی زمین، موسی بن جعفر را برایت به دنیا می‌آورد».[1]

درباره‌ی علم و عقل موسی بن جعفر سخن گفته اند؛ از جمله می‌گویند: راجع به زنی که با مردی ازدواج می‌کند در حالی که شوهر دارد، از او سؤال شد، در جواب گفت: زن سنگسار می‌شود مرد هیچ گناهی ندارد و حدی بر او اجرا نمی‌شود. ابوبصیر را دیدم و به او گفتم: از ابوالحسن درباره‌ی زنی که با مردی ازدواج می‌کند در حالی که شوهر دارد، پرسیدم در جواب گفت: زن سنگسار می‌شود و مرد هیچ گناهی ندارد و حدی بر او اجرا نمی‌شود. ابوبصیر سینه اش را دست کشید و گفت: تصور می‌کنم دوستمان (یعنی موسی بن جعفر) حکمش درست نیست. در روایتی دیگر می‌گوید: تصور نمی‌کنم دوستمان علمش کامل باشد.

ابوبصیر مرادی این چنین موسی بن جعفر را متهم می‌کند که او مرد دنیاست؛ همان طور که کشی از حماد بن عثمان روایت کرده که گوید: من و ابن ابی‌یعفور و مردی دیگر به حیره

---

۱ - الأصول من الکافی، ج۱، ص۴۷۷ .

یا به جایی دیگر رفتیم و از دنیا سخن می‌گفتیم. ابوبصیر مرادی گفت: اگر این دوستتان بر دنیا مسلط شود، آن را برای خود بر می‌گزیند.[۱]

اهانت به علی بن موسی:

اما علی بن موسی بن جعفر کسی است که درباره اش گفته اند که او معتقد به نزدیکی مرد با زنش از پشت بود.[۲]

همین داستان را درباره‌ی پدرش، موسی بن جعفر گفته اند.

از هاشم بن احمد نقل شده که گفت: ابوالحسن عليه السلام گفت: «آیا می‌دانی که فردی از مغرب آمده است؟ گفتم: خیر. گفت: آری، مردی سرخ پوست آمده است، همراه ما بیا. پس همراه او سوار شدیم تا نزد آن مرد رفتیم. دیدیم که مردی از مغرب هست و برده‌هایی همراه داشت. به اوگفت: برده‌ها را به ما نشان بده. او نه کنیز را به ما نشان داد. ابوالحسن گفت: ما نیازی به اینها نداریم. پس گفت: بقیه را نشان بده. گفت: دیگر چیزی ندارم. گفت: بقیه را به ما نشان بده. گفت: به خدا قسم، جز یک کنیز مریض چیزی نداریم. گفت: چرا آن را نشان نمی‌دهی؟ خودداری کرد. پس ابو الحسن روانه شد و فردا ما را نزد او فرستاد و گفت: بگو که حد اکثر چقدر می‌فروشی؟ وقتی گفت: این قدر و آن قدر، بگو: خُب قبول دارم. پس نزد او رفتم و گفت: نمی‌خواهم از این مقدار کمتر بفروشم. گفتم: خُب قبول دارم و کنیز را برمی‌دارم و این مقدار پول را به تو می‌دهم. او قبول کرد و گفت: این کنیز برای تو، اما مردی که دیروز با تو بود، چه کسی بود؟ گفتم: مردی از بنی‌هاشم. گفت: کدام بنی‌هاشم. گفتم: از بزرگان و سران آنهاست. گفت: بیشتر از این مقدار می‌خواهم. گفتم: بیشتر از این ندارم. گفت: ماجرای این کنیز را برایت بازگو کنم؟ این کنیز را من از دورترین نقطه برای خودم خریده ام،

---

۱ - همان، ص۱۵۴ .

۲ - الاستبصار، ج۳، ص۳۴۳ .

با زنی که اهل کتاب بود، ملاقات کردم و او گفت: ماجرای این کنیزی که با توست، چیست؟ گفتم: آن را برای خودم خریدم. گفت: شایسته نیست که کنیزی با این اوصاف نزد کسی مثل تو باشد. شایسته است که نزد بهترین مرد روی زمین باشد. پس زیاد پیش او نمی‌مانَد تا اینکه پسری از او به دنیا می‌آید که شرق و غرب زمین مدیون اوست. راوی گوید: پس کنیز را بردم و پس از مدت کمی که پیش وی بود، علی را به دنیا آورد».[1]

آیا عاقلانه است که امثال موسی بن جعفر و جعفر بن باقر، زنی از بنی‌هاشم یا سایر اشراف برای ازدواج پیدا نکنند و مجبور به خرید کنیز از کنیز فروشان شوند. این مطالب خنده‌دار و گریه‌آور مایه‌ی شگفتی است.

همچنین به رضا نسبت داده اند که او عاشق دختر عموی مأمون بود و دختر عموی مأمون نیز، عاشق رضا بود؛ همچنان که ابن بابویه قمی در بیان روابط ذو الریاستین (فضل) و رضا می‌گوید:

«فضل دشمنی شدیدی را با امام رضا اظهار می‌کرد و به خاطر اینکه مأمون برایش احترام قائل بود، به او حسادت می‌ورزید. اولین چیزی که برای فضل از جانب ابوالحسن آشکار شد، این بود که دختر عموی مأمون رضا را دوست می‌داشت و رضا هم او را دوست می‌داشت و درِ اتاق وی به مجلس مأمون باز می‌شد و او از آنجا به رضا می‌نگریست و او را دوست می‌داشت. فضل این مسأله را به مأمون تذکر داد و گفت: شایسته نیست که در خانه‌ی زنان به مجلس تو باز باشد. سپس مأمون دستور داد که آن را ببندند. روزی مأمون نزد رضا می‌آمد و روزی رضا نزد مأمون می‌آمد. منزل ابوالحسن کنار منزل مأمون بود. وقتی ابوالحسن نزد مأمون رفت، دید که در بسته است، گفت: ای امیر مؤمنان! این در چرا بسته است؟ گفت: نظر فضل بود. گفت: إنا لله وإنا إليه راجعون؛ فضل چه کاری به امیر المؤمنین و حرمش دارد؟

---

۱ – ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۱۷ و ۱۸. کلینی، الأصول من الکافی، ج۱، ص۴۸۶.

مأمون گفت: نظر تو چیست؟ رضا گفت: آن را باز کن و بگذار کـه دختـر عمویـت وارد شود و سخن فضل را قبول نکن. مأمون به باز کردن در و وارد شدن دختر عمویش امر کرد. وقتی این خبر به فضل رسید، ناراحت و غمگین شد».[1]

ترسویی و خواری را به رضا نسـبت مـی‌دهنـد و مـی‌گوینـد: وقتـی جلـودی-یکـی از فرماندهان رشید- کسی را پیش وی فرستاد تا خانه اش را غارت کنند و امـوالش را ببرنـد، رضا به جای اینکه از خانواده و شرف و آبرو و حیثیتش دفاع کند، اموال را به او می‌داد:

«ابوالحسن، رضا داخل شد و همه‌ی اموال را به فرستاده‌ی جلـودی داد و چیـزی بـرای خانواده اش باقی نگذاشت حتی گردنبند و گوشواره و جامه‌هایشان را برای خانواده اش باقی نگذاشت و همه را از آنان گرفت و با تمامی آنچه که در خانه بود، به او داد».[2]

توهین به امام نهم:

محمد، پسر رضا، ملقب به قانع کنیه‌ی ابوجعفر دوم است. مردم در این که او پسـر رضـا باشد، به شک افتادند و همچنین در قبول امامت وی تردید داشتند؛ چون صورتش سیاه بود و رنگش تغییر کرده بود. می‌گویند: کسانی که پیش از همه درباره‌ی او به شک افتادند، عموهـا و برادرانش بودند؛ همان طور که از علی بن جعفر بن باقر نقل کرده اند کـه او بـه بـرادرش، یعنی رضا گفت:

«هیچ گاه امامی سیاه پوست[3] در میان ما نبوده است. رضا به آنان گفت: او پسر من است. گفتند:

---

۱ - عیون اخبار الرضا، ص۱۵۳ و ۱۵۴ .

۲ - همان، ج۲، ص۱۶۱ .

۳ - کسی که رنگش سیاه شود و تغییر کند .

رسول الله ﷺ با کمک یک قیافه‌شناس حکم می‌کرد. باید یک قیافه‌شناس میان ما و شما حکم کند. گفت: شما را به دنبال او می‌فرستم.

وقتی آمد، ما را در باغ نشاندند و عموها و برادران و خواهرانش را به صف کردند و رضا را آوردند و پشمینه ای بر تن او کردند. کلاهی بر سرش نهادند و به قیافه شناس گفتند: وارد باغ شو. پس ابوجعفر را آوردند و گفتند: این پسر را به پدرش ملحق کن. گفتند:

در این جا کسی پدر وی نیست اما این عموی پدرش است و این هم عمویش و این هم عمه اش، و اگر کسی در این جا پدرش باشد، صاحب باغ است؛ چون پاهای این و پاهای او مثل هم است. وقتی ابو الحسن برگشت، گفتند: این پدرش است».[۱]

به این نمایشنامه نگاه کنید که چگونه آن را به نمایش می‌گذارند؟ و در آن چه بی‌ادبی‌هایی به اهل بیت علی وجود دارد؟

درباره‌ی امام نهم می‌گویند که او فردی ترسو بود و آنگاه که وقتی معتصم عباسی برای بار دوم او را احضار کرد، گریه کرد تا جایی که ریشش خیس شد سپس به سمتی رو کرد و گفت: علی هم از این شخص می‌ترسید.[۲]

توهین به امام دهم:

درباره‌ی پسرش، علی می‌گویند او هشت ساله بود که پدرش درگذشت. پس در امامت وی اختلاف داشتند و پیرامون آن بسیار سخن گفته اند تا اینکه امامت وی با شهادت مردی از غیر خودشان و با مجبور کردن وی برای این شهادت، ثابت شد.[۳]

---

۱ - الأصول من الکافی، ج۱، ص۳۲۲ و ۳۲۳ .

۲ - همان.

۳ - همان، ج۱، ص۳۲۴.

شیعیان می‌گویند: او با وجود امامتش چیزی از میراث پدرش، از اموال و نفقه و برده بـه او تحویل داده نشد و عبدالله بن مساور را از طرف پدرش مأمور آن کردند تا وقتی که به سن بلوغ برسد و آن موقع تحویلش داده شود.[۱]

با این وجود از پدرش نقل می‌کنند که جمـاعتی از شـیعیان از منـاطق دور و بـر اجـازه خواستند تا پیش وی بروند. او به آنان اجازه‌ی ورود داد. آنان وارد شدند و در یـک جلسـه سی هزار سؤال پرسیدند و او آنها را جواب داد با اینکه ده سال سن داشت.[۲]

نمی‌دانم چرا آن قدر او را کوچک می‌کنند تا مجبور باشند سرپرستی تعیین کنند تا هنگام رسیدن به سن بلوغ او را سرپرستی کند. سپس او را متهم می‌کنند که نمی‌دانست امام بعـد از خودش چه کسی است. حتی علی بن محمد امامت را به پسر بزرگترش، یعنی ابوجعفر، محمد واگذار کرد و ندانست که ابوجعفر بعد از وی زنده نمی‌ماند بلکه در زمان حیات خودش فوت می‌کند. وقتی وفات یافت، گفت: من اشتباه نکردم، بلکه خدا نمی‌دانست که امام بعـد از مـن چه کسی خواهد بود. نص روایت این است: «برای خدا روشن شد[۳] کـه محمـد -یعنـی پسـر دومش، حسن عسکری- پس از ابوجعفر -یعنی پسربزرگش، محمد- امام خواهد بود و خدا قبلاً این را نمی‌دانست همچنان که درباره‌ی موسی بعـد از وفـات اسـماعیل -یعنـی پسـران جعفر- این امر برای خدا روشن شد».[۴]

توهین به امام یازدهم:

امام یازدهم حسن بن علی ملقب به عسکری می‌باشد که درباره اش گفته اند: وقتی خبـر

---

۱ - همان، ج۱، ص۳۲۵.

۲ - همان، ج۱، ص۴۹۶ .

۳ - به معنای فراموشی و جهل نسبت به خداوند. برای تفصیل آن بـه کتـاب «الشـيعة والسـنة»، بـاب اول، مسأله‌ی «بدا» مراجعه کنید.

۴ - مفید، الإرشاد، ص۳۳۷ .

مرگ برادر بزرگش را شنید، پس از آنکه پیراهنش را پاره کرد و صورتش را خراشید، خداوند را شکر کرد وقتی شنید امامت به او می‌رسد؛ همان گونه که مفید در کتاب «الإرشاد»[۱] و اربلی در کتاب «کشف الغمة» آن را اظهار داشته اند.[۲]

توهین به امام دوازدهم:

امام دوازدهم موهوم همین بس که آنها در کتابهایشان تصریح کرده اند که او به دنیا نیامده و با وجود بررسی‌ها و تحقیقات زیاد اثری از او دیده نشده است. سپس حکایات و اسطوره‌های زیادی درباره‌ی وی گفته اند و داستان‌های باطلی را درباره‌ی ولادت و اوصافش ساخته اند. حالا یا او وجود داشته و به دنیا آمده و یا وجود نداشته و به دنیا نیامده است. مولود و غیر مولود و معدوم و موجود چه معنایی دارد؟! چه بی‌ادبی‌ای بالاتر از این وجود دارد؟ و چه توهینی بیشتر از این وجود دارد؟ متن آن را از مهم‌ترین کتابهای شیعه ذکر می‌کنیم. آنها از احمد بن عبیدالله بن خاقان روایت می‌کنند که او در یک داستان طولانی می‌گوید: وقتی حسن عسکری مریض شد، حاکم وقت دنبال پدرش فرستاد که ابن رضا مریض شده است. او با عجله همراه پنج نفر از خادمان امیرالمؤمنین به دار الخلافه بازگشت که همه از افراد مورد اعتماد وی بودند.

دستور داد به خانه‌ی حسن بروند تا حالش را بپرسند. دنبال چند نفر از طبیبان فرستاد و آنها را به مراقبت همیشگی از او امر کرد. پس از سپری شدن دو یا سه روز، خبر دادند که او خیلی ضعیف شده است. از این رو طبیبان را به مراقبت بیشتر از وی امر کرد. و دنبال قاضی القضاة فرستاد تا در مجلس وی حاضر شود و او را امر کرد تا ده نفر از اصحاب مورد اعتمادش را برگزیند. پس آنها را احضار کرد و آنان را به خانه‌ی حسن فرستاد و دستور داد

---

۱ – همان، ص۳۲۶ .

۲ – همان، ص ۴۰۵ .

شبانه روز از وی مراقبت و پرستاری کنند. آنان پیوسته در آن جا ماندند تا اینکه درگذشت. صدای گریه و زاری بلند شد. سلطان چند نفر را به خانه اش فرستاد تا اتاقش را برای یافتن پسرش بگردند و زنانی را که حامله هستند، بیاورند. بعضی از زنان اظهار داشتند که کنیزی از وی حامله بوده است. او را در اتاق گذاشتند و خادمانی را بـرای مراقبـت از او گماشـتند و زنانی را نزد او گذاشتند. سپس بـه تشـییع جنـازه‌ی او پرداختنـد و بازارهـا تعطیـل شـد و بنی‌هاشم و سایر مردم در تشییع جنازه‌ی وی شرکت داشتند. آن روز شبیه قیامت بود. وقتـی که از تشییع جنازه‌ی وی فارغ شدند، سلطان به دنبال ابوعیسی بن متوکل فرسـتاد و دسـتور داد که بر وی نماز بخوانند. وقتی جنازه را بر زمین گذاشتند تا نماز بر وی بخوانند، ابوعیسی به او نزدیک شد، صورتش را آشکار کـرد و آن را بـه بنـی‌هاشـم و علویـان و عباسـیان و نزدیکان و قاضیان نشان داد و گفت:

این حسن بن علی بن محمد بن رضا بود که درگذشت و بینی اش را بر خـاک گذاشـت. امیر المؤمنین تمام معتمدان وی و قاضیان و طبیبان را حاضر کرد؛ سپس صورتش را پوشاند و دستور داد او را ببرند. او را از خانه اش برداشتند و در همان خانه ای که پدرش دفن شده بود، به خاک سپردند.

وقتی به خاک سپرده شد، حاکم وقت و مردم شروع به جستجو درباره‌ی فرزندش کردند و خانه‌ها و منازل را بیشتر جستجو کردند و از تقسیم میراثش دست برداشـتند. کسـانی کـه مراقب کنیز باردار بودند، همچنان از او مراقبت می‌کردند تا اینکه بطلان حمـل روشـن شـد. وقتی باردار بودن او منتفی شد، میراثش را میان مادرش و برادرش، جعفر، تقسـیم کردنـد و مادرش ادعا کرد که او برایش وصیت کرده، و این امر نزد قاضی ثابت شد.[۱]

چه زیبا نوشته است یکی از نویسندگان سنی که مـی‌گویـد: مهـدی شـیعه و قـائم آنهـا

---

۱ – الحجة من الکافی، ص۵۰۵. مفید، الإرشـاد، ص۳۳۹ و ۳۴۰. کشـف الغمـة، ص۴۰۸ و ۴۰۹. الفصـول المهمة، ص۲۸۹. جلاءالعیون، ج۲، ص۷۶۲. طبرسی، اعلام الوری، ص۳۷۷ و ۳۷۸.

ساختگی و معدوم و موهوم بوده است و قرآن آنها نیز، معدوم و غیرموجود است و مذهبشان نیز، اختراعی و ساختگی است. و به امید خدا از بین خواهد رفت.

این روایتی بود که بسیاری از مورخان شیعه و مؤلفان و محدثان آنها جمع کرده اند و قصد ساختن اسطوره و داستان ولادت امام دوازدهم و امامت وی را داشتند اما در واقع آن را نابود کرده اند. منظور آنها از ذکر این روایات و داستان‌ها جز اهانت و توهین به آنها نیست به طوری که می‌گویند: مهدی موجود نیست اما از طرف دیگر می‌گویند: به دنیا آمده و موجود است. انصاف خوب چیزی است.

مفید و دیگران می‌گویند: «ولادت مهدی در زمان حیات حسن عسکری تحقق نیافت و پس از وفاتش همه‌ی مردم او را نشناختند. از این رو جعفر بن علی، برادر ابومحمد امامت را به عهده گرفت، و ترکه‌ی او را گرفت و سعی کرد کنیزهای ابومحمد را زندانی و همسرانش را بازداشت کند ... جعفر تمام ترکه‌ی ابومحمد را از آنِ خود کرد و کوشید تا جانشین وی شود».[1]

این هم امام دوازدهم آنها بود؛ اگر دوازدهمی داشته باشند. اکنون شیعه معتقد به امامت وی هستند و به جعفریه مشهورند، اما شیعه طبق عادت خویش با دیگران، جعفر را نیز سبّ و نفرین کرده اند و درباره‌ی او؛ یعنی، جعفر بن محمد گفته اند: او فسقش را آشکار کرد و فاجر و دیوانه و شراب‌خوار و پست و حقیر بود.[2]

و او را جعفر کذاب نامیده اند و امثال چنین صفتهای زشت و قبیحی را به وفور به او نسبت داده اند.

---

۱ - الإرشاد، ص۳۴۵. اعلام الوری، ص ۳۸۰.

۲ - الأصول من الکافی، ج۱، ص۵۰۴.

اهل بیت و شیعه

قبل از اینکه این مطلب را به اتمام برسانیم، می‌خواهیم اینجا بیان کنیم کـه اهـل بیـت از رفتار و کردار این قوم و برخوردشان با آنان شناخت داشتند، و بر این اساس در عصر خـود هیچ‌گاه در بیان حقیقت این قوم و روشن شدن نظر عموم و سنجیدن لعن و نفـرین‌هـا علیـه خودشان کوتاهی نکرده اند.

اولین کسی که گرفتار شیعیان شد، خود علی بن ابی‌طالب بود. او به آنها بـه عنـوان یـک مجرم پست و دشمن می‌نگریست.

می‌گفت: «خدا را سپاس می‌گزارم برای امری که واجب و لازم نمود و بـرای کـاری کـه مُقدّر فرمود و برای آزمایش نمودن من توسط شما ای گروهـی کـه هـر زمـان فرمـان دادم، پیروی نکردید و دعوت مرا نپذیرفتید. اگر شما را مهلت دهند به سخنان بیهوده می‌پردازید و اگر جنگی پیش آید، ضعف و سستی نشان می‌دهید و مردمـی را کـه نـزد یـک امـام جمـع می‌شوند، طعن زده و سرزنش می‌نمایید و اگر به سختی و مصیبت گرفتار شوید به عقـب بـر می‌گردید. در پیروزی و مبارزه علیه حقّتان، چه چیزی را در انتظار دارید؟ مرگ یا خـواری برای شما؟ سوگند به خدا اگر اجل من برسد – و البته خواهد رسید – بین من و شما جدایی می‌افکند در حالی که از بودن با شما بیزارم، حساب شما با خداست! آیا دینی نیست که شما را گرد آورد و غیرتی نیست که شما را آماده سازد. آیا شگفت انگیز نیست که معاویه، عده‌ای را می‌خواند و آنها از او پیروی می‌کنند بدون اینکه ایشان را کمک و بخششی نماید ولی مـن شما را در حالی که باقی مانده‌ی مردم مسلمانید با بخشش فراوان دعوت می‌نمایم اما شما از دور من پراکنده می‌شوید و مخالفت می‌کنید؟! هر کار رضایت بخشی که انجام می‌دهـم شـما بدان راضی نیستید و هر ناراحتی ای که از من سر می‌زند، بر آن جمع نمی‌شـوید. بـرای مـن عزیزترین چیزی که آرزوی ملاقاتش دارم، مرگ است. قرآن را به شما یاد دادم و با حجـت و دلیل بین شما حکم کردم و شما را به آنچه نمی‌شناختید، آشنا گردانیـدم و آنچـه از دهـن

بیرون می‌افکنید بر شما گوارا ساختم. کاش کور، می‌دید یا خفته بیدار می‌گشت».[۱]

باری دیگر آنها را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

«من از شما متنفرم و از ملامت کردن شما رنجیده گشتم. آیا در مقابل زندگانی همیشگی بر زندگانی موقت دنیا خشنود هستید و به جای عزت و بزرگی، تن به ذلّت و خواری دادید؟ وقتی شما را به جنگ کردن با دشمن می‌خوانند، چشمهایتان دور می‌زند گویا به مرگ و رنج بیهوشی مبتلا شده اید که راه گفت و شنود شما با من بسته شده و در پاسخ به سخنانم حیران و سرگردانید. گویی عقل از شما زایل گشته و دیوانه شده اید که نمی‌فهمید. هیچ وقت شما برای من امین و درستکار و یاران توانایی نبودید. شما مانند شترهایی هستید که ساربان شان ناپیدا هستند چون از طرفی گرد می‌آیند و از طرف دیگر پراکنده می‌شوند. سوگند به خدا، شما برای جنگ، مردم بدی هستید. با شما مکر و حیله می‌کنند و شما چاره ای نمی‌اندیشید و شهرهای شما را تصرف می‌نمایند و شما خشمگین نمی‌شوید. دشمن به خواب نمی‌رود و شما را خواب غفلت فرا می‌گیرد و فراموش کار هستید. سوگند به خدا، مغلوبند کسانی که با یکدیگر همراهی نکردند. گمان می‌کنم اگر جنگ شدت یابد و آتش مرگ و قتل افروخته شود، شما مانند جدا شدن سر از بدن، از پسر ابو طالب جدا خواهید شد».[۲]

یک بار دیگر ترس و پستی و فساد آنها را بیان کرده و می‌گوید:

«تا چه مدت با شما مدارا کنند چنان که با شترهای جوانی که سنگینی بار کوهان، آنها را کوبیده کرده است یا با جامه‌های کهنه که پی در پی دریده شده اند و هر بار که از سمتی بدوزند از طرف دیگر پاره می‌گردد، مدارا می‌نمایند. هرگاه گروهی از لشکر شام به شما نزدیک شوند، مردان شما در خانه، همچون سوسمار و کفتار در لانه‌ی خود، خویشتن را پنهان می‌کنند. سوگند به خدا، کسی که شما او را یاری می‌کنید، ذلیل و خوار است و کسی که

---

۱ - نهج البلاغة، ص۲۵۸ و ۲۵۹ .

۲ - همان، ص۷۸.

با یاری شما تیر اندازد با تیر سر شکسته‌ی بی‌پیکان تیر انداخته است. سوگند به خدا، شما در خانه‌ها بسیارید و در زیر پرچم‌ها کم و من آنچه شما را اصلاح نماید و کجی شما را راست نماید، می‌دانم اما سوگند به خدا اصلاح شما را با فساد و تباه ساختن خود جایز نمی‌بینم. خداوند شما را خوار گرداند و حظّ و بهره‌ی شما را ناقابل نماید. حق را نمی‌شناسید آن طور که با باطل آشنا هستید و در صدد ابطال باطل نیستید چنان که حق و حقیقت را باطل می‌کنید».[۱]

همچنین می‌گوید:

می‌بینید که پیمان‌های خدا شکسته شده اما به خشم نمی آیید در حالی که برای شکستن پیمان‌های پدرانتان حاضر نیستید و آن را ننگ می‌دانید. احکام خدا بر شما وارد و از شما صادر می‌گشت و به شما باز می‌گشت. پس مقام و منزلت خود را به ستمگران واگذار کردید و زمام کارهایتان را به دست ایشان سپردید و در احکام الهی به آنها تسلیم شدید. از آنان پیروی کردید در حالی که کارهای شبهه را انجام می‌دهند و در پی شهوات و خواهشهای نفسانی می‌روند.[۲]

وقتی شما سر و صدا راه می‌اندازید مانند صدای پوست سوسمارها در وقتی که به هم مالیده می‌شوند [تو خالی هستید] حقی را نمی‌گیرید و از ظلم و ستم جلوگیری نمی‌کنید. شما را در راه آزاد گذاشته اند پس نجات و رستگاری برای کسی است که خود را در آن راه بیفکند و هلاکت و بدبختی برای کسی است که توقف کند».[۳]

با حالت تأسف و ناامیدی از آنان می‌گوید:

---

۱ – همان، ص۹۸ و ۹۹.

۲ – همان، ص۱۵۴.

۳ – همان، ص۱۷۷ و ۱۷۸.

«اگر استقامت ورزید، شما را هدایت می‌نمایم و اگر کج شوید، راست تان می‌کـنم و اگـر امتناع ورزید، باز سراغتان می‌آیم تا بالآخره هدایت تان کنم. این ریسمان محکم است اما به وسیله‌ی چه کسی و برای چه کسی؟

می‌خواستم به وسیله‌ی شما دردها را مداوا کنم اما خودتان درد من هستید؛ مانند کسی که به وسیله‌ی خار به دنبال خار است و او می‌داند که تیزی خار با خار است. طبیبان ایـن درد کشنده می‌خواهم تا درمانش کنند. کجایند کسانی که وقتی به اسلام فرا خوانـده شـدند، ایـن دعوت را پذیرفتند و وقتی قرآن خواندند، به خوبی آن را خواندند و بدان عمل و مطـابق آن حکم کردند و وقتی به جهاد تشویق شدند، مشتاقانه به سوی جهاد رفتند و به خوبی شمشیر کشیدند و آرام آرام و صف به صف، اطراف زمین را گرفتند. عده ای از بین رفتند و عـده ای نجات پیدا کردنـد. بـه زنـدگانی دلخـوش نمـی‌بودنـد و در عـزای مردگـان نمـی‌نشسـتند. چشمهایشان بر اثر گریه سفید شده و شکمشان بر اثر روزه تهی شده و لبهایشان بر اثر دعـا خشک شده و رنگ چهره شان بر اثر شب زنده‌داری زرد شـده، و بـر صورتشـان، علامـت خشوع کنندگان هست.

آنان برادران من بودند که از این دنیا رفتنـد. برماسـت کـه تشـنه‌ی دیدارشـان باشـیم و دستهایمان را به خاطر فراق شان گاز بگیریم».[۱]

بالآخره راز دل خود را برای آنها می‌نویسد و آنها را فرا می‌خواند و می‌گوید:

«تنها کوفه در تصرف من است که اختیار قبض و بسط آن را دارم. ای کوفه، اگـر بـرای من گردبادهای تو نباشد که بوَزد، پس خدا تو را زشت گرداند ... بار خـدایا، مـن از ایشـان بیزار و دلتنگ شده ام و ایشان هم از من ملول و سرگشته اند. پس بهتر از ایشان را بـه مـن عطا کن و به جای من شرّی را به آنها عوض ده. بار خدایا، دلهای ایشان را آب کـن، همـان

---

۱ – همان.

طور که نمک در آب، ذوب می‌شود».[۱]

حسن بن علی هم می‌گوید:

«به خدا قسم که معاویه برای من از شما که خود را شیعه‌ی من می‌پندارید، بهتر است. شما اقدام به قتل من و دزدی اموال من کردید».[۲]

همچنین می‌گوید:

مردم کوفه و حماقت شان را می‌شناختم. هر کدام از آنها که فاسد و بد است، به درد من نمی‌خورد؛ چون آنان بی‌وفا و بدقَولند، و در گفته و عمل هیچ تعهدی ندارند. آنان از هم زیاد فاصله دارند و دل هایشان از هم دور است و به ما می گویند که دلهایمان با شماست اما در واقع علیه ما شمشیر کشیده اند».[۳]

حسین بن علی که در کربلاء ایستاده بود می‌گفت:

«ای شیث بن ربعی و ای حجار بن ابحر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث (نام های شیعیان وی)، آیا شماها نبودید که به من نامه نوشتید که چشمه‌ها جوشیده و درختان سرسبز و همه منتظر تو هستند، و وقتی رسیدم، با یک لشکر شکست خورده مواجه شدم».[۴]

حر بن یزید تمیمی به نیابت از او در کربلا می‌گوید:

ای اهل کوفه، تمام انسانها، شما را سرزنش می‌کنند. این بنده‌ی صالح را فرا خواندید تا نزد شما بیاید اما او را تسلیم کردید و پنداشتید که بدون او با خودتان جهاد می‌کنید، سپس بر او تاختید که او را بکشید اما او خشم خود را فرو خورد و صبر کرد. از هر طرف او را محاصره کردید تا نتواند در این سرزمین پهناور خداوند، به جایی روی آورد و او مانند

---

۱ – همان، ص۶۶ و ۶۷.

۲ – طبرسی، الاحتجاج، ص۱۴۸.

۳ – همان، ص۱۴۹.

۴ – مفید، الإرشاد، ص۲۳۴. طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص۲۴۲.

اسیری در دست شما بود که صاحب هیچ نفع و ضرری برای خود نبود. او و خـانواده اش را از آب فرات که یهودی و مسیحی و مجوسی از آن می‌نوشند و خوک‌ها و سگ‌های سیاه نیز، به آن دهن می‌زنند، منع کردید. پس تشنگی آنها را هلاک کرد. شما بـد امتـی بـرای محمـد بودید خداوند شما را در روز قیامت آب ندهد.[1]

اینها همان کسانی هستند که فرزدق شاعر، درباره شان گفته است:

ای پسر رسول خدا، چگونه به این کوفیان اعتماد می‌کنی در حالی که آنها بودند که پسر عمویت، مسلم بن عقیل، را کشتند.[2]

مفید نقل کرده که وی گوید:

«سال ۶۰ هجری همراه مادرم به حج رفتم، در حالی که شتر مادرم را می‌راندم موقعی که داخل حرم مکه شدم، ناگهان حسین بن علی را خارج از حرم مکـه همـراه بـا شمشـیرها و سپرهایش دیدم. گفتم: اینها مال چه کسی است؟ گفتند: مال حسین بن علی. پیشش رفتم و به او سلام کردم و گفتم: ای پسر رسول خدا، پدرم و مادرم فـدایت بـاد! خداونـد آرزویـت را برآورده کرده و آنچه که دوست می‌داشتی بدان رسیدی چرا این قدر برای حج عجله می‌کنی؟ گفت: اگر عجله نمی‌کردم، من را از اینجا بر می‌داشتند. سپس به من گفت: تو کیستی؟ گفـتم: یک نفر عرب. به خدا قسم، بیشتر از آن از من پرس و جو نکـرد. سـپس بـه مـن گفـت: از مردمان پشت سرت به من بگو. گفتم: از یک نفر آگاه پرسیدی. دلهای مردم همـراه تـو ولـی شمشیرهایشان علیه تو کشیده شده، و قضا و تقدیر از آسمان فرود می‌آیـد و خـدا هـر چـه بخواهد می‌کند».[3]

---

۱ – الإرشاد ، ص۲۳۴ و۲۳۵. طبرسی، اعلام الوری، ص۲۴۳.

۲ – کشف الغمة، ج۲، ص۳۸

۳ – الإرشاد، ص۲۱۸.

اما حسین وقتی دید تنها مانده و خانواده اش را رها کرده اند و او را یـاری نکردنـد بـر اسب خود سوار شد و با آنها روبرو شد و به آنان گفت:

«ای اهل کوفه، زشت باد بر شما وقتی که ما را به فریاد می‌خواندید و ما نزد شما آمدیم و شما شمشیرهای خود را علیه ما آخته کردید و آتش افروختید و ما آن را بر شما و دشـمنان شما انداختیم. شما به اولیای خود پشت کردید و یاور دشمنانتان شُدید. مـا نسـبت بـه شـما گناهی نکردیم. وای بر شما روزی که ما را نپذیرفتید و با شمشیر بـر مـا تاختیـد. شـما بـا سرعت برای بیعت با ما آمدید و مانند پروانه‌ها گرد ما جمع شدید، سـپس از روی نـادانی و سفاهت پیمان خود را شکستید و به اطاعت از طاغوت پرداختید. سپس ما را خوار کردید و ما را کشتید. آگاه باشید که خدا بر ظالمان لعنت فرستاده است. سپس اسبش را به طرف آنها حرکت داد و شمشیر در دستش خشک شد در حالی که او از خودش ناامید شده بود».[1]

در پایان همین کسانی که حسین ﷺ و یارانش را بـه کـربلا کشـاندند، حسـین همچـون پدرش که شیعیانش را نفرین کرد، آنان را نفرین می کند. مفید می‌گوید:

«سپس حسین دستش را بلند کرد و گفت: بارالها! اگر تا مدتی اینان را از زنـدگانی دنیـا بهره مند می‌کنی، آنان را از هم جدا کن و جمع شان را از هم بپاش، و والیان و حاکمان را از آنان خشنود نگردان؛ چون آنان ما را فرا خواندند تا ما را یاری کنند، سپس دشمن ما شدند و ما را کشتند».[2]

اما علی بن حسین ملقب به زین العابدین ننگ آنها را آشکار کرد و ماهیتشـان را بـرملا ساخت و گفت:

«یهودیان، عُزیر را دوست داشتند تا جایی که درباره اش هر چه خواسـتند، گفتنـد؛ امـا عُزیر از آنها نبود و آنها از عُزیر نبودنـد. مسـیحیان، عیسـی را دوسـت داشـتند و هـر چـه

---

۱ – کشف الغمة، ج۲، ص۱۸ و ۱۹.

۲ – الإرشاد ص۲۴۱. إعلام الوری، طبرسی ص۹۴۹.

می‌خواستند به وی گفتند ولی عیسی از آنها نبود و آنها نیز، از عیسی نبودند، و من نیز، بر این سنت هستم. گروهی از شیعیان ما، ما را دوست خواهند داشت تا جایی که آنچه یهود درباره‌ی عُزیر و مسیحیان درباره‌ی عیسی گفتند، در حقّ ما می‌گویند؛ نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان هستیم».[۱]

شیعیان حسین، او را خوار کردند و او را تنها گذاشتند و جز پنج نفر کسی از آنان باقی نماند؛ همان طور که در روایتی که قبلاً آوردیم و نیز روایتی که فضل بن شاذان روایتش کرده، آمده است.[۲]

یا بنا به روایتی دیگر که جعفر بن باقر می‌گوید، تنها سه نفر از شیعیان حسین همراه وی ماندند و همه او را تنها گذاشتند. در این روایت جعفر بن باقر گوید:

«مردم بعد از قتل حسین مرتد شدند به جز سه نفر: ابوخالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن مطعم. -یونس بن حمزه مانند آن را روایت کرده و این عبارت را بدان اضافه کرده است: و جابر بن عبدالله انصاری».[۳]

محمد بن باقر نیز از شیعیان خود ناامید شده بود و می‌گوید:

«اگر همه‌ی مردم، شیعه‌ی ما شوند، سه چهارم آنها به ما شک دارند و یک چهارم باقی مانده، احمق هستند».[۴]

جعفر اشاره می‌کند که پدرم، باقر جز چهار یا پنج نفر شیعه‌ی مخلص و وفادار نداشت؛ همان طور که روایت شده است:

«هر گاه خدا امر بد و ناخوشایندی را برای شیعیان اراده کند، به وسیله‌ی این چند نفر آن

---

۱ - رجال الکشی، ص۱۰۷.

۲ - همان، ص۱۰۷.

۳ - همان، ص۱۱۳.

۴ - همان، ص۱۷۹.

را از شیعیان بر می‌دارد.آنان ستارگان شیعیان من چه آنانی که زنده اند و چه آنانی که مرده اند، می‌باشند. آنان یاد پدرم را زنده می‌کنند و خدا به وسیله‌ی آنان هر بدعتی را کشف و از بین می‌برد. عقیده‌ی باطل‌گرایان و تأویلِ غلوکنندگان را از این دین دور می‌کنند. سپس گریه کرد و گفتم: آنان چه کسانی اند؟ گفت: کسانی اند که درود و رحمت خدا چه در حال حیاتشان و چه پس از مرگشان، شامل حالشان می‌شود، که عبارتند از: برید عجلی، زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم».[۱]

باقر به هیچ کدام از این شیعیان اعتماد نکرد؛ همچنان که از هشام بن سالم از زراره نقل شده که گفت: از ابوجعفر درباره‌ی جایزه‌ی کارگزاران سؤال کردم، گفت:

«اشکالی ندارد. سپس گفت: اگر منظور زراره، هشام باشد، من کارهای سلطان را حرام می‌دانم».[۲]

به علاوه، همین چند نفر چگونه بودند؟ آنان را از زبان جعفر بشناس. مسمع روایت کرده که از ابوعبدالله شنید که می‌گفت: «لعنت خدا بر برید و زراره».[۳]

درباره‌ی ابوبصیر گفته اند: سگها در صورت ابوبصیر بول می‌کرد.[۴]

جعفر بن باقر به طور بارزتری از شیعیان خود می‌نالد و خطاب به آنان می‌گوید: «اما قسم به خدا، اگر از میان شما سه مؤمن را می‌یافتم که حدیث مرا پنهان می‌کنند، حلال نمی‌دانستم که یک حدیث را از آنان کتمان بکنم».[۵]

---

۱ - رجال الکشی، ص۱۲۴.

۲ - همان، ص ۱۴۰.

۳ - همان، ص۱۳۴.

۴ - همان، ص۱۵۵.

۵ - الأصول من الکافی، هند، ج۱، ص۴۹۶.

به همین دلیل یکی از مریدانش، عبدالله بن یعفور می‌گوید: «به ابوعبدالله گفتم: من با مردم معاشرت می‌کنم و از سخنان آنها تعجب می‌کنم که از شما تبعیت نمی‌کنند و از فلانی و فلانی تبعیت می‌کنند و به آنها وفادار و صادق هستند. اما اقوامی از شما تبعیت می‌کنند که امانت و وفا و صدق ندارند».[۱]

بالاتر از آن، جعفر نسبت به همه‌ی شیعیانش شک می‌کرد. به همین خاطر جز با فتواهای مختلف، به آنان فتوا نمی‌داد تا از فتواهایش سوءاستفاده نکنند. همان طور که قبلاً بیان شد. او بسیار می‌گفت:

«هیچ کس را نیافتم که وصیتم را قبول کند و مطیع امر من باشد، بجز عبدالله بن یعفور».[۲]

بار دیگر شیعیان را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

«شما را چه شده که مردم را بر من می‌شورانید؟ قسم به خدا، کسی را نیافتم که از من اطاعت کند و سخن مرا گوش دهد بجز عبدالله بن یعفور. من به او امر کردم و به او وصیت کردم، وی از دستورم تبعیت کرد و به وصیتم عمل کرد».[۳]

پسرش، موسی آنها را با وصفی جامع و مانع توصیف می‌کند. سخن را با همین مطلب خاتمه می‌دهیم. او می‌گوید:

«اگر شیعیانم را جدا کنم، از آنها کسی جز مدّاحان نمی‌بینم و اگر آنها را بیازمایم، مرتدانی بیش نیستند و اگر آنها را خالص گردانم، از هزار نفر یکی باقی می‌ماند و اگر آنها را غربال کنم، کسی از آنها باقی نمی‌ماند. آنها مدام بر تختها نشسته و می‌گویند: ما شیعه‌ی علی هستیم».[۴]

---

۱ – همان، تهران، ج۱، ص۳۷۵.

۲ – رجال الکشی، ص۲۱۳.

۳ – الأصول من الکافی، ص۲۱۵.

۴ – الروضة من الکافی، ج۸، ص۲۲۸.

اینها اهل بیت علی بودند و این هم سخنان و آرای ایشان درباره‌ی کسانی بود که ادعا می‌کنند شیعیان و پیروان و دوستداران آنان هستند ولی اهل بیت این چنین بر آنها نفرین و لعن می‌فرستند و حقیقت آنها را به مردم نشان می‌دهند و آنچه در سینه دارند، ابراز می‌کنند. لعن و نفرین آنها و برائت از این شیعیان بسیار بیشتر از اینها است اما ما به این مقدار کفایت کردیم؛ چون برای کسی که بصیرت داشته باشد، کافی است؛ همچنان که ما حقیقت شیعه‌ی اهل بیت علی و اهل بیت پیامبر را از کتاب‌های خودشان ابراز کردیم، باشد که عاقلان تدبر کنند؟

در این سخنان بهره و عبرتی است برای کسی که قلبی سالم یا گوشی شنوا داشته باشد. از خداوند می‌خواهم که حق را به صورت حق به ما بنمایاند و سعادت پیروی از آن را به ما عطا کند و باطل را به صورت باطل به ما بنمایاند و دوری از آن را روزی ما کند و اوست که هدایتگر به راه راست است و بر او توکل می‌کنیم و به سوی او باز می‌گردیم.

مصادر و منابع کتاب

قرآن الكريم

منابع شيعه/ روافض:

۱- نهج البلاغة با تحقيق صبحى صالح.

۲- نهج البلاغة با تحقيق محمد عبده.

۳- شرح نهج البلاغة: ابن أبي‌الحديد.

۴- شرح نهج البلاغة: ابن الميثم.

۵- شرح نهج البلاغة: دنبلى.

۶- شرح نهج البلاغة: على النقى.

۷- شرح نهج البلاغة: كاشانى.

۸- الصحيفة الكاملة: زين العابدين.

۹-تفسير العياشى.

۱۰- تفسير العسكرى.

۱۱- تفسير القمى.

۱۲- تفسير فرات الكوفى.

۱۳- مجمع البيان: طبرسى.

۱۴- تفسير الصافى: فيض كاشانى.

۱۵- تفسير البرهان: بحرانى.

۱۶- تفسير نور الثقلين للحويزى.

۱۷- تفسير منهج الصادقين لفتح الله الكاشانى.

۱۸- تفسير الميزان للطباطبائى.

۱۹- تفسير الكاشف للمغنية.

۲۰- تفسير البصائر لرستكار.

۲۱- متشابه القرآن ومختلفه لابن شهر آشوب.

۲۲- الكافى للكلينى.

۲۳- الاستبصار للطوسى.

۲۴- التهذيب للطوسى.

۲۵- من لا يحضره الفقيه لابن بابويه القمى.

۲۶- الشافى للشريف المرتضى.

۲۷- تلخيص الشافى للطوسى.

۲۸- مرآة العقول للمجلسى.

۲۹- الصافى للقزوينى فى شرح أصول الكافى.

۳۰- قرب الإسناد للحميرى القمى.

۳۱- الشعثيات للأشعث الكوفى.

۳۲- الأمالى لابن بابويه القمى.

۳۳- معانى الأخبار لابن بابويه القمى.

۳۴- عيون أخبار الرضا لابن بابويه القمى.

۳۵- علل الشرائع لابن بابويه القمى.

۳۶- الأمالى للطوسى.

۳۷- بحار الأنوار للمجلسى.

۳۸- وسائل الشيعة للحر العاملى.

۳۹- الفصول المهمة للحر العاملى.

۴۰- المحاسن للبرقى.

۴۱- كتاب الخصال لابن بابويه القمى.

۴۲- الغارات للثقفى.

۴۳-کتاب سلیم بن قیس العامری.

۴۴-الاحتجاج للطبرسی.

۴۵-کتاب الغیبة للطوسی.

۴۶-کتاب التوحید لابن بابویه.

۴۷-کتاب کمال الدین والنعمة.

۴۸-الاعتقادات لابن بابویه.

۴۹-حدیقة الشیعة للمقدس الأردبیلی.

۵۰-تنزیه الأنبیاء للمرتضی.

۵۱-کتاب الخرائج والجرائح للراوندی.

۵۲-الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف لابن طاؤس.

۵۳-روضة الواعظین للفتال النیسابوری.

۵۴-الأنوار النعمانیة للجزائری.

۵۵-قصص الأنبیاء للراوندی.

۵۶-الصراط المستقیم للنباتی.

۵۷-المراجعات لشرف الدین الموسوی.

۵۸-قصص الأنبیاء للجزائری.

۵۹-إحقاق الحق للشوشتری.

۶۰-مصائب النواصب للشوشتری.

۶۱-حیاة القلوب للمجلسی.

۶۲-حق الیقین للمجلسی.

۶۳-مجالس المؤمنین للشوشتری.

۶۴-أجمع الفضائح للملا کاظم.

۶۵- رياحين الشريعة للمحلاتى.

۶۶- نجم الثاقب للنورى الطبرسى.

۶۷- معراج السعادة للتراقى.

۶۸- حق اليقين فى معرفة أصول الدين لعبد الله الشبر.

۶۹- أسرار الشهادة للدريندى.

۷۰- إثبات الهداة للحر العاملى.

۷۱- عين الحياة للمجلسى.

۷۲- المناقب للخوارزمى.

۷۳- منار الهدى لعلى البحرانى.

۷۴- ذرائع البيان للنجفى.

۷۵- حلية المتقين للمجلسى.

۷۶- كتاب المناقب لابن شهر آشوب.

۷۷- المجالس السنية لمحسن الأمين.

۷۸- الإيقان للحلى.

۷۹- كتاب الخلاف للطوسى.

۸۰- تبصرة المعلمين لابن المطهر الحلى.

۸۱- شرائع الإسلام للحلى.

۸۲- مسالک الإفهام شرح شرائع الإسلام للعاملى.

۸۳- علل الشرائع للصدوق.

۸۴- معالم الأصول لجمال الدين.

۸۵- فقه الشيعة للقزوينى.

۸۶- منهاج الكرامة للحلى.

۸۷- تحریر الوسیلة للخمینی.
۸۸- الإمام الصادق والمذاهب الأربعة لأسد حیدر.
۸۹- أدوار علم الفقه لآل كاشف الغطاء.
۹۰- أصل الشیعة وأصولها لآل كاشف الغطاء.
۹۱- الشیعة فی عقائدهم وأحكامهم للقزوینی.
۹۲- رجال الكشی.
۹۳- رجال النجاشی.
۹۴- فرق الشیعة للنوبختی.
۹۵- الفهرست للنجاشی.
۹۶- الفهرست لابن الندیم.
۹۷- الخلاصة للحلی.
۹۸- تنقیح المقال للمامقانی.
۹۹- روضات الجنات للخوانساری.
۱۰۰- مستدرک الوسائل.
۱۰۱- نهایة الدرایة.
۱۰۲- الكنی والألقاب للعباسی القمی.
۱۰۳- تتمة المنتهی للعباسی القمی.
۱۰۴- تحفة الأحباب.
۱۰۵- نقد الرجال للتفرشی.
۱۰۶- الذریعة إلی تصانیف الشیعة لآقا بزرک الطهرانی.
۱۰۷- أعیان الشیعة لمحسن الأمین.
۱۰۸- كتاب الشیعة والسنة فی المیزان.

۱۰۹- تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام للسید حسن الصدر.

۱۱۰- الفوائد الرضویة للقمی.

۱۱۱- ریاض العلماء.

۱۱۲- أمل الآمل.

۱۱۳- نقد الرجال.

۱۱۴- معالم العلماء.

۱۱۵- معاشر الأصول.

۱۱۶- معجم المؤلفین للکهالة.

۱۱۷- مروج الذهب للمسعودی.

۱۱۸- تاریخ الیعقوبی.

۱۱۹- الإرشاد للمفید.

۱۲۰- إعلام الوری للطبرسی.

۱۲۱- الفصول المهمة فی معرفة الأئمة لابن الصباغ.

۱۲۲- کشف الغمة للأربلی.

۱۲۳- مقاتل الطالبیین للأصفهانی.

۱۲۴- الأخبار الطوال للدینوری.

۱۲۵- ناسخ التواریخ للمرزا تقی.

۱۲۶- منتهی الآمال للعباسی القمی.

۱۲۷- دائرة المعارف الشیعیة لحسن الأمین.

۱۲۸- حملة حیدری للمرزه بازل.

۱۲۹- التنبیه والأشراف للمسعودی.

۱۳۰- تاریخ طراز مذهب مظفری.

۱۳۱- کتاب صفین لابن مزاحم.
۱۳۲- عیون الأخبار وفنون الآثار للقرشی.
۱۳۳- جلاء العیون للمجلسی.
۱۳۴- الغدیر للأمینی.
۱۳۵- صلح الحسن لآل یاسین.
۱۳۶- فضائل أمیر المؤمنین لمحمد حسن المظفر.
۱۳۷- أمیر المؤمنین لمحمد جواد الثری.
۱۳۸- ذخائر العقبی.
۱۳۹- عمدة الطالب فی أنساب آل أبی‌طالب.
۱۴۰- دلائل الصدق للمظفر.
۱۴۱- الشیعة فی المیزان للمغنیة.
۱۴۲- الشیعة بین الحقائق والأوهام لمحسن الأمین.

منابع اهل سنت و جماعت:

۱۴۳- صحیح البخاری.
۱۴۴- صحیح مسلم.
۱۴۵- الموطأ للإمام مالک.
۱۴۶- سنن أبی‌داود.
۱۴۷- سنن الترمذی.
۱۴۸- سنن النسائی.
۱۴۹- سنن ابن ماجه.
۱۵۰- السنن الکبری للبیهقی.
۱۵۱- سنن سعید بن منصور.

۱۵۲- مسند أحمد بن حنبل.
۱۵۳- مسند أبی‌داود الطیالسی.
۱۵۴- مسند أبی‌عوانة.
۱۵۵- مسند الحمیدی.
۱۵۶- المستدرک للحاکم.
۱۵۷- مصنف ابن أبی شیبة.
۱۵۸- المصنف لعبد الرزاق.
۱۵۹- مجمع الزوائد للهیثمی.
۱۶۰- موارد الظمآن للهیثمی.
۱۶۱- جامع الأصول فی أحادیث الرسول.
۱۶۲- مشکاة المصابیح.
۱۶۳- التفسیر الکبیر للرازی.
۱۶۴- تفسیر ابن جریر الطبری.
۱۶۵- تفسیر ابن کثیر.
۱۶۶- جامع البیان للقرطبی.
۱۶۷- المدارک للنسفی.
۱۶۸- المعالم للخازن.
۱۶۹- تفسیر أبی‌السعود.
۱۷۰- الکشاف للزمخشری.
۱۷۱- فتح القدیر للشوکانی.
۱۷۲- أضواء البیان للشنقیطی.
۱۷۳- التاریخ الکبیر للبخاری.

۱۷۴- التاريخ الصغير.

۱۷۵- كتاب الكنى والأسماء للدولابى.

۱۷۶- كتاب الجرح والتعديل للرازى.

۱۷۷- كتاب الضعفاء والمتروكين للنسائى.

۱۷۸- كتاب المجروحين لابن حبان.

۱۷۹- تاريخ بغداد للخطيب.

۱۸۰- تذكرة الحفاظ للذهبى.

۱۸۱- ميزان الإعتدال.

۱۸۲- سير أعلام النبلاء.

۱۸۳- تهذيب التهذيب.

۱۸۴- لسان الميزان.

۱۸۵- تقريب التهذيب.

۱۸۶- خلاصة تهذيب الكمال.

۱۸۷- الإكمال لابن ماكولا.

۱۸۸- السيرة لابن هشام.

۱۸۹- الطبقات لابن سعد.

۱۹۰- الاستيعاب لابن عبد البر.

۱۹۱- تاريخ ابن عساكر.

۱۹۲- أسد الغابة لابن الأثير.

۱۹۳- الإصابة لابن حجر.

۱۹۴- كتاب دول الإسلام للذهبى.

۱۹۵- البداية والنهاية لابن كثير.

۱۹۶- الکامل لابن الأثیر.

۱۹۷- تاریخ الأمم والملوک.

۱۹۸- تاریخ ابن خلدون.

۱۹۹- النجوم الزاهرة.

۲۰۰- تاریخ الخلفاء للسیوطی.

۲۰۱- تاریخ خلیفة بن خیاط.

۲۰۲- الریاض النضرة.

۲۰۳- فتوح البلدان للبلاذری.

۲۰۴- سیرة عمر س.

۲۰۵- دائرة المعارف الإسلامیة أردو.

۲۰۶- نسب قریش لمصعب الزبیری.

۲۰۷- کتاب المحبر للبغدادی.

۲۰۸- أنساب الأشراف.

۲۰۹- جمهرة الأنساب لابن حزم.

۲۱۰- المعارف للدینوری.

۲۱۱- الإسعاف فی أحکام الأوقاف للطرابلسی.

۲۱۲- کتاب الأموال لأبی عبید بن سلام.

۲۱۳- کتاب الآثار.

۲۱۴- کتاب الخراج لابن آدم.

۲۱۵- کتاب الخراج لأبی یوسف.

۲۱۶- منهاج السنة لشیخ الإسلام ابن تیمیة.

۲۱۷- المنتقی للذهبی.

۲۱۸- العواصم من القواصم لابن العربی.

۲۱۹- تحفهء اثناعشریة للشاه عبد العزیز.

۲۲۰- الشیعة والسنة للمؤلف.

۲۲۱- إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء للشاه ولی الله.

۲۲۲- الصواعق المحرقة لابن حجر المکی.

۲۲۳- لسان العرب لابن منظور الأفریقی.

۲۲۴- تاج العروس للزبیدی.

۲۲۵- القاموس للفیروز آبادی.

۲۲۶- الصحاح للجوهری.

۲۲۷- معجم مقاییس اللغة لابن فارس.

۲۲۸- المخصص لابن سیدة.

۲۲۹- جمهرة اللغة لابن درید.

۲۳۰- أساس البلاغة للزمخشری.